۵۲

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمه بحارالانوار جلد 52: کتاریخ حضرت حجت علیه السلام - 2

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 52

کتاب حجت علیه السلام - 2

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار،جلد 52 (کتاب حجت علیه السلام - 2)

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

{در ترجمه این جلد از ترجمه مرحوم حجت الاسلام و المسلمین دوانی استفاده شایانی برده شده است}

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز- خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

باب بیست و چهارم: کسانی که امام مهدی علیه السلام را دیده اند.....7

باب بیست و پنجم: خبر سعد بن عبداللَّه اشعری و تشرف وی به حضور امام مهدی علیه السلام و پرسش هایی که از آن حضرت کرده است 115

باب بیست و ششم: علت غیبت امام مهدی علیه السلام و کیفیت انتفاع مردم از وجود آن حضرت در طول غیبت.....131

باب بیست و هفتم: امتحان مردم در زمان غیبت امام مهدی علیه السلام به منظور پاک شدن آنان و منع از تعیین وقت ظهور آن حضرت و حصول بداء در ظهور.....144

باب بیست و هشتم: فضیلت انتظار فرج و مدح شیعیان در عصر غیبت و کارهایی که در عصر غیبت سزاوار است شیعیان انجام دهند.....175

باب بیست و نهم: کسانی که در غیبت کبرا ادعای دیدن حضرت را کرده اند و و اینکه حضرت مردم را می بیند، ولی کسی او را نمی بیند و سایر احوال آن حضرت در غیبت کبرا.....213

باب سی ام: کسانی که آن حضرت را در غیبت کبرا و نزدیک به زمان ما دیده اند.....221

باب سی و یکم: نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام مانند آمدن سفیانی و دجال و غیر آنها و ذکر بعضی از نشانه های روز رستاخیز.....248

باب سی و دوم: روز قیام آن حضرت و نشانه های آن و آنچه بعد از قیام او پدید می آید و چگونگی ظهور و مدت دولتش 370

باب سی و سوم: سیرت و اخلاق آن حضرت و خصوصیات زمانه اش و تعداد و احوال یارانش علیه السلام.....409

ص: 7

باب بیست و چهارم: کسانی که امام مهدی علیه السلام را دیده اند

1. غیبت طوسی: احمد بن علی رازی می گوید: یک بار پیرمردی در ری، بر ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی (یکی از وکلای امام زمان علیه السلام) وارد شد و دو حکایت راجع به حضرت صاحب الزمان علیه السلام نقل کرد و من هم شنیدم. گمان می کنم این واقعه قبل از سال 300 هجری یا قریب به آن بود.پیرمرد از علی بن ابراهیم فدکی حکایت کرد که «أودی» گفت: هنگامی که در خانه خدا طواف می کرد م و شش طواف را تمام کرده ومی خواستم طواف هفتم را کنم که ناگاه چشمم به جمعی افتاد که در سمت راست کعبه شریفه نشسته بودند. جوانی نیکوروی و خوشبوی و با مهابت به آنها نزدیک شد و به سخن گفتن پرداخت. سخنی از سخن او بهتر، بیانی از بیان او شیرین تر و نشستنی از نشستن وی بهتر ندیده ام.من پیش رفتم که با وی سخن بگویم، ولی ازدحام جمعیت مانع شد. از یکی پرسیدم:«این کیست؟» گفت: «این پسر پیغمبر است. هر سال یک روز برای خواص خود آشکار می گردد و با آنها سخن می گوید و آنها نیز با او سخن می گویند.من رو کردم به جانب آن شخص و گفتم: «هدایت جوییبه خدمت شما رسیده؛ مرا راهنمایی کنید، خداوند راهنمای شما باشد.» او مشتی سنگریزه در کف دست من ریخت. چون روی خود را برگرداندم، یکی از حضار گفت: «فرزند پیغمبر به تو چه عطا فرمود؟» گفتم: «سنگریزه !» سپس دست خود را که گشودم، دیدم پر از طلای ناب است !

چون از آنجا رفتم، دیدم همان آقا به من رسید و فرمود: «علامت حقیقت و آثار حق برایت آشکار گشت و نابینایی قلبت برطرف شد. مرا می شناسی؟» گفتم: «نه به خدا.» فرمود: «من همان مهدی هستم. من قائم هستم که زمین را پر از عدل می کنم، بعد از آنکه پر از ستم شده باشد. زمین از حجت خدا خالی نمی ماند و مردم بیش از آنچه بنی اسرائیل در «تیه» ماندند (مدت چهل سال) نمی توانند در فترت بمانند. روزهای ظهورم آشکار گشته است. این را که گفتم، امانت من در گردن تو است که به برادران شیعه بازگو کنی.»(1)

این روایت در خرایج(2) و در کمال الدین هم نقل شده است که «ازدی» گفت: «در حالی که در طواف بودم» تا این عبارت که «مردم در فترت نمی مانند و این امانتی است که به برادران شیعه ات بازگو خواهی کرد.»(3)

مؤلف: «روزهای ظهورم آشکار گشته است»: شاید از جمله چیزهایی است که بداء در آن راه یافته و حضرت از امر غیر حتمی معلّق به شرط خبر داده باشد. و ممکن است منظور از «ظهور»، آشکار شدن امر برای اکثر شیعیان به وسیله سفرای آن حضرت باشد و ظاهرتر از این دو نقل، عبارت کمال الدین صدوق است.

2. غیبت طوسی: علی ابن محمد بن احمد بن خلف می گوید: در مسجد منزل عباسیه، واقع در دو منزلی شهر فسطاط مصر فرود آمدیم. غلامانم هر کدام پی کاری رفتند و فقط غلامی عجمی با من در مسجد ماند. دیدم پیرمردی در گوشه مسجد نشسته و پی در پی ذکر می گوید. چون ظهر شد، در اول وقت نماز ظهر گزاردم، سپس غذا طلبیدم و پیرمرد را هم دعوت کردم که با من غذا صرف کند. او هم پذیرفت.

1- . غیبت طوسی: 253
2- . خرایج و جرایح 2: 784
3- . کمال الدین: 408

پس از صرف نهار نام او و پدرش و شهر و کارش را جویا شدم. گفت: «نامم محمد بن عبیداللّه است و از اهل قم هستم.»آنگاه اضافه کرد:«مدت سی سال است که در جستجوی «حق»، شهرها و سواحل را گشته و سیاحت کرده ام. بیست سال در مکه و مدینه توطن گزیده و همواره اخبار ظهور حق را سراغ میگرفتم و در پی آثار آن بودم.

چون سال 293 فرا رسید، خانه خدا را طواف کردم و به طرف مقام ابراهیم رفتم، نماز گزاردم و در همان جا به خواب رفتم. در عالم خواب صدای دعایی که تا آن موقع نظیر آن را نشنیده بودم، از خواب بیدارم کرد. چون در صاحب صدا دقیق شدم، دیدم جوانی گندمگون است که کسی را در حسن صورت و اعتدال قامت، چون وی ندیده ام. جوان مزبور بعد از دعا، نماز گذارد و از مسجد خارج شد و به عمل سعی بین صفا و مروه مشغول گشت.من هم پشت سر او مشغول سعی شدم و به خاطرم رسید که وی حضرت صاحب الزمان علیه السلام است.

چون از عمل سعی فارغ شد، به طرف دره ای رفت. منهم به دنبال او رفتم. وقتی به وی نزدیک شدم، دیدم مرد سیاهپوستی جلوی راه را گرفته و با صدای مهیبی که هول انگیزتر از آن نشنیده بودم، مرا به نام صدا زد و پرسید: «خدا تو را سلامت بدارد؛ چه می خواهی؟» من لرزیدم و در جای خود ایستادم، و آن مرد از نظرم ناپدید گشت و همان جا متحیر ماندم.

مدتی طولانی در آنجا مات و مبهوت ایستادم، سپس مراجعت کردم، در حالی که خود را ملامت می کردم و می گفتم که چرا به بانگ مرد سیاهپوست برگشتم. آنگاه در خلوت، به درگاه خداوند بی نیاز به راز و نیاز پرداخته، پیغمبر و آل اوbرا شفیع قرار دادم که کوشش من ضایع نشود و چیزی که موجب آرامش دل و ازدیاد بصیرتم شود، برای من ظاهر گرداند.

دو سال بعد از آن، به زیارت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله توفیق یافتم. موقعی که بین قبر و منبر نشسته بودم، به خواب رفتم. در خواب دیدم کسی مرا تکان

می دهد. از خواب پریدم و دیدم همان مرد سیاهپوست است! او پرسید: «چه خبر داری و حالت چطور است؟» گفتم: «خدا را شکر می گویمو تو را نکوهش می کنم.» گفت: «نه !نکوهش مکن که من مأمور بودم آن طور به تو بانگ زنم. تو به خیر زیاد رسیدی؛ خوشا به حالت از آنچه که دیدی و مشاهده کردی. خدا را بسیار شکر کن !» سپس پرسید: «فلانی چه کرد؟» آنگاه بعضی از برادران ایمانی مرا نام برد و از احوال آنها جویا شد. گفتم: «آنها در برقه (1) هستند.» گفت: «راست گفتی.» بعد نام یکی از دوستان مرا که در عبادت جهد بلیغی داشت و در امر دیانت بصیر بود، پرسید. جواب دادم که وی در شهر اسکندریه است.سپس جمعی دیگر از برادران دینی را نام برد.

بعد، از شخصی ناشناس سخن گفت و پرسید «نقفور» چه کرد؟ گفتم: «او را نمی شناسم.» گفت: «البته که او را نمی شناسی. او مردی رومی است. خدا او را هدایت می کند و از قسطنطنیه فاتح بیرون می آید.» آنگاه مرد دیگری که او را هم نمی شناختم نام برد و گفت: «او مردی از اهل «هیت»(2)و از یاران مولایم امام زمان علیه السلام است.برگرد پیش رفقایت و به آنها بگو که امیدواریم خداوند، اجازه یاری ضعفا و انتقام از ستمگران را بدهد. من جمعی از شیعیان دیگر را ملاقات کردم و آنچه لازم بود به آنها رساندم. اینک به سوی تو برگشته و به تو نیز ابلاغ می کنم که خود را به مشقت نیندازی و موجب ناراحتی خود نشوی و اوقات خویش را در عبادت خداوند مصروف داری و بدان که به خواست خدا امر نزدیک است».

راوی این خبر محمد بن احمد بن خلف می گوید:سپس به خزینه دار خود دستور دادم پنجاه دینار آورد و از پیرمرد خواهش کردم که آن را از من قبول کند.

1- . برقه از دهات قم بوده است.
2- . هیت شهری نزدیک شهر انبار عراق بوده است.

گفت: «برادر من! خداوند چیزی را که به آن احتیاج ندارم بر من حرام گردانده، چنان که بر من حلال کرده که اگر به چیزی محتاج باشم، از تواخذ کنم.»

پرسیدم: «آیا غیر از من، کسی از اصحاب سلطان هم این حکایت را از تو شنیده است؟» گفت: «آری، به برادرت احمد بن حسین همدانی که در آذربایجان از نعمت و مکنت خود ممنوع گردید هم گفته ام. وی از من اجازه حج بیت اللّه خواست، به این آرزو که آنچه من دیدم، او هم ببیند. پس او در همان سال به حج رفت و «رکزویه بن مهرویه» او را به قتل رسانید.»

پس ما از پیرمرد جدا شدیم و من به مرز رفتم. سپس رهسپار حج گشتم و شخصی را در مدینه به نام طاهر از اولاد حسین اصغر که می گفتند از این مطلب (ارتباط با امام زمان) چیزی می داند، ملاقات کردم. پس به نزد او رفتم و چندان با وی مربوط گشتم که به من انس گرفت و اطمینان پیدا کرد و بر صحت پیمانم وقوف یافت.

روزی به وی گفتم: «یا ابن رسول اللّه! شما را به حق پدران طاهرینت علیهم السلام سوگند می دهم که مرا مانند خودتان در جریانی که با امام زمان علیه السلام داری؛ قرار ده! زیرا افرادی که مورد وثوق شما هم هستند، گواهی داده اند که قاسم بن عبیداللّه بن سلیمان بن وهب قصد دارد مرا بکشد، زیرا می داندکه من شیعه هستم و عقیده ام چیست. مکرر او را به ریختن خون من ترغیب کرده اند، ولی خداوند مرا از شر وی نگهداشته است.» طاهر گفت: «ای برادر! آنچه از من می شنوی پنهان گردان و خیر تو در این کوه هاست.کسانی عجائب را می بینند که هنگام شب توشه برداشته و به جاهایی که خود می شناسند می برند! بعلاوه ما را از جستجو و تفتیش این امر، نهی

کرده اند.» محمد بن احمد می گوید:چون سخن به اینجا کشید، او را وداع کرده و مراجعت کردم.(1)

مؤلف: کلمه «فنیق» به معنای شتر نر بزرگ منشی است که به خاطر کرامت بر اهلش، او را نمی آزرد و سواری هم نمی دهد. و وجه شبه در بزرگی و عظمت است. و عبارت «ثابَرَ» یعنی مواظبت کرد. منظور از عبارت «فقد شهد عندی»، بیان این است که او از ترس قاسم، مجبور به خروج بوده تا مبادا خبر او را برای قاسم ببرند، یا اینکه او از شیعیان بوده و مخالف و دوست، همه او را به شیعه بودن می شناخته اند.

3. غیبت طوسی: یوسف بن احمد جعفری می گوید: در سال 306 به حج بیت اللّه رفتم و تا سال 309 مجاورت مکه معظمه را اختیارکردم. سپس به آهنگ شام از مکه بیرون آمدم. در اثنای راه، نماز صبح از من فوت شد. پس از محمل به زیر آمدم و مهیای نماز شدم. ناگاه دیدم چهار نفر در یکی از محمل ها هستند، من هم از روی تعجب به آنها می نگریستم. یکی از آنها پرسید: «از چه تعجب می کنی؟ نمازت را ترک کرده و با مذهبت مخالفت کردی؟»پرسیدم: «از کجا دانستی که مذهب من چیست؟» گفت: «آیا می خواهی امام زمان خود را ببینی؟» گفتم آری. سپس گوینده به یکی از چهار نفر اشاره کرد.من گفتم:«امام زمان علائم و نشانه هایی دارد.» گفت: «برای دیدن علامت او، بیشتر دوست داری شتری که سوار است با بارش به آسمان بالا رود یا محمل به تنهایی صعود کند؟» گفتم: «هر کدام باشد، دلیل بر این است که وی صاحب الزمان است.» پس دیدم که شتر با بارش به سوی آسمان بالا رفت و همان مرد گوینده اشاره به مردی گندمگون کرد که رنگ رخسارش مانند طلا بود و اثر سجده بر جبین داشت.(2)

1- . غیبت طوسی: 254
2- . غیبت طوسی: 257

در خرایج راوندی نیز این روایت نقل شده است.

4. غیبت طوسی:احمد بن عبداللَّه هاشمی که از بنی عباس بود می گوید: روزی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سامره وفات یافت، من در خانه اش حاضر بودم. جنازه را از خانه بیرون بردند و در محلی نهادند. ما سی و نه مرد بودیم که منتظر بودیم کسی بیاید و بر جنازه نماز گذارد.

دیدیم پسر بچه ای که ده وجب قد داشت (غلام عشاری القد) با پای برهنه در حالی که عبا به خود پیچیده بود، نزدیک آمد. بدون اینکه او را بشناسیم، به احترامش از جا برخاستیم. جوان جلو آمد و به نماز ایستاد. مردم پشت سرش صف کشیدند و بر امام نماز گزاردند. سپس جوان رفت و داخل خانه شد. آن خانه غیر از خانه اول بود که از آن بیرون آمده بود.

ابو عبداللَّه همدانی گفت: مردی از اهل تبریز را در شهر مراغه دیدم که معروف به ابراهیم بن محمد تبریزی بود. او هم عین حکایت بالا را که احمد ابن عبداللَّه هاشمی نقل کرده، برای من بیان کرد. من از وی پرسیدم:«جوان مزبور که ده وجب قد داشت، آیا مقصود این است که ده وجب قد اوست یا ده سال عمر دارد؟چه که روایت شده که ولادت امام زمان علیه السلام در سال 256 و وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سال 260 و چهار سال بعد از ولادت فرزند دلبندش اتفاق افتاد».ابراهیم بن محمد گفت: نمی دانم، من هم این طور شنیده ام.» (یعنی گفته اند غلام عشاری) ولی پیرمردی از اهل شهر با وی بود که خوش فهم و دارای علم و روایت بود.او گفت: «مقصود این است که ده وجب قد اوست.»(1)

مؤلف:عبارت «ما خرمت منه شیئا» یعنی چیزی از آن کم نداشت؛ و «عشاری القد» یعنی کسی که ده وجب قد داشته باشد.

1- . غیبت طوسی: 258

5. غیبت طوسی: ابو نعیم محمد بن احمد انصاری می گوید: در مکه معظمه جنب «مستجار» حضور داشتم و عده ای در حدود سی مرد هم بودند. در میان آنها جز محمد بن قاسم علوی، شخص با اخلاصی نبود. روز ششم ذی الحجه سال 293 در اثنای اینکه بدین گونه اجتماع داشتیم، ناگاه دیدیم جوانی که دو حوله احرام پوشیده و نعلین خود را در دست گرفته بود، به نزد ما آمد.

وقتی او را دیدیم، طوری تحت تأثیر مهابت وی قرار گرفتیم که همه برای او برخاستیم. او به ما سلام کرد و در وسط جمع ما نشست و ما نیز در اطراف وی نشستیم. آنگاه به سمت راست و چپ خود نگریست و سپس گفت: «آیا می دانید حضرت ابا عبداللّه علیه السلام در دعای الحاح چه می گفت؟» گفتیم: «چه می فرمود؟»

گفت: می فرمود: «خدایا تو را می خوانم، به آن نامت که آسمان و زمین را به آن به پای می داری و حق و باطل را از هم جدا می کنی، و پراکندگان را گرد می آوری، و عدد ریگ های بیابان و وزن کوه ها و پیمانه دریاها را می شماری؛ بر محمد و آل او درود بفرست و فرج مرا نزدیک گردان.»

سپس برخاست و مشغول طواف شد. ما هم با وی برخاستیم. تا اینکه او رفت و ما فراموش کردیم که درباره او گفتگو کنیم و از هم بپرسیم که او کی بود. فردا در همان وقت نیز از طواف فراغت یافت و به نزد ما آمد. ما هم مانند روز گذشته به احترامش برخاستیم، او در وسط نشست و ما اطراف او را گرفتیم و نشستیم. مجددا به سمت راست و چپ خود نگاه کرد و گفت: «آیا می دانیدامیرالمؤمنین علیه السلام بعد از هر نماز واجب، چه دعایی را می خواند؟» پرسیدیم:«چه دعایی را می خواند؟»

گفت: می فرمود: «خدایا صداها به سوی تو بلند است؛ دعاها به سوی تو خوانده می شود؛ چهره ها برای تو خضوع می کنند؛ گردن ها برای تو خاشع می شوند و دادخواهی در اعمال به سوی توست. ای بهترین کسی که از او چیزی خواسته می شود و ای بهترین کسی که عطا می کند! ای راستگوی خالق و ای که «لا یُخْلِفُ

الْمِیعاد»، {خلف وعده نمی کنی!}(1) ای کسی که امر به دعا و وعده به اجابت کردی! ای کسی که گفتی: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُم»، {مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.}(2) ای کسی که گفتی: «وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ»، {هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعا کننده را - به هنگامی که مرا بخواند -اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مراگردن نهند وبه من ایمان آورند، باشد که راه یابند.}(3) ای کسی که گفتی: «یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیم» ، {بگو: «ایبندگان من - که برخویشتن زیاده روی روا داشته اید - ازرحمت خدا نومید مشوید. درحقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.}(4) لبیک؛ من پیوسته در پی رضایت تو هستم، من در پیشگاه تو ایستاده ام و اسراف کاری کرده ام و تویی که گفته ای: «لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعا»، ازرحمت خدا نومید مشوید. درحقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد.}

بعد از این دعا، نگاهی به راست و چپ خود کرد و گفت: «آیا می دانید امیر المؤمنین علیه السلام در سجده شکر چه می فرمود؟» گفتیم:«نه! چه می فرمود؟» گفت: حضرت می فرمود: «ای کسی که کثرت عطایش، سعه و عطایش را بیشتر می کند! ای کسی که گنجینه هایش تمام نمی شود! ای کسی که گنجینه های آسمان و زمین از اوست! ای کسی که گنجینه هایی دارد که چه دقیق و بزرگ است! بدی من تو را از احسانت باز نمی دارد. تو با من آن می کنی که خودت اهل آن هستی. تو اهل جود و

1- . آل عمران / 90[1]
2- . غافر / 60[2]
3- . بقره / 186[3]
4- . زمر / 53[4]

کرم و عفو گذشتی. بار پروردگارا! ای خدا! آنچه من اهل آن هستم بر من روا مدار که من اهل عقوبت هستم و مستحق عقوبتم، حجت و عذری نزد تو ندارم و با تمام گناهانم به سوی تو بر می گردم و اقرار می کنم تا از من در گذری و تو به گناهانم از من عالم تری. با تمام گناهانم که مرتکب شده ام و با تمام خطاهایی که کرده ام و با تمام بدی هایی که تو می دانی به سوی تو بر می گردم. پروردگارا! مرا ببخش و رحم کن و از آنچه می دانی درگذر که تو عزیزتر و با کرامت تری.»

سپس برخاست و مشغول طواف شد. ما نیز به احترام او از جا برخاستیم. فردا در همان وقت برگشت و ما نیز مانند روزهای گذشته به استقبالش شتافتیم. تا اینکه آمد و در وسط نشست و ما هم در اطراف او نشستیم. آنگاه نظری به سمت راست و چپ خود کرد و گفت: «علی بن الحسین علیه السلام وقتی به اینجا می آمد (در این وقت با دست اشاره به حجر اسماعیل در زیر ناودان کرد) در سجود خود می فرمود: «خدایا! بنده کوچکت، بنده مسکین و فقیر و گدایت به آستان تو آمده؛ از تو چیزی می خواهد که کسی جز تو قادر بر آن نیست.»

آنگاه به راست و چپ خود نگریست و در بین ما، محمد بن قاسم را مخاطب ساخت و گفت: «ای محمد بن قاسم! تو بر عقیده ثابت استواری»! محمد بن قاسم نیز معتقد به وجود و امامت صاحب الزمان علیه السلام بود.

سپس برخاست و مشغول طواف شد، همه ما این دعاها را حفظ کردیم، ولی هیچ کدام به یاد نیاوردیم که راجع به او با هم صحبت کنیم، جز اینکه در روز آخر یکی از حضار به نام ابوعلی محمودی به ما گفت: «ای مردم! آیا این شخص را می شناسید؟ به خدا قسم این شخص صاحب الزمان شماست!» پرسیدیم: «تو چگونه دانستی که او امام زمان است؟» او توضیح داد که هفت سال تضرع و زاری می کرد م و از خداوند می خواستم که حضرت صاحب الزمان علیه السلام را به من بنمایاند. تا اینکه یک بار در عصر روز عرفه دیدم که این مرد آمد و همین دعایی را که شنیدیم خواند.

من از وی پرسیدم:«شما کیستید؟» او گفت: «از مردم هستم.» گفتم: «از کدام تیره مردم؟» گفت: «از تیره عرب.» پرسیدم:«از کدام تیره عرب؟» گفت:«از اشرف آنها.» پرسیدم: «اشرف طایفه کیستند؟» گفت:«بنی هاشم.»پرسیدم:«شما از کدام دسته بنی هاشم هستید؟» گفت:«از دسته والا و بلند قدر آنها.» گفتم: «از اولاد کدام یک از آنها؟» گفت: «از کسی که سرهای گردنکشان را می شکافت و به مردم طعام می داد و به وقتی که مردم در خواب بودند، نماز می گزارد.» من دانستم که او علوی است. سپس دیدم ناپدید گشت و نفهمیدم به کجا رفت.پس از مردمی که در اطراف او بودند پرسیدم آیا این مرد را شناختید؟» گفتند: «آری، هر سال پیاده با ما به حج می آید.» گفتم: «سبحان اللّه! به خدا قسم اثر پیاده روی در وی ندیدم.»

سپس من به مزدلفه رفتم، در حالی که از فراق او غمگین و افسرده بودم. چون آن شب را خوابیدم، دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله به خوابم آمد و فرمود: «ای احمد! مطلوب خود را دیدی؟»پرسیدم: «آقا! او کیست؟» فرمود: «همان کسی که دیروز عصر دیدی، امام زمان تو بود.»

ابو نعیم محمد بن احمد انصاری راوی این حکایت می گفت: «وقتی این مطلب را از ابوعلی محمودی شنیدیم، او را مورد سرزنش قرار دادیم که چرا به موقع به ما نگفته است. ابوعلی گفت: «من هم فراموش کردم، تا موقعی که شما درباره او به سخن گفتن پرداختید.»(1)

نیز شیخ در کتاب غیبت، حدیث مفصل مزبور را نقل کرده است.(2)

در کتاب کمال الدین، ابو نعیم انصاری زیدی روایت کرده کهدر مکه با جمعی از حاجیان که تقصیر کرده بودند (یعنی موی سر و شارب خود را زده بودند) در محل

1- . غیبت طوسی: 259
2- . غیبت طوسی: 262

مستجار نشسته بودیم، از جمله محمودی و علان کلینی و ابوالهیثم دیناری و ابوجعفر احول حاضر بودند و ما قریب سی نفر مرد بودیم. در میان آن جمع، کسی را که می شناختم نسبت به امام زمان اخلاص داشته باشد، محمد بن قاسم علوی بود.

سپس این خبر را به همان گونه که شیخ روایت کرده، نقل کرده و آنگاه گفته است: «این حکایت را سلیم بن ابی نعیم انصاری هم برای ما روایت کرد. همچنین آن را از محمد بن علی بن حاتم، از عبیداللّه بن محمد قضبانی، از علی بن محمد بن احمد بن حسین، از ابو جعفر محمد بن علی منقذی حسنی هم شنیدم.»(1)

و نیز طبری این نقل را در کتاب «دلائل الامامه» آورده است.(2)

6. غیبت طوسی: حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی می گوید: بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم و از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم. علی بن مهزیار گفت: برادر، مطلب بزرگی را پرسیدی.من بیست مرتبه به حج بیت اللّه مشرف گشته ام. در تمام این سفرها قصدم دیدن امام زمان علیه السلام بود، ولی در این بیست سفر راه به جایی نبردم. تا آنکه شبی در بستر خود خوابیده بودم کهشنیدم کسی می گوید: «ای علی بن ابراهیم! خداوند به تو فرمان داده که امسال نیز حج کنی!» آن شب را هر طور بود به صبح آوردم و صبح در کار خود می اندیشیدم و شب و روز مراقب موسم حج بودم.

چون موسم حج فرا رسید، کارم را روبه راه کردم و به آهنگ حج، به جانب مدینه رهسپار گشتم.چون به مدینه رسیدم، از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السلام جویا شدم، ولی اثری از او نیافتم و خبری نگرفتم. در آنجا نیز پیوسته درباره منظورم فکر می کرد م. تا آنکه به قصد مکه از مدینه خارج شدم. پس به «جحفه»

1- . کمال الدین: 427
2- . دلائل الامامه: 267

رسیدم و یک روز ماندم و به سوی غدیر که در چهار میلی جحفه بود، رهسپار گردیدم. وقتی به مسجد جحفه در آمدم، نماز گزاردم. سپس صورت به خاک نهادم و برای تشرف به خدمت اولاد امام یازدهم، در دعا و تضرع به درگاه خداوند کوشیدم. سپس به سمت «عسفان» و از آنجا به مکه رفتم و چند روزی در آنجا ماندم و به طواف خانه خدا و اعتکاف در مسجدالحرام پرداختم.

شبی در اثنای طواف، جوان زیبای خوشبویی را دیدم که به آرامی راه می رود و در اطراف خانه طواف می کند. دلم متوجه او شد، برخاستم و به جانب او رفتم و تکانی به اودادم تا متوجه من شد. پرسید: «از مردم کجایی؟» گفتم: «از اهل عراق هستم.» پرسید:«کدام عراق؟» گفتم اهواز. پرسید:«خصیب (خضیب) را می شناسی؟» گفتم:«خدا او را رحمت کند؛ دعوت حق را اجابت کرد.» گفت: «خدا او را رحمت فرماید که شب ها را بیدار بود و بسیار به درگاه خداوند می نالید و پیوسته اشکش جاری بود.»

سپس پرسید: «علی بن ابراهیم مهزیار را می شناسی؟» گفتم: «علی بن ابراهیم من هستم.» گفت: «ای ابوالحسن! خدا تو را نگه دارد. علامتی را که میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام بود چه کردی؟» گفتم: «اینک نزد من است.» گفت: «آن را بیرون بیاور!» من دست در جیب بردم و آن را در آوردم. وقتی آن را دید، نتوانست خودداری کند و دیدگانش پر از اشک شد و زار زار گریست، به طوری که لباس هایش از سیلاب اشک، تر گشت.

آنگاه فرمود: «ای پسر مهزیار! خداوند به تو اذن می دهد! خداوند به تو اذن می دهد. (دو بار فرمود) به جایی که رحل اقامت افکنده ای برو و صبر کن تا شب فرا رسد و تاریکی آن مردم را فراگیرد. سپس برو به جانب (شعب بنی عامر) که در آنجا مرا خواهی دید.»

من به منزل خود رفتم. چون احساس کردم وقت فرا رسیده، اثاثم را جمع و جور کردم و سپس شتر خود را پیش کشیدم و جهاز آن را محکم بستم. سپس لوازم خود را بار کرده و سوار شدم و به سرعت راندم تا به شعب بنی عامر رسیدم.

دیدم همان جوان ایستاده و بانگ می زند که «ای ابوالحسن، بیا نزد من!» چون نزدیک وی رسیدم، ابتدا سلام کرد و گفت: «ای برادر! با ما راه بیا.» با هم به راه افتادیم و گفتگو می کرد یم تا آنکه کوه های عرفات را پشت سر گذاشته و به طرف کوه های منی رفتیم. وقتی از آنجا نیز گذشتیم، به میان کوه های طائف رسیدیم.

چون صبح کاذب دمید، به من دستور داد که پیاده شوم و نماز شب بخوانم. بعد از نماز شب، دستور داد که نماز «وتر» بخوانم. من هم نماز وتر را خواندم و این فایده ای بود که از وی کسب کردم. سپس امر کرد که سجود کنم و تعقیب بخوانم. آنگاهنمازش را تمام کرد و سوار شد و به من هم دستور داد که سوار شوم با وی حرکت کنم، تا آنکه قلعه کوه طائف پیدا شد.

پرسید: «آیا چیزی می بینی؟» گفتم: «آری، تل ریگی می بینم که خیمه ای بر بالای آن است و نور از داخل آن می درخشد.» وقتی آن را دیدم، خوشحال گشتم. او گفت: «امید و آرزوی تو در آنجاست.» آنگاه گفت:«برادر، با من بیا!» او می رفت و من هم از همان راه می رفتم ، تا اینکه از بلندی کوه پایین آمدیم.آنگاه گفت: «پیاده شو که در اینجا سرکشان، ذلیل و جباران، خاضع می گردند.» آنگاه گفت: «مهار شتر را رها کن.» گفتم: «به دست کی بدهم؟»

گفت: «اینجا حرم قائم آل محمد علیه السلام است. کسی جز افراد با ایمان بدینجا راه نمی یابد و هیچ کس جز مؤمن از اینجا بیرون نمی رود.» من هم مهار شترم را رها کردم و با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدیم. او نخست به درون چادر رفت و به من دستور داد که در بیرون چادر توقف کنم تا او برگردد. سپس گفت: «داخل شو که در اینجا جز سلامتی چیزی نیست.» من وارد چادر شدم و آن حضرت را دیدم که نشسته و دو برد یمانی پوشیده و قسمتی از یکی را روی دوش انداخته است.

اندامش در لطافت مانند گل بابونه و رنگ مبارکش در سرخی، همچون گل ارغوانی است که قطراتی از عرق، مثل شبنم بر آن نشسته باشد، ولی چندان سرخ نبود. قد مبارکش مانند شاخه درخت «بان» یا چوبه ریحان بود. جوانی ذیجود، پاکیزه و پاک سرشت بود که نه بسیار بلند و نه خیلی کوتاه بود، بلکه متوسط القامه بود.

سر مبارکش گرد، پیشانی اش گشاده، ابروانش بلند و کمانی، بینی اش کشیده و میان برآمده، صورتش کم گوشت و بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی بود که بر روی عنبر کوبیده قرار داشته باشد.

هنگامی که حضرتش را دیدم، سلام کردم و جوابی از سلام خود بهتر شنیدم.آنگاه مرا مخاطب ساخت و احوال مردم عراق را پرسید. عرض کردم: «آقا! مردم عراق (شیعیان) در کمال ذلت به سر می برند و میان سایر مردم خوارند.» فرمود: «پسر مهزیار! روزی فرا می رسد که شما بر آنان مسلط گشته و مالک آنها (یعنی مردم غیر شیعه) باشید، چنان که امروز آنها بر شما مسلط شده اند. آنها در آن روز ذلیل و خوار خواهند بود.»

عرض کردم: «آقا! جای شما از ما دور و آمدنتان به طول انجامیده!» فرمود: «پسر مهزیار! پدرم ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب کرده و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند. و امر فرمود که جز در کوه های سخت و بیابان های هموار نمانم.به خدا قسم مولای شما (امام حسن عسکری علیه السلام) خود رسم تقیه پیش گرفت و مرا نیز امر به تقیه فرمود. من هم اکنون در تقیه به سر می برم تا روزی که خداوند به من اجازه دهد و قیام کنم.»

عرض کردم: «آقا! چه وقت قیام می فرمایی؟» فرمود: «موقعی که راه حج را به روی شما ببندند، خورشید و ماه در یک جا جمع شوند و نجوم و ستارگان در اطراف آن به گردش درآیند.»عرض کردم: «یا ابن رسول اللّه! این علائم کی خواهد بود؟» فرمود: «در فلان سال و فلان سال، «دابه الارض» در بین صفا و مروه قیام کند، در

حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد و مردم را به سوی محشر سوق دهد.» (دابه الارض یعنی متحرک در روی زمین و مقصود خود آن حضرت است.)

علی بن مهزیار افزود: «چند روز در خدمت حضرت ماندم و بعد از آنکه به منتهای آرزوی خود رسیدم، رخصت گرفته به طرف منزلم برگشتم. به خدا قسم از مکه به کوفه آمدم، در حالی که فقط غلام خدمتکار همراه داشتم و هیچ گونه خطری ندیدم و صلی اللّه علی محمد و آله و سلم تسلیما.»(1)

در کتاب «دلائل الامامه» تألیف محمد بن جریرطبری نیز این حدیث، مبسوط تر از روایت شیخ طوسی آمده است و مضمون هر دو تقریبا یکی است.(2)

مؤلف: فیروزآبادی می گوید: کلمه «اقحوان» به ضم همزه و حاء، همان بابونه است و «اُرجوان» به ضم همزه و جیم، به معنای سرخ است، و شاید معنا این باشد که در لطافت مثل بابونه و در رنگ سرخ باشد؛ زیرا بابونه سفید است و بعید نیست که در اصل عبارت «کاُقحوانه و اُرجوان» و ضمیر«ها» نیز به صورت «علیهما» و «اصابهما» باشد، یا ارجوان به جای «اقحوان» باشد و نساخ هر دو را جمع کرده باشند.

عبارت «اصابه الندی» تشبیهی برای عرقی است که بر صورت حضرت علیه السلام بوده و عبارت «اصابه الم الهواء» به منظور بیان انکسار رنگ سرخی و عدم پر رنگی آن است، یا برای بیان این امر است که رنگ سفیدی و سرخی مایل به خاکستری است. پس راوی کمال ادب را در بیان رنگ بین سفیدی و سیاهی حضرت علیه السلام رعایت کرده است.

1- . غیبت طوسی: 263
2- . دلائل الامامه: 270

جزری در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: حضرت «صلت الجبین»، یعنی پیشانی پهنی داشت و گفته شده که «صلت»، به معنای نرم و به معنای آشکار است.

جزری در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: حضرت «ازجّ الحواجب» بودند. «زجج» حالت کمانی در ابروست که همراه با کشیدگی در انتها و امتداد آن است. و فیروزآبادی گفته: «رجل سهل الوجه» کسی را گویند که صورتش کم گوشت است.

مؤلف: دور نیست که جمع شدن خورشید و ماه و ستارگان، کنایه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و ائمه صلوات اللّه علیهم اجمعین باشد. و هم محتمل است که مقصود، نزدیکی قیام امام زمان علیه السلام با روز رستاخیز باشد که اوضاع کواکب چنین خواهد شد و هم ممکن است که معنی آن، ظاهر عبارت باشد.

7. غیبت طوسی: علی بن قیس از یکی از مأمورین سواد(سرزمین عراق) نقل کرده که آن مأمور گفت: چندی قبل «نسیم»، خادم امام حسن عسکری علیه السلام را در سامره دیدم که مشغول شکستن در خانه حضرت است. در آن موقع جوانی که تبری در دست داشت از خانه بیرون آمد و از وی پرسید:«در خانه من چه می کنی؟» نسیم گفت: جعفر (کذّاب) می گوید: «پدرت وفات یافت و فرزندی ندارد.اگر خانه تو است، من بیرون می روم.» این را گفت و از خانه بیرون رفت.

علی بن قیس گفت: یکی از خدام خانه امام پیش ما آمد و من اینخبر را از وی پرسیدم. گفت: «چه کسی این را به تو خبر داد؟» گفتم: «یکی از مأمورین سواد نقل کرد.» خادم گفت: «چیزی بر مردم پوشیده نمی ماند.»(1)

1- . غیبت طوسی: 267

8. غیبت طوسی: با همین سند از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام که مسن ترین پیرمردان اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، نقل کرده که امام زمان را موقعی که طفل بود، مابین دو مسجد دیدم.(1)

شیخ مفید در کتاب ارشاد القلوب نیز این روایت را نقل کرده است.(2)

مؤلف: شاید مقصود از دو مسجد، مسجد مکه و مدینه باشد.

9. غیبت طوسی: خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری می گوید: من با ابراهیم در صفا ایستاده بودیم که طفلی آمد و پهلوی ابراهیم ایستاد، کتاب مناسک (احکام حجّ) خود را گرفت و چیزهایی را برای او نقل کرد.(3)

در ارشاد القلوب مفید روایت مذکور را ذکر کرده، با این فرق که به جای طفلی، «صاحب الامر» آمده است.(4)

10. غیبت طوسی: ابراهیم بن ادریس می گوید: «بعد از درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام ، امام زمان علیه السلام را دیدم که در حدود بیست سال داشت و من دست و سر مبارکش را بوسیدم.» در ارشاد القلوب شیخ مفید نیز این روایت نقل شده است.(5)

مؤلف: عبارت «ایفع الغلام»، یعنی رشد کرد و به نزدیک سن بیست سالگی رسید.

1- . غیبت طوسی: 267
2- . ارشاد القلوب: 350
3- . غیبت طوسی: 267
4- . ارشاد القلوب: 350
5- . غیبت طوسی: 268

11. غیبت طوسی: ابوعلی بن مطهر می گوید: «او را دیدم»، سپس اندام حضرت را توصیف می کند.(1)

12. غیبت طوسی: ابوذر احمد بن ابی سوره که همان محمد بن حسن بن عبداللّه تمیمی زیدی مذهب بود، روایت کرده که احمد بن ابی سوره گفت: این حکایت را از جماعتی شنیدم که آنها از پدرم روایت می کرد ند و می گفتند: «پدرت می گفت: یک بار به آهنگ دیدن «حیر» (قصر مخروبه متوکل عباسی در سامرا) سفر کردم.وقتی وارد حیر شدم، ناگاه جوان خوشرویی را دیدم که نماز می گزارد. سپس وی آنجا را ترک گفت و من هم آنجا را ترک گفتم، با هم بیرون رفتیم و به طرف «مشرعه» آمدیم.

جوان بهمن گفت: «ای ابو سوره !می خواهی به کجا بروی؟» گفتم: «می خواهم به کوفه بروم.»پرسید: «می خواهی با چه کسی بروی؟» گفتم: «با مردم.»گفت: «نمی خواهی همه با هم برویم؟» گفتم: «دیگر چه کسی با ما خواهد بود؟» گفت: «نمی خواهیم کسی با ما بیاید.»

آن شب را با هم به راه افتادیم تا به قبور مسجد سهله رسیدیم و او گفت: «اینک آن خانه ات است.» اگر می خواهی برو !» سپس گفت: «وقتی علی بن یحیی پسر زراری را ملاقات کردی، از وی بخواه تا اموالی را که پیش اوست به تو بدهد.» گفتم: «او نمی دهد.» گفت: «به فلان نشانی که فلان مقدار دینار و فلان مبلغ درهم در فلان جا گذارده است و فلان چیز بر روی آنست و در فلان چیز پیچیده است، خواهد داد.»پرسیدم: «شما کیستید؟» فرمود: «من محمد بن الحسن هستم.» گفتم: «اگر این نشانی ها را از من نپذیرد و دلیل های دیگری بخواهد، چه کنم؟» فرمود: «من پشت سر تو هستم.»

1- . غیبت طوسی: 268

من هم رفتم نزد پسر زراری و اموال را از وی خواستم و او به من نداد. گفتم: «نشانی هایی که به من داده، همین بود که به تو گفتم و گفته است که اگر تو نپذیرفتی، من در پشت سرت هستم.» گفت: «بیش از این نشانی لازم نیست. زیرا جز خداوند کسی از جریان این مال اطلاع نداشت.» آنگاه آن مال را به من داد.

در حدیث دیگری اضافه دارد که: ابو سوره گفت: آن مرد حالم را پرسید و من جواب دادم که با سختی و عیالواری می گذرانم. پس با هم آمدیم تا آنکه سحر به «نواویس» (محلی نزدیک کربلای کنونی) رسیدیم. او با دست زمین را کاوید و ناگاه از زمین آب جوشید، وضو گرفت و سیزده رکعت نماز گزارد. سپس گفت: «برو نزد ابوالحسن علی بن یحیی و سلام برسان و بگو که آن مرد می گوید: «از آن هفتصد دیناری که در فلان جا گذارده ای، صد دینار به ابو سوره بده !» من نیز همان موقع به خانه علی بن یحیی رفتم و دق الباب کردم. پرسید: «کیست؟» گفتم: «به ابوالحسن بگو ابو سوره است.» شنیدم که گفت: «من با ابو سوره چه کار دارم؟» آنگاه از خانه بیرون آمد، من سلام کردم و به وی دست داده و پیغام را به او دادم. او هم به درون خانه رفت و صد دینار آورد و به من داد و من هم گرفتم. سپس پرسید: «با این مرد مصافحه هم کرده ای؟» گفتم آری.پس او دست مرا روی دیدگانش نهاد و بر صورت خویش مالید.

احمد بن علی گفت:این خبر از محمد بن علی جعفری و عبداللّه بن الحسن بن بشیر خزاز و غیر اینان هم روایت شده و در نزد آنها مشهور است.(1)

در خرایج راوندی هم این حدیث از ابوعلی بن سوره آمده است.(2)

1- . غیبت طوسی: 269
2- . خرایج و جرایح 1: 470

13. احتجاج و غیبت طوسی: زهری می گوید: به قدر کافی در جستجوی امام زمان گردش کردم و مال زیادی از من در این راه صرف شد. سپس به خدمت محمد بن عثمان رسیدم و به همین منظور، مدتی نزد وی به خدمتگزاری پرداختم. تا آنکه روزی از صاحب الزمان علیه السلام سراغ گرفتم و او گفت: «نمی توانی حضرت را ببینی.» من با التماس زیاد مقصود خود را تکرار کردم. او گفت: «فردا صبح بیا.»

چون فردا صبح نزد وی رفتم، دیدم جوانی که در زیبایی و خوشبویی از همه کس بهتر بود و لباس تجار را بر تن داشت، با وی است و به هیئت تجار، چیزی در آستین دست دارد. وقتی نظرم به او افتاد، نزدیک محمد بن عثمان رفتم، ولی او به من اشاره کرد که به طرف آن جوان برگردم. من هم به طرف جوان برگشتم و سؤالاتی از وی کردم و هر چه می خواستم، به من جواب داد. آنگاه رفت که داخل خانه شود و آن خانه، چندان مورد اعتنای ما نبود.

محمد بن عثمان به من گفت: «اگر می خواهی چیزی بپرسی، بپرس که دیگر بعد از این او را نمی بینی.» من هم به دنبال او رفتم که سؤالاتی کنم، ولی او گوش نداد و داخل خانه شد و جز این دو جمله چیزی نفرمود: «ملعون است، ملعون است کسی که نماز عشا را چندان به تأخیر بیندازد که ستارگان آسمان درهم شوند! ملعون است، ملعون است کسی که نماز صبح را چندان به تأخیر بیندازد که ستارگان آسمان ناپدید شود!» و سپس داخل خانه شد.(1)

14. غیبت طوسی: ابو سلیمان داود بن غسان می گوید: به خدمت ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی رسیدم و سلام کردم. ابوسهل گفت: «ولادت (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیهم اجمعین، به سال 256 در سامره اتفاق

1- . احتجاج: 479 و غیبت طوسی: 271

افتاد. مادرش صیقل و کنیه اش ابوالقاسم است، و همین کنیه است که پیغمبر خبر داده و فرموده است: «نام او چون نام من و کنیه اش مثل کنیه من است؛ لقبش مهدی و حجت و منتظر است و هم او صاحب الزمان می باشد.»

سپس ابوسهل گفت: «در مرض منجر بهفوت امام حسن عسکری علیه السلام ،روزی من در خدمتش بودم. حضرت به «عقید»، خادم خود که غلامی سیاه چهره و اهل «نوبه» بود و پیش از آن حضرت، خدمتکار پدرش امام علی النقی علیه السلام بود و امام حسن عسکری علیه السلام را بزرگ کرده بود، فرمود: «ای عقید! قدری آب مصطکی برای من بجوشان!»عقید هم آب را روی اجاق نهاد و صیقل مادر امام زمان علیه السلام ،آن را به خدمت حضرت آورد.

حضرت کاسه را گرفت و خواست بیاشامد، ولی دست مبارکش لرزید و کاسه به دندان نازنینش خورد. سپس آن را رویزمین گذاشت. آنگاه رو به عقید کرد و فرمود: «برو به اندرون، کودکی را می بینی که در سجده است، او را نزد من بیاور.»

ابوسهل می گوید: عقید گفت: «وقتی به اندرون برای جستجوی او رفتم، دیدم کودکی سجده می کند و انگشت سبابه خود را به سوی آسمان گرفته است. من سلام کردم و او نمازش را کوتاه کرد.» سپس گفتم: «آقا شما را می طلبد که به خدمتش درآیی.» در این وقت مادرش صیقل آمد، دست او را گرفت و او را نزد پدرش آورد.

ابوسهل می گوید: موقعی که بچه خدمت حضرت رسید، سلام کرد. رنگش همچون درّ (سفید)، موهای سرش کوتاه و میان دندان هایش باز بود. وقتی امام حسن عسکری علیه السلام او را دید، گریست و فرمود: «ای آقای خاندانم! این آب را به من بده که من اینک به سوی خدای خود می روم. بچه کاسه آب داغ را برداشت و به دهان پدر بزرگوارش نزدیک ساخت تا آن را نوشید.آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «مرا آماده نماز کنید.» بچه حوله ای در دامن امام پهن کرد و بدین گونه حضرت، یک یک اعضا را شست و سر و پای را مسح کرد.

آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «ای فرزند! به تو مژده می دهم که صاحب الزمان و مهدی و حجت خدا در روی زمین تویی. تو فرزند من و جانشین من هستی؛ از من متولدشده ای و تو (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام می باشی و هم از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاتم ائمه طاهرین علیهم السلام هستی. پیغمبر صلی الله علیه و آله مژده تو را داده و نام و کنیه تو را تعیین فرموده است. این را پدرم از پدران پاک سرشتش به من اطلاع داد. صلوات خدا و پروردگار ما بر اهل بیت. او ستوده با عظمت است.» حضرت این را فرمود و همان موقع رحلت کرد. صلوات اللّه علیهم اجمعین.(1)

15. غیبت طوسی: محمد بن عامر اشعری قمی می گوید: وقتی یعقوب بن یوسف ضرّاب غسانی از اصفهان برمی گشت، برای من نقل کرد و گفت: «در سال 281 هجری با گروهی از اهل سنت که همشهری ما بودند به حج رفتم.

وقتی به مکه معظمه رسیدیم، یکی از همراهان رفت و خانه ای سر راه در بین بازار «سوق اللیل» اجاره کرد. این خانه حضرت خدیجه کبری علیها السلام و معروف به خانه امام رضا علیه السلام بود. زنی گندمگون در آن خانه بود و وقتی من فهمیدم آنجا را خانه امام رضا علیه السلام می گویند، از پیرزن پرسیدم: «تو با اهل این خانه چه نسبت داری و چرا اینجا را خانه امام رضا علیه السلام می گویند؟» پیرزن گفت: «من از دوستان ائمه علیهم السلام هستم. این خانه امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام است که امام حسن عسکری علیه السلام مرا در آن ساکن گردانده است، زیرا من از جمله خدمتکاران حضرتش بودم.»

1- . غیبت طوسی: 271

چون این را از پیرزن شنیدم، با او انس گرفتم و مطلب را از همراهانم که در مذهب با من مخالف بودند، پنهان داشتم.من وقتی شب ها از طواف برمی گشتم، با همراهان در رواق خانه می خوابیدم و در خانه را می بستیم و سنگ بزرگی را غلطانده و پشت در می گذاشتیم. چند شب پی در پی دیدم که نور چراغی شبیه نور مشعل، رواقی را که ما می خوابیدیم روشن می کند. می دیدم که در خانه گشوده می شد، بدون اینکه کسی از اهل خانه آن را بگشاید. سپس مردی معتدل القامه و گندمگون مایل به زردی را دیدم که صورتش کم گوشت و در پیشانی اش علامت سجده نمودار بود.دو پیراهن به تن داشت، سر و گردن خود را با پارچه نازکی پیچیده و کفش بی جوراب به پا کرده بود، و به غرفه ای که محل سکونت پیرزن بود بالا می رفت. قبلا هم پیرزن به ما گفته بود که دخترش در آن غرفه سکونت دارد و نمی گذاشت کسی به آنجا برود.نوری را که موقع عبور آن مرد در رواق پرتو افکنده بود، به همان درجه موقع بالا رفتن به طرف غرفه هم می دیدم و سپس در خود غرفه می دیدم، بدون اینکه چراغی در آنجا ببینم.

آنچه من می دیدم، آنها که با من بودند هم می دیدند. آنها گمان می کرد ند که این مرد، با دختر پیرزن آمد و رفت و سر و سری دارد. به همین جهت می گفتند:«این شیعیان متعه را حلال می دانند.» ولی به عقیده آنها (اهل تسنن و همراهان او)، متعه حرام بود.

ما می دیدیم مرد ناشناس داخل و خارج می شود. می آمدیم پشت در خانه می دیدیم که سنگ همان طور است که گذاشته ایم. ما برای حفظ اثاث و لوازم خود، در خانه را می بستیم و کسی را نمی دیدیم که آن را باز کند یا ببندد، مگر موقع بیرون رفتن که خودمان آن را به کنار می زدیم.

وقتی این ماجرا را دیدم، غافل بودم و دلم پریشان گشته بود. ناگزیر رفتم نزد پیرزن تا از آن مرد اطلاعی کسب کنم. به پیرزن گفتم: «من می خواهم دو به دو با هم صحبت کنیم و پرسشی از تو بکنم، ولی وجود رفقا مانع می شود. خواهش دارم وقتی

مرا در خانه تنها دیدی، از غرفه پایین بیا تا مطلبی راکه دارم، از تو بپرسم.» پیرزن فورا گفت: «من هممی خواهم رازی را با تو در میان بگذارم، ولی همین وجود رفقایت تاکنون مانع بوده است.»

پرسیدم: «می خواهی چه بگویی؟» گفت: «به تو دستور می دهد (پیرزن نام کسی را نبرد) که با رفقا و شرکای خود دشمنی مکن و دعوا منما که آنها دشمنان تو هستند، بلکه با آنان طریق رفق و مدارا پیش گیر!» پرسیدم:«این حرف ها را که می گوید؟» گفت: «من می گویم.» از هیبتی که به دلم راه یافته بود، جرات نکردم مجددا بپرسم که این حرف را چه کسی گفته است! ولی پرسیدم: «مقصودت کدام رفقای من است؟» زیرا گمان کردم که مقصود او، رفقای حاجی من است که در آن خانه با هم بودیم. گفت: «مقصود کسانی است که در وطن شریک تو هستند و فعلا در این خانه با تو می باشند.» اتفاقا در سابق بین من و کسانی که در آن خانه بودند،گفتگویی بر سر مذهب در گرفته بود و آنها درباره من نزد حکومت سعایت کردند، تا جایی که فرار کردم و پنهان گشتم. از اینجا بود که فهمیدم مقصود پیرزن همان هاست.

آنگاه پرسیدم: «تو از کجا با امام رضا علیه السلام مربوط هستی؟» گفت: «من خادمه امام حسن عسکری علیه السلام بودم.» وقتی یقین کردم کهپیرزن از دوستان اهل بیت علیه السلام است، پیش خود گفتم: «احوال امام غایب را از وی می پرسم.» لذا گفتم:«تو را به خدا قسم! آیا با چشم خود امام زمان را دیده ای؟» گفت: «ای برادر! نه! با چشم خود ندیده ام، زیرا وقتی من از نزد امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدم، خواهرم (مقصود مادر امام زمان است که از روی علاقه او را خواهر خوانده است) آبستن بود و امام حسن عسکری علیه السلام به من مژده داد که در آخر عمر، او را خواهی دید و فرمود: «تو برای او چنان هستی که نزد من می باشی.»

راوی این خبر (یعقوب غسانی) می گوید: من مدتی در مصر بودم و علت این که به حج مشرف شدم این بود که امام زمان علیه السلام یک نامه و سی دینار مخارج

راهم را به وسیله مردی خراسانی که درست عربی نمی دانست، برای من فرستاده و امر کرده بود که آن سال را به حج بیت اللّه بروم. من هم به شوق اینکه حضرتش را ببینم، به آن مسافرت مبادرت ورزیدم.

وقتی در آن موقع با پیرزن صحبت می کرد م، به دلم گذشت که نکند مردی را که شب ها می بینم خود امام زمان علیه السلام باشد! من پیشتر، ده درهم که سکه شش درهم آن به نام حضرت رضا علیه السلام بود و آن را پنهان کرده بودم، نذر کرده بودم که در مقام ابراهیم بیندازم. پیش خود گفتم: «آن را به پیرزن می دهم که به سادات ذریه حضرت زهرا علیه السلام بدهد، زیرا بهتر از این است که آن را درمقام ابراهیم بیندازم، ثواب آن هم بیشتر است.» بدین جهت آن را به پیرزن دادم و گفتم: «این ده درهم را به سادات مستحق بده.» من فکر می کرد م که آن مرد ناشناس، همان امام زمان علیه السلام است و پیرزن هم آن وجه را به او خواهد داد.

پیرزن درهم را از من گرفت و به طرف غرفه خود رفت، ساعتی در آنجا ماند، سپس پایین آمد و گفت: «می فرماید ما در این حقی نداریم، چون نذر است، آن را در همان جا که نذر کرده ای بینداز، ولی آن شش درهم را که سکه امام رضا علیه السلام دارد، به ما بده و عوض آن را بگیر و به همان جا که نیت کرده ای بینداز.» من هم چنین کردم و پیش خود گفتم کسی که پیرزن این دستورها را از جانب او به من می دهد، مسلما همان مردی است که شب ها او را می بینم.

یک نسخه از توقیع امام زمان علیه السلام نزد من بود که از ناحیه مقدسه در آذربایجان، برای قاسم بن علا بیرون آمده بود. به پیرزن گفتم: «این نسخه را به آدمی که توقیعات قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را دیده باشد، نشان بده.» گفت: «بده به من که آن را می شناسم.» نسخه را به وی نشان دادم و گمان می کرد م که می تواند بخواند، ولی پیرزن گفت: «نمی توانم آن را در اینجا بخوانم.» پس به غرفه خود رفت و از آن پس آن را آورد و گفت: «عبارات آن صحیح است.» عبارت نسخه این بود:

«شما را به چیزی که تاکنون مژده نداده ام، مژده می دهم و به غیر آن هم مژده خواهم داد.»

آنگاه پیرزن گفت: «می فرماید وقتی که بر پیغمبرت درود می فرستی، چه می گویی؟» گفتم: «می گویم«اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آل محمّد کافضل ما صلّیت و بارکت و ترحّمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.» گفت: «نه! وقتی خواستی بر آنها درود بفرستی، بر همه آنها درود بفرست و یک یک را نام ببر.» گفتم: «بسیار خوب.»

فردای آن روز نیز پیرزن در حالی که دفتر کوچکی در دست داشت، از غرفه به زیر آمد و گفت: «می فرماید وقتی خواستی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود بفرستی، این طور که در این نسخه نوشته است بر آن حضرت و جانشینانش درود بفرست.»

من دفترچه را گرفتم و از روی آن می خواندم. بعد از آن هم چندین شب دیگر، همان مرد را می دیدم که از غرفه پایین می آمد و نور چراغ پشت سر او باقی می ماند. من در خانه را باز می کردم و از پی آن روشنی می رفتم ، ولی در آن روشنایی کسی را نمی دیدم، تا آنکه به مسجدالحرام می رفت.

جماعتی از مردم را که از شهرهای متفرقه آمده بودند، می دیدم که به در آن خانه می آمدند و بعضی از آنها نامه هایی را که با خود داشتند، به پیرزن می دادند و پیرزن هم نامه را برمی گرداند و به آنها می داد. آنها با پیرزن صحبت می کرد ند و پیرزن هم با آنها گفتگو می کرد. من آنها را نمی شناختم، ولی بعضی از آنها را موقع برگشتن، در راه بغداد دیدم.

صورت صلواتی که در دفترچه مزبور بود این است:

«بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم اللّهم صلّ علی محمّد سیّد المرسلین و خاتم النّبیین و حجّه ربّ العالمین، المنتجب فی المیثاق، المصطفی، فی الظّلال، المطهر من کلّ آفه، البری ء من کلّ عیب، المؤمّل للنّجاه، المرتجی للشّفاعه، المفوّض الیه دین اللَّه. اللّهم

شرّف بنيانه و عظّم برهانه و افلج حجّته و ارفع درجته، و أضئ نوره و بيّض وجهه، و أعطه الفضل و الفضيله و الدّرجه الوسيله الرّفيعه؛ و ابعثه مقاما محمودا يغبطه الأوّلون و الآخرون.

و صلّ على اميرالمؤمنين و وارث المرسلين و قائد الغرّ المحجّلين، و سيّدالوصيّين و حجّه ربّ العالمين و صلّ على الحسن بن علىّ، امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّه ربّ العالمين و صلّ على الحسين بن على امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّه ربّ العالمين و صلّ على علىّ بن الحسين امام المؤمنين و وارث المرسلين، و حجّه ربّ العالمين و صلّ على محمّد بن علىّ امام المؤمنين، و وارث المرسلين و حجّه ربّ العالمين و صلّ على جعفر بن محمّد امام المؤمنين، و وارث المرسلين و حجّه ربّ العالمين، و صلّ على موسى بن جعفر، امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّه ربّ العالمين. و صلّ على علىّ بن موسى امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّه ربّ العالمين.

و صلّ على محمّد بن علىّ امام المؤمنين و وارث المرسلين، و حجّه ربّ العالمين و صلّ على علىّ بن محمّد امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّه ربّ العالمين و صلّ على الحسن بن علىّ امام المؤمنين، و وارث المرسلين و حجّه ربّ العالمين. و صلّ على الخلف الصّالح الهادى المهدىّ امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّه ربّ العالمين.

اللّهم صلّ على محمّد و اهل بيته الائمّه الهادين المهديّين، العلماء الصّادقين الأبرار المتّقين، دعائم دينک و اركان توحيدک، و تراجمه وحيک و حججک على خلقک و خلفائک فى ارضک، الّذين اخترتهم لنفسک و اصطفيتهم على عبادک و ارتضيتهم لدينک و خصصتهم بمعرفتک، و جلّلتهم بكرامتک و غشيتهم برحمتک، و ربّيتهم بنعمتک و غذيتهم بحكمتک و البستهم نورک، و رفعتهم فى ملكوتک، و حففتهم بملائكتک و شرّفتهم بنبيّک.

اللّهم صلّ علی محمّد و علیهم صلوات کثیره دائمه طیّبه، لا یحیط بها الّا انت و لا یسعها الّا علمک و لا یحصیها احد غیرک. اللّهم و صلّ علی ولیّک المحیی سنّتک القائم بأمرک الدّاعی الیک، الدّلیل علیک و حجّتک علی خلقک و خلیفتک فی ارضک و شاهدک علی عبادک.

اللّهم اعزّ نصره و مدّ فی عمره و زیّن الأرض بطول بقائه. اللّهم اکفه بغی الحاسدین و أعذه من شرّ الکائدین، و ازجر عنه اراده الظالمین و خلّصه من ایدی الجبّارین اللّهم اعطه فی نفسه و ذرّیته و شیعته و رعیّته و خاصّته و عامّته و عدوّه و جمیع اهله ما تقرّ به عینه و تسرّ به نفسه و بلّغه افضل امله فی الدّنیا و الآخره انّک علی کلّ شی ء قدیر.

اللّهم جدّد به ما محی من دینک و أحی به ما بدّل من کتابک و أظهر به ما غیّر من حکمک حتّی یعود دینک به و علی یدیه غضّا جدیدا خالصا مخلصا لا شکّ فیه و لا شبهه معه و لا باطل عنه و لا بدعه لدیه.

اللّهم نوّر بنوره کلّ ظلمه و هدّ برکنه کلّ بدعه و اهدم بعزّته کلّ ضلاله و اقصم به کلّ جبّار و اخمد بسیفه کلّ نار و اهلک بعدله کلّ جائر و اجر حکمه علی کلّ حاکم و اذلّ بسلطانه کلّ سلطان! اللّهم اذلّ کلّ من ناواه و اهلک کلّ من عاداه و امکره بمن کاداه و استأصل بمن جحد حقّه و استهان بأمره و سعی فی اطفاء نوره و اراد اخماد ذکره.

اللّهم صلّ علی محمّد المصطفی و علیّ المرتضی و فاطمه الزّهراء و الحسن الرّضی و الحسین المصطفی، و جمیع الأوصیاء؛ مصابیح الدّجی و اعلام الهدی و منار التّقی و العروه الوثقی و الحبل المتین و الصّراط المستقیم و صلّ علی ولیّک و ولاه عهده و الائمّه من ولده و مدّ فی أعمارهم و زد فی آجالهم و بلّغهم أقصی آمالهم دینا و دنیا و آخره انّک علی کلّ شی ء قدیر.»

«به نام خداوند بخشنده مهربان. خدایا! بر محمد، آقای فرستادگان و خاتم پیامبران و حجت پروردگار جهانیان درود فرست؛ هم او که در پیمان نجیب و در

سایه ها برگزیده و از هر آفتی پاک و از هر عیبی مبرّا بود؛ کسی که مورد آرزو برای نجات و مورد امید برای شفاعت بود و دین خدا به او تفویض شده بود.

خداوندا ! اساس او را بلند، برهانش را عظیم، حجتش را پیروز، درجه اش را رفیع، نورش را روشن و رویش را سفید گردان، و بزرگی، فضیلت، درجه و وسیله بلندش ببخش، و او را به مقام محمود برسان که اولین و آخرین به او غبطه بخورند.

و بر امیر مؤمنان و وارث فرستادگان و رهبر سفید رویان و سید اوصیاء و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر حسن بن علی، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر حسین بن علی، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر علی بن الحسین، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر محمد بن علی، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر جعفر بن محمد، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر موسی بن جعفر، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر علی بن موسی، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر محمد بن علی، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر علی بن محمد، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر حسن بن علی، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

و بر خلف صالح هادی مهدی، امام مؤمنان و وارث فرستادگان و حجت پروردگار جهانیان درود فرست.

خدایا ! بر محمد و اهل بیتش که امامان هدایت گر و هدایت شده هستند، و علمای راستگو، نیکان متقی، ستون های دینت، رکن های توحیدت، معانی وحی ات،حجت های تو بر خلقت و جانشینان تو بر زمینت هستند درود فرست؛ کسانی که آنان را برای خودت برگزیدی و بر بندگانت اختیار کردی و برای دینت به آنها رضایت دادی و آنها را مخصوص به معرفت خودت کردی و با کرامتت، آنان را بزرگ و با رحمتت، آنان را پوشاندی و با نعمتت، پرورششان دادی و با حکمتت، تغذیه شان کردی و با نور خود، آنها را لباس پوشاندی و آنان را در ملکوتت رفعت دادی و با ملائکه ات یاری کردی و با پیامبرت، آنان را شرافت بخشیدی.

خدایا ! بر محمد و بر آنان درودی فراوان و دائم و پاکیزه بفرست که کسی جز تو به آن احاطه ندارد و تنها علم تو آن درود را شامل می شود و احدی جز تو، آن را جمع نمی کند.

خدایا ! بر ولیّ ات که احیاگر سنت توست و قیام به امر تو می کند و دعوت به سوی تو می کند و راهنمای به سوی توست و حجت تو بر مخلوقاتت و جانشین تو بر روی زمین و شاهد تو بر بندگانت می باشد،درود فرست.

خدایا ! یاری اش را عزیز و عمرش را طولانی بگردان و زمین را به درازی عمرش زینت بخش؛ خدایا ظلم حسودان را از او کفایت کن و و از شر مکاران به او پناه ده و اراده سوء ستمگران را از او دور و او را از دست زورگویان خلاص بگردان.

خدایا! به خود او و فرزندان، شیعیان، رعیت و خاصان و عامان او و دشمن او و جمیع اهل دنیا، چیزی اعطا کن که چشمش روشن شود و نفسش مسرور گردد، و او را به با فضیلت ترین آرزویش در دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیز توانایی.

خدایا! آنچه را که از دینت محو شده، به دست او تجدید کن و آنچه را که از کتابت تحریف و تبدیل شده، به دست او احیا کن و آنچه را که از حکمتت تغییر داده شده، به دستش ظاهر گردان تا دینت به سبب او و به دست او، طراوتی تازه و خالص و مخلص که شک و تردید و شبهه و باطل و بدعتی درآن نباشد، بیابد.

خدایا! به نور او هر ظلمتی را روشنی ببخش و هر بدعتی را با استواری او منهدم و هر ضلالتی را به عزت او ویران نما، و هر ستمگری را به دست او خرد کن و با شمشیرش، هر آتشی را خاموش کن و با عدل او، هر ظالمی را هلاک کن و حکم او را بر هر داوری اجرا و به سلطه او، هر سلطانی را ذلیل نما.

خدایا! همه دشمنانش را ذلیل کن و همه معادیانش را هلاک کن و با هر کس که کراهت ورزد، مکر نما و هر کس که حق او را انکار کند و امرش را سست بشمارد و سعی در خاموشی نورش کند و اراده خفای یادش را داشته باشد، بیچاره بنمای.

خدایا! بر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مورد رضا و حسین برگزیده و جمیع اوصیا و چراغ های تاریکی ها و علم های هدایت و مناره های تقوا و ریسمان های محکم و حبل متین و صراط مستقیم درود فرست و بر ولی ات و والیان عهدش و امامان از فرزندانش، درود فرست و بر عمرهای آنان بیفزای و آجالشان را طولانی گردان و آنها رادر دین و دنیا و آخرتشان، به دورترین آرزوهایشان برسان که تو بر هر چیزی قادری.»(1)

1- . غیبت طوسی: 237

محمد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الامامه» می نویسد: «این روایت را من از روی نسخه اصل، به خط استاد ابو عبداللّه حسین بن عبید اللّه غضائری نقل کردم.»(1)

مؤلف: کلمه «رجل ربعه» یعنی مردی که نه بلند قد است و نه کوتاه. عبارت «الی الصفره ما هو» یعنی مایل به زردی و چیزی که زرد رنگ است. عبارت «فی نع طاق» یعنی بدون اینکه زیر آن چیزی مثل جوراب و مانند آن بپوشد. عبارت «ضرب علی قلبی» یعنی بیهوش شدم و غافل شدم که بشناسم که این امور سزاوار است که از معجزاتش باشد که از آیه «فضربنا علی آذانهم» گرفته شده که یعنی {بر گوش هاشان پرده ای زدیم.}(2) و محتمل است کنایه از تزلزل و اضطراب قلب باشد. همچنین«فتنه» این جا به معنای شک است.

16. امالی طوسی: ابوالطیب احمد بن محمد بن بطه که عادت داشت هنگام زیارت داخل مرقد منور نمی شد و از بیرون ضریح زیارت می کرد ، روایت کرده است که ابن بطه گفت: روز عاشورا موقع ظهر که آفتاب در منتهای شدت گرمی و راه ها از راهگذر خلوت بود و از مردم نااهل و بدکار شهر وحشت داشتم، قصد زیارت امام حسن عسکری علیه السلام را کردم، تا به دیواری که سابقا از آنجا به بستان می رفتم رسیدم.

در آنجا دیدم مردی پشت سر من دم در نشسته و گویی در دفتری نگاه می کند.او با لحنی که شبیه آهنگ حسین بن علی بن ابی جعفر بن الرضا بود، به من گفت: «ابو طیب! کجا می روی؟» من پیش خود گفتم که این همان حسین است که به زیارت برادرش (امام حسن عسکری علیه السلام) آمده است. لذا گفتم: «آقا! می روم

1- . دلائل الامامه: 295
2- . کهف / 11[2]

از بیرون ضریح زیارت می کنم. سپس خدمت شما می رسم و شرایط ادب و احترام را به عمل می آورم.» گفت: «ای ابو طیب! چرا داخل حرم نمی شوی؟» گفتم: «خانه مالک دارد و من بدون اجازه صاحب خانه داخل نمی شوم.» گفت: «ای ابو طیب! با اینکه تو از دوستان حقیقی ما هستی، چطور ممکن است تو را از آمدن به خانه منع کنیم؟» با اینوصف من پیش خود گفتم می روم و از بیرون ضریح زیارت می کنم و این حرف را از وی نمی پذیرم.سپس نزدیک در حرم مطهّر آمدم و دیدم هیچ کس نیست. کار بر من مشکل شد، ناچار رفتم نزد مردی از اهل بصره که خادم حرم بود و او در حرم را گشود و من داخل شدم.

راوی خبر ابو محمد فحّام می گوید:از ابو طیب پرسیدم: «مگر رسم شما این نبود که داخل حرم نمی شدی؟ پس چطور شد که این بار رفتی؟» گفت: «به من اجازه دادند، ولی شما بی اجازه می روید.»(1)

17. کمال الدین: احمد بن اسحاق قمی می گوید: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم تا درباره جانشین حضرتش سؤال کنم. حضرت ابتدا به سخن کرد و فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خداوند متعال از روزی که آدم را آفرید تا روز قیامت، زمین را از وجود حجت خود که گرفتاری ها را از اهل زمین برطرف کند و به وسیله او باران ببارد و مواهب زمین بیرون بیاید، هیچ گاه خالی نگذارده و نخواهد گذارد.»

عرض کردم: «یا ابن رسول اللَّه! امام و جانشین بعد از شما کیست؟» حضرت برخاست و به درون خانه تشریف برد. سپس در حالی که بچه سه ساله ای را که رخساری همچون ماه شب چهارده داشت روی دوش گرفته بود، برگشت. آنگاه فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر پیش خدا و سفرای الهی قرب و منزلت نداشتی،

1- . امالی طوسی: 288

فرزندم را به تو نشان نمی دادم. این هم نام و هم کنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله است که زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.ای احمد بن اسحاق! این طفل در این امت، مانند خضر و ذوالقرنین است. به خدا قسم غیبتی می کند که کسی از مهلکه (بی دینی و گمراهی) نجات نمی یابد، جز آنان که خداوند آنها را در عقیده به امامتش، ثابت قدم داشته و موفق گردانده است که دعا کنند خداوند زودتر او را ظاهر گرداند.»

احمد بن اسحاق می گوید: عرض کردم: «آقا! علامتی در این طفل هست که قلبا اطمینان پیدا کنم این همان قائم به حق است؟» ناگهان طفل به سخن آمد و با زبان فصیح عربی گفت: «من آخرین سفیر الهی در روی زمین و انتقام گیرنده از دشمنان اویم. ای احمد بن اسحاق! بعد از آنکه با چشم، حقیقت را دیدی، دیگر دلیلی مخواه!»

احمد بن اسحاق گفت: «آن روز دلشاد و مسرور از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رخصت طلبیده و برگشتم. فردای آن روز که به حضورش شرفیاب شدم، عرض کردم:«یا ابن رسول اللّه! از مرحمتی که دیروز درباره من فرمودید (و آقازاده را به من نشان دادید) بسی مسرور گشتم. ولی نفرمودی علامتی که از خضر و ذوالقرنین در اوست چیست؟» فرمود: «مقصود غیبت طولانی اوست!»عرض کردم: «یا ابن رسول اللّه! مگر غیبت او به طول می انجامد؟»

فرمود: «آری، به خدا قسم به قدری طولانی می گردد که اکثر معتقدین به وی، منحرف می شوند و جز آنها که خداوند در خصوص دوستی ما از آنان پیمان گرفته و ایمان را در لوح دلشان ترسیم کرده و با تأییدات خود مؤید داشته است، کسی بر عقیده حق باقی نمی ماند.ای احمد بن اسحاق! غیبت او شاهکار الهی و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیبت های پروردگار است. پس آنچه را که می گویم قبول کن و از غیر اهلش مکتوم بدار و بر این نعمت شکر کن تا فردای قیامت در بهشت برین با ما باشی.»

شیخ صدوق علیه الرحمه سپس می فرماید: «من این حدیث را تنها از علی بن عبداللّه وراق شنیده ام. او این حدیث را به خط خود نوشته بود. من از خود وی پرسیدم و او هم آن را از سعد بن عبداللّه،از احمد بن اسحاق رضی اللّه عنه همان طور که نقل کردیم، بیان کرد.»(1)

18. کمال الدین: یعقوب بن منفوس می گوید: روزی به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم. دیدم در دکانی که جلو خانه اش بود نشسته است. در سمت راست حضرت خانه ای بود که پرده ای بر در آن آویخته بود.عرض کردم: «آقا! صاحب الامر کیست؟» فرمود: «پرده را بالا بزن!» چون پرده را بالا زدم، دیدم طفل پنجساله ای که تقریبا ده یا هشت وجب قد داشت و پیشانی اش روشن، روی مبارکش سرخ و سفید، دیدگانش درخشنده، کف دست ها و زانوهایش سخت و نیرومند بود، و خالی در گونه راست داشت و قسمتی از موی سرش باقی بود، از خانه بیرون آمد و روی زانوی امام حسن عسکری علیه السلام نشست.حضرت فرمود: «این صاحب شماست.» سپس طفل برخاست. امام فرمود: «فرزند! برو به خانه تا وقتی که معلوم است!» او می رفت به اندرون و من به وی می نگریستم. آنگاه امام فرمود: «ای یعقوب! ببین کیست در خانه؟» وقتی وارد خانه شدم، هیچ کس را ندیدم.(2)

مؤلف: منظور از کلمه «درّیّ المقلتین»، شدت سفیدی چشم است یا درخشندگی تمام حدقه و از قول عرب که می گوید«کوکب دریء» با همزه و بدون آن اخذ شده. کلمه «معطوف الرکبتین» یعنی دو سر زانوانش به خاطر بزرگی و درشتی، مایل به جلو بود، کما اینکه کلمه «شثن الکفین» به معنای درشتی و غلظت دو کف دست است.

1- . کمال الدین: 357
2- . کمال الدین: 374

19. کمال الدین: محمد بن حسن کرخی می گوید: از ابو هارون که مردی از اصحاب ما بود، شنیدم که می گفت:من صاحب الزمان علیه السلام را دیدم. رویش مانند ماه شب چهارده می درخشید و خط مویی از روی ناف مبارکش می گذشت. لباس او را کنار زدم، دیدم ختنه کرده است. وقتی از امام حسن عسکری علیه السلام جریان را پرسیدم، فرمود: «او ختنه کرده متولد شده و ما ائمه همه همین طور متولد می شویم. ولی با این وصف به خاطر اجرای سنت، تیغ بر روی آن می کشیم.»(1)

این روایت در غیبت طوسی هم آمده است.(2)

20. کمال الدین: محمد بن معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری گفتند: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در خانه خود فرزندش را به ما نشان داد و در آن موقع ما چهل نفر مرد بودیم.حضرت فرمود: «بعد از من، این امام شما و جانشین من است. از وی پیروی کنید و بعد از من پراکنده مشوید که در اعتقادات دینی خود به هلاکت می رسید.آگاه باشید که او را بعد از این نمی بینید.» راویان خبر گفتند: از خدمت حضرت مرخص شدیم. چند روزی نگذشت که امام حسن عسکری علیه السلام وفات یافت.(3)

مؤلف: اینکه امام علیه السلام فرمود: «بعد از این دیگر او را نمی بینید»، یعنی بیشتر شما حضار او را نمی بینید. یا مقصود این باشد که همه شما حضار به این زودی او را نمی بینید، زیرا محمد بن عثمان که یکی از حاضران محضر امام بوده، امام زمان علیه السلام را در ایام سفارت خود می دیده، چنان که روایت آینده گواه بر این است. البته این احتمال هم هست که او نیز در ایام سفارتش حضرت را نمی دیده و نامه ها را از پشت پرده یا به وسیله کسی دریافت می داشته و این که در خبر آینده می گوید :

1- . کمال الدین: 357
2- . غیبت طوسی: 250
3- . کمال الدین: 374

«محمد بن عثمان حضرت را دیده است»، مربوط به همین دفعه باشد. ولی این دو احتمال بعید به نظر می رسد.

21. کمال الدین: حمیری می گوید:به محمد بن عثمان عمری رضی اللَّه عنه گفتم: «من می خواهم همان سؤالی را از شما بکنم که ابراهیم از خداوند عزوجل کرد، آنجا که گفت:«رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی.»، {پروردگارا به من بنما که چگونه مرده ها را زنده می گردانی؟ ندا رسید مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: ایمان آورده ام ولی می خواهم قلبم مطمئن شود.}(1)شما هم به من بگویید که آیا صاحب الامر علیه السلام را دیده اید؟» گفت: «آری دیده ام و گردنش مثل این است» و اشاره به گردن خود کرد.(2)

22. کمال الدین: محمد و حسین، فرزندان علی بن ابراهیم در سال 279 گفتند: ضوء بن علی عجلی از مردی از اهل فارس که نامش را برد، نقل کرده است که گفت: در یکی از سال ها به سامره رفتم و در خانه امام حسن عسکری علیه السلام توقف کردم، بدون اینکه اجازه ورود بخواهم.حضرت خود مرا طلبیدند. وقتی داخل شدم و سلام کردم، فرمود: «فلانی، حالت چطور است؟» سپس فرمود: «فلانی بنشین!» آنگاه احوال مردان و زنان فامیلم را جویا شد. بعد از آن فرمود: «چه شد که به اینجا آمدی؟» عرض کردم: «شوق خدمتگزاری شما مرا به اینجا آورد.» فرمود: «در این خانه باش.» از آن روز من در خانه حضرت با خدمتکاران ماندم و مایحتاج خانه را برای حضرت از بازار می خریدم.من این طور عادت کرده بودم که هر وقت مردم در خانه بودند، بدون اجازه وارد می گشتم.

1- . بقره / 260
2- . کمال الدین: 399

روزی به همین منوال وارد خانه شدم که ناگاه صدای تکان چیزی را از داخل خانه شنیدم. حضرت به من بانگ زد که در جای خود بایست و حرکت مکن ! من هم نه جرأت کردم بروم و نه توانستم برگردم.

سپس دیدم کنیزی که چیز سرپوشیده ای را در دست داشت آمد و به من گفت: «بیا داخل !» من هم داخل شدم. آنگاه به کنیز فرمود: «روپوش را از روی آنچه در دست داری بردار.» پس روپوش را از روی بچه سفید رنگ زیبایی برداشت و شکمش را نشان داد. دیدم خط مویی که چندان سیاه نبود، از سینه تا نافش امتداد دارد. آنگاه فرمود: «این صاحب الزمان شماست.» سپس به کنیز فرمود: «او را بگیر.» کنیز هم او را گرفت و دیگر بعد از آن تا زمانی که امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود، او را ندیدم.

ضوء بن علی می گوید: از مرد فارسی پرسیدم: «به نظرت بچه در آن موقع چند ساله بود؟» گفت: «دو ساله بود.» عبدی می گوید: به ضوء گفتم: «می توانی حدس بزنی که فعلا بچه چند ساله است؟» گفت: «چهارده ساله.» ابوعلی و ابو عبداللّه وراق گفتند:(1)«ما او را بیست و یک ساله می دانیم.»(2)

این روایت در غیبت طوسی نیز آمده است.

23. کمال الدین: مسلم بن فضل می گوید: در کوفه به ملاقات ابو سعید غانم بن سعید هندی رفتم و مدتی نزد وی نشستم. سپس احوالش را درباره چیزی که قبلا شنیده بودم جویا شدم. گفت: «من از اهل هندوستان و شهری به نام کشمیر داخلی هستم و ما چهل نفر مرد بودیم.»

1- . البته مطابق تاریخ نقل این روایت یعنی سال 279، امام زمان که در سال 255 متولد شده، در آن موقع 24 سال داشته و مرد فارسی در حدیث اشتباه کرده است.
2- . کمال الدین: 399

صدوق (ره) نیز در کتاب مزبور می نویسد: جماعتی از محمد بن محمد اشعری، از غانم نقل کردند که گفت: ما چهل نفر مرد بودیم که در حضور پادشاه هند به سر می بردیم و در اطراف تخت او می نشستیم. همه ما تورات و انجیل و زبور را خوانده بودیم و هر وقت مسأله ای برای سلطان پیش می آمد، به ما رجوع می کرد. روزی با ما درباره محمد صلی الله علیه و آله گفتگو کرد. ما گفتیم: «نام وی در کتب آسمانی ما آمده است.» آنگاه همه نظر دادند که من برای پیدا کردن او و تحقیق درباره وی، اقدام به مسافرت کنم.

پس بار سفر بسته و اموالی هم با خود برداشتم و از هند بیرون آمدم. در بین راه جمعی از ترکان راهزن، راه را بر من گرفتند و آنچه را که داشتم به تاراج بردند. سپس به کابل آمدم و از آنجا به بلخ رفتم. حکمران بلخ در آن موقع ابن ابی شور بود. علت مسافرت و مقصدی را که داشتم به اطلاع وی رساندم و او هم فقها و علمای شهر را برای مناظره و گفتگوی با من احضار کرد.

من از دانشمندان مجلس پرسیدم: «محمد صلی الله علیه و آله کیست؟» گفتند: «او محمد بنعبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبر ما است که رحلت فرموده.»پرسیدم: «از کدام طایفه است؟» گفتند:«از طایفه قریش.» پرسیدم: «جانشین او کیست؟» گفتند: «ابوبکر است.» گفتم: «آنچه ما در کتاب های آسمانی خود یافته ایم، موضوع جانشینی و خلافت، پسر عموی او و شوهر دختر او و پدر فرزندان او است!» دانشمندان مجلس (که همه از اهل تسنن بودند) به حاکم گفتند: «این مرد از شرک بیرون آمده و به کفر گرویده است، فرمان ده تا گردنش را بزنند!» گفتم: «من به دینی چنگ زده ام و بدون دلیل از آن دست بر نمی دارم.» در این موقع حاکم، حسین بن شکیب را خواست و به وی گفت: «ای حسین! با این مرد مناظره کن!» حسین گفت: «علما و فقها در اطراف مجلس نشسته اند، به آنها فرمان ده تا با وی مناظره کنند.» حاکم گفت: «چنان که به تو می گویم، با وی مناظره کن و در جای خلوت و با لطف و مهربانی گفتگو نما.»

غانم بن سعید گفت: با حسین به جای خلوتی رفتیم و من از وی پرسیدم: «محمد کیست؟» گفت: «همان است که علما گفتند، جز اینکه جانشین وی پسر عمش علی بن ابی طالب علیه السلام است که شوهر دخترش فاطمه و پدر فرزندانش حسن و حسین می باشد.»

من هم گفتم: «گواهی می دهم که جز خدای یکتا خالقی نیست و محمد فرستاده اوست.» سپس نزد حاکم رفتم و اسلام آوردم. او هم مرا به حسین سپرد و او احکام دینی را به من یاد داد.

من به حسین گفتم: «ما در کتاب های خود خوانده ایم که هیچ جانشین پیغمبری نمی میرد، مگر اینکه قبلا جانشین او تعیین گردد. بنابراین جانشین علی کیست؟»

گفت: «جانشین وی فرزندش حسن و جانشین او حسین است» و یک یک ائمه را نام برد تا به امام حسن عسکری علیه السلام رسید. سپس گفت: «برای شناسایی جانشین او، لازم است بروی و فحص و تحقیق کنی.» و اینک من در پی این مطلب آمده ام.

راوی خبر محمد بن محمد گفت: غانم بن سعید با ما به بغداد آمد. او نقل کرد که قبلا به اتفاق رفیقی، به جستجوی این مطلب پرداخته بود، ولی بعضی از اخلاق او را نپسندیده و به همین جهت از وی جدا گشته بود.

غانم بن سعید می گفت: روزی تنها از راهی می گذشتم ودرباره مقصد خود می اندیشیدم. ناگاه دیدم کسی نزد من آمد و گفت: «دعوت آقایت را اجابت کن!» سپس مرا از راه هایی عبور داد تا به خانه و باغی رسیدیم. دیدم آقایم در آنجا نشسته است. چون نظر مبارکش به من افتاد، به زبان هندی با من سخن گفت و به من سلام کرد.

حضرت مرا به اسم صدا کرد و از احوال چهل نفر از رفقایم که در مجلس پادشاه هند بودیم جویا شد و یک یک را نام برد. آنگاه فرمود: «قصد داری امسال با اهل قم به حج بروی، ولی امسال به حج مرو. به خراسان برگرد و سال آینده حج

کن.» بعد کیسه پولی به من داد و فرمود: «این را صرف مخارج راه خود کن و در بغداد به خانه کسی مرو و آنچه را که دیدی به کسی مگو!»

محمد، راوی خبر گفت: «آن سال نتوانستم به مکه برسم و از منزل عقبه (واقع در سرزمین حجاز) برگشتیم و غانم بن سعید هم به جانب خراسان رفت و سال بعد به قصد حج مراجعت کرد. در آن سفر به الطاف حضرت ولی عصر (عجّل اللّه فرجه) نائل گشت. او دیگر به قم نیامد و بعد از حج به خراسان رفت و سپس وفات کرد، رحمه اللّه علیه.»

محمد بن شاذان، از کابلی نقل می کرد که او گفت: من ابو سعید (غانم) را دیدم که می گفت: «حقیقت این دین (اسلام) را در انجیل یافته بودم و از کابل به جستجوی آن پرداختم تا بدان رسیدم.»

سپس صدوق (ره) می گوید : محمد بن شاذان در نیشابور برای من نقل کرد که خبر تشرف غانم به خدمت امام زمان علیه السلام به من رسید. از این جهت مترصد او بودم، تا اینکه او را دیدم و جریان را از وی پرسیدم. او گفت: «همواره در جستجوی حضرت بودم و مدتی را در مدینه اقامت کردم و مطلب را به هر کس اظهار می داشتم، مرا منع می کرد ند. تا اینکه پیرمردی از بنی هاشم را به نام یحیی بن محمد عریضی دیدم و او گفت: «آنچه تو می خواهی، در «صریاء» است.»

من به صریاء رفتم و به دهلیزی که جاروب کرده بودند آمدم و خود را به دکانی که در آنجا بود انداختم. در آن وقت غلام سیاهی بیرون آمد و به من گفت: «برخیز و از اینجا برو!» گفتم: «نمی روم.» غلام به درون خانه رفت و سپس برگشت و گفت:«بیا داخل!» من وارد خانه شدم و دیدم مولایم در وسط خانه نشسته است. چون نظرش به من افتاد، مرا با اسمی که هیچ کس جز بستگانم در کابل نمی دانستند، نام برد و چیزهایی را به من اطلاع داد.من عرض کردم: «خرجی راهم تمام شده. بفرمایید که خرجی به من بدهند!» فرمود: «بدان که به واسطه این دروغی که گفتی، به زودی آنچه را که داری از دست می دهی.» سپس مقداری خرجی به من عطا فرمود.

چیزی نگذشت که آنچه با خود داشتم گم شد و فقط آنچه را که حضرت لطف فرموده بود، برایم ماند! سال بعد که به مدینه برگشتم، کسی را در آن خانه ندیدم.»(1)

مؤلف: کلمه «تشلیح» به معنای عریان کردن است و «صراه» به فتح صاد، رودی در عراق است، یعنی من در ساحل آن نهر راه می رفتم.و در بعضی نسخه ها عبارت «تمسحت» دارد که به معنای وضو گرفتم است، و در بعضی نسخه ها «تمسّیت» دارد، یعنی در شب به آنجا رسیدم. عبارت «فذکر»، یعنی محمد بن شاذان گفت و امکان دارد قائل ابو سعید باشد که البته بعید است، و عبارت «انه قد وصل»، فاعل آن ابوسعید است.

24. کمال الدین: حمیری می گوید: از محمد بن عثمان پرسیدم: «آیا حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیده ای؟» گفت: «آری، آخرین بار آن حضرت را در مسجدالحرام دیدم که می فرمود: «خدایا! آنچه را که به من وعده داده ای، به من مرحمت فرما!»

و نیز به سند مزبور، حمیری از محمد بن عثمان رضی اللَّه عنه نقل کرده که گفت: «آن حضرت علیه السلام را در «مستجار» دیدم که به پرده های کعبه آویخته و عرض می کند: «خداوندا! انتقام مرا از دشمنانم بگیر.»(2)

در غیبت طوسی نیز این روایت نقل شده است.

25. کمال الدین: نسیم، خادم امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: «یک شب بعد از ولادت صاحب الامر نزد وی رفتم و ناگهان عطسه ام گرفت.» حضرت فرمود: «یرحمک اللَّه! (من از حرف زدن آن نوزاد نازنین خشنود شدم) ای

1- . کمال الدین: 401
2- . کمال الدین: 401

نسیم !درباره عطسه مژده ای به تو ندهم؟» گفتم بفرما. گفت: «عطسه تا سه روز آدمی را از مردن حفظ می کند.»(1)

26. کمال الدین: ابو نصر طریف گفت: به خدمت صاحب الزمان علیه السلام رسیدم و آن حضرت فرمود: «ای طریف! قدری صندل سرخ (درختی که در هند می روید) برای من بیاور!» وقتی آوردم، فرمود: «مرا می شناسی؟» عرض کردم آری. فرمود: «من کیستم؟»عرض کردم: «شما آقا و پسر آقای من هستید.» فرمود: «مقصودم سؤال از این نبود.» طریف می گوید: عرض کردم: «فدایت شوم! پس بفرما تا خشنود گردم!» فرمود: «من خاتم اوصیا هستم که خداوند گرفتاری ها رابه وسیله من از بستگان و شیعیانم برطرف می کند.»(2)

این روایت در غیبت شیخ(3) و «دعوات راوندی»(4) نیز آمده است.

27. کمال الدین: محمد بن ابی عبداللّه کوفی، کسانی را که واقف به معجزات صاحب الزمان شده و آن حضرت را دیده اند، بدین شرح نام برده و گفته است:

«از وکلای آن حضرت که در بغداد می زیستند، عثمان بن سعید؛ پسرش (محمد بن عثمان)؛ حاجز، هلالی، عطار از کوفه؛ عاصمی از اهواز؛ محمد بن ابراهیم بن مهزیار از قم؛ احمد بن اسحاق از همدان؛ محمد بن صالح از ری؛ بسامی و اسدی (مقصود ابوعلی اسدی است که خود راوی این خبر است) از آذربایجان؛ قاسم بن علا از نیشابور؛ و محمد بن شاذان. غیر وکلا: از بغداد ابوالقاسم بن حابس؛ ابو عبداللّه کندی؛ ابو عبداللّه جنیدی؛ هارون قزاز؛ نیلی؛ ابوالقاسم بن دبیس؛ ابو عبداللّه بن فروخ؛ مسرور، طباخ و خادم امام علی النقی علیه السلام ؛ احمد و محمد بن الحسن

1- . کمال الدین: 404
2- . کمال الدین: 404
3- . غیبت طوسی: 246
4- . دعوات راوندی: 237

اسحق کاتب نوبختی؛ صاحب فرک؛ صاحب کیسه مهر شده از همدان؛ محمد بن کشمرد؛ جعفر بن حمدان؛ محمد بن هارون بن عمران از دینور؛ حسن بن هارون؛ برادرزاده اش احمد و ابوالحسن از اصفهان؛ ابن بادشاله از صیمره؛ زیدان از قم؛ حسن بن نضر؛ محمد بن محمد؛ علی بن محمد بن اسحاق؛پدرش محمد بن اسحق؛ حسن بن یعقوب از اهل ری؛ قاسم بن موسی و فرزندش، ابو محمد بن هارون؛ و صاحب سنگریزه و علی بن محمد کلینی؛ ابو جعفر رفاء از قزوین؛ مرداس و علی بن احمد از قابس؛ دو نفر از شهرزور؛ ابن خال از فارس؛ مجروح از مرو؛ مردی که هزار دینار داشت، شخصی که اموال و نامه سفیدی آورده بود و ابو ثابت از نیشابور؛ محمد بن شعیب بن صالح از یمن؛ فضل بن یزید و فرزندش حسن، جعفری، ابن عجمی، شمشاطی از مصر؛ شخصی که دو بچه داشت؛ مردی که مالی با خود به مکه آورده بود؛ ابو رجاء از کاشان؛ ابو محمد بن وجناء از اهواز؛حصینی.»(1)

28. کمال الدین: حسن بن وجناء نصیبی می گوید: در اثنای حج پنجاه و چهارمی خود، موقعی که پاسی از شب گذشته بود، در زیر ناودان (مسجدالحرام) سجده و دعا و تضرع می کردم که ناگاه کسی مرا تکان داد و گفت: «ای حسن بن وجناء، برخیز!» وقتی برخاستم، دیدم کنیزی زرد رنگ و لاغر اندام است که تقریبا بیش از چهل سال داشت. او از جلو می رفت و من از دنبال او، بدون اینکه چیزی از وی بپرسم. تا اینکه مرا به خانه خدیجه کبری علیها السلام آورد.

در حیاط خانه مزبور، خانه ای بود که درش در وسط خانه نصب شده بود و با نردبانی از چوب ساج، از آن بالا می رفتند. کنیز از نردبان بالا رفت و سپس بانگی شنیدم که می گفت: «ای حسن، بیا بالا!» من هم بالا رفتم و دم در ایستادم. فی الحال صدای امام زمان علیه السلام را شنیدم که می فرمود: «ای حسن! گمان می کنی که از

1- . کمال الدین: 406

من پنهانی؟ به خدا قسم من در همه حج هایی که گزارده ای، با تو بوده ام.» سپس اوقاتی را که در مکان های مختلف به کاری مشغول بودم، شمرد.

من از شنیدن این حرف تعجب کردم و برزمین افتادم. آن حضرت دست روی دوش من گذاشت و من برخاستم. آنگاه فرمود: «ای حسن! برو به مدینه و در خانه جعفر ابن محمد علیهما السلام (امام ششم) اقامت کن و از خوردنی و نوشیدنی و مخارج و لباس خود اندیشه مکن!» سپس دفتری به من داد که مشتمل بر دعای فرج و درود بر آن حضرت بود و فرمود: «بدین گونه خدا را بخوان و بر من درود بفرست. آن را به کسی جز دوستان حق جوی من مده که خداوند تو را موفق می دارد.»عرض کردم: «آقا! بعد از این دیگر شما را نمی بینم؟» فرمود: «ای حسن! اگر خدا بخواهد، خواهی دید.»

سپس من از حج برگشتم و به خانه امام جعفر صادق علیه السلام آمده و توقف کردم. هر وقت از خانه بیرون می رفتم ، دیگر برنمی گشتم مگر برای تجدید وضو یا خواب یا افطار کردن.

موقع افطار که وارد اتاق خود می شدم، کاسه چهار گوشی را پر از آب می دیدم که یک قرص نان بالای آن گذارده و آنچه در روز میل داشتم، روی آن نان بود! من هم از غذای مزبور به قدر کافی می خوردم. لباس های زمستانی و تابستانی من هم به موقع به من می رسید. روزها آب می آوردم و اطراف خانه را جاروب می کرد م و کوزه آب را خالی می نهادم. وقتی غذا برایم می آوردند، احتیاج نداشتم، در عین حال آن را نگه می داشتم و شبانه به فقرا می دادم، مبادا کسانی که با من بودند، به اسرار من پی برند.»(1)

1- . کمال الدین: 407

29. کمال الدین: ابراهیم بن مهزیار می گوید: در یکی از سال ها سفری به مدینه کردم و درباره اولاد امام حسن عسکری علیه السلام تحقیقاتی کردم، ولی چیزی دستگیرم نشد. آنگاه به مکه رفتم تا مگر در آنجا اطلاعی به دست آورم. روزی در اثنای طواف، جوانی گندمگون و زیباروی را دیدم که داشت به من نگاه می کرد . من به آرزوی اینکه شاید مقصود خود را یافته باشم، به طرف او رفتم. وقتی به وی نزدیک شدم، سلام کردم و او جوابی بهتر از سلام من داد.سپس پرسید: «اهل کجایی؟» گفتم: «از مردم عراق هستم.» گفت: «کدام عراق؟» گفتم: «اهواز.» گفت: «از دیدنت خوشوقتم. آیا در اهواز، جعفر بن حمدان خصیبی را می شناسی؟» گفتم: «او ندای حق را لبیک گفت.» فرمود: «خدا او را رحمت کند. شب های درازی را به عبادت گذرانید و خداوند پاداش بسیار به وی عطا فرمود.» سپس فرمود: «ابراهیم ابن مهزیار را می شناسی؟» گفتم: «ابراهیم بن مهزیار من هستم.» پس با من معانقه طولانی کرد و آنگاه پرسید: «ای ابو اسحاق! مرحبا به تو! آن علامتی که به واسطه آشنایی که با امام حسن عسکری علیه السلام داشتی نزد تو بود، چه کردی؟» گفتم:«شاید مقصودت انگشتری است که امام طیب حسن عسکری علیه السلام به من لطف فرمود؟» گفت: «آری، مقصودم همان است.» وقتی آن را بیرون آوردم و نظرش به آن افتاد، آن را از دست من گرفت و بوسید و سپس نقش آن را که نوشته بود «یا الله یا محمد یا علی» خواند. آنگاه فرمود: «قربان پدرم گردم! که جواب مسائل بسیاری را برای امروز که به آن احتیاج دارم، از وی گرفتم و همه نوع احادیث و اخبار از او استفاده کردم.»

تا آنجا که فرمود: «ای ابو اسحاق! مطلب مهمی را که بعد از حج قصد کرده ای به من اطلاع بده!» گفتم: «آنچه در نظر داشتم، هم اکنون به شمامی گویم.» گفت: «هر چه می خواهی بپرس تا به خواست خدا برایت شرح دهم.» گفتم: «آیا از اولاد امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه خبری داری؟» گفت: «آری واللّه! من نور حقیقت را در جبین محمد و موسی، پسران آن حضرت می بینم و از طرف آنهاست که نزد تو

آمده ام تا از آنها برای تو خبر آورم. اگر می خواهی به شرف ملاقات آنها فائز شوی و دیدگانت به نور جمال آنان روشن گردد، با من به طائف بیا، ولی از رفقایت پوشیده دار تا مطلب بر آنها مکتوم بماند.»

ابراهیم بن مهزیار گفت: با وی به طائف رفتم و از ریگستانی گذشتیم و از دور چادری دیدیم که بر سینه تل ریگی نصب کرده اند و از نور آن، صحنه بیابان روشن گشته است. او نخست به درون چادر رفت تا برای ورود من اجازه بگیرد. پس به آنها سلام کرد و اطلاع داد که من بیرون منتظرم. یکی از آنها (که میان چادر بود) و بزرگ تر بود و نامش (م ح م د) بود، بیرون آمد.

دیدم رنگ صورتش باز، پیشانی اش روشن، میان ابروانش گشاده، رخسارش صاف، بینی اش کشیده و میان برآمده، و در طراوت همچون شاخه درخت «بان» بود و گویی صفحه پیشانی اش ستاره درخشانی است که می درخشد. بر گونه راستش خالی، مانند پاره مشکی بر روی نقره خام، نمایان بود و موی سر مبارکش نتابیده و تا نرمی گوشش می رسید. قیافه نورانی او را هیچ چشمی ندیده و زیبایی و وقار و حجب و حیای بی نظیرش را نمی توان توصیف کرد.

چون نظرم به وی افتاد، به سویش شتافتم و دست و پایش را بوسیدم. فرمود: «ای ابو اسحاق! خوش آمدی! روزگار قبل از این پیوسته وعده ملاقات را به من می داد، و رابطه قلبی که میان من و تو برقرار است، با وجود بعد منزل و تأخیر ملاقات، همواره تو را در نظرم مجسم می کرد، به طوری که هیچ گاه از لذت صحبت و خیال مشاهده یکدیگر بی خبر نبودیم. خدا را شکر که ملاقات ما صورت گرفت و از انتظار و فراق بیرون آورد.»

سپس از تمام برادران سابق و لاحق من پرسش فرمود. عرض کردم: «پدر و مادرم قربانت شوند! من از موقع رحلت مولایم امام حسن عسکری علیه السلام تا کنون، همواره شهر به شهر در جستجوی شما هستم، و همه جا درهای امید به رویم

بسته می شد. تا اینکه خدا بر من منت نهاد و کسی آمد و مرا به خدمت شما آورد. خدا را شکر می کنم که بزرگواری و احسان حضرتت را به من الهام کرد.»

حضرت خود و برادرش موسی را معرفی کرد و پس از آن مرا به گوشه خلوتی برد و فرمود: «پدرم با من پیمان بست که جز در پنهان ترین و دورترین نقاط زمین مسکن نکنم تا اسرار وجودم مخفی شود، جایم از نقشه های گمراهان محفوظ بماند و از خطرات مردم سرکش و بداندیش در امان باشم. از این رو مرا به طرف تل های شنزار و بیابان های خشک و ریگزار انداخت، و پایانی که فریاد مردم روی زمین را برطرف سازد، در انتظار من است. پدرم صلوات اللّه علیه از حکمت های مخزون و علوم مکتوم چیزهایی به من آموخت که اگر شمه ای را به تو بگویم، تو را از همه آن بی نیاز گرداند.

ای ابو اسحاق! پدرم صلوات اللّه علیه به من فرمود: «ای فرزندم! خداوند اقطارزمین و آنها را که سعی در عبادت و اطاعت او دارند، بدون حجتی که مقام آنها را بالا برد و بدون امامی که مردم به وی اقتدا کنند و به روش او روند و منظور او را دنبال کنند، نمی گذارد.» و فرمود: «ای فرزند! امیدوارم تو از کسانی باشی که خداوند آنها را برای نشر حق و برچیدن اساس باطل و اعلای دین و خاموش ساختن آتش گمراهی آماده ساخته است.

ای فرزندم! همیشه در جاهای پنهان و دور بگذران، زیرا که هر یک از دوستان خدا، دشمنی خطرناک و مخالفی مزاحم دارند. خداوند جهان، جهاد با اهل نفاق و خلاف، یعنی ملحدان و دشمنان را واجب می داند، پس زیادی دشمن تو را به وحشت نیندازد.

ای فرزند! بدان که دل های مردم دیندار و با اخلاص، مانند پرندگانی که میل به آشیان دارند، مشتاق لقای تو می باشد. آنها در میان خلق با ذلت به سر برند، ولی در نزد خدا نیکوکار و عزیزند، و در ظاهر مردمی بیچاره و محتاجند، در صورتی که قناعت و خویشتنداری، آنها را بدان گونه درآورده است.دین خود را به وسیله مبارزه

با آنچه ضد دین است، کامل نگاه می دارند. خداوند آنها را با استقامت در برابر ظلم امتیاز داده تا در سرای باقی مشمول عزت وسیع خود گرداند. آنها را طوری قرار داده که در پیشامدهای ناگوار، بردباری زیاد نشان دهند تا عاقبت نیکی داشته باشند.

ای فرزند! در هر کاری از نور استقامت و پایداری استضائه کن تا به درک صنع خدا و امداد غیبی فائز شوی. هر گونه گرفتاری و مصیبت که پیدا کنی، بالاخره باعث سرفرازی تو خواهد بود و ان شاء اللّه تو را به عزت و سعادت می رساند.

ای فرزند! چنان می بینم که زمان تأیید تو با امداد خداوند نزدیک و به زودی مجد و شرافت تو آشکار گردد. روزی را می بینم که پرچم های زرد و سفید، بین «حطیم» و «زمزم»، در اطراف تو برافراشته باشد، دسته دسته با تو بیعت میکنند و در دوستی تو صفا نشان می دهند، و مانند دانه های درّ که یک رشته گردنبند را تشکیل دهد، دور تو را احاطه کرده باشند! و در اطراف «حجر الاسود» دست هاشان برای رسیدن به تو به هم می خورد. خداوند آنها را از دوستی پاک و سرشت پاکیزه آفریده و دل هاشان از آلودگی نفاق و پلیدی شقاق پاک و پوست بدنشان برای دینداری نرم است (یعنی تن به انجام وظایف دینی می دهند). دل های آنان با پذیرش حق از ستمگری پیراسته، و رخسارشان به واسطه فضل و کمال، خرم است، و متدین به دین حق و پیروان آنند.

وقتی که کارهای آنها سخت محکم شد و ستون نفرات آنان نیرومند گردید، با حملات آنها، اجتماع ملت های (باطل) متلاشی گردد. در وقتی که آنها در سایه درخت بزرگی که شاخ و برگ آن بر اطراف دریاچه «طبریه» سر کشیده با تو بیعت می کنند؛ آنگاه صبح حقیقت دمیده شود و تیرگی باطل از میان برود و خداوند به وسیله تو پشت طغیان را در هم بشکند و راه و رسم ایمان را (به صورت نخست) بازگرداند. و بیماری های عمومی آفاق (بی دینی) و سلامتی دوستان (ثبات و دینداری آنها) را آشکار گرداند.

کودکان که در گهواره اند، دوست دارند که کاش می توانستند حرکت کنند و به سوی تو آیند، و وحوش صحرا مایلند که کاش راهی از کنار تو داشتند. اطراف جهان نزهت گیرد؛ هر شاخه شکسته و خشکیده ای سرسبز گردد؛ اساس عزت و شرف در جای خود قرار گیرد؛ آنها که از دین (اسلام) روی برتافته اند به محل خود برگردند؛ و ابرهای فتح و پیروزی بر تو ببارد.

آنگاه تو تمام دشمنان خود را نابود کرده و دوستانت را یاری می کنی، به طوری که نه ستمگر متجاوز و نه منکری که حق حق جویان را زیر پا می نهد و نه عیبجو و کینه توز و دشمن و بدخواه تو، به هیچ وجه در روی زمین باقی نمی ماند: «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ قَدْر»، {و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام رساننده است. به راستی خدا برای هرچیزی اندازه ای مقرّر کرده است.}(1)

سپس فرمود: «ای ابو اسحاق! این گفتگو را پنهان بدار، مگر از برادران دینی و افراد با صداقت. هر گاه علامات ظهور و اقتدار مرا دیدی، خود و برادران دینی خود که همواره سعی در رسیدن به مرکز نور یقین و روشنی چراغ های دین دارند، کوتاهی مکن، و به سوی من بیا تا به حقیقت نائل گردی.»

ابراهیم مهزیار گفت: مدتی در خدمت حضرت توقف کردم و از آن حضرت، حقایق روشن و احکام نورانی و لطائف و حکمت و نکات ممتازی که خداوند در سینه گهربارش به ودیعت نهاده بود، استفاده می کردم. تا اینکه ترسیدم مبادا کسانی را که در اهواز به جای گذارده ام، به واسطه تأخیر دیدار آنها از کف بدهم. از این رو از حضرت اجازه حرکت خواستم و به عرض رساندم که از دوری حضرتش، ناراحتی بسیار خواهم داشت و از محرومیت درک حضورش، اندوهگین می شوم.

1- . طلاق / 3[1]

حضرت دعای خیری که ان شاء اللَّه برای من و فرزندان و بستگانم ذخیره و حرزی خواهد بود، برایم کرد. موقعی که آماده حرکت شدم و عزمم جزم شد، به خدمتش رسیدم که با حضرتش وداع و تجدید عهد کنم، و پولی که با خود داشتم و قریب پنجاه هزار درهم بود، تقدیم و خواهش کردم که بر من منت بگذارد و آن را بپذیرد. ولی او تبسمی کرد و فرمود:

«ای ابو اسحاق! این وجه را هنگام مراجعت به وطن مصرف کن! زیرا سفری طولانی و بیابانی وسیع در پیش داری. از اینکه ما این وجه را نپذیرفتیم دلتنگ مباش، زیرا ما از تو قدردانی کردیم، و یادآوری و قبول منتی را که با فرض نگهداری در نزد ما، می باید از تو بکنیم، کردیم. (یعنی منتی که خواستی با قبول پول ها بر تو بگذاریم و بعدها نیز از تو یادآوری بکنیم، بدون پذیرفتن آنهم، خواهیم کرد).خداوند آنچه را که به تو ارزانی فرمود، مبارک گرداند و هر چه عطا کرده، باقی بدارد و بهترین ثواب احسان کنندگان و ارجدارترین آثار فرمانبرداران را برای تو بنویسد، چه که هر زیادتی مال اوست و باید از او گرفت. امیدوارم خداوند تو را با بهره کافی و سلامتی و خوشحالی به سوی دوستانت برگرداند و راه را برای تو دشوار نسازد، و دریافتن راه سراسیمه نگرداند. تو را به خدا می سپارم که ان شاء اللَّه در سایه لطف او هیچ گونه خطری متوجه تو نگردد.

ای ابو اسحاق! خداوند متعال ما را با عواید احسان و فواید امتنان خود قانع گردانید، و از کمک به دوستان بازداشته، مگر به خاطر نیت خالص و به لحاظ نصیحت و محافظت آنچه پاکیزه و پایدار و نامش بلند است (که در این صورت به دوستان خود عملا کمک می کنیم).»

ابراهیم بن مهزیار گفت: «با حضرت، خداحافظی کردم، در حالی که خدا را سپاسگزار بودم که مرا راهنمایی و ارشاد القلوب کرد تا به مقصود حقیقی نائل گردم. با اینکه می دانستم که خداوند زمین خود را تعطیل و از وجود حجت آشکار و امام قائم خالی نخواهد گذاشت. سپس این ماجرا را برای مزید بصیرت اهل یقین (شیعیان)

نقل کردم تا بدانند که خداوند ذریه طیبه و سرشت پاک آنها را باقی گذاشته است، و هم این امانت را به اهلش تسلیم کنم تا وقتی آشکار گشت، خداوند فرقه ناجیه و طریقه مرضیه را عزمی قوی و تأییدی بیشتر عطا فرماید، و بر اعتقاد راسخشان بیفزاید.«وَاللَّه ُیَهْدِی مَن ْیَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(1)،

{و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند. }(2)

مؤلف: کلمه «رائع» به معنای کسی است که با حسن و خوش منظری اش تو را به شگفتی وا می دارد، مثل کلمه «أروع» که فیروز آبادی چنین معنا کرده است. همچنین وی می گوید: به معنای مردی که تخیلی نیکو دارد به خاطر تخیلاتی که مردم درباره اش می کنند. عبارت «وشجت» از باب تفعیل، چه مجهول خوانده شود و چه معلوم، یا معلوم و مجرد خوانده شود، یعنی وسیله ارتباط بین تو و حضرت علیه السلام گردید. فیروز آبادی می گوید: کلمه «وشیج» به معنای خویشاوندی شبکه شبکه است، و کلمه «واشجه» به معنای خویشاوند شبکه شبکه است، و عبارت «وشجت بک قرابته تشج» یعنی خویشاوندی خود را به صورت شبکه شبکه قرار داد و «وشّجها الله توشیجا» از همین باب است. عبارت «وشج محمله» یعنی محمل را با تکه پوستی و مانند آن، زیر شبکه و توری قرار داد تا از آن چیزی نیفتد.

عبارت «طال ما جلت فیها» از جولان گرفته شده و عبارت «خبن الطعام»، یعنی غذا را دور از چشم و مخفی قرار داد، به خاطر سختی. معنای عبارت این است که جان خود را فدای دستی می کنم که مدتی طولانی تلاش کردم در دستیابی به امری که جواب سوالاتم را بگیرم که کنایه از کثرت تلاش در این راه یا کثرت سوالاتم است. و کلمه «وترا» یعنی به خاطر فضیلت مخصوص من به حضرت علیه السلام ، به

1- . بقره / 213[1]
2- . کمال الدین 2: 408

تنهایی به آن امر مبادرت داشتم، پس از آن فنون علوم را برای روز احتیاجم ذخیره می کردم. و در بعضی نسخ عبارت «اُجبتُ» به جای «جلت» دارد، در نتیجه معنای لفظ «فی» در «ما اجبت فیها»، تعلیل است.

کلمه «ناصع» یعنی خالص و کلمه «بلجه»، پاکیزگی بین دو ابروست، و مرد «ابلج» به کسی گفته می شود که بین ابروانش پیوستگی نباشد. جوهری گفته: کلمه «مسنون» به معنای ملموس است و مرد «مسنون الوجه» کسی است که در صورت و بینی اشکشیدگی باشد و گفته: «شمم»، بلندی وسط بینی و صافی بالای آن است؛ اگر در بینی شدتی باشد،«قنا» خوانده می شود و گفته: «وفره»، موی کمی است که به نرمی گوش می رسد و کلمه «سحماء» به معنای سیاه است و موی «سبط» به کسر و فتح باء، یعنی رها شده و بدون پیچش، و «سمت» به معنای شمایل اهل خیر است.«وشک» به فتح و ضم واو، به معنای سرعت است و «معاتب» به معنای راضی و خشنود است و از عبارت «استعتبته فأعتبنی»، یعنی از او رضایت طلبیدم و او مرا راضی ساخت، گرفته شده است. کلمه «تشاحط الدار» به معنای دوری خانه است.

عبارت حضرت علیه السلام که فرمود«قیّض»، یعنی میسور ساخت و «تنازع» به معنای اشتیاق طرفینی است و از عبارت «نازعت النفس الی کذا» گرفته شده، یعنی نفس به فلان امر اشتیاق پیدا کرد. و جوهری گفته: «عالیه» سرزمین بین نجد تا «ارض تهامه» و مابعد مکه است که همان زمین حجاز است.

عبارت «و جُبتُ صرائم الارض» گفته می شود«جبت البلاد» یعنی شهرها را پیمودم و در آن دور زدم، و «صریمه»زمینی است که با رمل فراوان جدا شده و زمینی که محصول آن درو شده و در بعضی نسخ، عبارت «خبت» با خاء آمده و آن زمین آرامی است که رمل دارد. و «هلع» به معنای جزع و فریاد است و «نبط الماء» یعنی آب جوشید و عبارت «انبط الحفار»، یعنی چاه کن به آب رسید.

کلمه «نزّع» بر وزن «رُکَّع»، به معنای مشتاقان است.عبارت «یطلعون بمخائل الذله»، یعنی در اموری داخل می شوند که مظان خواری است یا بین مردم با احوالاتی

ورود و خروج می کنند که در مظان خواری اند.و عبارت «بدرک» یعنی در مورد مکاره و بلایایی که به تو می رسد صبر می کنم تا با وصول به صنع خدا، نسبت به تو و خوبی اش به تو در برگرداندن بلایا از تو، رستگار شوی.

عبارت «استشعر العزّ» گفته می شود«استشعر خوفا» یعنی ترس را پنهان کرد و معنای عبارت این است که در مورد تو می دانم که بلایایی که تو را مصیبت زده می کند، سبب عزت توست. عبارت «تحظّ» از «حظوه»، به معنای منزلت و قرب و سعادت است و در بعضی نسخه ها «تحط» به معنای «احاطه» آمده. و کلمه «علوّ الکعب» کنایه از عزت و پیروزی است و فیروز آبادی گفته: «کعب»، به معنای شرف و مجد است.

فیروز آبادی در مورد عبارت «علی اثناء اعطافک» گفته: «ثنی الشیء» یعنی قسمتی از چیزی را بر قسمتی دیگر برگرداند و «اثناء الشیء» به معنای قوا و نیروهای آن است و مفرد آن «ثِنی» به کسرثاء است، و «عِطاف» به کسر عین، عبا را گویند و منظور از «اعطاف»، جوانب آن است.

عبارت «فی مثانی العقود»، یعنی عقود دو طرفه بسته شده ای که تفرقه به آن راه ندارد یا عقود در موضع قوتشان، زیرا عقود در آن مواضع جمع تر و متراکم تر است، و «قدّ» به معنای قطع است و «تقدد القوم» به معنای جدا شدن آنها از یکدیگر است.

کلمه «بمکاثفتهم» یعنی تجمعشان و در بعضی نسخه ها «مکاشفتهم»، به معنای محاربه و جنگشان وارد شده است.

عبارت «اذ تبعتک» یعنی این مومنان با تو بیعتو از تو پیروی می کنند. کلمه «دوحه» درخت بزرگ معنا می دهد و عبارت «بسق النخل بسوقا»، یعنی درخت خرما قد کشید. کلمه «اسقام الآفاق» یعنی به سبب تو روشن می شود که اهل دوردست ها، امراض روحی داشتند و رفقای تو از این امراض سالم بودند، لذا به تو ایمان آوردند.

کلمه «بوانی العزّ» یعنی ریشه های آن و مجازا استعمال شده، زیرا «بوانی» به هر چهارپای شتر می گویند و خصلت هایی است که عزت را بنا و تأسیس می کند.

عبارت «شرد البعیر» یعنی شتر کوچید، پس کوچنده است. عبارت «غامط» یعنی حقیقت و اهل آن را کوچک شمرد و با نعمت هایی که داشت طغیان کرد. و عبارت «أوری» یعنی با آتشگیره آتش آورد. کلمه «بنات الصدور»، افکار و مسائل و معارفی است که در سینه به وجود می آید.کلمه «قفول» به معنای بازگشت از سفر است و «تجزّع» با زاء، به معنای اظهار جزع و یا شدت جزع است و با راء، از عبارت «جرّعه غصص الغیظ فتجرّعه» یعنی غصه های خشم را به او جرعه جرعه خوراند و او خشم را فرو خورد، به معنای فروخوردن خشم است. کلمه «ظعن» به معنای سیر و حرکت است و «اعتزام» به معنای عزم و آهنگ و یا لزوم میانه روی در راه پیمودن است و در بعضی نسخه ها «اغترام» با غین و راء آمده که از غرامت و خسارت گرفته شده؛ یعنی گویا او به نفس خود در اثر سوء رفتار با مولای خود، غرامت جدایی از او را می دهد.«شقّه» با ضم شین، سفر دور و دراز است و جوهری می گوید: «فلاه قذف» به فتح قاف و ذال یا به ضم آن دو، یعنی بیابان دور. عبارت «ربضت الشاه» یعنی گوسفند در طویله خود رفت یا دیگری او را به داخل طویله سوق داد.«اکناف» یا مصدر «أکنف»، به معنای او را حفظ کرد و یاری داد و احاطه کرد و یا جمع «کَنَف» با حرکت کاف و نون است که به معنای حرز و پوشش و جانب و سایه و ناحیه است. عبارت «وعث الطریق» یعنی پیمودن راه رنج آور شد و «وعثاء» به معنای مشقت است.

30. کمال الدین: جعفر بن معروف می گوید: ابو عبداللَّه بلخی برای من نوشت که عبداللَّه سوری برای من نقل کرد که: روزی به باغ بنی عامر رفتم و دیدم که چند کودک در گودال آبی بازی می کنند و جوانی در محل نماز نشسته و آستین خود را بر

دهن نهاده است. پرسیدم: «این کیست؟» گفتند:«او (م ح م د) بن حسن (عسکری علیه السلام) است. و آن جوان شبیه پدرش علیه السلام بود.»(1)

31. کمال الدین: شیخ صدوق (ره)می گوید: از یکی از بزرگان محدثین به نام احمد بن فارس ادیب، شنیدم که می گفت: حکایتی در همدان شنیدم و سپس برای یکی از برادران دینی نقل کردم و او از من خواست که آن را به خط خود بنویسم. چون نمی توانستم خواهش او را رد کنم، ناچار نوشتم و به نظر کسی که نخست برای من نقلکرده بود رساندم (تا اشتباهی در نقل آن روی نداده باشد).

حکایت این است: طایفه ای در همدان بنام «بنی راشد» سکونت داشتند که همه شیعه و پیرو مذهب امامیه بودند. من از آنها جویا شدم که علت اینکه در میان اهل همدان فقط آنها شیعه می باشند چیست؟ یکی از پیرمردان آنها که او را مردی صالح و خیراندیش دیدم، گفت: «علت آن است که جدّ ما (راشد) که طایفه ما بدو منسوب است، یک سال به زیارت بیت اللّه رفت.بعد از مراجعت نقل می کرد که هنگام بازگشت از حج که چند منزل را در بیابان پیموده بودیم، میل پیدا کردم که از شتر فرود آیم و قدری پیاده راه بروم. پس پایین آمدم و چندان پیاده راه رفتم که خسته و کوفته شدم. ناچار گفتم اندکی می خوابم و هنگامی که دنباله کاروان رسید، برمی خیزم. ولی حرارت آفتاب از خواب بیدارم کرد و چون برخاستم، کسی را ندیدم و از این رو به وحشت افتادم. نه راه را می شناختم و نه اثری نمایان بود. ناچار به خدا توکل کردم و گفتم به هر جا که خدا بخواهد می روم.

هنوز چندان نرفته بودم که خود را در زمین سرسبز و خرمی دیدم، مثل اینکه به تازگی باران در آن باریده باشد. زمین آن خوشبوترین زمین ها بود. در وسط آن

1- . کمال الدین: 405

سرزمین خرم، قصری دیدم که مانند برق شمشیر می درخشید. با خود گفتم که ای کاش می دانستم این قصر که تاکنون ندیده و وصف آن را از کسی نشنیده ام، چیست.

پس به طرف قصر رفتم. وقتی به در قصر رسیدم، دیدم دو پیشخدمت سفید پوست ایستاده اند. سلام کردم و آنها به بهترین وجه جواب مرا دادند و گفتند: «بنشین که خداوند خیری به تو روزی کرده است.» سپس یکی از آنها برخاست و به درون قصر رفت و اندکی ماند، آنگاه بیرون آمد و به من گفت: «برخیز و به درون قصر بیا!» وقتی وارد قصر شدم، دیدم قصری است که بهتر و روشن تر از آن ندیده ام. در آن وقت پیشخدمت به طرف پرده اتاقی رفت، آن را بالا زد و به من گفت کهداخل شوم، من هم به درون اتاق رفتم! دیدم جوانی در وسط اتاق نشسته و شمشیر بلندی که نزدیک سر وی بود، بالای سرش آویخته اند. جوان مانند ماه شب چهارده بود که در تاریکی بدرخشد.من سلام کردم و او نیز با لطیف ترین کلام و بهترین بیان، جواب داد.

سپس گفت: «می دانی من کیستم؟» گفتم: «نه به خدا!» فرمود: «من قائم آل محمد علیهم السلام هستم. من همان کسی هستم که در آخرالزّمان با این شمشیر قیام می کنم (اشاره به همان شمشیر آویخته کرد) و زمین را پر از عدل و داد می کنم، همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.» پس من افتادم و صورت به خاک مالیدم. فرمود: «این کار را مکن و سر بردار.» سپس فرمود: «تو فلانی از اهل محال همدان نیستی؟» گفتم: «بلی ای آقای من!» فرمود: «میل داری به سوی کسان خود برگردی؟» گفتم: «آری آقا! میل دارم آنها را ببینم و آنچه خدا به من موهبت فرموده، به آنها مژده دهم.» در این هنگام با دست مبارک اشاره به پیشخدمت کرد و او هم دست مرا گرفت و کیسه ای به من داد و بیرون آمدیم. چند قدم که رفتیم، ناگاه چشمم به سایه ها و درختان و مناره مسجدی افتاد.

پیشخدمت گفت: «آیا این شهر را می شناسی؟» گفتم: «نزدیک شهر ما شهری بنام «استاباد» است که این شهر شبیه به آن است.» گفت: «این همان استادباد است، برو که به منزل می رسی!»

وقتی به اطراف خود نگریستم، او را ندیدم. وقتی وارد استاباد شدم، در کیسه را باز کردم. دیدم چهل یا پنجاه دینار در آن است سپس به همدان آمدم و کسان خود را جمع کردم و آنچه را که دیده بودم، برای آنها نقل کردم و تا موقعی که دینارها را داشتیم، همواره خیر و برکت به ما روی می آورد.»(1)

مؤلف: عبارت «فی سواء تلک الارض» یعنی در وسط آن و «ظبه السیف» با ضم ظاء، نوک شمشیر است. شاید «استاباد» همان جاست که امروز معروف به «اسدآباد» می باشد.

باید دانست که قطب الدین راوندی (ره) نیز نظیر این حکایت را از جماعتی که از اهل همدان شنیده بودند، روایت کرده است.(2)

32. کمال الدین: علی بن محمد بن قنبر کبیر، خادم حضرت رضا علیه السلام می گوید: موقع رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که برادرش جعفر کذاب بر سر ارث آن حضرت نزاع داشت، ناگهان امام زمان علیه السلام از محلی که شناخته نشد، بیرون آمد و فرمود: «ای جعفر! برای چه متعرض حق من می شوی؟» جعفر کذاب مات و مبهوت شد. سپس حضرت از نظر وی ناپدید گشت.بعد از آن چندان که جعفر کذاب در بین خلق جستجو کرد، اثری از وی نیافت.

وقتی مادر امام حسن عسکری علیه السلام جده امام زمان وفات یافت، من مأمور شدم که آن مخدره را در خانه حضرت دفن کنم. باز جعفر کذاب آمد و می خواست از دفن کردن آن مخدره جلوگیری کند. اومی گفت: «اینجا خانه من است، او را در اینجا دفن نکنید.» مجددا امام زمان علیه السلام بیرون آمد و فرمود: «ای جعفر! خانه تو اینجاست؟ !» سپس ناپدید گردید و بعد از آن دیگر دیده نشد.»(3)

1- . کمال الدین: 414
2- . دعوات راوندی2: 938
3- . کمال الدین: 405

33. کمال الدین: علی بن مهزیار می گوید: یک بار در عالم رؤیا دیدم که کسی به من می گوید: «امسال به حج برو که امام زمان خود را خواهی دید.»

علی بن مهزیار گفت: فرحناک و مسرور بیدار شدم و به نماز مشغول گشتم تا صبح شد. آنگاه نماز صبح را گزاردم و سپس رفتم تا از کاروان حجاج سراغی بگیرم.دیدم عده ای از رفقا قصد حرکت دارند، من هم با اولین دسته به سمت کوفه حرکت کردم. چون به کوفه رسیدم، از مرکوب پیاده شدم و اثاث خود را به برادران امین خود سپردم. سپس رفتم تا از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام استفساری بکنم، ولی نه اثری از آنها دیدم و نه خبری شنیدم.ناچار با نخستین دسته به آهنگ مدینه منوره عزیمت کردم. موقعی که وارد آنجا شدم، پیاده شدم، اثاث خود را به رفقا سپردم و به سراغ مطلوب رفتم، ولی نه خبری شنیدم و نه اثری دیدم.

سپس با جمعی که به مکه می رفتن،د حرکت کردم و وارد آنجا شدم. در آنجا نیز اثاث خود را به همراهان امین سپردم و به تحقیق مقصود پرداختم. ولی نه خبری شنیدم و نه اثری دیدم.

یک شب در بین بیم و امید درباره هدفی که داشتم می اندیشیدم و به خود می گفتم که این چه کاری بود که من کردم، و منتظر بودم که اطراف کعبه خلوت شود تا مشغول طواف شوم و از خداوند بخواهم که مرا به آرزوی خود برساند. وقتی اطراف کعبه خلوت شد، برخاستم و به طواف مشغول گشتم.

در آن موقع جوانی دیدم که رخساری نمکین و منظری نیکو داشت. پارچه ای از برد یمانی روی لباس پوشیده و قسمتی از ردای خود را روی دوش انداخته بود. من او را تکان دادم. وی نظری به من افکند و پرسید: «تو کیستی؟» گفتم: «مردی از اهل اهواز هستم.» پرسید: «در آنجا پسر خطیب را می شناسی؟» گفتم: «خدا او را بیامرزد. آری، او به رحمت حق واصل گشت.» گفت: «خدا او را رحمت کند. روزها را روزه بود، شب ها را به نماز می گذرانید، پیوسته قرآن می خواند و از دوستان ما به شمار می آمد.»

سپس پرسید: «علی بن مهزیار را هم می شناسی؟» گفتم: «علی بن مهزیار من هستم.» گفت: «ای ابوالحسن خوش آمدی! آیا دو نفری را که از شهر و دیار دورند می شناسی؟»

گفتم آری. پرسید: «آنها کیستند؟» گفتم: «محمد و موسی!» آنگاه پرسید:«آن نشانه ای را که میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام بود چه کردی؟» گفتم: «با من است.» گفت: «آن را درآور.» من هم انگشتری نیکو را که بر نگینش نوشته شده بود«محمد و علی» درآوردم و به او نشان دادم. وقتی نظرش به آن افتاد،مدتی طولانی گریست و در آن حال می گفت: «ای ابو محمد! خدا تو را رحمت کند. تو امام عادل، فرزند امامان و پدر امام بودی. خداوند تو را در فردوس اعلی با پدران خود همنشین کرد.»

سپس گفت: «ای ابوالحسن! برگرد به منزل و مهیای سفر شو! وقتی ثلثی از شب گذشت، خود را به ما برسان که نزد ما به آرزوی خود می رسی.»

ابن مهزیار گفت: من هم به منزل برگشتم و مدتی به فکر فرو رفتم تا وقت سر رسید. پس برخاستم و اثاث خود را جمع و جور کردم و روی شتر گذاشتم و خود سوار شدم و حرکت کردم و رفتم تا به دره ای رسیدم. دیدم همان جوان در آنجاست و به من می گوید: «خوش آمدی ای ابوالحسن! خوش به حالت که اجازه ملاقات یافتی.»

آنگاه او از جلو و من از دنبال او به راه افتادیم و از عرفات و منی گذشتیم و به دامنه طائف رسیدیم. جوان همراه گفت: «ای ابوالحسن! پیاده شو و خود را آماده کن برای نماز.» سپس او پیاده شد و من هم فرود آمدم. بعد از اینکه او نمازش را تمام کرد و من نیز از نماز فارغ شدم گفت: «نماز فجر بخوان، ولی مختصر کن.» من هم نماز فجر را به اختصار خواندم. جوان بعد از سلام نماز، صورت برخاک نهاد. سپس برخاست و سوار شد و به من هم دستور داد که سوار شوم.

من هم سوار شدم و به اتفاق راندیم تا به بلندی طائف رسیدیم. آنگاه پرسید: «نگاه کن ببین چیزی می بینی؟» من هم نظر افکندم و دشتی دلگشا و پر از گیاه و علف دیدم. گفتم: «آقا! دشتی دلگشا و سبز و خرم می بینم.» گفت: «آیا در بالای آن زمین سرسبز چیزی هست؟» چون نظر کردم، دیدم تل ریگزاری است که چادری از مو بر بالای آن قرار دارد و نور از آن می درخشد. پرسید: «آیا چیزی می بینی؟» گفتم آری، چنین و چنان می بینم.

آنگاه گفت: «ای پسر مهزیار! خوش به حالت و دیدگانت روشن باد! بدان که آرزوی هر آرزومندی در آنجاست!» سپس گفت: «با من بیا!» من هم با او رفتم تا به دامنه آن تل رسیدیم. آنگاه گفت: «پیاده شو که در اینجا هر دشواری آسان گردد!»

چون پیاده شدیم گفت: «مهار ناقه را رها کن.» گفتم: «ناقه را به که بسپارم؟ کسی در اینجا نیست.» گفت: «اینجا حرم محترمی است که جز دوست به اینجا نمی آید و غیر از دوست کسی از آن بیرون نمی رود.» پس مهار ناقه را رها کردم و همراه او رفتم. چون نزدیک چادر رسیدیم، پیش از من به درون آن رفت و به من گفت: «صبر کن تا اجازه ورود برسد.» لحظه ای نگذشت که بیرون آمد و گفت: «خوش به حالت که به مقصود رسیدی!» آنگاه مرا با خود به درون چادر برد.

وقتی به حضور امام صلوات اللَّه علیه شرفیاب گشتم، دیدم روی تشک پوست سرخی که روی نمدی پهن کرده اند نشسته و به بالشی از پوست سرخ تکیه داده است. من سلام کردم و حضرت هم جواب داد. وقتی که حضرتش را نگریستم، رخساری دیدم مانند پاره ماه، نه لاغر و نه فربه و نه زیاد بلند و نه بسیار کوتاه بود، بلکه قامتی معتدل و رسا داشت. پیشانی اش باز، ابرویش بلند، چشمانش سیاه، بینی اش کشیده و میان برآمده، صورتش صاف، و بر گونه راستش یک خال بود.

وقتی او را دیدم، عقلم در نعت و وصف او حیران گشت! حضرت فرمود: «ای پسر مهزیار! برادران دینی خود را در عراق به چه حال گذاشتی؟» عرض کردم: «آنها

را در مضیقه زندگی و شر و فساد و سختی گذاشتم، در حالی که شمشیرهای اولاد شیطان (یعنی بنی عباس) مرتب بر سر آنها فرو می آید.»

فرمود: «قاتَلَهُمُ اللَّه ُأَنَّی یُؤْفَکُون»، {خدا بکشدشان، تا کجا [ازحقیقت] انحراف یافته اند.}(1)من می بینم که گویا آنها (بنی عباس) در خانه خود کشته شده اند و شب و روز به غضب الهی گرفتارند.»

عرض کردم: «یا ابن رسول اللَّه! این معنی کی خواهد بود؟» فرمود: «هنگامی که مردمی بدسیرت که خدا و رسول از آنها بیزارند، راه خانه خدا (حج) را به روی شما ببندند؛ وسرخی در آسمان پدید آید؛و عمودهایی از نور از آن متلألئ باشد؛ و «شروسی» از ارمنستان و آذربایجان به قصد کوه سیاه پشت شهر ری که متصل به کوه سرخ و جبال طالقان است، قیام کند و میان او و «مروزی» جنگ سختی درگیرد که کودکان را پیر و پیران را فرسوده کند و از دو طرف جمعی کشته شوند. در آن موقع منتظر او (قائم آل محمد علیهم السلام) باشید که در «زوراء» قیام کند و در آنجا درنگ نکرده، به ماهان می رود. سپس رهسپار «واسط» عراق می گردد و یک سال یا کمتر در آنجا می ماند، آنگاه به کوفه می رود و میان آنها جنگی از نجف تا حیره و از آنجا تا «غری» در می گیرد که عقل ها مات می شود. آنگاه هر دو طرف به هلاکت می رسند، و بر خداست که باقی را نیز درو کند.»

سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود:«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ»، {شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است.}(2)

1- . توبه / 30[1]
2- . یونس / 24

عرض کردم: «آقا! مقصود از «امر خدا» در این آیه چیست؟» فرمود:«امر خداوند عزوجل و لشکر او، ما هستیم.»عرض کردم: «یا ابن رسول اللّه! آیا وقت آمدن شما نزدیک است؟» فرمود: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ(1)» {نزدیک شد قیامت وازهم شکافت ماه.}(2)

مؤلف: عبارت «اتعرف الضریحین» یعنی دو شخص دور از مردم. جوهری می گوید: «ضریح» یعنی بعید و بعید نیست با صاد باشد، یعنی «صریحین» و «صریح»، رجل خالص النسب است. کلمه «نمط» نوعی فرش است و بعید نیست معرب نمد باشد. و «مسوره» متکایی از پوست است و «دعج»، سیاهی چشم است و گفته شده که شدت سیاهی چشم، در شدت سفیدی آن است.«هناه» شرور و فساد و شدائد بزرگ است و «شیصبان» اسم شیطان است، یعنی بنی عباس که همان شریکان شیطان هستند.

«صیلم» به امر شدید گفته می شود و «وقعه صیلمه»، واقعه بیچاره کننده را گویند. و «ماهان» منطقه دینور و نهاوند را گویند. عبارت «متی یکون ذلک» ممکن است سؤال از قیامت حضرت علیه السلام باشد و اگر سؤال از انقراض بنی عباس باشد، پس جواب حضرت علیه السلام بر غرض اصلی او که ظهور دولت امامان علیهم السلام باشد، حمل می گردد.سپس بدان که اختلاف اسامی ناقلان این داستان، احتمال دارد که ناشی از اشتباه راویانی باشد که این اخبار را روایت کرده اند. یا اینکه تمام این وقایع نظیر هم برای این افراد واقع شده باشد و اظهر آن است که مقصود ازعلی بن مهزیار، علی بن ابراهیم بن مهزیار است که او را به جدش نسبت می دهند (و علی بن مهزیار می گویند) و او برادرزاده علی بن مهزیار مشهور است. چه اگر او همان علی

1- . قمر / 1
2- . کمال الدین: 424

بن مهزیار باشد، بعید است که این زمان را درک کرده باشد. مؤید این مطلب این است که در سند این خبر، محمد بن علی بن مهزیار، علی بن مهزیار را جد خود دانسته. البته این هم در صورتی است که کلمه «ابن» در بین لفظ ابو جعفر و محمد حذف شده باشد.

احتمال دارد خبری که پیشتر از علی بن ابراهیم بن مهزیار نقل شد، با این روایت یکی باشد. هر چند امکان تعدد آن نیز هست، ولی ظاهر این است که هر دو یکی هستند و نسخه نویسان و راویان آن اشتباه کرده اند. عجب این است که محمد بن ابی عبداللّه کوفی، پیشتر محمد بن ابراهیم مهزیار را یکی از کسانی دانسته بود که به خدمت حضرت علیه السلام رسیده، ولی یکنفر از راویان، این خبر را ذکر نکرده است.

باید دانست که این اخبار مشتمل بر این است که امام زمان برادری به نام موسی علیه السلام داشته است، در صورتی که این غریب است.

34. کمال الدین: ابوالحسن وجنا می گوید: پدرم از جدش روایت کرده که گفت: «(بعد ازوفات امام حسن عسکری علیه السلام) من در خانه آن حضرت علیه السلام بودم که گروهی سواره که از جمله جعفر کذاب نیزبین آنها بود، ما را احاطه کردند و به نهب و غارت اشتغال ورزیدند. در آن وقت امید من به مولایم قائم علیه السلام بود. ناگاه دیدم آن حضرت آمد و به آنها حمله کرد تا آنها را از در خانه بیرون راند و من به وی می نگریستم، در حالی که او شش ساله بود. (از آن پس) هیچ کس او را ندید تا غایب شد.»(1)

35. کمال الدین: علی بن سنان موصلی از پدرش روایت کرده است که چون امام حسن عسکری علیه السلام وفات یافت، جماعتی از قم و جبل، با اموال زیادی که مرسوم بود می آوردند، آمدند، در حالی که از رحلت آن حضرت اطلاع نداشتند.

1- . کمال الدین: 430

وقتی به سامره رسیدند، جویای حال امام حسن عسکری علیه السلام شدند. به آنها گفته شد که حضرت وفات کرده است. پرسیدند:«وارث او کیست؟»گفتند: «وارث او جعفر پسر امام علی النقی علیه السلام (جعفر کذّاب) است.» پرسیدند: «فعلا او کجاست؟» گفتند: «او فعلا رفته برای تفریح و سوار زورقی شده و در دجله تفریح می کند و به میگساری مشغول و جمعی از خواننده و نوازنده، برای او خوانندگی می کنند.»

وقتی آنها این را شنیدند، با خود گفتند که این اعمال، اوصاف امام نیست. بعضی از آنها گفتند که این اموال را برگردانده به صاحبانش مسترد می داریم. ولی ابوالعباس احمد بن جعفر حمیری قمی گفت: «نه! ما صبر می کنیم تا این مرد (جعفر کذاب) برگردد و کاملا از حال او باخبر شویم.»

وقتی جعفر برگشت، به وی سلام کردند و گفتند: «ای آقای ما! ما مردمی از اهل قم هستیم و جماعتی از شیعه و غیر شیعه نیز با ما هست که اموالی برای مولی امام حسن عسکری علیه السلام آورده ایم.» جعفر پرسید: «آن اموال فعلا در کجاست؟» گفتند: نزد ماست.» گفت: «آنها را پیش من بیاورید.» گفتند: «این اموال که معمولا ما برای امام می آوردیم، خبری طرفه دارد.» پرسید: «خبر چیست؟» گفتند: «این اموال بدین گونه جمع می شود که از عموم شیعیان یک یا دو دینار در کیسه ای نهاده و آن را مهر و موم می کنند و به ما می دهند. وقتی این اموال را نزد امام حسن عسکری علیه السلام می آوردیم، آن حضرت می فرمود کهکل مبلغ آن چقدر است و چند دینار از کی و کی و کی است. تا آنکه اسامی صاحبان اموال را ذکر می فرمود و نقش مهرهایی را که هر کس روی کیسه خود زده بود، قبل از اینکه به آن حضرت نشان دهیم، بیان می کرد .جعفر (کذاب) گفت: «شما دروغ می گویید. شما چیزی را به برادرم نسبت می دهید که در وی نبود.»

وقتی آنها سخنان جعفر را شنیدند، به یکدیگر نظر افکندند. باز جعفر گفت: «معطل نشوید و این اموال را برای من بیاورید.» آنها گفتند: «ما اجیر و وکیل صاحبان

این اموال هستیم و آن را جز با نشانه هایی که به وسیله آن امام را می شناختیم، به کسی تسلیم نمی کنیم. اگر تو امام هستی، آن نشانه ها را بیان کن وگرنه ما آن را به صاحبانش مسترد می داریم تا هر طور صلاح دیدند عمل کنند.»

جعفر به سامره نزد خلیفه رفت و از آنها شکایت کرد. وقتی خلیفه آنها را احضار کرد، گفت: «اموالی که با خود آورده اید به جعفر بدهید.» آنها گفتند: «ما مردمی هستیم که اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم و صاحبان آن هم به ما دستور داده اند که فقط به کسی بدهید که با نشانه و دلیل، استحقاق خود را در اخذ آن ثابت کند، چنان که با امام حسن عسکری علیه السلام نیز ما به همین گونه عمل می کرد یم.»

خلیفه از آنها پرسید: «علامتی که در حسن عسکری علیه السلام بود چیست؟» آنها گفتند: «امام دینارها، صاحبان آن، نوع و مقدار اموال را (قبل از تسلیم و دیدن) بیان می داشت. وقتی این نشانه ها را می داد، ما هم اموال را به وی تسلیم می کردیم. بارها به حضورش می رسیدیم و همین علامت و دلیل را از او می دیدیم. حالا آن حضرت رحلت فرموده و اگر این مرد جانشین اوست، مانند برادرش علائم و نشانه های این اموال را بگوید تا به او تسلیم کنیم، وگرنه اموال را به صاحبانش برمی گردانیم !»

چون جعفر این را شنید، به خلیفه گفت: «اینان مردمی دروغگو هستند و بر برادرم دروغ می بندند و آنچه آنها درباره او معتقدند، علم غیب است (که جز خدا نمی داند).» خلیفه گفت:«اینها فرستادگان مردمند و فرستاده فقط باید مطلب را ابلاغ کند.» جعفر از حرف خلیفه مات و مبهوت شد و جوابی نداد.

سپس آنها از خلیفه خواستند تا کسی را با آنها بفرستد که تا بیرون شهر آنها را بدرقه کند (که مبادا کسی به آنها تعرضی کند). خلیفه هم راهنمایی همراه آنها کرد که تا بیرون شهر آنها را مشایعت کند. چون از شهر دور شدند، ناگاه جوان زیبایی را

دیدند که به نظر خدمتکار می رسید. جوان زیبا بانگ زد:«ای فلانی پسر فلانی و فلانی پسر فلانی ! دعوت آقای خودتان را بپذیرید !»

آنها پرسیدند: «آقای ما تو هستی؟» گفت: «خیر! من خادم مولای شما هستم. با من بیایید تا به خدمت او برویم.» آنها هم با او رفتند تا وارد خانه امام حسن عسکری علیه السلام شدند. دیدند فرزند آن حضرت قائم علیه السلام مانند پاره ماه، در حالی که لباس سبزی پوشیده، روی سریری نشسته است. ما به وی سلام کردیم و او هم جواب ما را داد. سپس فرمود تمام اموالی را که آورده اید فلان مقدار و چند دینار است و چه کسانی آنها را آورده اند تا آنکه نشانی همه آنها را داد.

آنگاه لباس ها و توشه ها و چارپایانی که داشتیم، همه را توصیف فرمود. در این وقت همه به شکرانه شناخت مقصود، خدا را سجده کردیم و زمین جلوی روی او را بوسه دادیم. سپس سؤالاتی که داشتیم کردیم و اموالی را که آورده بودیم تسلیم کردیم. او به ما دستور داد که بعد از این دیگر آنچه می آوریم به سامره نبریم و فرمود: «وکیلی را در بغداد تعیین می کنم که هر چه دارید به او بدهید. توقیعات ما نیز از پیش او صادر می گردد.» سپس از نزد وی خارج شدیم.

حضرت مقداری حنوط و کفن به ابوالعباس احمد بن جعفر قمی حمیری مرحمت فرمود و گفت: «خدا پاداش تو را بزرگ گرداند.» همراهان گفتند: «ما هنوزبه گردنه همدان نرسیده بودیم که ابوالعباس فوت کرد، رحمه اللّه علیه.»

ما بعد از آن روز، دیگر هر آنچه سهم امام که داشتیم، به بغداد می آوردیم و به یکی از وکلای حضرت که از جانب امام معین شده بود می سپردیم و جواب های آنها به وسیله همان شخص وکیل امام، صادر می گشت.

مؤلف: شیخ صدوق (ره) می فرماید: این خبر دلالت دارد که خلیفه از موضوع وجود امام زمان اطلاع داشته که چگونه است و جای حضرت کجاست، به همین جهت متعرض آنها و اموالشان نشد و شر جعفر کذاب را از سر آنها برطرف کرد و دستور نداد که آنها اموال را به وی تسلیم کنند. خلیفه می خواست موضوع وجود امام

زمان به آن کیفیت پوشیده ماند و آشکار نگردد تا مبادا مردم به آن حضرت راه یابند و او را بشناسند (و برای او ایجاد خطر کنند).

جعفر کذاب هنگام وفات امام حسن عسکری علیه السلام بیست هزار دینار برای خلیفه رشوه برد و از او خواست که او را جانشین برادرش (امام حسن عسکری علیه السلام) کند، ولی خلیفه به او گفت: «مقامی که برادرت داشت از جانب ما نبود، بلکه خداوند او را این طور در نظر مردم بزرگ و محترم کرده بود. ما سعی می کرد یم مقام او را پایین بیاوریم و در نظر مردم از اعتبار بیندازیم، ولی خداوند نمی گذاشت و هر روز مقام او را به واسطه تقوا و حسن منظر و علم و عبادتش بالا می برد. اگر تو نزد پیروان برادرت، در این جهات مثل او هستی، احتیاجی به ما نداری و اگر نزد آنها چنین نیستی و آنچه در او بود در تو نیست، به فرض اینکه تو را تقویت کنیم، چیزی عایدت نمی شود.»(1)

36. غیبت شیخ طوسی: محمد بن احمد انصاری می گوید: گروهی از «مفوضه» و «مقصره»،(2)کامل بن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند.کامل می گوید: من پیش خود گفتم که به امام خواهم گفت «هیچ کس داخل بهشت نمی شود، مگر اینکه آنچه من شناخته ام، بشناسد و اعتقاد به چیزی داشته باشد که من معتقدم.» وقتی به خدمتش رسیدم، دیدم لباس سفید و نرمی پوشیده است. پیش خود گفتم: «ولی اللّه و حجت خدا لباس های نرم و لطیف می پوشد، ولی به ما امر

1- . کمال الدین: 433
2- . مفوضه و مقصره مردمی از شیعه بودند، که می گفتند خداوند تمام کارها را به پیغمبر یا امامانbتفویض و واگذار کرده و خودش دخالتی در آنها ندارد، بلکه از دخل و تصرف در آنها قاصر است!

می کند که در فکر برادران دینی خود باشیم و ما را از پوشیدن این گونه لباس ها منع می کند.»

در این اندیشه بودم که حضرت تبسمی کرد، آنگاه آستین های مبارک را بالا زد و لباس سیاه زبری را که در زیر لباس سفید به تن کرده بود، نشان داد و فرمود: «ای کامل! این لباس را برای خدا پوشیده ام و آن را برای شما!» من سلام کردم و کنار دری که پرده ای از آن آویزان بود، نشستم. ناگاه باد گوشه پرده را بالا زد و من بچه ماه پاره ای را که تقریبا چهار ساله به نظر می آمد، دیدم که فرمود: «ای کامل بن ابراهیم!» از این حرف چنان تعجب کردم که مو بر بدنم راست گردید، و مثل اینکه به من الهام شد که بگویم: «بله آقای من!» فرمود: «آمده ای از ولی اللّه و حجت خدا سؤال کنی که کسی داخل بهشت می شود که آنچه تو شناخته ای او هم بشناسد و هر چه تو معتقدی، او هم معتقد باشد.»

گفتم: «آری، به خدا قسم برای پرسیدن این مطلب آمده ام.» فرمود: «به خدا قسم آنها که داخل بهشت می شوند، تقلیل می یابند! به خدا قسم مردمی داخل بهشت می شوند که آنها را «حقیه» می گویند.»پرسیدم: «آقا! آنها کیستند؟» فرمود: «آنها کسانی هستند که از بس علی علیه السلام را دوست دارند، به حق او قسم می خورند، ولی حق او و فضل او را نمی دانند.»

آنگاه لحظه ای ساکت شد و سپس فرمود: «آمده ای که از عقاید مفوضه سؤال کنی؟ مفوضه در عقیده خود دروغ گفتند. (نه! خداوند امور عالم را به ما تفویض نکرده) بلکه دل های ما ظرف هایی برای تعلق مشیت خداوند است. پس هر وقت خدا چیزی را بخواهد، ما نیز می خواهیم، چنان که خود فرموده: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا

أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»، {و تا خدا نخواهد، [شما] نخواهید خواست.}(1) آنگاه پرده مانند اول پائین آمد و من نتوانستم آن را بالا بزنم.

در این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام نظری به من انداخت، تبسمی کرد و فرمود: «ای کامل! دیگر برای چه نشسته ای؟» شنیدی که امام بعد از من، آنچه را که می خواستی به تو گفت؟» من برخاستم و بیرون آمدم و دیگر آن حضرت (امام زمان علیه السلام) را ندیدم. ابو نعیم گفت: «من کامل را ملاقات کردم و این حدیث را از وی پرسیدم. او نیز آن را همین طور برای من نقل کرد.»(2)

همچنین در غیبت طوسی(3) و دلائل الامامه طبری،(4)این روایت به سند دیگری نیز نقل شده است.

مؤلف: احتمال دارد مقصود از «حقیه»، مستضعفین سنی یا شیعه یا هر دو باشند. تحقیق این مطلب را در کتاب «ایمان و کفر» بحار الانوار خواهیم آورد.

37. غیبت شیخ طوسی: قنبری که از فرزندان قنبر غلام حضرت رضا علیه السلام بود، روایت کرده که گفت: با کسی درباره جعفر کذاب صحبت می کرد یم و طرف من، جعفر را دشنام داد. من گفتم: «غیر از جعفر فعلا امامی نیست. آیا تو غیر از جعفررا دیده ای؟» گفت: «من ندیده ام، ولی کسی را می شناسم که او را دیده است.»پرسیدم: «او کیست؟» گفت: «کسی است که جعفر او را دو بار دیده است و او داستانی دارد.»

سپس گفت: «رشیق»، دوست «مادرانی» نقل کرد که ما سه نفر بودیم. روزی معتضدخلیفه عباسی ما را خواست و امر کرد که هر یک سوار اسبی شده و اسبی

1- 1. انسان / 30
2- . غیبت طوسی: 246
3- . غیبت طوسی: 248
4- . دلائل الامامه: 371

دیگر را با خود ببریم و جز توشه ای مختصر، چیزی حمل نکنیماو گفت: «می روید به سامره.» سپس نشانی محله و خانه ای را داد و گفت: «وقتی به آن محله و خانه رسیدید، غلام سیاهی را می بینید که دم در نشسته است. فی الوقت وارد خانه شوید و هر کس را که در آن خانه دیدید، بکشید و سرش را بریده، برای من بیاورید.»

ما هم وارد سامره شده و همان طور که نشانی داده بود، خانه ای را پیدا کردیم و دیدیم که خادم سیاهی در دهلیز نشسته و بند شلواری را می بافد. پرسیدیم:«این خانه کیست و چه کسی در آن است؟» گفت: «صاحبش!» به خدا قسم خادم توجهی به ما نکرد و از ما چندان نترسید. ما هم به یکباره وارد خانه شدیم و دیدیم مثل اینکه خانه امیر لشکری است. در جلویاتاق پرده ای دیدیم که بهتر و بزرگ تر از آن ندیده بودیم. گویی تا آن موقع دست کسی به آن نرسیده بود.کسی در خانه نبود.

وقتی پرده را بالا زدیم، دیدیم خانه بزرگی است که دریایی در آن است و در انتهای خانه حصیری انداخته اند که فهمیدیم روی آب است و شخصی که از همه کس زیباتر بود، بالای آن ایستاده و نماز می خواند و نه توجهی به ما دارد و نه اعتنایی به آنچه که با خود داشتیم.احمد بن عبداللّه بر ما پیشی گرفت و رفت که وارد خانه شود، ولی در آب فرو رفت و چندان مضطرب شد و دست و پا زد تا من توانستم دستش را بگیرم و نجاتش دهم و او را از آب بیرون آورم. وقتی بیرون آمد، غش کرد و مدتی به این حال باقی ماند.بعد از او رفیق دوم من هم جلو رفت و دچار همان سرنوشت شد.

من مبهوت ماندم. ناچار به صاحب خانه گفتم: «از شما عذر تقصیر به پیشگاه خدا می برم.به خدا قسم نمی دانستم موضوع چیست و نمی فهمیدم برای جلب کی می آییم.همین حالا به سوی خدا توبه می کنم.» ولی او به آنچه من می گفتم توجهی نکرد و از حالتی که داشت، بیرون نیامد.این وضع او ما را به وحشت انداخت، ناچار برگشتیم. خلیفه معتضد منتظر ما بودو به دربان سپرده بود هر وقت که ما آمدیم،ما را نزد وی ببرد.

دربان هنگام شب ما را نزد او برد. معتضد پرسید: «چه کردید؟» ما هم آنچه را که دیده بودیم برای او نقل کردیم.گفت: «ای وای! آیا قبل از من کسی شما را دیده و این ماجرا را به کسی گفته اید؟» گفتیم نه. گفت: «من دیگر از سعی خود درباره او مأیوسم.» سپس قسم های محکم خورد که اگر این مطلب به کسی برسد، گردن شما را می زنم. ما هم تا او زنده بود، جرأت نکردیم اینماجرا را به کسی بگوییم.»(1)

38. خرایج و جرایح: راوندی نیز این حدیث را از رشیق نقل کرده و در جای دیگر آن کتاب می نویسد: «آنگاه لشکر بسیاری فرستادند. وقتی داخل خانه شدند، صدای قرائت قرآن را از سرداب خانه شنیدند. سربازان در سرداب را گرفتند تا از بالا رفتن و بیرون آمدن خواننده قرآن جلوگیری کنند.امیر لشکر هم ایستاد تا همه لشکر به خانه بریزند و او را بگیرند، ولی او از راهی که پهلوی در سرداب بود بیرون آمد و از جلوی سربازان گذشت. وقتی ناپدید شد امیر لشکر گفت: «وارد سرداب شوید و او را دستگیر کنید!» سربازان گفتند: «مگر او نبود که از پهلوی تو گذشت؟» امیر لشکر گفت: «من او را ندیدم. چرا گذاشتید برود؟» گفتند: «وقتی دیدیم تو او را می بینی و چیزی نمی گویی، ما هم چیزی نگفتیم!»(2)

39. فرج المهموم: ابن طاووس می گوید: من جماعتی را دیدم که می گفتند مهدی صلوات اللّه علیه را دیده اند. حتی کسانی در میان آنها بودند که نامه هایی را که به حضرت تقدیم شده بود، از دست حضرت گرفته بودند. از جمله حکایات آنها، داستانی است که صدق آن برای من ثابت شده، ولی اجازه نداده که نام ناقل آن راذکر کنم. او می گفت: من از خداوند متعال مسألت می کردم که بر من تفضل کرده و ملاقات حضرت سلام الله علیه را روزی من کند. وقتی در خواب می بیند که فلان وقت او را

1- . غیبت طوسی: 248
2- . خرایج و جرایح 1: 460

خواهد دید. اومی گفت: بعد از آنکه از خواب برخاستم و آن وقت که در خواب دیده بودم، در حرم مطهر حضرت موسی کاظم علیه السلام بودم. ناگاه صدایی شنید که قبل از آن وقت نیز آن را می شناخت. صاحب صدا حضرت امام محمد تقی علیه السلام را زیارت می کرد . او نخواست که در آنجا خود را به او برساند، بلکه در پایین پای ضریح امام موسی کاظم علیه السلام توقف می کند. در این وقت کسی از حرم بیرون می آید که یقین می کند حضرت مهدی صلوات اللّه علیه است. حضرت یکنفر همراه داشت. او امام را می دید، ولی به خاطر لزوم ادب در پیشگاه حضرت با وی صحبت نکرده بود.»

و از جمله رشید ابوالعباس بن میمون واسطی در سفری که به سامره می رفتیم، نقل می کرد که چون شیخ، یعنی جد من ورام بن ابی فراس قدس اللّه روحه به واسطه جنگ و ناامنی از حله خارج شد و به کاظمین آمد و دو ماه، هفت روز کم در آنجا توقف کرد، من هم همان موقع از واسط به سامره آمدم و به یاد دارم که سرمای سختی بود.من با شیخ (ورام بن ابی فراس) در حرم مطهر کاظمین علیهما السلام ملاقات کردم و عزم خود را در خصوص زیارت سامره، به وی اطلاع دادم. شیخ گفت: «می خواهم نامه ای به تو بدهم که باید آن را در لباس خود محکم ببندی.» من هم گرفته در لباس خود محکم بستم. سپس گفت: «چون به صحن شریف رسیدی، شب وارد حرم مطهر شو. وقتی دیدی کسی نزد تو نیست و تو آخرین کسی هستی که می خواهی از حرم بیرون بروی، این نامه را جنب قبر منور بگذار. وقتی طرف صبح آمدی و آن را ندیدی! به کسی مگو.»

ابوالعباس واسطی گفت: من هم به دستور شیخ عمل کردم و چون طرف صبح آمدم، نامه را ندیدم. آنگاه به واسط نزد کسانم برگشتم، شیخ هم قبل از من با میل خود به حله رفته بود. چون بار دیگر در راه زیارت در حله به خدمت شیخ رسیدم، فرمود: «آن حاجتی که داشتم (موضوع نامه) برآورده شد.»

ابوالعباس به من گفت: «پیش از تو این مطلب را برای کسی نقل نکرده ام.» از زمان رحلت شیخ تاکنون، تقریبا سی سال می گذرد.

نیز ابوالعباس واسطی و از جمله یکنفر که راستی گفتارش نزد من به تحقیق رسیده،می گفت: من پیوسته از مولی مهدی صلوات اللّه علیه تمنا می کردم که مرا در زمره کسانی قرار دهد که به شرف ملاقات و خدمتگزاری در ایام غیبتش نائل گشته اند تا بدین وسیله، به نوکران و خواص وی تأسی جویم. و هیچ کس را از ما فی الضمیر خود باخبر نگردانیدم. تا آنکه رشید ابوالعباس واسطی در روز پنجشنبه بیست و نهم ماه رجب سال 635 بدون مقدمه گفت: «به تو می گویند ما جز محبت نظری به تو نداریم. پس اگر خود را با صبر و بردباری تسکین دهی، مقصود حاصل می گردد.» من پرسیدم:«این را از جانب چه کسی می گویی؟» گفت: «از جانب مولانا مهدی صلوات اللّه علیه می گویم.»

و از جمله از کسی که صدق حدیث و گفتارش نزد من به تحقیق رسیده، شنیدم که می گفت: نامه ای متضمن پاره ای از امور مهمه به حضور مولی مهدی موعود صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطاهرین نوشتم و از حضرتش خواستم که با قلم شریف، جواب آن را بنویسد. سپس آن را به سرداب سامره برده در آنجا نهادم، ولی بعد ترسیدم به دست دشمنان بیافتد. ناچار آن را برداشتم.آن شب که شب جمعه بود، به اتاقی از صحن مطهر رفتم و در آنجا نشستم.

چون شب به نیمه رسید، خادمی با شتاب آمد و گفت: «نامه را به من بده !» یا اینکه گفت: «گفته اند نامه را به من بده !» (تردید از راوی است.) بعد نشستم که برای نماز وضو بگیرم. وضو را طول دادم و بعد از آنکه بیرون آمدم، نه خادمی دیدم و نه مخدومی.

سپس سید بن طاوس می گوید: «منظور از ذکر این حکایت، این است که امام زمان علیه السلام از نامه ای اطلاع داشت که آدمیزادی از آن مطلع نبود، و خادمش را

فرستاد تا آن را بگیرد. پس این آیت خدایی و معجزه آن امام علیه السلام است که هر کس بنگرد، آن را می شناسد.»(1)

40. تنبیه الخواطر: حسن بن علی بن حمزه اقساسی در خانه شریف علی بن جعفر بن علی مدائنی علوی، نقل کرد که پیرمردی رختشوی در کوفه بود که مشتهر به زهد و در سلک اهل سیاحت، منسلک بود و به عبادت و گوشه گیری می پرداخت و در طلب آثار و اخبار خوب بود. یک روز من در مجلس پدرم بودم که دیدم این پیرمرد با پدرم صحبت می کند و پدرم رو به او کرده و گوش می داد.

پیرمرد می گفت: «شبی در مسجد «جعفی» بودم که مسجدی قدیمی واقع در بیرون کوفه بود. شب به نیمه رسیده بود و من هم تنها، محلی را برای عبادت خلوت دیدم.ولی ناگاه سه نفر داخل مسجد شدند و وقتی به وسط حیاط مسجد رسیدند، یکی از آنها روی زمین نشست و دست راست و چپ خود را بر زمین کشید و آبی از زمین بیرون آمد.سپس از آن آب وضو گرفت و به آن دو نفر دیگر هم اشاره کرد که وضو بگیرند. آنها هم وضو گرفتند و بعد از آن او جلو ایستاد و آن دو نفر به وی اقتدا کردند و نماز گزاردند. من هم رفتم و به او اقتدا کردم و نماز خواندم.

بعد از آنکه سلام نماز را گفت و نماز را تمام کرد، وضع او مرا متحیر کرد و آب بیرون آوردنش را بزرگ شمردم. من از شخصی که پهلوی راست من نشسته و یکی از آن دو نفر بود، پرسیدم که این کیست؟ گفت: «این حضرت صاحب الامر علیه السلام پسر امام حسن عسکری علیه السلام است.» من نزدیک رفتم، دست های مبارک حضرت را بوسیدم و عرض کردم: «یا ابن رسول اللّه! در خصوص شریف عمر بن حمزه چه می فرمایی؟ آیا او بر حق است؟» فرمود: «نه، ولی بالاخره هدایت

1- . فرج المهموم: 237

می شود و پیش از مرگ، مرا می بیند.» راوی خبر، حسن بن علی بن حمزه اقساسی می گوید: این حدیث ممتاز را ضبط کردیم.

مدتی دراز از این ماجرا گذشت. تا اینکه شریف عمر بن حمزه وفات کرد و شنیده نشد که او امام زمان علیه السلام را دیده است.روزی با پیرمردی زاهدبه نام ابن بادیه ملاقات کردم و داستان مزبور را که گفته بود، به یاد او آوردم و به طور ایراد پرسیدم: «مگر شما نگفتید شریف پیش از وفاتش صاحب الامر را که به وی اشاره کردی خواهد دید؟» پیرمرد گفت: «از کجا دانستی که او حضرت را ندیده است؟ !»

بعد از آن با شریف ابوالمناقب، پسر شریف عمرو بن حمزه ملاقات کردم و درباره پدرش به گفتگو پرداختم. شریف ابوالمناقب گفت:«در آخر یکی از شب ها که پدرم در بستر بیماری منجر به مرگ قرار داشت، نزد وی بودم. نیروی بدنی پدرم از کار افتاده، صدایش ضعیف شده و درها هم به روی ما بسته بود. ناگهان دیدم مردی بر ما وارد شد که از وی وحشت کردیم و آمدنش را با اینکه درها بسته بود، خیلی مهم و عجیب دانستیم، اما توجهی نداشتیم که چگونگی ورودش را جویا شویم.آن مرد آمد و پهلوی پدرم نشست و مدتی آهسته با وی گفتگو کرد و پدرم می گریست، سپس برخاست و رفت.

موقعی که از نظر ما ناپدید شد، پدرم به سختی تکان خورد و گفت:«مرا بنشانید.» ما هم او را نشاندیم. آنگاه دیدگان گشود و گفت: «این شخص که نزد من بود کجاست؟» گفتیم: «از همان جا که آمده بود، بیرون رفت.» گفت: «بروید و او را جستجو کنید.» وقتی به دنبال وی رفتیم، دیدیم درها بسته است و اثری از وی نیست. ناچار نزد پدرم برگشتیم و گفتیم که درها بسته است و او را در جایی ندیدیم. سپس

از پدرم پرسیدیم که اوکه بود. گفت: «او امام زمان علیه السلام بود.» بعد از آن اتفاق، سختی مرضش عود کرد و بیهوش گشت.»(1)

41. خرایج و جرایح: از ابوالحسن مسترق ضریر (نابینا) روایت شده که گفت: روزی در مجلس حسن بن عبداللّه بن حمدان ناصر الدوله بودم و درباره امام زمان علیه السلام مذاکره می کردیم. من آن را بی اهمیت تلقی می کرد م، تا اینکه روزی عمویم حسین وارد مجلس گشت. باز من شروع کردم که در آن باره صحبت کنم.عمویم گفت: «فرزند! من هم سابقا عقیده تو را داشتم، تا اینکه به حکومت شهر قم رسیدم، و این موقعی بود که اهل آنجا سر به نافرمانی خلیفه برداشته بودند، زیرا هر وقت حاکمی از طرف خلفا به آنجا اعزام می شد، اهل قم سر به نافرمانی برمی داشتند و با وی به جنگ و جدال برمی خاستند. پس لشکری به من دادند و بدین گونه رهسپار قم شدم.

وقتی به ناحیه «طرز» رسیدم، به عزم شکار بیرون رفتم. شکاری را دنبال کردم، ولی از نظرم ناپدید شد. ناچار به تعقیب آن پرداختم تا به نهر آبی رسیدم و از کنار آن اسب می دواندم، تا جایی که نهر به نظرم بزرگ و بی انتها آمد. ناگاه سواری را دیدم که سوار اسب سفیدی بود و به طرف من می آمد و عمامه خزّ سبزی به سر نهاده و رویش را گرفته بود، به طوری که فقط چشمش پیدا بود. او دو کفش سرخ هم به پا داشت.سوار به من گفت: «ای حسین!» و مرا امیر نگفت و به اسم کنیه ام نخواند (و فقط نامم را برد). گفتم: «چه می خواهی؟» گفت: «چرا از ناحیه مقدسه (امام زمان علیه السلام) انتقاد می کنی و برای چه خمس اموالت را به اصحاب من نمی پردازی؟» من مردی دلیر و شجاع بودم،با این حال در این هنگام بر خویشتن لرزیدم و مهابت او مرا گرفت.گفتم: «آقا! آنچه امر می فرمایی اطاعت می کنم .»

1- . تنبیه الخواطر 2: 303

گفت: «وقتی به محلی که قصد آنجا را داری (قم) رسیدی و بدون جنگ و ستیز وارد شهر شدی و به مرور اموالی به چنگ آوردی، خمس آن را به افراد مستحق بده.» گفتم: «اطاعت می کنم.» سپس گفت: «برو به سلامت!» این را گفت و عنان اسب بگردانید و رفت. نفهمیدم از کدام راه رفت. هر چه از سمت راست و چپ به دنبال او گشتم، او را پیدا نکردم و این خود موجب ترس بیشتر من شد.آنگاه به جانب لشکر خود بازگشتم و جریان را فراموش کردم. وقتی به قم رسیدم و قصد داشتم که با مردم آنجا جنگ کنم، اهل قم از شهر خارج شدند، نزد من آمدند و گفتند: «پیش از این هر حاکمی که برای ما فرستاده می شد، چون با ما به عدالت سلوک نمی کرد ، به جنگ و ناسازگاری با وی برمی خاستیم. ولی اکنون که تو آمده ای حرفی نداریم، وارد شهر شو و چنان که می خواهی

به تدبیر امور آن بپرداز!» من هم مدتی در قم ماندم و اموال بسیاری، بیش از آنچه که انتظار داشتم، اندوختم. بعضی از سران لشکر از من نزد خلیفه سعایت کردند و از طول توقف من در قم - به عکس حکام سابق - و مال بسیاری که جمع کرده بودم، حسد بردند. در نتیجه من معزول شدم، به بغداد برگشتم و یک راست نزد خلیفه رفتم و سلام کردم و سپس به خانه خود رفتم.از جمله کسانی که از من دیدن کردند، محمد بن عثمان عمری (نایب دوم امام زمان در زمان غیبت صغری) بود. او از میان جمعیت آمد و تکیه به بالش من داد و نشست، به طوری که کار او موجب خشم من گردید. او زیاد نشست و برنخاست که برود. مردم دسته دسته می آمدند و می رفتند و او همچنان نشسته بود و موجب ازدیاد خشم من می گشت.وقتی مجلس به کلی خلوت شد، محمد بن عثمان نزدیک تر آمد و گفت: «میان من و تو رازی است که می خواهم گوش دهی.» گفتم بگو! گفت: «صاحب آن اسب سفید که جنب آن نهر آب تو را دید، می گوید ما به وعده خود وفا کردیم.»(یعنی وعده کردیم که اهل قم بدون جنگ و ستیز تو را می پذیرند و اموال زیادی به چنگ خواهی آورد.) من یکباره ماجرا را به یاد آوردم و تکان سختی خوردم.سپس گفتم: «چشم، اطاعت می کنم.» آنگاه برخاستم، دست محمد بن عثمان را گرفتم و اموالم را

حساب کرده و خمس آن را بیرون کردیم، حتی قسمتی را که من فراموش کرده بودم، خمس آن را نیز معین کرد و رفت. بعد از این ماجرا، دیگر درباره وجود امام زمان علیه السلام و اینکه نواب او از ناحیه مقدسه اش مأموریت هایی دارند، تردید نکردم و حقیقت امر بر من روشن شد.»

ابوالحسن مسترق راوی این خبر می گوید: «من هم از وقتی که این واقعه را از عمویم ابو عبداللّه (حسین) شنیده ام، شکی که در این باره داشتم به کلی برطرف گردیده است.»(1)

مؤلف: کلمه «طرد» با دو فتح روی طاء و راء، معالجه شکار است و «طریده»، صید و مانند آن است که دور انداخته می شود،و «ایغال» حرکت سریع و دقت در آن است. عبارت «فدخلته عفوا» یعنی بدون جنگ و سختی وارد شدم. جزری در این باره می گوید: خداوند به پیامبرش امر کرد که عفو را از اخلاق مردم بگیرد، یعنی سهل و آسان برخورد کند. فیروزآبادی نیز می گوید: عبارت «اعطیته عفوا» یعنی بدون سؤال به او اعطا کردم.

42. خرایج و جرایح: جعفر بن محمد بن قولویه روایت کرده است که در سال 307 به عزم حج بیت اللّه وارد بغداد شدم و آن سالی بود که قرامطه، حجرالاسود را به جای خود برگردانده بودند. بزرگ ترین سعی من این بود که امسال را به حج بروم و ببینم چه کسی حجرالاسود را در جای خود نصب می کند، زیرا در خلال بعضی از کتاب ها دیده بودم که نوشته بود: «حجرالاسود را می ربایند و امام آن عصر، مجددا آن را در جای خود نصب می کند، چنان که در زمان حجاج بن یوسف، امام زین العابدین علیه السلام آن را در جای خود نهاد و به همان حال ماند.»

1- . خرایج و جرایح 1: 472

ولی در بغداد بیماری سختی پیدا کردم، به طوری که جان خود را در معرض خطر دیدم و نتوانستم شخصا به حج بروم. ناچار شخصی به نام «ابن هشام» را نایب گرفتم و نامه سربسته ای به وی دادم که به حضرت امام زمان نوشته و در آن از مدت عمر خود و اینکه در این مرض می میرم یا نه، سؤال کرده بودم. به ابن هشام نایب خود گفتم: «تمام مقصود من این است که این نامه را به دست کسی برسانی که حجرالاسود را در جای خود می گذارد و جواب گرفته بیاوری. من هم تو را فقط برای این کار می فرستم.»

وقتی ابن هشام برگشت، نقل کرد که چون وارد مکه شدم و مردم قصد کردند که حجرالاسود را درجای خود نصب کنند، من مبلغی پول به عده ای از خدام حرم دادم تا راه باز کنند و من بتوانم آن کس که حجرالاسود را در جای خود می گذارد، ببینم. پس چند نفر از خدام را با خود نگاه داشتم که ازدحام جمعیت را به یکسو بزنند (و بدین گونه به نزدیک محل رسیدم). هر کس حجرالاسود را برداشت که در جای خود نصب کند، قرار نگرفت. تا اینکه جوانی گندمگون و زیباروی آمد، آن را برداشت و در جای خود گذارد، به طوری که گویی اصلا کنده نشده بود.در این موقع صدای شادی حاجیان از هر سو برخاست. سپس جوان مزبور از یکی از درهای مسجد خارج شد. من هم برخاستم و از هر طرف مردم را متفرق ساختم و به دنبال وی شتافتم. مردم هم به من راه می دادند و مرا دیوانه می پنداشتند، ولی من در آن گیر و دار چشم از او برنمی گرفتم، تا اینکه از میان جمعیت بیرون آمدم.

من با سرعت پشت سر او می دویدم و او آهسته راه می رفت، با این حال به او نمی رسیدم. وقتی به جایی رسیدم که جز من کسی او را نمی دید، ایستاد و به من نگریست و گفت: «آنچه با خودداری بیاور!» من هم نامه را به او دادم. بدون اینکه در آن بنگرد گفت: «بگو از این بیماری وحشت مدار که بعد از سی سال دیگر خواهی مرد!» در این وقت گریه ام گرفت و چندان گریستم که قدرت هر گونه حرکتی از من سلب شد. در همین حال مرا گذاشت و رفت.»

ابن قولویه گفت: این داستان را ابن هشام بعد از مراجعت نقل کرد.

چون سال 367 رسید، ابن قولویه مریض شد.او به امور خود پرداخت و تهیه لوازم قبر را دید، وصیت خود را نوشت و در این باره سعی بلیغ مبذول می داشت.

از او می پرسیدند که این همه ترس برای چیست؟ امید است خداوند سلامتی بدهد، ترس ندارد. ولی ابن قولویه می گفت: «این همان سالی است که قبلا وعده مرگ مرا داده اند.» بالاخره هم در همان بیماری رحلت فرمود.(1)

مؤلف: عبارت «فی سنه سبع و ثلاثین» یعنی شصت و هفت سال بعد از سال سیصد، و صدگان هااز سال به جهت وضوح و اختصار ترک می شوند.ابن قولویه استاد شیخ مفید است. شیخ طوسی در کتاب رجال نوشته است: «وی به سال 368 وفات کرد.» وفات او در اوایل سال شصت و هشت بوده و در اینخبر (که شصت و هفت است) مقدار کسری را معتبر ندانسته اند، به خصوص که اسقاط کمتر از نصف هم در حساب شایع است.

43. خرایج و جرایح: روایت شده است که ابو محمد دعلجی، دو پسر داشت. او از برگزیدگان علمای ما بود و احادیث بسیار از ائمه علیهم السلام شنیده بود. یکی از پسرانش ابوالحسن نام داشت که مردی متدین بود و به غسل اموات اشتغال داشت. پسر دیگر راه انحراف و گناه را می پیمود.یک سال ابو محمد اجیر شد که به نیابت امام زمان علیه السلام به حج برود. این کار در آن موقع در میان شیعیان مرسوم بود.

ابو محمد مبلغی از پولی را که برای سفر حج گرفته بود، به پسری که اهل فساد بود داد و به حج رفت. بعد از مراجعت نقل کرد کهدر اثنای اعمال حج، در عرفات ایستاده بودم که جوانی خوشروی و گندمگون را که موی سرش از دو طرف گوشش دیده می شد، پهلوی خود در حال خشوع و دعاو زاری دیدم.وقتی نزدیک شد که

1- . خرایج و جرایح 1: 475

مردم متفرق شوند، متوجه من شد و گفت: «ای شیخ! حیا نمی کنی؟» گفتم: «آقا از چه چیز حیا کنم؟» گفت: «پولی برای نیابت حج کسی که می دانی کیست به تو می دهند و تو آن را به فاسق شرابخواری می دهی؟ عنقریب این چشمت نابینا می شود.» و اشاره به چشم من کرد. من از آن موقع تاکنون بیمناک و خائف هستم.

(شیخ مفید) ابو عبداللَّه محمد بن محمد بن نعمان نیز این را شنید و گفت: «هنوز چهل روز از مراجعت وی از سفر مکه نگذشته بود که دملی در همان چشمی که حضرت اشاره فرموده بود پدید آمد و او نابینا شد.»(1)

44. خرایج و جرایح : از ابو احمد بن راشد و او از یکی از برادران دینی اش از اهل مدائن، روایت کرده که گفت: با یکی از دوستان مشغول اعمال حج بودیم. ناگاه دیدم جوانی نشسته و قبا و ردایی به تن دارد که ما آن را صد و پنجاه دینار قیمت کردیم، و کفش زردی پوشیده بود که نه غبار گرفته بود و نه اثر سفر داشت.در این وقت فقیری به وی نزدیک شد و او هم چیزی از زمین برداشت و به او داد. فقیر هم دعای زیادی برای او کرد. سپس جوان برخاست و رفت و ناپدید گشت.

ما رفتیم پیش فقیر و پرسیدیم چه به تو داد؟ گفت: «سنگریزه های طلایی!» ما آن سنگریزه ها را بیست مثقال تخمین زدیم.من به رفیقم گفتم: «آقای ما با ماست و او را نمی شناسیم. برویم و او را پیدا کنیم.» تمام صحرای عرفات را گشتیم و او را پیدا نکردیم. سپس به جای اول مراجعت کردیم و از کسانی که اطراف او بودند، پرسیدیم که این شخص که بود؟ گفتند: «جوانی علوی از اهل مدینه است که هر سال پیاده به حج می آید.»(2)

1- . خرایج و جرایح 1: 480
2- . خرایج و جرایح 2: 694

45. خرایج و جرایح: حسن بن حسین می گوید: در حالی که مشغول طواف بودم، شک داشتم که چند بار طواف کرده ام؟ ناگاه دیدم جوانی نیکوروی نزد من آمد و گفت: «هفت شوط دیگر طواف کن.»(1)

46. ارشاد القلوب: حمدان قلانسی می گوید: از عثمان بن سعید عمری (نایب اول امام زمان علیه السلام) رحمه اللّه علیه پرسیدم:«امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرد؟ گفت: «آری، ولی فرزندی را میان شما گذاشت که گردنش مثل این است.» و با دست به گردن خود اشاره کرد.»(2)

همچنین از فتح خادم ابو غالب زراری نقل می کند که گفت: «از ابوعلی بن مطهر شنیدم که خود وی امام زمان علیه السلام را دیده بود، و قد حضرت را برای من وصف کرد.»(3)

47. ارشاد القلوب: علی بن محمد از ابی عبداللّه بن صالح روایت کرده است که وی امام زمان را روبه روی حجرالاسود دیده است و می گفت: «در آن موقع کثرت جمعیت به حدی بود که به وی نیز صدمه می رسید، و آن حضرت می فرمودکه این طور نگفته اند طواف کنند.»(4)

48. ارشاد القلوب: ابی عبداللّه بن صالح و احمد بن نظر از عنبری می گویند: در مجمعی از جعفر کذاب سخن به میان آمد. شخصی او را مذمت کرد. من گفتم: «جز او امامی نیست، چرا مذمت می کنی؟» گفت: «چرا! امامی دیگر هست.» گفتم: «آیا تو او

1- . خرایج و جرایح: 697
2- . ارشاد القلوب: 350
3- . ارشاد القلوب: 350
4- . ارشاد القلوب: 351

را دیده ای؟» گفت: «من او را ندیده ام، ولی دیگری او را دیده است.» پرسیدم:«او کیست؟» گفت: «خود جعفر (کذاب) دو بار او را دیده است.»(1)

49. ارشاد القلوب: ابو عمرو اهوازی می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام فرزندش امام زمان را به من نشان داد و فرمود:«این صاحب شما است.»(2)

50. ارشاد القلوب: ابو نصر طریف خادم روایت کرده است که وی امام زمان علیه السلام را دیده است.(3)

51. مهج الدعوات: سید بن طاووس می گوید: سحرگاهی در سامره صدای دعا خواندن حضرت قائم علیه السلام را شنیدم. از جمله حضرت برای کسانی که او را یاد کرده اند دعا می کرد و می فرمود: «زندگان و مردگانشان را ابقا فرما!» یا اینکه می فرمود: «آنها را در عزت و حکومت و سلطه و دولت ما زنده فرما!» و این در شب چهارشنبه سیزدهم ذی القعده سال 638 بود.(4)

52. کشف الغمه:علی بن عیسی اربلی می گوید: من هم در این خصوص (یعنی کسانی که حضرت را دیده اند) دو حکایت نقل می کنم که قریب به زمان ما واقع شده است. این دو حکایت را جماعتی از موثقین برادران دینی، برای من هم نقل کرده اند.حکایت این است: شخصی در نواحی حله سکونت داشت که او را اسماعیل بن حسن هرقلی می گفتند و اهل قریه «هرقل» بود. وی در زمان من وفات یافت و من او را ندیدم، ولی پسر او شمس الدین می گفت: پدرم نقل می کرد که در ایام جوانی، جراحتی به پهنی کف دست آدمی در ران چپم پیدا شد.این جراحت در فصل بهار می شکافت و خون و چرک از آن بیرون می آمد و درد آن مرا از بسیاری از کارهایم

1- . ارشاد القلوب: 351
2- . ارشاد القلوب: 351
3- . ارشاد القلوب: 351
4- . مهج الدعوات: 353

بازمی داشت. در آن موقع در «هرقل» بودم. روزی آمدم به حله و به خانه سید رضی الدین علی بن طاوس (ره) رفتم و از ناراحتی خود نزد وی درد دل کردم و گفتم: «می خواهم در شهر آن را مداوا کنم.» او سید اطبای حله را خواست و محل درد را به آنها نشان داد. اطبا گفتند: «این زخم در بالای رگ اکحل قرار گرفته و معالجه آن خطرناک است. این جراحت را باید برید، ولی اگر بریدند، رگ هم قطع می شود و شخص می میرد.»

سیّد رضی الدین بن طاوس، قدس اللَّه روحه، به من گفت: «من می خواهم به بغداد بروم، و بسا هست که اطبای آنجا حاذق تر باشند. بهتر این است که تو هم بیایی.» سید علیه الرحمه مرا با خود برد و وارد بغداد شدیم. در آنجا نیز اطبا را خواست و موضع درد را به آنها نشان داد. آنها هم همان جوابی را دادند که اطبای حله گفته بودند. من از این حیث دلتنگ شدم.

در این موقع سید بن طاوس فرمود: «شرع تو را از لحاظ نماز گزاردن در این لباس در وسعت گذارده. فقط باید سعی کنی حتی الامکان از خون و نجاست دوری جویی و بی جهت خود را ناراحت مکنی که خدا و رسولش تو را از این عمل نهی فرموده اند.» (یعنی حالا که اطبا چنین می گویند، به همین حال باش و از حیث لباس برای نماز گزاردن در زحمت مباش.)

من گفتم: «حالا که چنین است و به بغداد آمده ام، از همین جا می روم سامره برای زیارت و از آنجا به وطن باز می گردم.» سید بن طاوس این فکر را تحسین کرد. پس اثاث خود را نزد سید گذاردم و حرکت کردم.

چون وارد سامره شدم، ائمه علیهم السلام را زیارت کردم. سپس از سرداب پایین رفتم و پاسی از شب را در سرداب گذراندم و خدا و امام را به کمک طلبیدم و تا روز پنجشنبه در سامره ماندم. آنگاه رفتم کنار شط دجله، غسل کردم و لباس تمیزی پوشیدم و آبخوری که با خود داشتم، پر کردم و بیرون آمدم که به شهر برگردم.در آن حال دیدم چهار نفر سوار از در حصار شهر بیرون می آیند. در اطراف

شط عده ای از سادات هم گوسفندان خود را می چرانیدند، لذا گمان کردم که سواران از آنها هستند.وقتی به هم رسیدیم، دیدم یکی از آنها جوانی است که تازه خط محاسن بر صورتش نقش بسته و هر چهار نفر شمشیری حمایل دارند. یک نفرشان پیرمردی بود که نیزه ای در دست داشت و دیگری، شمشیری حمایل کرده، نقاب به صورت داشت و قبایی روی شمشیر پوشیده و گوشه آن را از زیر بغل گذرانیده بود.

پیرمرد نیزه دار در سمت راست جاده ایستاد و ته نیزه خود را به زمین زد. آن دو جوان هم در سمت چپ ایستادند و شخص قبا پوش هم در وسط راه مقابل من ایستاد. آنها به من سلام کردند و من هم جواب آنها را دادم. مرد قباپوش به من گفت: «تو فردا می خواهی نزد کسانت بروی؟» گفتم آری. گفت: «بیا جلو تا جراحتی که تو را رنج می دهد ببینم.» من نمی خواستم که آنها با من تماس پیدا کنند و پیش خود گفتم مردم بیابانگرد، از نجاست پرهیزی ندارند و من هم از آب بیرون آمده و لباسم خیس است.

با این وصف نزد وی رفتم. او دست مرا گرفت و به طرف خود کشید و با دست دوشم را تا پایین لمس کرد، تا آنکه دستش به جراحت خورد و آن را طوری فشار داد که دردم گرفت.سپس مانند اول سوار اسب شد. در این هنگام پیرمرد نیزه به دست گفت: «اسماعیل! راحت شدی؟» من تعجب کردم که از کجا اسم مرا می داند. گفتم: «ما و شما ان شاء اللّه راحت و رستگار هستیم.»

بعد پیرمرد گفت: «این آقا امام زمان علیه السلام است.» با شنیدن این کلام پیش رفتم و همان طور که سوار بود، پای حضرتش را بوسیدم. سپس به راه افتادند و من با آنها می رفتم ! امام علیه السلام فرمود: «برگرد!» گفتم: «من ابدا از شما جدا نمی شوم.» فرمود:«صلاح در این است که برگردی!» ولی من همان جواب را دادم. پیرمرد گفت:«ای اسماعیل، شرم نمی کنی! دو بار امام به تو می گوید برگرد و گوش نمی گیری؟» ناچار توقف کردم.

امام چند قدم رفت و سپس رو به من کرد و فرمود: «وقتی به بغداد رسیدی، حتما ابو جعفر (یعنی المستنصر باللّه خلیفه عباسی) تو را می طلبد. وقتی نزد او رفتی و چیزی به تو داد، قبول مکن و به فرزند ما رضی (سید بن طاوس) بگو که توصیه ای برای تو به علی بن عوض بنویسد. من به وی سفارش می کنم چیزی را که می خواهی

به تو بدهد.»

آنگاه با همراهانش حرکت فرمود. من همچنان ایستاده آنها را می نگریستم تا از نظرم دور شدند. من که از جدایی آن حضرت متأسف بودم، لحظه ای روی زمین نشستم. آنگاه برخاستم و وارد شهر شدم و به حرم مطهر رفتم. خدام حرم دور مرا گرفتند و گفتند: «روی تو را چنان می بینیم که با اول تغییر کرده است. آیا هنوز احساس درد می کنی؟» گفتم نه! گفتند: «کسی با تو نزاع کرده؟» گفتم:«نه!من از آنچه شما می گویید خبری ندارم، ولی از شما سؤال می کنم آیا سوارانی را که نزد شما بودند، می شناسید؟» گفتند: «آنها از سادات و صاحبان گوسفندان هستند.» گفتم:«نه! او امام زمان علیه السلام بود!» گفتند: «امام آن پیرمردبود یا مرد قباپوش؟» گفتم:«همان مرد قباپوش امام بود.» گفتند:«جراحتی را که داشتی به او نشان دادی؟» گفتم: «خود او با دست آن را فشار داد و مرا به درد آورد.»

سپس جلو آنها لباس را بالا زدم و پایم را بیرون آوردم، اما از آن بیماری اثری ندیدم. من از کثرت اضطراب تردید کردم که کدام پایم درد می کرد. به همین جهت پای چپم را نیز بیرون آوردم و نگاه کردم، اما اثری ندیدم.وقتی مردم این را مشاهده کردند، شادی کنان به سوی من هجوم آوردند و لباسم را برای تبرک پاره پاره کردند. خدام مرا به خزانه بردند و جمعیت را از آمدن به طرف من منع کردند. ناظر بین النهرین آن روز در سامره بود. چون آن سر و صدا را شنید، پرسیده بود که چه خبر است؟ گفته بودند:«مریضی به برکت امام زمان علیه السلام شفا یافته است.» ناظر در خزانه آمد، اسم مرا پرسید و گفت:«چند روز است که از بغداد بیرون آمده ای؟» گفتم: «اول هفته از بغداد خارج شدم.» او رفت و من آن شب را در سامره ماندم و چون نماز صبح را

خواندم، از شهر بیرون آمدم. مردم هم متوجه شدند و با من آمدند. ولی وقتی از شهر دور شدم، مردم برگشتند.

شب را در «اوانا» خوابیدم و صبح آن روز از آنجا عازم بغداد شدم. دیدم جمعیت روی پل عتیق ازدحام کرده و از هر کس وارد می شود، نام و نسبش را می پرسند و می گویند کجا بودی؟ از من هم پرسیدند که نامت چیست و از کجا می آیی؟ من هم خود را معرفی کردم. ناگهان به طرف من هجوم آوردند و لباسم را پاره پاره کردند و هر تکه آن را به عنوان تبرک بردند، به طوری که دیگر حالی برایم نماند.

علت این بود که ناظر امور بین النهرین، نامه ای به بغداد نوشته و ماجرای مرا گزارش داده بود. آنگاه مردم مرا به بغداد بردند و چنان ازدحامی شد که نزدیک بود از کثرت جمعیت تلف شوم.وزیر قمی(ابن علقمی شیعی)، سید رضی الدین ابن طاوس را خواست تا در این باره تحقیقاتی کرده و صحت خبر مزبور را به اطلاع وی برساند. رضی الدین هم با اصحاب خود نزدیک دروازه «نوبی» به من برخوردند. همراهان وی مردم را از اطراف من پراکنده ساختند. وقتی مرا دید گفت: «این خبر را از تو می دهند؟» گفتم آری. آنگاه از مرکوب خود پیاده شد، پای مرا گشود و اثری از زخم سابق ندید.سید همان جا لحظه ای به حالت بیهوشی افتاد. سپس دست مرا گرفت و نزد وزیر آورد و در حالی که می گریست گفت: «مولانا ! این برادر من و نزدیک ترین مردم به من است.»

وزیر شرح واقعه را جویا شد و من از اول تا آخر را برای او حکایت کردم. وزیر اطباییرا که قبلا آن زخم را دیده بودند، احضار کرد و گفت: «جراحت پای این مرد را که دیده اید معالجه کنید !» اطبا گفتند: «تنها راه علاج این زخم این است که با آهن قطع بشود و اگر قطع شد، می میرد.» وزیر گفت: «به فرض اینکه قطع کنید و نمیرد، چقدر طول می کشد که بهبود یابد؟» گفتند: «دو ماه طول می کشد و بعد از بهبودی، در جای آن گودی سفیدی باقی می ماند که دیگر در جای آن موی

نمی روید.» وزیر پرسید: «شما چه وقت آن را دیده اید؟» گفتند: «ده روز پیش.» وزیر پای مرا که قبلا مجروح بود، نشان داد که مانند پای دیگر هیچ گونه علامتی که حاکی از سابقه درد باشد در آن دیده نمی شد.

یکی از اطبا فریاد کشید و گفت: «این کار عیسی بن مریم است!» وزیر گفت: «وقتی معلوم شد که کار شما نیست، ما خود می دانیم که کار کیست!» سپس خلیفه وزیر را احضار کرد و ماجرا را از وی پرسید. وزیر هم واقعه را برای خلیفه نقل کرد. خلیفه مرا احضار کرد، هزار دینار به من داد و گفت این را بگیر و به مصرف خود برسان. گفتم: «جرات نمی کنم که یک دینار آن را بردارم.» خلیفه گفت: «از کی می ترسی؟» گفتم: «از همان کسی که مرا مورد عنایت قرار داد، زیرا گفت که چیزی از ابو جعفر قبول مکن.» خلیفه از شنیدن این کلام گریست و مکدر شد. آنگاه من بدون اینکه چیزی از وی بپذیرم بیرون آمدم.

علی بن عیسی اربلی (مؤلف کشف الغمه) می گوید: یک روز من این حکایت را برای جمعی که نزد من بودند نقل می کردم. شمس الدین پسر اسماعیل هرقلی هم حاضر بود، ولی من او را نمی شناختم. وقتی حکایت تمام شد؛ گفت: «من فرزند او هستم.»

من از این حسن اتفاق تعجب کردم و از وی پرسیدم:«آیا ران پدرت را در وقتی که مجروح بود، دیده بودی؟» گفت: «نه، زیرا من در آن موقع طفل بودم، ولی وقتی بهبودی یافت، دیدم که اثری از زخم نداشت و در جای آن جراحت مو روییده بود.»

همچنین من این حکایت را از سید صفی الدین محمد بن محمد بن بشیر علوی موسوی و نجم الدین حیدر بن ایسر رحمه اللّٰه علیهما که هر دو از مردم سرشناس بودند و با من سابقه دوستی داشتند و نزد من بسیار عزیز بودند، پرسیدم. آنها نیز حکایت را تصدیق کردند و گفتند: «ما آن جراحت را در حال بیماری اسماعیل و جای آن را در موقع بهبودی اش در ران وی دیدیم.»

و نیز شمس الدین فرزند او نقل می کرد که اسماعیل بعد از این واقعه، از فراق آن حضرت سخت محزون بود، تا جایی که در فصل زمستان در بغداد توقف کرد و هر چند روز، برای زیارت به سامره می رفت و باز به بغداد برمی گشت. حتی در آن سال چهل بار به زیارت عسکریین علیهما السلام رفت، به این امید که بار دیگر حضرت را ببیند وبه مقصود خود برسد و تقدیر با وی مساعدت کند، ولی او در حسرت دیدار مجدد حضرت مرد و با غصه او به جهان باقی انتقال یافت. خدا با رحمت و منت کرمش متولی امور او و ما باشد.

نیز در کشف الغمه می نویسد: سید باقی بن عطوه حسنی برای من حکایت می کرد که پدرش عطوه، بیضه اش ورم کرده بود. او زیدی مذهب بود و نمی گذاشت که فرزندانش مایل به مذهب شیعه شوند و می گفت: «من عقیده شما را تصدیق نمی کنم، مگر اینکه صاحب شما مهدی بیاید و مرا از این مرض شفا دهد.» ما این سخن را مکرر از وی می شنیدیم.

در یکی از شب ها موقع نماز عشا که همه در یک جا جمع بودیم، دیدیم پدرمان فریاد می کشد و ما را به کمک می طلبد. با شتاب به سوی او رفتیم. وقتی ما را دید گفت: «برسید به صاحب خودتان که الساعه از پیش من رفت!» ما همه بیرون رفتیم، ولی هیچ کس را ندیدیم.

سپس برگشتیم پیش پدرمان و جریان را از وی پرسیدیم. پدرم گفت: «شخصی نزد من آمد و گفت: «ای عطوه!» گفتم: «تو کیستی؟» گفت: «من صاحب فرزندانت هستم و آمده ام که تو را از این بیماری برهانم.» آنگاه دست برد به موضع درد و آن را فشار داد و رفت. وقتی دست بردم اثری از ورم سابق در آن ندیدم.»

سید باقی می گفت: «پدرم بعد از این واقعه همچون آهو سرحال و چابک بود و دیگر از درد بیضه رنج نمی برد!» این داستان در همه جا مشهور گشت. من از دیگران غیر از فرزندش هم پرسیدم و آن را اعتراف کردند.

سپس اربلی می گوید: «این گونه اخبار و اطلاعات از حضرت در این باب بسیار است. مانند جماعتی که در راه مکه از کاروان وامانده بودند و حضرت آنها را نجات داد و به کاروان و مقصد رسانید که اگر به درازا نمی کشید، قسمتی از آن را نقل می کردم، ولی همین دو حکایت که نزدیک به زمان ما به وقوع پیوسته، کافی است.»(1)

مؤلف: کلمه «توثه» را در لغت ندیده ام و ممکن است «لوثه» به معنای زخم و طلب راحتی باشد. و «عذبه کل شیء» به تحریک ذال، نوک آن است و عبارت «جهّه» یعنی آن شیء زشت را رد کرد. عبارت «لانی اصبو عن ذلک» یعنی حرص و نشاط کودکی، مرا از توجه به آن باز می داشت. یا به این معناست که کودکی بودم که آن امر را نمی فهمیدم. جوهری می گوید: «صبا یصبو صبوه» یعنی به نادانی و خیره سری جوانی میل پیدا کرد و گفته: کلمه «قروه»آن است که پوست بیضه به خاطر وجود باد یا آبی در آن یا به خاطر پایین آمدن امعای شخص بزرگ شود. و گفته: عبارت «ما به غلبه» یعنی درد و مشکلی ندارد.شیخ مفید و شیخ محمد بن مشهدی مؤلف مزار کبیر رحمه اللّه علیهما، در کتاب مزارشان با اسناد خود از علی بن محمد بن عبدالرحمن شوشتری روایت کرده اند که گفت: وقتی گذارم به طایفه «بنی رواس» افتاد. یکی از برادران دینی به من گفت: «خوب است با هم به مسجد «صعصعه» برویم و در آن نماز بگزاریم. چه که این ماه، ماه رجب است و در این ماه زیارت این اماکن شریفه که ائمه علیهم السلام در آن قدم نهاده و نماز گزارده اند، مستحب است.» من هم با او به مسجد صعصعه رفتم.

چون به در مسجد رسیدیم، دیدم شتری زانو بسته و در مسجد خوابیده است.وقتی وارد مسجد شدیم، دیدیم مردی در لباس حجازی که عمامه ای مثل آنها به سر گذاشته، نشسته و دعایی را می خواند که من و رفیقم آن را از حفظ کردیم. آنگاه

1- . کشف الغمه 2: 493

سجده ای طولانی کرد، سپس برخاست، سوار شتر شد و رفت. رفیقم گفت:«این مرد خضر بود. افسوس که با وی سخن نگفتیم، مثل اینکه مهر به دهان ما زد!» پس از نماز از مسجد بیرون آمدیم. در میان راه ابن ابی داود رواسی را ملاقات کردیم. پرسید: «از کجا می آیید؟» گفتیم: «از مسجد صعصعه» و سپس آن چه را که دیده بودیم، به اطلاع وی نیز رساندیم.ابن ابی داود گفت: «این مرد در هر دو روز یا سه روزی یک بار به مسجد می آید و با کسی هم سخن نمی گوید.» پرسیدیم: «او کیست؟»پرسید: «شما گمان کردید کی بود؟» گفتیم: «به نظر ما او خضر است.» ولی او گفت: «به خدا قسم او کسی است که خضر نیازمند به ملاقات اوست. پس بروید که ان شاء اللّٰه به حق می رسید.» در این وقت رفیقم گفت: «واللّٰه او صاحب الزمان علیه السلام بود!»

53. کافی: ابو محمد وجناییمی گوید: شخصی که حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیده بود می گفت: «آن حضرت را ده روز پیش از حادثه رحلت پدرش امام حسن عسکری علیه السلام دیده است که می گفت: «خداوندا! تو می دانی که اینجا (سامره) برای توطن من بهترین جاهاست، ولی اگر جلوگیری نکنند.» یا کلامی به این مضمون می گفت.»(1)

مؤلف: شاید منظور از «حادث»، وفات امام عسکری علیه السلام باشد و ضمیر در کلمه «انها» به سامراء راجع است.

54. کمال الدین: ابوالادیان می گوید: من خادم امام حسن عسکری علیه السلام بودم و نامه های حضرتش را به شهرها می بردم. در مرض منجر فوتش به خدمتش رسیدم. ایشان نامه هایی نوشت و فرمود: «این ها را بگیر و به این شهرها برو. سفرت

1- . کافی 1: 194

پانزده روز به طول میانجامد. چون روز آخر وارد سامره شوی، صدای شیون از خانه من می شنوی و خواهی دید که مرا غسل می دهند.»

گفتم: «آقا! بعد از رحلت شما چه کسی جانشین شما خواهد بود؟» فرمود: «آن کس که پاسخ نامه های مرا از تو طلب کند، او جانشین من است.» گفتم: «بیشتر توضیح دهید. فرمود: آن کس که بر من نماز میگزارد، جانشین من است. گفتم: بیشتر بفرمایید.» گفت: «هر کس خبر داد که در انبان چیست، او قائم و جانشین من است.» در اینجا هیبت آقا مرا گرفت که سؤال کنم در انبان چیست.

بدین گونه نامه ها را برداشتم و به شهرهایی که فرموده بود بردم، و جواب های آنها را گرفتم و روز پانزدهم وارد سامره شدم. همان طور که فرموده بود، دیدم صدای شیون و ناله از خانه حضرت بلند است و برادرش جعفر بن علی (جعفر کذاب) دم در خانه است و شیعیان اطراف او را گرفته اند و در مرگ آن حضرت، تسلیت و به خاطر مقام امامتش، تهنیت اشمی گویند.

من پیش خود گفتم: «اگر این امام باشد، منصب امامت از میان رفته است!» زیرا من او را می شناختم که شراب می خورد و با قماربازی در قصر و ساز و ضرب سر و کار داشت! ولی برای امتحان پیش او رفتم و مثل دیگران به وی تسلیت و تهنیت گفتم. ولی او چیزی از من نخواست. آنگاه عقید غلام امام حسن عسکری علیه السلام آمد و به او گفت: «آقا! برادرت را کفن کردند. برخیز و بر او نماز بگذار.» جعفر در حالی که شیعیان هم اطراف او را گرفته بودند و سمان و حسن بن علی، معروف به سلمه که به دستور معتصم خلیفه او را به قتل رساندند در جلوی آنها قرار داشتند، وارد خانه شدند.

وقتی آماده نماز شدیم. دیدم حضرت را کفن کرده و گذارده اند. همین که جعفر خواست تکبیر بگوید، بچه گندمگونی که موی سرش سیاه و زنگی و کوتاه، و میان دندان هایش باز بود، بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: «عمو! کنار برو که من در نماز گزاردن بر پدرم از تو سزاوارترم.» جعفر عقب رفت و رنگش تغییر کرد. بچه

هم جلو ایستاد و بر امام نمازگزارد و آن حضرت را پهلوی قبر پدرش، امام علی النقی علیه السلام مدفون ساختند.

آنگاه همان بچه رو کرد به جانب من و گفت: «جواب های نامه ها که آورده ای بیاور!» من هم نامه ها را به وی تسلیم کردم و پیش خود گفتم:«این دو علامت(جانشین امام که یکی نماز گزاردن بر حضرت و دیگر مطالبه جواب نامه ها) ظاهر شد. فعلا جریان انبان باقیمانده است.» آنگاه به سراغ جعفر رفتم. دیدم در مرگ برادرش ناله می کند. در آن موقع «حاجز وشاء» آمد و به جعفر گفت: «آقا! آن بچه کی بود؟اگر ادعا دارد که پسر امام است، لازم بود که از وی دلیل بخواهید.» جعفر گفت: «به خدا قسم من تاکنون او را ندیده بودم و نشناختم.»

در همان وقت که ما نشسته بودیم، جمعی از قم آمدند و سراغ امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند. به آنها گفتند که حضرت رحلت فرمود. پرسیدند: «پس جانشین او کیست؟» مردم اشاره به جعفر کردند و گفتند: «این است.»

آنها هم آمدند، سلام کردند وبه خاطر مرگ برادرش به او تسلیت و به خاطر امامتش به او تبریک گفتند. سپس گفتند: «نامه ها و اموالی نزد ما هست. بفرمایید که نامه ها از کیست و اموال چقدر است؟» جعفر از جا برخاست و در حالی که دامن خود را می تکاند گفت: «اینها از ما می خواهند که غیب بدانیم!»

در این وقت خادمی از اندرون آمد و گفت: «شما نامه فلانی و فلانی را آورده اید و انبانی دارید که هزار دینار در آن است که سکه ده دیناری آن صاف شده است.» آنها هم نامه ها و اموال را به آن خادم دادند و گفتند:«کسی که تو را به خاطر این فرستاده، امام علیه السلام است.»

چون جعفر این ماجرا را دید، رفت پیش معتمد خلیفه و جریان را نقل کرد. معتمد هم خدمتکاران خود را فرستاد تا صیقل، کنیز امام حسن عسکری علیه السلام را آوردند و بچه را از وی مطالبه کرد. صیقل وجود بچه را منکر شد و گفت من

آبستن هستم و هنوز وضع حمل نکرده ام. او این را بدین جهت گفت تا امر آن بچه را پوشیده دارد.

سپس صیقل را به ابن ابی شوارب قاضی سپردند (که نزد وی به سر برد تا وضع او روشن شود)، ولی ناگهان از یک طرف عبیداللّه بن یحیی بن خاقان (وزیر) مرد و از طرفی، صاحب الزنج در بصره قیام کرد و آنها مشغول به این امور شدند و از نگهداری صیقل، کنیز امام حسن عسکری علیه السلام (مادر امام زمان علیه السلام) غفلت کردند و او از شر آنها آسوده گشت. و الحمد لله رب العالمین لا شریک له.(1)

مؤلف: کلمه «جوسق» به معنای قصر است و عبارت «جبذ»، یعنی جذب کرد. و در نهایه می گوید عبارت «اربدّ وجهه» یعنی رنگش به تیرگی متغیر شد و گفته شده: «ربده» رنگی بین سیاهی و خاکستری است.

55. مؤلف (علامه مجلسی) می گوید: در یکی از کتب علمای ما، از ابو محمد عیسی بن مهدی جوهری روایت کرده است که گفت: در سال 260 به آهنگ حج بیت اللّه از وطن بیرون آمدم.

مقصد من مدینه بود، زیرا بر ما ثابت شده بود که امام زمان ظهور کرده است. من بیمار گشتم و وقتی از پرهیز بیرون آمدم، میل به خوردن ماهی و خرما پیدا کردم. موقعی که وارد مدینه شدم و برادران دینی خود (شیعیان) را ملاقات کردم، آنها نیز مژده دادند که حضرت در محلی بنام «صابر» ظهور کرده است.

من هم به طرف صابر رفتم.وقتی به آن بیابان رسیدم، چند رأس بزغاله لاغر دیدم و قصری هم در آنجا بود. بزغاله ها رفتند میان قصر و من در آنجا ماندم و مراقب مطلب بودم، تا آنکه نماز مغرب و عشا را خواندم و دعا و تضرع کردم. ناگاه «بدر»، خادم امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که گفت: «ای عیسی بن مهدی

1- . کمال الدین: 431

جوهری، وارد شو!» من از شنیدن این حرف تکبیر و تهلیل گفتم و بسیار حمد الهی بجا آوردم.

هنگامی که وارد حیاط قصر شدم، سفره غذایی را دیدم که گسترده شده. خادم به من دستور داد که کنار سفره بنشینم. او مرا پهلوی سفره نشاند و گفت: «آقایت به تو دستور می دهد که هر چه در موقع رفع پرهیز می خواستی، حالا بخور.» من گفتم: «همین دلیل برای من کافی است. من چگونه غذا بخورم با اینکه هنوز آقای خود را ندیده ام؟» باز او بانگ زد: «ای عیسی! غذا بخور که مرا خواهی دید.»

من هم نشستم سر سفره. دیدم ماهی گرمی که می جوشید در سفره نهاده و کنار آن نیز خرمایی که شباهت تامی به خرمای ما دارد، گذارده اند و پهلوی آن هم دوغ است. در این هنگام مرا صدا زد و گفت: «ای عیسی! آیا باز هم در امر ما شک داری؟ آیا تو بهتر می دانی چه چیزی برایت نافع است و چه چیز ضرر دارد یا من؟» من گریستم و استغفار کردم و از آنچه در سفره بود خوردم.

هر بار که دست از غذا برمی داشتم، جای دستم معلوم نبود. من غذای آن سفره را لذیذترین غذای دنیا دیدم و چندان خوردم که شرم کردم بیشتر تناول کنم. ولی او بانگ زد و گفت: «ای عیسی! شرم نکن که این از غذای بهشتی است و دست مخلوق آن را نپخته است.» من هم باز شروع به خوردن کردم. دیدم دلم نمی خواهد دست از آن بردارم و سیر نمی شوم ، ولی پیش خود گفتم که کافی است.

در این وقت باز مرا صدا زد و گفت: «بیا نزد من!» من پیش خود گفتم: «آقای من آمد و من هنوز دستم را نشسته ام!» حضرت صدا زد و گفت: «ای عیسی! آیا این غذا که خورده ای محتاج به شستن دست است؟» من دستم را بوییدم و دیدم از مشک و کافور خوشبوتر است. آنگاه به وی نزدیک شدم؛ نوری از او آشکار گشت که دیدگانم راخیره کرد و طوری سراسیمه گشتم که گمان کردم اختلال حواس پیدا کرده ام.

فرمود: «اگر تکذیب کنندگان من نمی گفتند که او در کجاست و چه وقت بوده و در کجا متولد شده، و کی او را دیده، و چه کسی از پیش او آمده است که به شما اطلاع دهد و چه چیز به شما خبر داده، و چه معجزه ای برای شما آورده است، لزومی نداشت که مرا ببینی.ولی به خدا قسم مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را با اینکه می دیدند و از وی روایت می کردند و به خدمتش می رسیدند، عقب زدند و نزدیک بود آن حضرت را به قتل رسانند.همچنین مقام سایر پدران مرا پایین آوردند، آنها را تصدیق نکردند و معجزات آنها را سحر و تسخیر جن شمردند، تا هنگامی که حقیقت ادعای آنها روشن شد.ای عیسی! آنچه دیدی به دوستان ما برسان و به دشمنان ما مگو.»

گفتم: آقا! دعا کن که خداوند مرا در این عقیده ثابت بدارد!» فرمود: «اگر خداوند تو را ثابت قدم نمی داشت؛ مرا نمی دیدی! پس برو که همیشه رستگار و پیروز هستی.» من هم بیرون آمدم، در حالی که بی نهایت حمد و شکر خدا را می کردم.(1)

56. مؤلف: سید علی بن عبدالحمید نیلی، در کتاب «السلطان المفرّج عن اهل الایمان» در ذکر کسانی که حضرت امام زمان علیه السلام را دیده اند می نویسد: و از جمله حکایتی که مشهور است و در همه جا شایع گردیده و خبر آن به همه جا رسیده و مردم این زمان بالعیان دیده اند، حکایت ابو راجح حمامی در حله است.حکایت را جماعتی از دانشمندان سرشناس و افاضل با صدق و صفا نقل کرده اند که از جمله شیخ زاهد عابد، محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه اللّه تعالی است.

وی نقل می کرد که روزی به حاکم حله که شخصی به نام «مرجان صغیر» بود، گزارش دادند که این ابو راجح، خلفا را سب می کند. حاکم هم ابو راجح را احضار کرد و دستور داد او را چندان زدند که تمام بدنش مجروح گشت و بی حال به زمین

1- . الهدایه الکبری: 373

افتادو دندان های ثنایایش ریخت.به دستور حاکم زبان او را درآوردند و سوزن آهنی در آن فرو بردند و بینی اش را پاره کردند و ریسمانی که از موی زبر تابیده شده بود، در سوراخ آن برده و ریسمان دیگری به آن بست و آن را به دست غلامان خود داد که در کوچه و بازار کوفه بگردانند. وقتی او را می گرداندند، از هر طرف مردم هجوم آورده و او را می زدند، به طوری که روی زمین افتاد و مرگ را جلوی روی خود دید.

چون خبر به حاکم دادند، دستور داد او را به قتل رسانند. مردمی که اطراف او بودند گفتند: «او پیرمرد سالخورده ای است و آنچه باید ببیند، دید و فعلا مرده ای بیش نیست. او را به همین حال بگذارید تا خود بمیرد و خون او را به گردن نگیرید.» مردم چندان در این خصوص اصرار ورزیدند که حاکم دستور داد او را آزاد کنند. در آن موقع صورت و زبان ابو راجح ورم کرده بود. کسان او آمدند و بدن نیمه جان او را به خانه اش بردند و هیچ کس تردید نداشت که همان شب خواهد مرد.

ولی چون فردا مردم به دیدن او آمدند، دیدند ایستاده نماز می خواند و حالش کاملا رضایت بخش است. دندان هایش که افتاده بود به حال اول برگشته و جراحت های بدنش به کلی بهبودی یافته و اثری از آن باقی نمانده بود. زخم صورتش هم زایل گشته بود! مردم از مشاهده وضع او به شگفت آمدند و ماجرا را از او جویا شدند. ابو راجح گفت: «وقتی من مرگ را به چشم دیدم و زبانی نداشتم که خدا را بخوانم، ناچار با زبان دل به دعا پرداختم و آقا و مولای خویش امام زمان علیه السلام را به یاری طلبیدم. هنگام شب، خانه ام نورانی شد و در آن میان امام زمان علیه السلام را دیدم که دست مبارکش را روی صورتم کشید و فرمود: «برخیز و برای نان خورانت کار کن که خداوند تو را شفا داد!» چون صبح شد خود را این طور که می بینید مشاهده کردم.»

شمس الدین محمد بن قارون سابق الذکر می گفت: به خدا قسم ابو راجح اصولا مردی ضعیف البنیه، لاغر اندام، زرد رنگ و زشت رو بود و ریش کوتاهی داشت. من همه وقت به حمام او می رفتم و همیشه او را بدین حالت و شکل می دیدم.

ولی چون آن روزصبح در میان جمعیت به دیدن او رفتم، دیدم قوی پی و خوش قامت شده، محاسنش بلند، رویش سرخ و به صورت جوان بیست ساله ای درآمده بود و تا زنده بود، به همین شکل و هیئت ماند.

چون این خبر شیوع یافت، حاکم او را طلبید. حاکم روز قبل او را به آن وضع دیده بود و امروز بدین حالت می دید که درست به عکس دیروز بود. حاکم دید اثری از زخم ها در بدن او نیست و دندان هایش برگشته است! از مشاهده این وضع، رعب عظیمی به دل حاکم راه یافت.حاکم قبلا در محلی که به نام امام زمان علیه السلام معروف بود می نشست و پشت خود را به قبله می کرد، ولی بعد از این واقعه، روی به قبله نشست و با مردم (حله) با مدارا و نیکی رفتار می کرد، از تقصیر مجرمین آنها می گذشت و با نیکان آنان نیکی می کرد، ولی این کار هم سودی به حال او نبخشید و بعد از قلیل مدتی درگذشت.

نیز در کتاب مزبور می نویسد: شیخ محترم، عالم فاضل شمس الدین محمد بن قارون نامبرده نقل می کرد که یکی از نزدیکان وی به نام معمر بن شمس که او را «مذور» می گفتند، قریه ای داشت موسوم به «برس» و آن را وقف علویین و سادات کرده بود. معمر بن شمس، نایبی به نام ابن خطیب و نیز غلامی داشت که متولی اوقاف او بود و او را عثمان می نامیدند.

ابن خطیب فردی شیعه و نیکوکار بود، ولی عثمان به عکس وی بود. روزی آن دو نفر در مسجدالحرام در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام در حضور جمعی از رعایا و عوام الناس نشسته بودند. ابن خطیب گفت:«ای عثمان! هم اکنون حق آشکار و روشن می گردد؛ من نام کسانی را که دوست می دارم، یعنی علی و حسن و حسین را کف دستم می نویسم و تو هم نام کسانی را که دوست می داری، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان را کف دست خودبنویس. سپس دست ها را با هم می بندیم، هر دستی که آتش گرفت، بر باطل و هر کس دستش سالم ماند، بر حق است.»

عثمان از این عمل سر باز زد و حاضر نشد این کار را انجام دهد . حضار هم او را مورد سرزنش قرار دادند.مادر عثمان از جای بلندی آنها را می دید و سخنان آنها را می شنید. وقتی آن منظره را دید، بر حاضران که زبان به سرزنش فرزندش گشودند، نفرین کرد و آنها را به باد فحاشی و بدگویی و تهدید گرفت، اما فی الحال نابینا شد. وقتی احساس کرد که نابینا شده، رفقای خود را صدا زد. زن های دوست او بالا، نزد وی رفتند و دیدند که چشمش ظاهرا سالم است، ولی چیزی نمی بیند. پس او را کشیدند و پایین آوردند و به حله بردند. خبر او میان خویشان و همفکران و دوستانش شایع گشت، آنها هم چند نفر طبیب از بغداد و حله برای معالجه او آوردند، ولی اطبا نتوانستند کاری برای او انجام دهند.

موقعی که به کلی از معالجه مأیوس گشتند، جمعی از زنان شیعه که با وی سابقه دوستی داشتند، به او گفتند:«آن کس که تو را نابینا گردانده، قائم آل محمد علیهم السلام است. اگر شیعه شوی و تولی و تبری داشته باشی، ما ضمانت می کنیم که خداوند متعال چشم تو را شفا دهد و جز این راهی برای رهایی از این بلیه نداری.» زن نابینا هم گفته آنها را تصدیق کرد و حاضر شد که شیعه شود.

زنان شیعه در شب جمعه، او را برداشتند و به داخل قبه شریفه مقام امام زمان علیه السلام بردند و خودشان دم در نشستند. چون پاسی از شب گذشت، زن نابینا در حالی که کوری چشمش برطرف شده بود، به میان زنان شیعه آمد، یک یک آنها را نشاند و مشغول شرح دادن شکل لباس ها و زینت آلات آنها شد.وقتی زنان یقین کردند که او بینا شده، مسرور گردیدند و خدا را شکر کردند و ازوی پرسیدند: «چطور شد که بینا شدی؟»

زن گفت:«وقتی شما مرا در قبه گذاشتید و بیرون رفتید، حس کردم که دستی روی دستم گذاشته شد و کسی گفت: «برو بیرون که خداوند تو را شفا داد.» وقتی به خود آمدم، دیدم کوری ام برطرف گردیده و قبه پر نور شده. آنگاه مردی را که با من

حرف زده بود، دیدم و از او پرسیدم:«آقا تو کیستی؟» گفت: «من محمد بن الحسن هستم.» سپس از نظرم ناپدید شد.»

سپس زنان برخاستند و به خانه های خود رفتند. بعد از این ماجرا، (عثمان) پسر آن زن نیز شیعه شد و عقیده خودش و مادرش خوب و محکم گردید. حکایت او در میان اقوامش شهرت گرفت و هر کس که آن را شنید، به وجود امام زمان علیه السلام پیدا اعتقاد پیدا کرد. این واقعه در سال 744 روی داد.

همچنین در آن کتاب است که از جمله مولای اجل، امجد عالم فاضل، پیشوای کامل، محقق مدقق، مجمع فضائل و مرجع افاضل، افتخار العلماء فی العالمین، کمالالمله و الدین، عبدالرحمن عمانی در ماه صفر سال 759 حکایتی برای من نقل کرد و بعد آن را برای من نوشت و هم اکنون دستخط او نزد من موجود است. حکایت این است:

«بنده نیازمند به درگاه الهی، عبدالرحمن بن ابراهیم قبایقی می گوید: من در شهر خود می شنیدم که مولای بزرگوار معظم جمال الدین، پسر شیخ اجل «اوحد فقیه نجم الدین جعفر بن زهدری» سکته ناقص کرده و بعد از مرگ پدرش، جده پدری اش او را همه گونه معالجه کرده، ولی تأثیر نبخشیده است.

برخی به جده او گفتند کهطبیب از بغداد بیاور. او هم اطبای بغداد را طلبید و آنها مدتی طولانی به معالجه وی پرداختند، ولی بهبودی نیافت.بعدا به جده اش گفتند: «یک شب او را به قبه شریفه که در حله و معروف به «مقام صاحب الزمان علیه السلام » است ببر و بگذار که تا صبح آنجا باشد. شاید خداوند او را شفا دهد.» جده او هم او را به آنجا برد و در همان جا صاحب الزمان علیه السلام او را ایستاند و فلجش برطرف گردید.

چندی بعد میان من و او رشته دوستی برقرار شد، به طوری که کمتر از هم جدا می شدیم. او خانه ای داشت که محترمین حله و جوانان آنها و فرزندان اشراف درآنجا جمع می شدند و به گفتگو می پرداختند. من در آنجا این حکایت را از او پرسیدم و او

گفت: «من فلج شده بودم. اطبا مرا جواب کردند.» بعد حکایت را همان طور که مکرر در حله از دیگران شنیده بودم، نقل کرد، تا به اینجا رسید که گفت: «وقتی جده ام مرا به قبه صاحب الزمان علیه السلام برد که شب را در آنجا بمانم، ناگاه دیدم آن حضرت آمد و فرمود: «برخیز!» گفتم: «آقا! یک سال است که نمی توانم برخیزم.» فرمود:«به اراده خدا برخیز!» سپس دستم را گرفت و کمک کرد تا برخاستم و اثر فلج که داشتم برطرف گردید. موقعی که مردم شنیدند و مرا سالم دیدند، چنان به سرم ریختند که نزدیک بود کشته شوم.مردم تمام لباس هایتنم را قطعه قطعه کردند و به رسم تبرک بردند. جوری که لباس دیگر آوردند و به من پوشاندند.سپس در حالی که اصلا اثری از سکته و فلج در من نبود، به خانه رفتم و لباس خود را عوض کردم و لباس مردم را به صاحبانش پس دادم.»

این حکایت را در موقعی که او زنده بود، من مکرر از وی شنیدم که برای مردم نقل می کرد یا برای کسانی که از وی می پرسیدند، حکایت می کرد.

از جمله حکایتی است که از افراد موثق شنیده ام. این حکایت نزد اغلب اهالی نجف اشرف که سلام خدا بر بلندکننده درجه آن شهر، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام باد،مشهور و معروف است. حکایت این است:

این خانه که فعلا - یعنی سال 789 - من در آن سکنی دارم، مال شخصی بود به نام «حسین مدلل» که مردی خیراندیش و نیکوکار بود و محلی را در آنجا به نام او، «ساباط مدلل» می گفتند. این خانه به دیوار حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام وصل است و در نجف مشهور است. حسین مدلل مردی عیالوار بود.

تا اینکه روزی او مبتلا به سکته ناقص شد، به طوری که دیگر قادر به ایستادن نبود و در موقع ضرورت، عیالش او را بلند می کرد. او مدت مدیدی را بدین منوال گذراند و این موجب شد که فقر و تنگدستی سختی به زن و فرزندانش روی آورد، تا جایی که محتاج به مردم شدند و مردم هم بر آنها سخت گرفتند.

در یکی از شب های سال 720 هجری که یک چهارم از شب گذشته بود، حسین همسرش را بیدار کرد. با بیدار شدن او، بقیه هم بیدار شدند. ناگاه دیدند داخل و بالای خانه پر نور شده، به طوری که چشم را خیره می کرد. زن و فرزندانش پرسیدند:«چه خبر است؟» گفت: هم اکنون امام زمان علیه السلام آمد و فرمود: «حسین، برخیز!» من گفتم: «آقا! می بینی که نمی توانم برخیزم.» حضرت دست مرا گرفت و بلند کرد.دیدم ناراحتی که داشتم برطرف شده و اینک حالم خوب و از هر نظر رضایت بخش است.سپس فرمود: «من از این گذر سرپوشیده به زیارت جدم می روم و تو هر شب آن را قفل کن.» گفتم: «آقا! با گوش و دل فرمانبردار خدا و شما هستم.»

آنگاه برخاست و به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. من هم خدا را شکر کردم که این نعمت را به من روزی کرد. گذر مذکور تاکنون مورد احترام مردم است و در مواقع نیازمندی، برای آن نذر می کنند و هیچ گاه نذرکننده، از برکت وجود امام زمان علیه السلام ناامید نمی شود.

و از جمله حکایتی است که شیخ بزرگوار، دانشمند فاضل، شمس الدین محمد بن قارون سابق الذکر نقل می کرد و می گفت: مردی در دهکده معروف به «دقوسا» واقع در کنار فرات بزرگ زندگی می کرد به نام «نجم» و ملقب به «اسود». وی مردی خیرخواه و نیکوکار بود و زنی به نام فاطمه داشت. او نیز زنی صالحه بود و دو فرزند یکی پسر به نام علی و دیگری دختر به نام زینب داشت. از سوء اتفاق،مرد و زن هر دو نابینا شدند و سخت ناتوان گشتند. این قضیه در سال 712 اتفاق افتاد. زن و مرد مدت مدیدی را بدین گونه گذراندند تا اینکه در یکی از شب ها، زن حس کرد که دستی روی صورتش کشیده شد و کسی گفت: «خداوند نابینایی تو را برطرف ساخت. برخیز و برو نزد شوهرت ابوعلی و در خدمتگزاری او کوتاهی مکن!» زن هم دیدگان خود را گشود و دید که خانه پر از نور است و دانست که او قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

همچنین در کتاب کشف الغمه می نویسد: و از جمله حکایتی است که یکی از علمای بزرگ ما نقل کرده و به خط مبارک خود چنین نوشته است: حکایت می کنم

از محیی الدین اربلی که گفت: روزی در خدمت پدرم بودم. دیدم مردی نزد او نشسته و چرت می زند. در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان گشت. پدرم پرسید: «این زخم چه بوده؟» گفت: «این زخم را در جنگ صفین برداشتم!» به او گفتند:«تو کجا و جنگ صفین کجا؟»

گفت: یک بار به مصر سفر می کردم و مردی از اهل «غزّه» هم با من همراه گردید. در بین راه درباره جنگ صفین به گفتگو پرداختیم. همسفر من گفت: «اگر من در جنگ صفین بودم، شمشیر خود را از خون علی و یاران او سیراب می کردم!» من هم گفتم: «اگر من نیز در جنگ صفین بودم، شمشیر خود را از خون معاویه و پیروان او سیراب می کردم! اینک من از یاران علی علیه السلام و تو از یاران معاویه ملعون هستی. بیا با هم جنگ کنیم!» پس با هم درآویختیم و زد و خورد مفصلی کردیم. یک وقت متوجه شدم بر اثر زخمی که برداشته ام، دارم از هوش می روم. در آن اثنا دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه اش بیدار می کند.چون چشم گشودم، از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید و فی الوقت زخم بهبودی یافت.

آنگاه گفت: «همین جا بمان!»آنگاه ناپدید شد و اندکی بعد در حالی که سر بریده همسفرم را که با من به نزاع پرداخته بود، در دست داشت، با چهارپایان او برگشت و گفت: «این سر دشمن توست. تو به یاری ما برخاستی، ما هم تو را یاری کردیم. چنان که خداوند هر کس که او را یاری کند، نصرت می دهد.»

پرسیدم:«شما کیستید؟»گفت: «من صاحب الامر هستم.» سپس فرمود: «منبعد هر کس پرسید این زخم چه بوده؟ بگو اثر ضربتی است که در صفین برداشته ام!»

و از جمله حکایتی است که سید زاهد فاضل، رضی الدین علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسینی در کتاب «ربیع الالباب» نوشته و نقل آن برای من به درجه صحت رسیده است. سید بن طاوس در کتاب مزبور نوشته است: حسن بن محمد بن

ص: 112

قاسم برای ما حکایت کرد و گفت: روزی من و شخصی که از مردم نواحی کوفه بود و او را «عمار» می گفتند، در راه «حمالیه» از توابع کوفه با هم برخورد کرده و درباره امام زمان علیه السلام گفتگو کردیم. عمار گفت: «می خواهم داستان عجیبی را برایت نقل کنم.» گفتم: «هر اطلاعی داری بیان کن.»

گفت: «وقتی کاروانی از قبیله (طیّ) به کوفه آمد و از ما غله خریدند. مرد بزرگی که رئیس کاروان بود هم میان آنها بود.من به یکنفر گفتم: «برو و ترازو را از خانه علوی بیاور.» آن مرد بدوی گفت: «در میان شما علوی هم وجود دارد؟» گفتم: «سبحان اللّه ! بیشتر مردم سادات هستند.»

مرد بدوی گفت: «به خدا قسم علوی و سید آن بود که من او را در یکی از نقاط از دست دادم. پرسیدم: «موضوع چیست؟» گفت: «ما سیصد تن یا کمتر بودیم و از جایی گریخته و سه روز در بیابان بدون نان و آب به سر بردیم، تا اینکه گرسنگی سخت به ما فشار آورد.

یکی از ما گفت: «بگذارید قرعه به نام اسب های خود بزنیم و به هر کدام اصابت کرد، آن را کشته سد جوع کنیم.» رأی همه بر این قرار گرفت. سپس قرعه انداختیم وبه اسب من اصابت کرد. من گفتم:«قرعه اشتباه بود؛ این بار قبول ندارم !» بنا گذاشتیم بار دیگر قرعه بیندازیم. بار دوم هم قرعه به اسب من اصابت کرد. باز من نپذیرفتم و گفتم: «باید برای سومین بار قرعه بیندازیم !» بار سوم نیز قرعه به اسب من اصابت کرد. اسب من مساوی با هزار دینار بود و آن را از پسرم بیشتر دوست داشتم.

وقتی دیدم که باید او را بکشیم، گفتم: «اجازه دهید که من سواری مفصلی از آن بگیرم، زیرا تاکنون بیابانی به این همواری برای اسب سواری نیافته ام.» آنگاه سوار شدم و تا نزدیکی تل دوری که یک فرسخ از ما دور بود دواندم. چون به دامنه تل رسیدم، زنی را دیدم که داشت هیزم جمع می کرد.

پرسیدم: «تو کیستی و کسانت کیستند؟» گفت: «من کنیز یک مرد علوی هستم که در این بیابان است.» سپس از جلو من گذشت. من عبای خود را بر سر نیزه کردم،

نزد رفقایم برگشتم و گفتم: «مژده باد که مردمی در نزدیکی شما سکونت دارند!» پس همگی حرکت کردیم به آن سمت رفتیم. دیدیم چادری در وسط بیابان بر سر پاست و مرد خوش سیمایی که از همه کس زیباتر و موی سرش آویزان بود، در حالی که می خندید، بیرون آمد که به ما خوشامد بگوید.

من به او گفتم: «ای آبروی عرب! آب به ما برسان!» او کنیزش را صدا زد و گفت: «آب بیاور!» کنیز دو ظرف آب آورد و به او داد. او نخست قدری از آن را نوشید و بعد دستی در آن برد و به ما داد و ما هم آشامیدیم. یکی می نوشید و به دیگری می داد و به همین ترتیب تا نفر آخر آشامید. وقتی ظرف ها را پیش ما برگرداندند، دیدیم اصلا آب آنها کم نشده بود.

وقتی سیراب شدیم، باز به آن مرد گفتیم: «ای آبروی عرب! ما گرسنه ایم.» این بار خودش به چادر برگشت و طبق کوچکی که غذا در آن بود، به دست گرفت، بیرون آمد و دست در آن گذاشت و گفت: «ده نفر ده نفر بیایید و تناول کنید.» ما همه از آن غذا خوردیم و به خدا قسم آن غذا نه تغییر کرد و نه کم شد! بعد به او گفتیم: «می خواهیم از فلان راه برویم.» گفت: «مقصود شما آن راه است.» و بادست به شاهراهی اشارهکرد و ما به راه افتادیم.

وقتی از او دور شدیم، یکی از ما گفت: «شما از منزل خود برای تأمین معیشت خارج شده اید. با اینکه روزی به دست شما آمد، ولی آن را از دست دادید.» (یعنی برویم و اثاث آن مرد را غارت کنیم!) یکی از ما او را از این عمل برحذر داشت و دیگری گفت: «برویم و غارت کنیم!» سرانجام همه بنا گذاشتیم که او را غارت کنیم.

پس برگشتیم، چون او دید که ما برمی گردیم، کمربند خود را محکم بست، شمشیری برداشت و حمایل کرد، نیزه خود را به دست گرفت، سوار اسب اشهب شد و جلو آمد و گفت: «نفس زشتکار شما عمل زشتی برای شما باقی نگذارد!» گفتیم:«اتفاقا چنین قصدی داریم.» سپس حرف های درشتی به وی گفتیم و او طوری

خشمگین شد که از خشم و صدای او، همه به وحشت افتادیم و از پیش رویش گریختیم. آنگاه روی زمین خطی میان خود و ما کشید و گفت: «به جدم پیغمبر قسم که اگر یکنفر از شما از این خط بگذرد، گردنش را می زنم.» پس ما با رسوایی مراجعت کردیم. به خدا قسم علوی حقیقی او بود نه امثال اینان که در کوفه هستند.»(1)

این بود آنچه ما از کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایمان» در اینجا نقل کردیم.

مؤلف: کلمه «شرکه» به معنای ریسمان صید است و منظور از آن در اینجا ریسمان است. کلمه «تعیط» به معنای جلب و فریاد است و کلمه «مشوار»، شخص مورد مشورت و نظر است و به معنای آنچه دابه، از علف خود باقی می گذارد و به معنای مکانی است که چهارپایان در آنجا رها می گردند.

شیخ منتجب الدین در کتاب «فهرست» می نویسد: «ثائر باللّه مهدی بن ثائرباللّه حسینی جیلی» نخست زیدی مذهب و مدعی پیشوایی زیدیه بود و در گیلان خروج کرد. سپس به مذهب اثنی عشری برگشت. او احادیثی روایت کرد و مدعی بود که حضرت صاحب الامر را دیده است و چیزها از آن حضرت روایت می کرد .

و نیز در کتاب مزبور می گوید: ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن ابوالقاسم علوی شعرانی، عالمی صالح است و به شرف ملاقات امام زمان علیه السلام فایز گشته و از آن حضرت علیه و علی آبائه السلام، احادیثی هم نقل کرده است.

و هم گوید: ابوالفرج مظفر بن علی بن حسین حمدانی، مردی موثق و مورد اطمینان است. او از سفرای امام صاحب الزمان علیه السلام است، شیخ مفید را درک کرد و در محضر درس سید مرتضی و شیخ ابو جعفر طوسی قدس اللّه ارواحهم، نشسته است.

1- . السلطان المفرج: 37 - 44

باب بیست و پنجم : خبر سعد بن عبداللَّه اشعری و تشرف وی به حضور امام مهدی علیه السلام و پرسش هایی که از آن حضرت کرده است

1. کمال الدین: سعد بن عبداللَّه قمی می گوید: من شوق زیادی برای جمع آوری کتاب هایی داشتم که مشتمل بر علوم مشکله و دقایق آنها باشد. می خواستم با مطالعه آنها حقایق (مذهب شیعه) را به خوبی آشکار کنم و از آنچه که موجب اشتباه مردم می شود سخن نگویم تا اگر با مخالفین طرف صحبت شدم، با مطالعه غوامض و مشکلات آن، بر آنها غلبه یابم.

من سخت پابند مذهب شیعه اثنی عشری بودم و هنگام مناظرات با اهل تسنن، از تأمین جانی و سلامتی خود چشم می پوشیدم و منتظر مناظره و هر گونه دعوا و دشمنی بودم، تا جایی که کار مناظره ما به دشمنی و ناسزا گفتن می کشید.عیب های آنها را می گفتم و از روی اعمال پیشوایان آنان پرده برمی داشتم. تا اینکه یک بار دچار یک دانشمند ناصبی شدم که در کشمکش عقیده سختگیر، در دشمنی بسیار کینه توز، در جدل و پیروی از باطل از همه متعصب تر، در سؤال از موضوعات دینی و علمی، از دیگران بدزبان تر و در امور باطل، از همه ثابت قدم تر بود.

یک روز ناصبی مزبور در اثنای مناظره به من گفت: «ای سعد! وای بر تو و همفکرانت که شما جماعت رافضی ها، مهاجرین و انصار (خلفا) را سرزنش و خلافت

آنها را انکار می کنید. این صدیق (ابوبکر) کسی است که به واسطه سابقه اسلامش، بر تمام اصحاب پیغمبر فائق گردید. آیا نمی دانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به این منظور با خود به غار برد که می دانست او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی می کند و زمام امور مسلمین را به دست می گیرد و دفاع از ملت اسلام به او واگذار می شود؟ پراکندگی ها را سامان می بخشد، از درهم ریختن کارها جلوگیری به عمل می آورد، حدود الهی را جاری می سازد و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل می دارد؟نمی دانید که او همان طور که به نبوت خود اهمیت می داد، برای منصب جانشین خود هم اهمیت قائل بود؟

می دانیم که هر گاه کسی در جایی پنهان می شود یا از کسی فرار می کند، قصدش این نیست که جلب مساعدت و یاری کسی را کند (یعنی پیغمبر احتیاج به مساعدت و یاری علی علیه السلام نداشت!) بنابراین وقتی که می بینیم پیغمبر پناه به غار بردو چشم به مساعدت و کمک کسی هم نداشت، برای ما روشن می گردد که مقصود پیغمبر این بود که ابوبکر را به عللی که شرح دادیم، با خود به غار ببرد، و از این نظر علی علیه السلام را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت! به همین جهت علی را با خود نبرد و بردن او برایش دشوار بود. مضافا به این که می دانست اگر علی کشته شود، برای پیغمبر مشکل نیست که دیگری را به جای وی تعیین کند تا در کارهای مشکل جای علی را بگیرد!»

سعد بن عبداللَّه گفت: من در رد او پاسخ های گوناگونی دادم، ولی او هر یک از آنها را نقض و رد می کرد. بعد گفت: «ای سعد! بگذار ایراد دیگری از شما بگیرم تا بینی شما رافضی ها به خاک مالیده شود! آیا شما عقیده ندارید که ابوبکر صدیق که از پلیدی اوهام پیراسته است و عمر فاروق که مدافع ملت اسلام بود، نفاق خود را پنهان

می داشتند و استدلال به شب عقبه می کنید؟(1)ای سعد! بگو بدانم ابوبکر و عمر از روی میل اسلام آوردند یا به طور اجبار بود؟»

سعد گفت: برای برطرف ساختن این ایراد چاره ای اندیشیدم که تسلیم آن اشکال نشوم و بیم آن داشتم که اگر بگویم ابوبکر و عمر از روی میل اسلام آوردند، او بگوید که با این وصف، دیگر پیدایش نفاق در دل آنها معنی ندارد، چه که نفاق هنگامی به قلب آدمی راه می یابد که هیبت و هجوم و غلبه و فشار سختی، انسان را ناچار سازد که بر خلاف میل قلبی خود تظاهر کند. چنان که خداوند در این آیه فرموده:«فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ. لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا»، {پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریک می گردانیدیم کافریم. و[لی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداد.}(2)و اگر بگویم که آنها با بی میلی و اجبار اسلام آوردند، مرا مورد سرزنش قرار می داد و می گفت که موقع اسلام آوردن آنها، شمشیری کشیده نشد که موجب وحشت آنها شود.

ناچار عمدا از وی روی گردانیدم (و سخن نگفتم)، در حالی که تمام اعضایم از شدت خشم آماس کرده بود و جگرم از غصه می خواست پاره شود. پیش از این واقعه من قریب چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی نیافته بودم به من پاسخ دهد، در توماری یادداشت کرده بودم تا از احمد بن اسحاق (قمی) که بهترین مردم شهر من (قم) و از خواص حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود، سؤال کنم.

1- . شب عقبه، شبی بود که پیغمبر اکرم از جنگ «تبوک» مراجعت می فرمود و در حالی که عمار یاسر مهار شتر حضرت را به دست گرفته و حذیفه یمانی آن را می راند، چند نفر نقابدار جلو آمدند و شتر حضرت را رم دادند، جوری که نزدیک بود پیغمبر به زمین بخورد. این چند نفر نقابدار، در کتب مربوطه شناسانده شده اند که چه کسانی بوده اند.
2- . غافر / 85

در آن موقع احمد بن اسحاق قمی به سفر سامره رفته بود، من هم پشت سر او حرکت کردم تا در کناراستخر آبی به او رسیدم. وقتی با او مصافحه کردم گفت: «خیر است!» گفتم: «اولا خواستم خدمت شما برسم و ثانیا طبق معمول، سؤالاتی دارم که می خواهم جواب مرحمت کنید.» احمد بن اسحاق گفت: «تو با من باش، زیرا من به شوق ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام به سامره می روم و سؤالات مشکلی از تأویل و تنزیل قرآن دارم که می خواهم از آن حضرت بپرسم. تو هم بیا و فرصت را غنیمت دان و از محضر مبارک آقا استفاده کن. چه وقتی به خدمت آن حضرت رسیدی، دریایی خواهی دید که عجائب و غرائب آن به اتمام نمی رسد.»

پس وارد سامره شدیم و به در خانه آقا امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم و اجازه ورود خواستیم. خادمی آمد و ما را به خانه برد. احمد بن اسحاق، انبانی را که در پارچه ای بسته و صد و شصت کیسه درهم و دینار در آن بود و سر هر کیسه ای با مهر صاحبش بسته بود، روی دوش گذاشت و بدین گونه وارد خانه حضرت شدیم.

من نمی توانم مولی امام حسن عسکری علیه السلام را در آن لحظه که دیدم و نور رویش ما را تحت الشعاع قرار داد، به چیزی جز اینکه بگویم مثل ماه شب چهارده بود، تشبیه کنم.

طفلی که در خلقت و منظر به ستاره مشتری می ماند و موی سرش از دو سوی تا به گوشش می رسید و میان آن باز بود، همچون الفی که در بین دو واو قرار گیرد، روی زانوی راست امام نشسته بود و یک انار زرین که نقش های بدیعش در میان حلقه گوناگون و رنگارنگ آن می درخشید و یکی از رؤسای اهل بصره به آن حضرت اهدا کرده بود، جلوی امام نهاده بود. امام حسن عسکری علیه السلام قلمی در دست داشت و تا می خواست سطری در بیاضی که به دست گرفته بود بنویسد، آن طفل انگشتان حضرت را می گرفت. حضرت هم آن انار زرین را می انداخت روی زمین و طفل را به گرفتن و آوردن آن مشغول می کرد تا مانع نوشتن حضرت نشود.

ما به حضرت سلام کردیم. امام علیه السلام هم با ملاطفت جواب داد و اشاره کرد که بنشینیم. موقعی که حضرت از نوشتن نامه فارغ شد، احمد بن اسحاق، انبان را از میان پارچه بیرون آورد و جلوی حضرت گذاشت.

حضرت نگاهی به طفل کرد و فرمود: «فرزندم! مُهر از هدایای دوستان و شیعیانت برگیر!» طفل گفت: «آقا! آیا سزاوار است که دستی به این پاکی، به طرف این هدایای آلوده و اموال پلید که حلال و حرام آنها با هم مخلوط گشته است، دراز شود؟»حضرت به احمد بن اسحاق فرمود: «ای پسر اسحاق! آنچه در انبان است بیرون بیاور تا فرزندم حلال آن را از حرام جدا کند.»

چون احمد بن اسحاق کیسه اول را درآورد، طفل گفت: «این کیسه فلانی پسر فلانی از فلان محله قم است که شصت و دو دینار در آن است؛ چهل و پنج دینار آن از پول زمین سنگلاخی است که صاحبش فروخته و از برادرش به ارث برده بود. چهارده دینارش از پول نه طاقه پارچه است و سه دینار هم اجاره دکاکین است.» امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «راست گفتی فرزندم! حالا به این مرد نشان بده که حرام آن چند است.»

طفل گفت: «یک دیناری که سکه ری دارد، در فلان تاریخ ضرب شده و نقش یک رویش پاک گردیده، با قطعه زری که وزن آن ربع دینار است درآور و ملاحظه کن! علت حرام بودن آنها این است که صاحب آن در فلان ماه و فلان سال، یک من و ربع پنبه ریسیده کشید و به یک نفر جولا که همسایه او بود داد. بعد از مدتی دزد پنبه ها را از جولا دزدید. جولا هم جریان را به صاحب پنبه اطلاع داد، ولی او گفت:«دروغ می گویی!»

سپس یک من و نیم پنبه ریسیده نازک تر از رشته خود که به او سپرده بود، عوض آن از جولا گرفت. آنگاه آن رشته را پارچه کرد و فروخت و این دینار با قطعه زر، پول آن است!» وقتی احمد بن اسحاق در آن کیسه را گشود، نامه ای میان دینارها

بود که نام فرستنده و مقدار آن را همان طور که طفل گفته بود، در آن نوشته بود و آن قطعه زر را با همان نشانی بیرون آورد.

آنگاه احمد بن اسحاق کیسه دیگری بیرون آورد (پیش از آنکه مهر آن را بگشاید). طفل گفت: «این کیسه مال فلانی پسر فلانی ساکن فلان محله قم است و پنجاه دینار در آن است که برای ما حلال نیست دست به آن بزنیم.» حضرت پرسید: «برای چه؟» طفل گفت: «زیرا این پول گندمی است که صاحب آن موقع تقسیم با زارعی که شریک او بود، حیف و میل کرد. به این نحو که وقتی سهم خود را برمی داشت، پیمانه را پر می کرد و چون نوبت به شریکش می رسید، پیمانه را کم می گرفت.» امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «راست گفتی فرزندم!»

آنگاه حضرت فرمود: «ای پسر اسحاق! تمام این پول ها را جمع کن و به صاحبانش برگردان یا سفارش کن که به آنها برسانند. ما احتیاجی به آنها نداریم. فقط پارچه آن پیرزن را بیاور!» احمد بن اسحاق گفت:«آن پارچه را من در خورجین گذاشته بودم و اصلا فراموش کرده بودم.»

وقتی که او رفت تا پارچه را بیاورد، امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی به من کرد و فرمود: «ای سعد! تو برای چه آمده ای؟»عرض کردم: «احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت آقایم کرد.» فرمود: «مسائلی را که می خواستی بپرسی چه کردی؟» عرض کردم: «آقا! همچنان بلاجواب مانده است.» فرمود: «آنچه را که به نظرت می رسد، از نور چشم من سؤال کن.» و با دست مبارک به همان طفل اشاره کرد.

من روی به آن آقازاده کرده و عرض کردم: «آقا و آقازاده ما! از اجداد شما برای ما روایت کرده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اختیار طلاق زنان خود را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام داده بود. حتی روایت شده که علی علیه السلام در جنگ جمل، برای عایشه پیغام فرستاد که اسلام و پیروان آن را گرفتار فتنه خود کردی و فرزندان خود را از روی نادانی، به سراشیب مرگ افکندی. اگر خود

برمی گردی فبها، وگرنه تو را طلاق می دهم؛ با اینکه مرگ پیغمبر، زنان آن حضرت را طلاق داده بود.»

امام زمان علیه السلام پرسید: «طلاق به معنی چیست؟»عرض کردم: «یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).» فرمود: «اگر رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنان او را یله و رها کرده بود، پس چرا جایز نبود که آنها بعد از پیغمبر شوهر کنند؟» عرض کردم: «زیرا خداوند متعال ازدواج آنها را (بعد از پیغمبر) حرام کرده بود.» فرمود: «پس چگونه رحلت پیغمبر آنها را رها گردانید؟» عرض کردم: «آقازاده عزیز! معنی طلاقی که پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرد چیست؟»

فرمود: «خداوند متعال مقام زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را بزرگ داشت و آنها را به شرف مادری مؤمنین فائز گردانید. پیغمبر هم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! این شرافت تا وقتی که اطاعت می کنند برای آنها خواهد بود، ولی هر کدام بعد از من نافرمانی خداوند را کردند و علیه تو سر به شورش برداشتند، آنها را آزاد بگذار تا اگر بخواهند با دیگری ازدواج کنند و از مقام ام المؤمنینی ساقط گردند.»

عرض کردم: «فاحشه مبینه که اگر زن در ایام عده مرتکب آن گردد و مرد می تواند او را بیرون کند، چیست؟» فرمود:«مقصود از فاحشه مبینه، مساحقه است نه زنا دادن. زیرا زنی که زنا داد و حد بر او جاری شد، اگر کسی بخواهد با وی ازدواج کند، به واسطه حدی که به او زده اند، مانعی ندارد. ولی اگر مساحقه کرد، باید او را سنگسار کرد. سنگسار کردن برای زن ذلت و خواری است، چون کسی که خداوند دستور سنگسار کردنش را داده است، خوار و رسوا گردانیده و هر کس را که خدا خوار کند، او را از خود دور کرده است، لذا کسی نمی تواند که او را نزدیک گرداند.»

عرض کردم: «یا ابن رسول اللَّه! اینکه خداوند به حضرت موسی فرمود:«فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً»، {پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی

مقدس «طُوی» هستی }(1) مقصود چه بوده؟ چه فقهای فریقین، عقیده دارند که نعلین حضرت موسی از پوست مردار بوده است.»

فرمود: «هر کس این عقیده را داشته باشد، به موسی علیه السلام افترا بسته و آن پیغمبر را جاهل دانسته است. چون مطلب از دو حال بیرون نیست: یا نماز خواندن موسی علیه السلام با آن نعلین جایز بوده یا جایز نبوده؛ اگر نمازش صحیح بوده، پوشیدن آن کفش در آن زمین هم برای او جایز بوده است، زیرا هر قدر آن زمین مقدس و پاک باشد، مقدس تر و پاک تر از نماز نیست و چنانچه نماز خواندن موسی علیه السلام با آن نعلین جایز نبوده، این ایراد به موسی وارد می شود که حلال و حرام خدا را نمی دانسته و از آنچه نماز با آن جایز است و آنچه جایز نیست، اطلاع نداشته است و این نسبت به پیغمبر خدا کفر است.»

عرض کردم: «آقا! تأویل آن چیست؟» فرمود: (در آن شبی که موسی با زن خود در صحرای سینا بود و از دور آتشی دید و زنش را رها کرد و به دنبال آتش به کوه طور آمد) موسی علیه السلام در آن بیابان مقدس با خدا مناجات کرد و عرض کرد: «پروردگارا! من محبت خود را نسبت به تو خالص گردانیده ام و دلم را از غیر تو شستشو داده ام.» در عین حال او علاقه زیادی به زن خود داشت (که او را در بیابان در حال وضع حمل رها کرده بود). خداوند فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ»، {نعلینت را از پا درآور!} یعنی اگر دوستی تو نسبت به من خالص است و دلت را از توجه به غیر من شستشو داده ای، ریشه محبت زن و فرزندت را از دل بکن!»

عرض کردم: «یا ابن رسول اللَّه! تأویل«کهیعص»(2)چیست؟» فرمود: «این حروف از اخبار غیبی است که خداوند به اطلاع زکریا علیه السلام بنده اش رساند.

1- . طه / 12
2- . مریم / 1

سپس آن را برای محمد صلی الله علیه و آله نیز حکایت کرد و آن بدین گونه بود: زکریا از خداوند خواست که اسامی پنج تن را به او بیاموزد. پس جبرئیل آمد و آن را به وی یاد داد. از آن روز به بعد هر وقت زکریا اسامی محمد و علی و فاطمه و حسن را به زبان می آورد، مسرور می شد و غم هایش برطرف می گردید، ولی چون نام «حسین» را به زبان می آورد، چندان می گریست که گلویش می گرفت و نفسش قطع می شد.

روزی گفت: «خداوندا! مرا چه می شود که هر گاه اسامی آن چهار تن را می برم غم هایم تسکین می یابد، ولی وقتی نام حسین را می برم اشکم جاری می گردد!» خداوند متعال داستان آن را به وی اطلاع داد و فرمود: «کهیعص. «کاف» اسم کربلا؛ «ها»هلاک عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله ؛«یاء» یزید پلید ظالم به حسین علیه السلام ؛«عین» عطش آن حضرت؛ و «صاد» صبر آن بزرگوار است.»

چون زکریا این را شنید، تا سه روز از مسجدش خارج نشد و مانع از آن گردید که مردم نزد او بیایند. در این سه روز مرتب گریه و زاری می کرد و در آن حال می گفت: «خداوندا! آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزندش مبتلا می سازی و امتحان این واقعه جانگداز را به نابودی او فرود می آوری؟پروردگارا! آیا لباس این مصیبت عظمی را به تن علی و فاطمه می پوشانی و غم و اندوه آن را به دل آنها می اندازی؟»

آنگاه گفت: «پروردگارا! پسری به من روزی فرما که در این سن پیری چشمم به او روشن گردد؛ او را وارث و جانشین من کن و او را برای من مثل حسین برای محمد صلی الله علیه و آله قرار بده. وقتی او را به من ارزانی فرمودی، مرا مفتون محبت او گردان. سپس مرا در مرگ او مبتلا کن، چنان که محمد صلی الله علیه و آله حبیب خود را در مرگ فرزندش سوگوار می سازی.»

خداوند یحیی را به او موهبت فرمود و زکریا را در مرگ او عزادار ساخت. مدت حمل یحیی شش ماه و مدت حمل حسین علیه السلام نیز چنین بود و این خود داستانی طولانی دارد.»

عرض کردم: «آقا! چه مانع دارد که مردم خودشان امامی برای خود انتخاب کنند؟» فرمود: «امام مصلح یا مفسد؟»عرض کردم: «البته امام مصلح.» فرمود: «امکان دارد که مردم به نظر خود امام مصلحی انتخاب کنند، ولی در واقع مفسد باشد؟» گفتم: «آری!»

فرمود:«همین علت است که مردم نمی توانند امام انتخاب کنند.اکنون با دلیلی که عقلت وثوق به آن پیدا کند، برای تو شرح می دهم؛ آیا پیغمبرانی که خداوند آنها را از میان خلق برگزید و کتاب های آسمانی بر آنها نازل فرمود و با وحی و عصمت تأیید کرد، مانند موسی و عیسی که سرآمد مردم عصر خود بودند و در انتخاب (نماینده خدا) از آنها داناترند، همه با وفور عقل و کمال (دانشی که داشتند)، امکان دارد که منافقی را به گمان اینکه مؤمن است انتخاب کنند؟»

عرض کردم: «نه، ممکن نیست.» فرمود: «این موسی کلیم خداست که با همه وفور عقل و کمال و علم و نزول وحی بر او، هفتاد مرد را از میان اعیان قوم و بزرگان امتش انتخاب کرد تا آنها را به میقات پروردگارش ببرد، با اینکه شکی در ایمان و اخلاص آنها نداشت.با این حال آنها منافق از کار درآمدند. قال اللّه تعالی: «وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقاتِنا»، {و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد مابرگزید. }(1)تا آنجا که می فرماید:«قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً»، {تا خدا

1- . اعراف / 155

را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد }(1)، «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَهُ بِظُلْمِهِمْ» {پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فروگرفت. }(2)

وقتی ما می بینیم کسی که خداوند او را برای پیغمبری برگزیده، اشخاص مفسد انتخاب کرده، در حالی که گمان می کرد کهه افراد صالح را انتخاب کرده، یقین می کنیم که انتخاب نماینده خدا، حق ذات اقدس الهی است که از آنچه در سینه ها نهفته و در دل ها جای گرفته است، اطلاع دارد. وقتی پیغمبر برگزیده خدا در مقام انتخاب، افراد فاسد را انتخاب کند، به طور حتم مهاجرین و انصار هم از این خطر برکنار نبودند.»

سپس مولایمان علیه السلام فرمود: «ای سعد! وقتی دشمن ادعا می کند که پیغمبر، از این جهت فرد انتخاب شده این امت (ابوبکر) را با خود به غار برد که او خلیفه بعد از وی است، اوست که از قرآن پیروی می کند، زمام امور مسلمین را به دست می گیرد و دفاع از ملت اسلام به او واگذار می شود، و اوست که پراکندگی ها را سامان می بخشد، از درهم ریختن کارها جلوگیری به عمل می آورد، حدود الهی را جاری می سازد و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل می دارد، و وقتی ادعا کرد که پیغمبر همان طور که به نبوت خود اهمیت می داد، برای منصب جانشینی خود هم اهمیت قائل می شد، زیرا هر گاه کسی از چیزی فرار می کند و در جایی پنهان می شود، قصدش این نیست که کسی او را مساعدت و یاری کند، و از این نظر علی را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت، به همین جهت علی را با خود نبرد و بردن او را برای خود دشوار می دانست! مضافا به اینکه پیغمبر می دانست اگر علی کشته شود، برای او مشکل نیست که دیگری را به جای علی منصوب دارد تا در کارهای دشوار که علی به درد می خورد، به کار آید، وقتی دشمنت چنین گفت، چرا

1- . بقره / 55
2- . نساء / 153

در جواب او نگفتی: «مگر پیغمبر نفرموده است که مدت خلافت بعد از من سی سال است و این مدت را وقف عمر این چهار نفر کرد که به عقیده شما خلفای راشدین هستند؟ اگر این را می گفتی، ناگزیر از این بود که بگوید آری.»

حضرت در ادامه فرمود: «آنگاه به او می گفتی آیا این طور نیست که پیغمبر چنان که می دانست، خلافت را بعد از وی ابوبکر و بعد از ابوبکر عمر و بعد از عمر عثمان تصاحب می کند و بعداز عثمان از آن علی است؟ باز هم ناچار بود بگوید که آری. سپس به وی می گفتی بنابراین بر پیغمبر صلی الله علیه و آله لازم بود که این چهار نفر را به ترتیب با خود به غار ببرد و همان طور که به ابوبکر مهربانی کرد، نسبت به بقیه هم مهربانی کند و با بردن ابوبکر به تنهایی، مقام سه نفر دیگر را پایین نمی آورد و آنها را خوار نمی کند!

وقتی ناصبی مزبور پرسید: «آیا اسلام آوردن ابوبکر و عمر به میل انجام گرفت یا به طور اجبار؟» چرا به وی نگفتی کهنه به میل انجام گرفت و نه به طور اجبار، بلکه از روی طمع اسلام آوردند! زیرا ابوبکر و عمر با قوم یهود مجالست داشتند و اخبار تورات و سایر کتبی را که از پیش بینی های هر زمان تا ظهور محمد صلی الله علیه و آله و پایان کار او خبر می داد، از آنها می گرفتند و یهود گفته بودند که محمد بر عرب مسلط می گردد، چنان که بخت نصر بر بنی اسرائیل مسلط گشت، و بالاخره بر عرب پیروزی می یابد، همان طور که بخت نصر بر بنی اسرائیل پیروز گردید.با این فرق که بخت نصر در دعوی خود دروغگو بود.

آنها هم (ابوبکر و عمر) آمدند نزد پیغمبر و او را در امر گواهی گرفتن از مردم به گفتن «اشهد ان لا آله الا اللّه» کمک کردند و به طمع اینکه بعد از بالا گرفتن کار پیغمبر، از جانب حضرتش به حکومت شهری نائل گردند، با وی بیعت کردند و چون از انجام مقصود خود مأیوس گشتند، نقاب بستند و با عده ای از منافقین امثال خود،از عقبه بالا رفتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به قتل رسانند، اما خداوند نیرنگ آنها را برهم زد و آنها را به حال کینه خود واگذاشت و به مقصود خود نرسیدند.

چنان که طلحه و زبیر هم نزد علی علیه السلام آمدند و با او بیعت کردند و هر یک چشم داشتند که از جانب آن حضرت، به حکومت شهری برسند و چون مأیوس گشتند، نقض بیعت کردند و بر وی شوریدند، و خداوند هر یک از آنها را به سرنوشت سایرین که نقض بیعت کرده بودند، رسانید.»

در این موقع حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با آقازاده برخاستند و مهیای نماز شدند. من از خدمت آنها رخصت طلبیده، بیرون آمدم و رفتم ببینم احمد بن اسحق کجا رفت. در میان راه او را دیدم که گریه می کند. پرسیدم: «چرا گریه می کنی؟»گفت:«پارچه ای را که حضرت خواست، گم کرده ام.» گفتم: «طوری نیست، برو به حضرت بگو.»

او هم خدمت حضرت رفت و بعد در حالی که تبسمی بر لب داشت و صلوات می فرستاد بیرون آمد. پرسیدم: «هان! چه شد؟» گفت: «دیدم پارچه کذایی زیر پای حضرت پهن است و امام روی آن نماز می خواند، ما هم خدا را شکر کردیم.»

بعد از آن چند روز به منزل آقا آمد و رفت کردیم و طفل را پیش آقا ندیدیم.روز آخر که خواستیم با حضرت وداع کنیم، وقتی من به خدمت حضرت رسیدم، احمد بن اسحق در مقابل حضرت ایستاد و عرضکرد: «یا ابن رسول اللّه! وقت حرکت ما نزدیک و اندوه ما زیاد است. ما از خداوند مسألت می داریم که رحمت خود را بر جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت سیده النساء و بر دو آقای اهل بهشت، عمو و پدرت و ائمه طاهرین و بعد از آنها پدران بزرگوارت و وجود اقدست و فرزند عزیزت، پی در پی نازل کند. و امیدواریم که پیوسته خداوند مقام باعظمت شما را بالا برد و دشمنت را ذلیل گرداند، و این سفر را آخرین زیارت من قرار ندهد!»

وقتی احمد بن اسحاق این جمله را بر زبان راند، چشمان آن حضرت (امام حسن عسکری علیه السلام) پر از اشک شد، به طوری که قطرات اشک بر رخسار مبارکش جاری گشت. آنگاه فرمود: «ای پسر اسحاق! در این دعا اصرار مکن که در

مراجعت به لقای پروردگار نائل می شوی!» از شنیدن این سخن، احمد بن اسحاق برزمین افتاد و غش کرد. وقتی به هوش آمد، عرضکرد: «آقا! شما را به خدا و به جدت قسم می دهم مرا مفتخر کنید به پارچه ای که آن را کفن خود کنم.» حضرت دست برد زیر فرش، سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: «این را بگیر و جز این خرج مکن و آنچه را خواستی (کفن) از دست نخواهی داد، زیرا خداوند پاداش کسانی را که اعمال نیک کنند، ضایع نمی گرداند.»

پس از آنکه از خدمت حضرت مرخص شدیم و به سه فرسخی شهر حلوان رسیدیم، احمد بن اسحاق تب کرد و سخت مریض شد، به طوری که از بهبودی خود مأیوس گشت. موقعی که به حلوان رسیدیم و در یکی از کاروانسراها منزل کردیم، احمد بن اسحاق مردی از همشهریان خود را که در ساکن آنجا بود، طلبید. سپس گفت: «امشب از اطراف من متفرق شوید و مرا تنها بگذارید.» ما هم از او دور شدیم و هر کدام به خوابگاه خود برگشتیم.

نزدیک های صبح که چشم گشودم، «کافور» خادم امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که روبه روی من ایستاده و می گوید: «خداوند عزای شما را نیکو و به عوض مصیبتی که به شما رسیده، پاداش نیک عطا فرماید. ما از غسل و کفن همسفر شما فارغ شدیم. برخیزید و او را دفن کنید که او در نزد آقای شما، مقام بزرگی دارد.» سپس از نظر ما غایب گردید. ما بر بالین احمد بن اسحاق جمع شدیم و به گریه و زاری پرداختیم تا آنکه او را دفن کردیم.(1)

در دلائل الامامه طبری نیز این روایت نقل شده است؛(2) همچنین مختصر آن در احتجاج طبرسی آمده است.(3)

1- . کمال الدین: 415
2- . دلائل الامامه: 371
3- . احتجاج: 471

مؤلف: کلمه «لهج» و همچنین «کلف» به معنای حریص است.«مغرما» به فتح میم، به معنای محب و مشتاق است و«تسریب الجیوش»، فرستادن قطعه قطعه سپاه است.«ازودار» از چیزی به معنای رویگردانی از آن است و «قرم» با حرکت قاف و میم، شدت اشتهای به گوشت است و مراد از آن در اینجا، شدت شوق است و فیروز آبادی می گوید: «فرق» خطی میان موی سر است و «مفرق» بر وزن مقعد و مجلس، وسط سر و جایی است که موی در آن دو تا می شود.

عبارت «قیض انتهائها» یعنی با سرقت آن نخ ریسیده شده، انتهای آن مدت را مهیا کرد و اسناد مجازی است. در احتجاج آمده: بر آن مورد زمان زیادی آمد و سارقی آن را از پیش او ربود. کلمه «حقیبه» کیفی است که در آخر محمل شتر یا زین قرار داده می شود که به فارسی به آن «هکبه» گفته می شود.«ارهاج» به معنای برانگیختن غبار است.

جوهری می گوید: «غرب» هر چیزی حد آن است. گفته می شود در زبان او غرب است، یعنی تیزی است، و «غرب فرس» تیزی آن و اول حرکت آن است و می گویی: از شتاب او خودداری کردم. عبارت «استهلت دموعه» یعنی اشک هایش جاری شد، و «شطط» تجاوز از حد است و عبارت «فی صدرک» یعنی در بازگشتت.

مؤلف: نجاشی بعد از توثیق سعد بن عبداللَّه و حکم به جلالت قدر اومی گوید: وی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیده است. بعضی از علما را دیدم که ملاقات سعد و امام را تضعیف می کردند و می گفتند که این حکایت را ساخته اند و به او نسبت داده اند.

ولی من (مؤلف) می گویم: شیخ صدوق از عده ای که نجاشی اشاره کرده و شناخته نشده اند، داناتر به صحت اخبار و اطمینان به آنهاست. اخباری را که متن آنها گواهی به صحت آن می دهد، نمی توان به مجرد گمان و توهم، مردود دانست، به خصوص که سعد بن عبداللّه زمان امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده و امکان دارد که آن حضرت را دیده باشد. زیرا تقریبا او چهل سال بعد از رحلت

حضرت، بدرود حیات گفت.این کار به منظور پایین آوردن مقام اخیار و عدم وثوق به اخبار و ناشی از قلت معرفت در حق ائمه اطهار علیهم السلام است، زیرا ما دیده ایم که وقتی اخباری که مشتمل بر معجزات غریبه است، چون به دست عده ای مجهول الحال می رسد، یا خود آن اخبار را مورد انتقاد قرار می دهند و یا از راویان آن عیبجوییمی کنند، بلکه من می گویم جرم اکثر راویانی که به آنها نسبت قدح و عیب داده اند، چیزی جز نقل این گونه اخبار نیست.

باب بیست و ششم: علت غیبت امام مهدی علیه السلام و کیفیت انتفاع مردم از وجود آن حضرت در طول غیبت

1. علل الشرائع: حضرت صادق علیه السلام فرمود«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن جوان ناچار می باید غایب شود.» عرض کردند: «یا رسول اللّه! برای چه غیبت می کند؟» فرمود: «می ترسد او را بکشند.»(1)

2. علل الشرائع: مروان انباری می گوید: نامه ای از امام محمد باقر علیه السلام رسید که نوشته بود: «وقتی خداوند همسایگی با مردمی را برای ما ناخوش دانست، ما را از میان آنها بیرون می برد.»(2)

3. کمال الدین و علل الشرائع: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قائم ما را غیبتی است که مدت آن به طول می انجامد.» من پرسیدم: «برای چه غیبت می کند یابن رسول اللّه؟» فرمود:«خداوند عزوجل می خواهد علائم پیغمبران را در غیبت های خود، درباره او نیز جاری گرداند. ای سدیر! او می باید به اندازه غیبت های پیغمبران غیبت کند. قال اللّه تعالی: «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ»، { که قطعاً از حالی به حالی بر

1- . علل الشرایع 1: 237
2- . علل الشرایع 1: 237

خواهید نشست. }(1) منظور از آیه این است که آثاری از شما بر اساس آثار آنها که پیشتر بوده اند، در میان شما نیز جاری است.(2)

مؤلف: بیضاوی می گوید: عبارت «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» حال بعد از حال و مطابق با حال قبلی در شدت است و حال برای امری است که با غیر خود مطابق است. پس گفته شده: حال مطابقت دارد یا مراتبی از شدت پس از مراتب دارد و آن مرگ است و مواطن و ترس هایقیامت یا طبق دومی و ماقبل آن از مصیبت هاست، بنابراین که جمع طبقه باشد.

4. کمال الدین و علل الشرائع: عبداللَّه بن فضل هاشمی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «صاحب الامر غیبتی دارد که ناچار از آن است وهر پیرو باطل، در آن تردید می کند.» من عرض کردم: «فدایتان شوم! چرا غیبت می کند؟» فرمود: «به علتی که به ما اجازه نداده اند آشکار سازیم.»عرض کردم:«چه حکمتی در غیبت اوست؟» فرمود: «همان حکمتی که در غیبت سفرای الهی پیش از او بوده است. حکمت غیبت قائم ظاهر نمی شود مگر بعد از آمدن خود او، چنان که حکمت سوراخ کردن کشتی توسط خضر و کشتن آن بچه و تعمیر دیوار، برای موسی ظاهر نگشت، مگر موقعی که خواستند از هم جدا شوند.

ای پسر فضل! این کار از امور الهی و سرّی از اسرار پروردگاری و غیبی از غیب های خداوندی است. وقتی ما دانستیم که خدای عزوجل حکیم است، تصدیق می کنیم که تمام کارهای او از روی حکمت است، هر چند علت آن برای ما آشکار نگردد.»(3)

1- . انشقاق / 20
2- . کمال الدین: 436 و علل الشرایع 1: 239
3- . کمال الدین: 437 و علل الشرایع 1: 239

5. کمال الدین و علل الشرائع: زراره می گوید: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «پسر ما پیش از ظهورش غیبتی دارد.» گفتم: «برای چه غیبت می کند؟» فرمود: «می ترسد.» و با دست به شکم خود اشاره کرد، یعنی می ترسد او را بکشند.(1)

این روایت در کمال الدین(2) و کافی نیز به دو طریق دیگر نقل شده است.

مؤلف: قسمتی از اخباری که مشتمل بر علت غیبت آن حضرت بود در ابواب خبر دادن پدران آن حضرت به قیام وی گذشت.

6. امالی صدوق: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «از روزی که خداوند آدم را آفرید، زمین از حجت ظاهر و مشهور یا غایب و مستور خدا خالی نمانده و همچنان نیز خالی نمی ماند تا قیامت برپا شود، و اگر جز این بود خداوند پرستش نمی شد». سلیمان اعمش گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «چگونه مردم می توانند از حجت غایب انتفاع برند؟» فرمود: «همان طور که از آفتابی که در ابرها پنهان است نفع می برند.»(3)

7. احتجاج: این مطلب از ناحیه مقدسه امام زمان به وسیله محمد بن عثمان وارد شد: «و اما علت غیبت که واقع شده است. خداوند می فرماید:«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ»، {ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند مپرسید. }(4)هر یک از پدران من ناچار از آن بودند که بیعت با ظالم زمان خود را به گردن بگیرند، ولی من موقعی ظهور می کنم که بیعت هیچ یک از ستمگران را به گردن نگرفته ام. و اما چگونگی

1- . کمال الدین: 437 و علل الشرایع 1: 239
2- . کمال الدین: 437
3- . امالی صدوق: 156
4- . مائده / 101

انتفاعی که مردم در غیبت من از وجودم می برند، مانند استفاده از آفتاب است که ابر آن را از نظرها مستور ساخته است.وجود من امان مردم روی زمین است، چنان که ستارگان امان اهل آسمان اند. پس درهای سؤال را از چیزی که سودی به حال شما ندارد ببندید، و برای فهم چیزی که تکلیف به آن ندارید، خود را ناراحت نکنید، و برای تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام زیاد دعا کنید که آزادی شما به این است و سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر تابعان هدایت.»(1)

در کمال الدین نیز این روایت نقل شده است.(2)

8. کمال الدین: جابر بن عبداللَّه انصاری می گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش، بهره مند می شود؟» حضرت فرمود: «آری، به خداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانیده، آنها از وجود او منتفع می شوند و از نور ولایتش در طول غیبت،استضائه می کنند، چنان که از آفتاب پشت ابر استفاده می برند.»(3)

مؤلف: بقیه این روایت را در باب «اخباری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد امامان علیه السلام رسیده» نقل کردیم. ضمنا باید دانست که تشبیه وجود اقدس امام زمان علیه السلام به آفتاب پنهان در ابر، اشاره به اموری چند است:

اول اینکه نور عالم هستی و علم و هدایت، به توسط آن حضرت به خلق خدا می رسد؛ زیرا با اخبار مستفیضه ثابت شده که ذوات مقدسه (ائمه اطهار علیهم السلام) علت غایی ایجاد مخلوق عالمند؛ و اگر آنها نبودند، نور عالم، به غیر آنها نمی رسید. و نیز ثابت شده که به برکت و وساطت و توسل به آنها، علوم و معارف حقه برای مردم آشکار می گردد و گرفتاری ها از آنها برطرف می شود. و اگر آنها نبودند، مردم به دلیل

1- . احتجاج: 471
2- . کمال الدین: 439
3- . کمال الدین: 241

ارتکاب اعمال زشت، مستحق انواع عذاب الهی بودند، چنان که خداوند فرموده است: «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ»، {و[لی] تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند.}(1)ما پس از تجربه زیاد به این نتیجه رسیده ایم که در امور پیچیده و مسائل مشکله و هنگام دوری از ذات حق و بسته شدن درهای فیض الهی به روی خلق، هر وقت ائمه اطهار علیهم السلام را واسطه قرار داده ایم و متوسل به آنها شده ایم، به میزانی که در آن وقت ارتباط معنوی با آنها پیدا کرده ایم، آن کارهای پیچیده و مشکل برای ما حل شده و به مقصود رسیده ایم. چنان که این موضوع برای کسانی که خداوند چشم دل آنها را به نور ایمان روشن کرده است، معلوم و مشهود است. توضیح این مطلب سابقا در «کتاب امامت» گذشت .

دوم اینکه همان طور که آفتاب پوشیده در ابر با همه انتفاعی که مردم از آن می برند، در هر آن انتظار دارند که ابر برطرف گردد و قرص آن پیدا شود تا بیشتر از آن منتفع گردند. همین طور در ایام غیبت امام زمان نیز شیعیان با اخلاص، در همه اوقات انتظار آمدن و ظهور او را دارند و از این نظر مأیوس نمی گردند.

سوم اینکه کسانی که وجود آن حضرت را با همه آثار و علائمی که دارد انکارمی کنند، مثل انکارکنندگان وجود خورشید به وقت ناپدید شدن در ابرهاهستند.

چهارم اینکه گاهی پنهان گشتن خورشید در میان ابرها، از آشکار بودنش برای بندگان خدا،بر مبنای مصالحی بهتر است. همچنین غیبت امام زمان علیه السلام برای مردم در طول غیبت، نظر به مصالحی بهتر است و به همین جهت هم از نظرها غایب گردید.

پنجم اینکه هر کس به خورشید می نگرد، قادر نیست آن را بیرون از ابرها ببیند، بلکه گاهی ممکن است به واسطه ضعف قوه دید، اگر در قرص آفتاب نگاه کند،

1- . انفال / 33

بینایی خود را که نمی تواند خورشید را احاطه کند هم از دست بدهد. همین طور آفتاب وجود مقدس امام زمان علیه السلام نیز، بسا هست که اگر همه او را ببینند، زیانبار به حال مردم باشد و موجب کوری دل آنها از دیدن آفتاب حقیقت گردد. در صورتی که در غیبت آن حضرت، چشم بصیرتشان قادر است متحمل ایمان به او گردد، چنان که انسان می تواند از لابلای ابر به خورشید نگاه کند و ضرری هم نبیند!

ششم اینکه گاهی آفتاب از میان ابرها بیرون می آید، یکی به آن می نگرد و دیگری توجه ندارد، همین طور ممکن است آن حضرت در ایام غیبت برای عده ای آشکار شود، ولی دیگران او را نبینند.

هفتم اینکه اصولا ائمه اطهار علیهم السلام از لحاظ نفعی که برای عالم وجود دارند، همانند خورشید هستند و تنها آنها که کوردلند،نمی توانند از اشعه جمال آنان بهره مند گردند، چنان که در اخبار آیه شریفه: «مَنْ كانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا»، {و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد، در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه تر خواهد بود} (1)،تفسیر به این معنی شده است.

هشتم اینکه همان طور که شعاع خورشید به میزان روزنه ها و شبکه های خانه ها وارد آن می شود و به قدر ارتفاع موانع خانه ها، در آن می تابد، همچنین مردم نیز به اندازه موانع حواس و مشاعرشان که عبارت است از شهوات نفسانی و علائق جسمانی و خود روزنه ها و شبکه های دل های آنها، و هم به قدری که پرده های کثیف هیولایی را از دل های خود به کنار می زنند، از انوار هدایت و راهنمایی ائمه طاهرین علیهم السلام استفاده می کنند و(وقتی پرده های هواپرستی و موانع را از پیش خود بردارند)، مانند کسی می شوند که در زیر آسمان قرار گرفته و نور آفتاب، بدون مانع از هر سو او را احاطه کرده باشند.

1- . انفال / 72

ای خواننده ! من با این بیان، هشت در از این بهشت روحانی را به روی تو گشودم. خداوند با تفضل خود هشت در دیگر هم به روی من گشوده است؛ ولی اگر ذکر کنم، سخن به درازا می کشد. امیدوارم خداوند متعال در راه شناسایی و معرفت ائمه اطهار علیهم السلام ،هزار در به روی ما و شما بگشاید که از هر دری، هزار در دیگر گشوده گردد.

9. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بهترین وقتی که خداوند به بندگانش نزدیک و از آنها خشنود است، هنگامی است که مردم حجت خدا را از دست بدهند، او برای آنها آشکار نشود و از نظر آنها غایب گردد و آنها ندانند که جای او کجاست، و با اینوصف می دانند که سفرای الهی و نشانه های حق، از میان نرفته است. در آن موقع، صبح و شام منتظر فرج و ظهور باشید.همچنین سخت ترین موقعی که خداوند بر دشمنانش غضب می کند، هنگامی است، که خداوند حجت خود را از میان آنها بیرون برد و برای آنها آشکار نگردد. و این در موقعی است که خداوند می داند دوستانش (درباره حجت خدا) تردید ندارند، واگر بداند که در بودن و نبودن وی شک دارند، به مقدار یک چشم به هم زدن او را غایب نمی کند.»(1)

در غیبت نعمانی نیز این روایت نقل شده است.(2)

10. کمال الدین: زراره بن اعین می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «آن جوان پیش از آنکه قیام کند، غیبت می کند.» عرض کردم: «برای چه غیبت می کند؟» فرمود: «می ترسد.» و در این وقت اشاره به شکم و گردن خود کرد. سپس فرمود: «او همان منتظری است که مردم درباره ولادت او شک می کنند؛ بعضی می گویند که بعد از پدرش مرد و نسل پدرش قطع شد و بعضی دیگر خواهند گفت که

1- . کمال الدین: 319
2- . غیبت نعمانی: 162

او دو سال پیش از وفات پدرش، متولد گردید. بر خداوند لازم است که بندگانش را بدین گونه امتحان کند و در آن موقع است که اهل باطل، تردید خواهند کرد.»(1)

11. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ولادت صاحب الامر بر مردم پوشیده می ماند تا چون ظهور کند، بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد.»(2)

12.کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند قائم ما را برانگیخته می گرداند، در حالی که بیعت هیچ کس در گردن او نیست.»(3)

13. کمال الدین:امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم قیام می کند، در حالی که بر گردنش بیعت با احدی نیست.»(4)

14. کمال الدین: امام رضا علیه السلام فرمود: «گویی شیعیان را به هنگامی که چهارمی از فرزندان مرا از دست می دهند، می بینم که دشت و دمن را می گردند و او را نمی یابند.» عرض کردم: «یابن رسول اللّه! چرا چنین می شود؟» فرمود: «برای اینکه امام آنها از نظرشان غایب می گردد.»عرض کردم: «چرا غایب می شود؟» فرمود: «برای اینکه وقتی با شمشیر قیام کرد، بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد.»(5)

15. کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: «صاحب الامر ولادتش بر مردم پوشیده می ماند تا هنگامی که ظهور می کند، بیعت کسی در گردنش نباشد، خداوند کار او را در یک شب اصلاح می فرماید.»(6)

1- . کمال الدین: 325
2- . کمال الدین: 435
3- . کمال الدین: 435
4- . کمال الدین: 436
5- . کمال الدین: 436
6- . کمال الدین: 436

16. کمال الدین: زراره می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای زراره! قائم ما ناچار از این است که غیبت کند.»عرض کردم: «برای چه؟» فرمود: «از جان خود بیم دارد.» سپس حضرت با دست، اشاره به شکم خود فرمود.(1)

17. نیز در کمال الدین، این حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است.(2)

18. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آن جوان را قبل از قیامش، غیبتی خواهد بود.» عرض کردم: «برای چه؟» فرمود: «می ترسد ذبح شود.»(3)

19. علل الشرایع و کمال الدین: ابن ابی عمیر و او با یک واسطه می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در اول کار با مخالفین خود جنگ نکرد؟» فرمود: «به خاطر این آیه شریفه بود که خدا می فرماید:«لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِیماً»، {اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذّب می داشتیم. }(4)

عرض کردم: «مقصود از «متمایز شدن» در این آیه چیست؟» فرمود: «مقصود مؤمنینی هستند که خداوند نطفه آنها را در صلب های پدرانی کافر به ودیعت نهاده است. همین طور قائم هم مادام که ودایع الهی آشکار نشده، ظهور نخواهد کرد. پس وقتی آن مردان مؤمن و ثابت قدم و فداکار پیدا شدند، او نیز ظهور می کند و بر دشمنان خدا غلبه یافته، همه را از دم شمشیر می گذراند.»(5)

همچنین صدوق در دو کتاب مزبور، این روایت را به سند دیگر نقل کرده است.

1- . کمال الدین: 436
2- . کمال الدین: 436
3- . کمال الدین: 436
4- . فتح / 25

5- . علل الشرائع 1: 147 و كمال الدين: 581

20. غیبت طوسی: زراره می گوید (امام علیه السلام فرمود) : «قائم را پیش از ظهورش غیبتی خواهد بود.» عرض کردم: «چرا غایب می شود؟» فرمود: «از کشته شدن می ترسد.»(1)

21. غیبت طوسی: ابو خالد کابلی روایت مفصلی نقل کرده که ما مختصر آن را می آوریم. وی می گوید : از حضرت امام محمد باقر علیه السلام خواستم که قائم علیه السلام را نام ببرد تا او را به نام بشناسم. فرمود: «ای ابو خالد! چیزی را از من پرسیدی که اگر اولاد فاطمه مطلع شوند، او را قطعه قطعه خواهند کرد.»(2)

22. غیبت نعمانی: زراره می گوید: شنیدم که امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: «قائم ما را پیش از قیامش، غیبتی خواهد بود. و اوست که ارثش را طلب می کنند.»عرض کردم:«برای چه غیبت می کند؟» فرمود: «می ترسد.» بعد به شکم خود اشاره کرد، یعنی می ترسد او را بکشند. (3)

مؤلف: شیخ طوسی (در کتاب غیبت) می نویسد: هیچ علتی مانع از ظهور آن حضرت نیست، جز اینکه می ترسد کشته شود. زیرا اگر جز این بود، جایز نبود که پنهان شود. بلکه ظاهر می گشت و هر گونه ناراحتی و آزاری را محتمل می شد. زیرا مقام رفیع ائمه و همچنین انبیاء عظام علیهم السلام و بزرگواری آنها، به واسطه ناملایماتی بود که در راه دین خدا متحمل می گشتند.

اگر گفته شود: چرا خداوند از کشته شدن آن حضرت جلوگیری نمی کند و میان او و کسی که می خواهد آن حضرت را به قتل رساند، مانعی ایجاد نمی کند؟جواب می گوییم: ممانعتی که با تکلیف داشتن بندگان خدا منافات ندارد، این است که خداوند مردم را از مخالفت با فرمان او برحذر دارد و دستور دهد که از او پیروی کنند و او را

1- . غیبت طوسی: 332
2- . غیبت طوسی: 333
3- . غیبت نعمانی: 176

یاری کنند و در برابر او تسلیم گردند. اینها همه کاری است که خدا باید بکند.اما ایجاد مانع میان او و مردم، منافی تکلیف داشتن بندگان و نقض غرض است، زیرا مقصود از مکلف داشتن مردم، این است که آنها به ثواب برسند، حال آنکه ایجاد مانع و حائل میان آن حضرت و مردم، با این منظور منافات دارد. بعلاوه بسا هست که ایجاد حائل و مانع برای جلوگیری از کشته شدن آن حضرت، موجب بروز مفسده ای برای مردم شود که البته این کار از خداوند نیکو نیست.

آنچه گفتیم غیر از آن است که یکی از علمای ما گفته که: «ممکن است ظهور حضرت دارای مفسده و غیبتش مصلحتی داشته باشد»، زیرا آنچه آن عالم فرموده، موجب ابطال طریق اثبات رسالت در همه اوقات است. به نظر آن عالم، رسالت همچون الطاف الهی است که با تغییر زمان ها و اوقات تغییر می پذیرد، در صورتی که ایجاد مانع و حائل برای جلوگیری از کشته شدن امام زمان، این طور نیست و می توان گفت که در ایجاد مانع و حائل مفسده است و منجر به نقض وجوب رسالت و ریاست دینی هم نمی شود.

اگر گفته شود: پدران امام زمان همه آشکار بودند و از دشمن بیم نداشتند و این طور نبودند که کسی نتواند به آنها برسد.در پاسخ آن می گوییم: وضع آن حضرت بر عکس وضع پدران بزرگوارش است. زیرا وضع پدران آن حضرت در نظر خلفای وقت و دیگران، طوری بود که نمی دانستند ائمه علیهم السلام علیه آنها قیام می کنند و عقیده نداشتند که آن ذوات مقدسه، با شمشیر قیام خواهند کرد و دولت ها را نابود می کنند، بلکه همه می دانستند که ائمه اطهار، منتظر ظهور مهدی خودشان هستند و اعتقاد به امامت آنها هم برای خلفا که اطمینان به انتظام امور مملکت خود داشتند، زیان بخش نبود.

ولی حضرت صاحب الزمان علیه السلام این طور نیست. زیرا همه می دانستند که او با شمشیر قیام کرده، کشورها را فتح می کند و هر پادشاهی را مقهور می گرداند، عدل را گسترش می دهد و ظلم را از میان برمی دارد. پس کسی که چنین باشد، قهرا

دشمنان از قدرت و سلطه او خواهند ترسید و همه جا در تعقیب و کمین او خواهند بود و جاسوس ها برای یافتنش می گمارند و از ترس تسلط وی، قصد کشتن او را خواهند کرد. در این صورت البته او هم از جان خود بیمناک می شود و ناچار پنهان می گردد و از نظر تمام کسانی که اطمینان به آنها ندارد، خواه دوست و خواه دشمن، تا موقع ظهورش غایب می شود.

و نیز علت اینکه پدران آن حضرت آشکار بودند، این بود که آنها می دانستند اگر اتفاق سوئی برای آنها روی دهد، امام دیگری هست که جای آنها را بگیرد و شکاف را پر کند، حال آنکه در مورد امام زمان چنین نیست. زیرا می دانیم که کسی بعد از او نیست که پیش از آن حضرت، با شمشیر قیام کند و جای او را بگیرد. به همین جهت می گوییم واجب است که آن حضرت پنهان شود و از نظرها غایب گردد و باید میان او و پدران بزرگوارش فرق گذاشت.

اگر گفته شود: امام زمان از کجا می داند که موقع ظهورش از کسی ترس ندارد؟ اگر به وسیله وحی دانسته، به امام که وحی نمی شود و اگر با علم ضروری فهمیده، این معنی با تکلیف منافات دارد، و اگر با علائمی که موجب ظن غالب است استنباط کرده، این هم اطمینان بخش نیست.در پاسخ می گوییم: دو جواب به این سؤال می دهیم:

اول اینکه خداوند، زمان غیبت خوفناک او و موقع برطرف شدن این ترس و خوف را، به وسیله پیغمبر و پدران بزرگوارش به آن حضرت اطلاع داده است. و او هم از آنچه به وی رسیده، پیروی می کند. اگر آن را بر ما پنهان داشته اند، بر اساس مصلحتی بوده، ولی امام زمان یقین به این مطلب دارد نه ظن و گمان.

دوم اینکه ممکن است بر حسب عادت از راه امارات و علائم، ظن قوی پیدا کند که کار سلطنتش بالا می گیرد و نیرومند می شود و در آن موقع ظهور کند. علاوه بر این پدران بزرگوارش هم به وی اطلاع داده باشند که هر وقت ظن قوی پیدا کرد که

کار سلطنتش بالا می گیرد، واجب است که خود را آشکار سازد و در حقیقت ظهورش مسلم و ظن قوی او، شرط آن است.

چنان که می گوییم: وقتی شهود، گواهی خود را دادند، حکم در محکمه شرع قطعیت پیدا می کند. همچنین وقتی که علائم تعیین قبله معلوم گشت، واجب است عمل به جهت قبله کنیم، هر چند وجوب قطعیت حکم حاکم، و توجه به سوی قبله هم واقعا معلوم باشند.(1)

و اما اینکه روایت شده است که شیعیان در زمان غیبت حضرت امتحان می شوند، کار بر آنها مشکل می گردد و خداوند آنها را امتحان می کند تا میزان استقامت و پایداری آنها در آن امور دشوار معلوم شود، مقصود خبردادن از این گونه پیشامدهای ناگوار است، نه اینکه خداوند امام را غایب کرده تا چنین پیشامدی بکند.

چطور ممکن است خداوند چنین کاری کند، با اینکه می داند آنچه مؤمنین از ستمگران می بینند، ظلم و گناهی است که ظالمان بر آنها روا می دارند؟ نه! خدا این کار را اراده نمی کند، بلکه علت غیبت، همان طور که گفتیم، بیمی است که امام بر جان خویش دارد.

پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام هم آنچه را که در زمان غیبت روی می دهد و ثواب هایی که اهل ایمان در راه پایداری بر آنچه روی می دهد می برند، خبر داده اند تا اهل ایمان به دین حق چنگ زنند، تا گاهی که خداوند آن حضرت را ظاهر گرداند و او آنان را از اندوه بی اندازه بیرون آورد.(2)

1- . غیبت طوسی: 329
2- . همان: 335

باب بیست و هفتم : امتحان مردم در زمان غیبت امام مهدی علیه السلام به منظور پاک شدن آنان و منع از تعیین وقت ظهور آن حضرت و حصول بداء در ظهور

1. غیبت طوسی: امیرالمؤمنین علی علیه السلام از قائم آل محمد سخن به میان آورد و فرمود: «او چندان از میان مردم غایب می شود که نادانان بگویند: «خداوند چه احتیاجی به آل محمد صلی الله علیه و آله دارد؟»(1)

2.غیبت طوسی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ای گروه شیعه ! شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله ! شما همچون سرمه ای که به چشم می کشند خالص می شوید. زیرا کسی که سرمه به چشم می کشد،می داند سرمه کی وارد چشم می شود، ولی نمی داند چه وقت از بین می رود. شما نیز (روزگاری خواهید داشت) که یکنفر از شما، صبح خود را در راه دین حق می بیند، ولی شب از دین بیرون رفته است، و در وقت شب در راه دین حق می باشد، ولی صبح از دین خارج شده است.»(2)

1- . غیبت طوسی: 340
2- . همان

این روایت در غیبت نعمانی نیز از آن حضرت روایت شده است.(1)

مؤلف: عبارت «محص الذهب» یعنی طلا را از ناخالصی هایش پاک کرد و «تمحیص» به معنای آزمایش و گرفتاری است. کلمه «مخض اللبن» یعنی کره را از شیر گرفتن. شاید حضرت علیه السلام باقی مانده سرمه در چشم را به شیری که کره آن گرفته می شود تشبیه کرده، زیرا شیر، کره را اندک اندک بیرون می دهد. در روایت نعمانی «تمحیص الکحل» وارد شده است.

3.غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم شما شیعیان همچون شیشه شکسته می شوید؛ شیشه را بعد از شکستن، می توان ذوب کرد و به صورت نخست برگرداند !به خدا قسم شما مانند سفال شکسته می شوید؛ سفال بعد از شکسته شدن، دیگر به صورت اول برنمی گردد. به خدا قسم شما امتحان می شوید و غربال خواهید شد (تا نیکان در غربال مانده و غیر نیکان بیرون بریزند) چنان که دانه تلخ از میان گندم جدا می شود.(2)

4. غیبت طوسی: علی بن یقطین می گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: «شیعیان مدت دویست سال با آرزو تربیت می شوند.» یقطین به پسرش علی گفت: «چه شد که آنچه درباره ما (مقصود سلطنت بنی عباس است) گفته بودند، واقع شد، ولی آنچه را که درباره (ظهور دولت ائمه علیهم السلام) گفته شده انجام نگرفت؟» علی گفت: «آنچه درباره ظهور دولت شما و ما گفته شده، از یک محل سرچشمه گرفته، با این فرق که وعده ای که به شما داده شد، فعلا به وقوع پیوسته، ولی وعده ای که به ما داده اند هنوز به ظهور نرسیده است و ما را در آرزوی ظهور آن توصیه کرده اند.اگر به ما می گفتند که این امر تا دویست و سیصد سال دیگر واقع

1- . غیبت طوسی: 339
2- . غیبت نعمانی: 332

نمی شود، موجب قساوت دل ها و برگشتن عموم مردم از دین اسلام می شد، ولی گفته اند که ظهور دولت ما نزدیک است تا دل ها را به هم پیوند دهد و فرج آل محمد صلی الله علیه و آله نزدیک شود.»(1)

در غیبت نعمانی نیز این روایت نقل شده است.(2)

مؤلف: اینکه حضرت فرموده «شیعیان مدت دویست سال با آرزو تربیت می شوند»، به این معنی است که ائمه طاهرین علیهم السلام آنها را با تربیت صحیح بار می آورند و آنها را اصلاح کرده و آرزومند تعجیل فرج و نزدیک شدن ظهور دولت حق می کنند تا از دین حق برنگردند و مأیوس نشوند.

کلمه«دویست» که در کلام حضرت است، مبنی بر گفته مقرر در نزد منجمین و اهل حساب است که هر گاه کسور بیش از نصف باشد، آن را تمام و اگر کمتر از نصف باشد، اسقاط می کنند. این را از این جهت گفتیم که صدور خبر مزبور اگر در اواخر زندگانی حضرت موسی کاظم علیه السلام بوده باشد، از دویست سال خیلی کمتر است. زیرا وفات آن حضرت در سال 183 هجری روی داده است، تا چه رسد که قبل از این تاریخ از دنیا رفته باشد. بنابراین روی حساب گذشته، ذکر دویست سال که صد سال آن کسر داشته باشد صحیح است. زیرا از نصف تجاوز کرده است و این طور به ذهن من خطور کرده است.

توجیه دیگری هم به نظرم می رسد، و آن اینکه ابتدای این دویست سال اول بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، زیرا از این زمان پیغمبر شروع کرد به خبر دادن از آمدن ائمه علیهم السلام و مدت ظهور و پنهان شدن آنها. پس بنا بر یک تقدیر (با اضافه سیزده سال قبل از هجرت) این مدت نزدیک به دویست سال خواهد

1- . غیبت طوسی: 341
2- . غیبت نعمانی: 332

بود. و اگر در ده سال اخیر (نود سال) سده دوم کسری باشد، بنا بر قاعده ای که گفتیم، اشکالی ندارد.

وجه سوم اینکه مقصود از تربیت یافتن شیعیان، زمان پیش از امام هفتم و بعد از آن حضرت باشد، به همین جهت تربیت را به لفظ مضارع آورده است. علی هذا این تربیت از موقع هجرت شروع و تا زمان امام رضا علیه السلام که (بر خلاف گذشته و محدودیت ائمه پیشین) در سال 200 هجری ولیعهد مسلمین گشت و سکه به نام مبارکش زدند، پایان می پذیرد.

چهارم اینکه مدت تربیت همان طور باشد که در وجه سوم گفتیم و شامل قبل و بعد از زمان موسی بن جعفر علیهما السلام باشد، ولی ابتدای آن را بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام فرض کنیم که امتحان بزرگی برای شیعه بود و در آن موقع شیعه احتیاج به تربیت داشت که نکند در آن امتحان لغزش پیدا کنند، و انتهای آن، اول امامت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باشد که بدون کسر با دویست سال مطابق می باشد. و علت اینکه بعد از امام حسین تربیت شیعیان لزوم داشت، این بود که شیعیان، امامی را بعد از خود نمی دیدند که آنها را آرزومند ظهور دولت حق کند (زیرا امام زین العابدین علیه السلام در تقیه می زیست و نمی توانست در این خصوص سخن بگوید).

پنجم آنکه بعد از یقین شیعیان به وجود مهدی موعود علیه السلام امیدواری آنها به ظهور دولت حق قوی می شد. از این رو آنها منتظر ظهور آن حضرت بودند تا احتیاج به رشد و تربیت نداشته باشند. شاید این بهترین وجهی باشد که در این خصوص به ذهن من خطور کرده است، و اللّه اعلم بحقیقه الحال.

یقطین از اتباع بنی عباس بود، لذا به پسرش علی که از خواص امام موسی کاظم علیه السلام بود گفت: «از زبان پیغمبر و ائمه به ما وعده ظهور دولت بنی عباس داده بودند و همان طور که گفته بودند، ظاهر شد. وعده دادند که دولت ائمه شما نیز

ظاهر می گردد ، ولی تا کنون عملی نشده !» جواب علی هم محکم بود و آن جواب را چنان که خواهد آمد، از امام موسی بن جعفر علیهما السلام گرفته بود.

5. غیبت طوسی: فضیل بن یسار می گوید: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: «آیا ظهور صاحب الزمان وقت معینی دارد؟» فرمود: «آنها که وقت آن را تعیین می کنند دروغ گفتند، دروغ گفتند، دروغ گفتند !»(1)

6. غیبت طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: «آنها که وقت ظهور را تعیین می کنند دروغ گفتند، ما نه وقت گذشته را تعیین می کنیم و نه وقت آینده را.»(2)

7. غیبت طوسی: عبدالرحمن بن کثیر می گوید: من در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که مهزم اسدی آمد و عرض کرد: «قربانت گردم، ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که انتظار آن را می کشید، کی خواهد بود؟» فرمود: «ای مهزم ! طول می کشد. ای مهزم ! آنها که وقت آن را تعیین می کنند، دروغ می گویند و آنان که برای ظهورش شتاب می کنند، به هلاکت می رسند و آنان که تسلیم قضای الهی هستند، نجات می یابند و بالاخره به سوی ما باز می گردند.»(3)

در غیبت نعمانی نیز این حدیث را به دو سند دیگر نقل می کند .(4)

نیز در کتاب «امامت و تبصره» به سند دیگر هم نقل شده است.(5)

8. غیبت طوسی: محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که به وی فرمود: «هر کس وقت ظهور را برای تو معین کرد، از تکذیب آن ملاحظه مکن، چه که ما (در این خصوص) برای کسی وقت معین نمی کنیم.»(6)

1- . غیبت طوسی: 425
2- . همان
3- . غیبت طوسی: 425
4- . غیبت نعمانی: 197 و 294

5- . الامامه و التبصره: 95
6- . غیبت طوسی: 426

9. غیبت طوسی: حدیث مفصلی از محمد بن حنفیه نقل شده که ما آن را مختصر به موضع نیازکرده ایم. محمدمی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اولاد فلان سلطنتی طولانی خواهند داشت. وقتی مطمئن شدند و گمان کردند که دولت آنها زوال پذیر نیست، ناگهان چنان به عذاب الهی گرفتار شوند که بزرگی نداشته باشند، آنها را جمع کند و به ناله آنها گوش فرا دهد. این است معنی آیه شریفه:«حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا لَيْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، {تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. اینگونه نشانه ها[ی خود] را برای مردمی که اندیشه می کنند به روشنی بیان می کنیم} (1)عرض کردم: «فدایت گردم! آیا وقت آن را می توان تعیین کرد؟» فرمود: «نه! زیرا علم خداوند بر علم آنها که این گونه اوقات را تعیین می کنند، غلبه دارد. خداوند به موسی بن عمران علیه السلام وعده داد که تا سی شب به میقات پروردگار برود، و بعد ده روز بر آن اضافه کرد، در حالی که نه خود موسی پیش بینی ده روز اضافی را می کرد و نه بنی اسرائیل.به همین جهت هنگامی که سی شب گذشت و موسی برنگشت، بنی اسرائیل گفتند موسی ما را فریب داد و بالنتیجه گمراه گشتند و گوساله سامری را پرستش کردند (بنابراین من هم نمی توانم وقت سقوط دولت اولاد فلان را تعیین کنم)، ولی موقعی که فقر و پریشانی در میان مردم زیاد شد و گروهی عقیده گروه دیگر را انکار کردند، در آن زمان روز و شب منتظر آمدن امر الهی باشید.»(2)

مؤلف: «صیحه» کنایه از نزول ناگهانی امر به آنهاست.

1- . یونس / 24
2- . غیبت طوسی: 427

10. غیبت طوسی: ابو بصیر می گوید: به حضرت علیه السلام عرض کردم: «این امر (ظهور ولی عصر) را وقت معینی هست که با دانستن آن بدن های خود را از غم هجران و درد انتظار آسوده گردانیم؟» فرمود: «آری، ولی چون شما آن را فاش کردید، خداوند بر مدت آن افزود.»(1)

11. غیبت طوسی: ابو حمزه ثمالی می گوید: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است تا هفتاد سال بلا پدید می آید و می فرمود:«بعضی از بلاها آسایش است»، در صورتی که هفتاد سال گذشته و ما آسایشی نمی بینیم؟» حضرت فرمود: «خداوند مدت ناراحتی را تا هفتاد سال قرار داده بود، ولی چون امام حسین علیه السلام کشته شد، غضب الهی بر مردم روی زمین شدت یافت و آن مدت را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت.ما این مطلب را به شما گفتیم و شما این راز را آشکار کردید، خداوند هم آن مدت را (از صد و چهل سال) هم به تأخیر انداخت و دیگر وقتی برای آن تعیین نکرد: «یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ»، {خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، واصل کتاب نزد اوست. }(2)

ابو حمزه گفت: این مطلب را (که امام محمد باقر علیه السلام فرمود) به حضرت صادق علیه السلام نیز گفتم، فرمود: «همین طور است که آن حضرت فرموده است.»(3)

نعمانی در کتاب غیبت نیز این حدیث را از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «خدای تعالی برای این امر وقت تعیین کرده بود» تا پایان حدیث.(4)

1- . غیبت طوسی: 427
2- . رعد / 39
3- . غیبت طوسی: 427
4- . غیبت نعمانی: 293

مؤلف: گفته شده که سال هفتاد اشاره به قیام امام حسین علیه السلام و سال 140 اشاره به رفتن امام رضا علیه السلام به خراسان است، ولی من می گویم: این با تواریخ مشهور وفق نمی دهد، زیرا شهادت امام حسین در اول سال 61 هجری و رفتن امام رضا علیه السلام به خراسان در سنه 200 روی داده است. آنچه به نظر من می رسد این است که ابتدای تاریخ را بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابتدای نهضت امام حسین علیه السلام را دو سال پیش از درگذشت معاویه فرض کنیم، زیرا اهل کوفه در آن روزها با وی درباره خروج و آمدنش به کوفه مکاتبه می کردند (بنابراین با سال 70سازگار است)و دوم (یعنی سال 140) اشاره به قیام زید بن علی بن الحسین علیه السلام باشد که در سال 122 هجری قیام کرد. پس اگر مدت فاصل بین بعثت و هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که (سیزده سال بوده) به آن منضم کنیم، با تاریخی که در روایت بود نزدیک می شود.یا اینکه مقصود از سال 140 اشاره باشد، به انقراض دولت بنی امیه یا ضعف آنها و استیلای ابومسلم خراسانی بر خراسان، چه وی نامه هایی خدمت امام جعفرصادق علیه السلام نوشت و آن حضرت را دعوت به قیام کرد، ولی حضرت به واسطه مصالحی نپذیرفت. استیلای ابومسلم بر خراسان در سال 128 هجری اتفاق افتاد و اگر مبدا تاریخ را بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار دهیم، با آنچه در روایت است (صد و چهل سال) موافقت می کند .

و بنا بر اینکه مبدا تاریخ هجرت باشد، ممکن است مقصود از سال هفتاد، سال استیلای مختار باشد. قتل وی در سنه 67 واقع شد و صد و چهل هم اشاره به طلوع حضرت صادق علیه السلام در این زمان و پراکنده شدن شیعیان آن حضرت در اطراف باشد. از این گذشته اصولاً با تصحیح «بداء»، دیگر نیازی به این گونه تکلفات نخواهد بود.

12. غیبت طوسی: عثمان نوا روایت کرده که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «این امر (ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله) را خداوند در من قرار داده بود، ولی آن را به تأخیر انداخت و بعد از من هر طور صلاح بداند، درباره ذریه ام عملی می سازد.»(1)

13. تفسیر عیاشی: ابو لبید مخزومی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «ای ابولبید! دوازده تن از اولاد عباس به سلطنت می رسند که چهار نفر آنها بعد از هشتمین آنان به قتل می رسند. یکی از آنها با گلودرد جان می دهد، پس او را گروهی که عمر آنها کوتاه، مدت دولتشان قلیل و سیرتشان پلید است، می کشد. یکی از آنها فاسق کوچکی ملقب به «هادی» و ناطق و غاوی است.

ای ابولبید! در حروف مقطعه قرآن، علم سرشاری است، وقتی خداوند «الم ذلِکَ الْکِتابُ»(2) را نازل فرمود، محمد صلی الله علیه و آله قیام کرد، تا آنجا که نور وجود اقدسش آشکار گشت و سخنانی در دل های مردم جای گرفت. هنگام ولادت او، هفت هزار و صد و سه سال از آغاز خلقت آدم ابوالبشر می گذشت.»

سپس فرمود: «بیان این در حروف مقطعه قرآن، وقتی بدون تکرار آن رابشماری هست. هیچ یک از این حروف نمی گذرد، جز اینکه یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام می کند. آنگاه فرمود: «الف» یک «ل» سی «م» چهل و «ص» در «المص» نود است که جمعا صد و شصت و یک می باشد. بعد از آن ابتدای قیام امام حسین علیه السلام «الم اللّهُ (3)» بود. وقتی مدت او به سر رسید، قائم بنی عباس

1- . غیبت طوسی: 428
2- . بقره / 1 - 2
3- . آل عمران / 1 - 2

قیام می کند و چون آن بگذرد، قائم ما در «الر» قیام می کند. پس آن را بفهم و در خاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار.»(1)

مؤلف: کلمه «ذبحه» بر وزن همزه، دردی در حلق است.

آنچه در حل این روایت که از اخبار مشکل و اسرار پنهان است به نظر من می رسد، این است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده: حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن، اشاره به ظهور دولت گروهی از اهل حق و دولت جماعتی از پیروان باطل است. آن حضرت ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از عدد اسماء حروف مقطعه با زبر و بینه آنها، همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می شود، با حذف مکررات آنها، استخراج فرموده است. به این معنی که باید الف و لام و میم را نُه حرف شمرد و همین حروف را که در اول پنج سوره دیگر نیز ذکر شده، به شمار نیاورد. وقتی که حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن را بدین گونه بشماریم، صد و سه حرف می شود و این موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. زیرا هنگام تولد پیغمبر، بعد از گذشتن هفت هزار و صد و سه سال از ابتدای خلقت حضرت آدم گذشته بود. و اینکه فرمود: «و بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را بشماری، هست»، همین معنی بود که ما بیان داشتیم.

و اینکه حضرت فرمود: هر یک از این حروف مقطعه اوایل قرآن (مثلا مجموع الم) اشاره است به ظهور دولتی از بنی هاشم، که چون آن حروف بگذرد، آن دولت هم پدید می آید. مثلا «الم» که در اول سوره «بقره» است اشاره به ظهور دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد، دولت عبدالمطلب بود. پس دولت او مبدا تاریخ است و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر و بعثت آن

1- . تفسیر عیاشی 2: 8

سرور، نزدیک به هفتاد و یک سال بود که مطابق با عدد «الم» است. (با حساب ابجد) پس «الم» اشاره به این معنی است.

آنگاه به ترتیب سوره های قرآن، «الم» دوم که در اول سوره «آل عمران» است اشاره به قیام امام حسین علیه السلام می باشد، زیرا قیام آن حضرت در اواخر سال 60 هجری و بعثت پیغمبر (که در اینجا مبدأ تاریخ فرض می شود) سیزده سال بود (که جمعا هفتاد و سه سال می باشد) و می دانیم که شیوع دعوت پیغمبر و بالا گرفتن کار آن حضرت، از سال دوم بعثت بوده (و بنابراین، از آن موقع تا قیام امام حسین، با هفتاد و یک سالی که عدد «الم» است وفق می دهد).

سپس به ترتیب سوره های قرآن، نوبت به «المص» می رسد که در اول سوره «اعراف» است و با گذشتن آن (که صد و شصت و یک سال می شود) دولت بنی عباس پدید آمد، ولی این تطبیق مشکل می نماید. زیرا ظهور دولت بنی عباس و ابتدای بیعت گرفتن آنها در سال 132 هجری بوده و حال آنکه در آن موقع صد و چهل و پنج سال از بعثت (که مبدأ این تاریخ است) می گذشت و این موافق با مضمون روایت نیست! ولی ممکن است این مشکل را به چند وجه حل کرد:

اول اینکه مبدأ این تاریخ را غیر مبدأ «الم» بدانیم. به این معنی که مبدأ ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد! زیرا ابتدای دعوت بنی عباس در سنه 100 هجری بود و آشکار شدن نهضت آنها در خراسان، در سال 107 یا 108 هجری روی داده، علی هذا از موقع ولادت پیغمبر تا آن موقع، صد و شصت و یک سال است (مطابق عدد المص).

دوم اینکه منظور از قیام بنی عباس، استقرار دولت و سلطنت آنها باشد که در اواخر زمان منصور دوانقی انجام گرفت. در این صورت با این تاریخ که مبدأ آن بعثت پیغمبر باشد سازگار است.

سوم اینکه این حساب، بر اساس حساب ابجد قدیم باشد که آن را «مغاربه» می نامند و «سعفص»، «قرشت»، «ثخذ» و «ضظغ» در آن است. در حساب آنها

«صاد» شصت است، بنابراین «المص» صد و سی و یک می شود. چنان که در «کتاب القرآن» خواهم گفت، حساب «المص» در خبر «رحمه بن صدقه» مبنی بر همین حساب است، (یعنی ابجد قدیم) و بنابراین تاریخ «المص» با تاریخ «الم» موافق می باشد، زیرا در سال 117هجری دعوت بنی عباس در خراسان آشکار گردید و بعضی از آنها را گرفته و به قتل رسانیدند (و چون سیزده سال از بعثت تا هجرت را نیز بر آن بیفزایید، صد و سی سال می شود).

احتمال هم می رود که مبدأ این تاریخ، زمان نزول آیه «المص» باشد. به این معنی که اگر در مکه نازل شده، چنان که مشهور است، نزول آن را نزدیک به زمان هجرت فرض کنیم و با این فرض با بیعت ظاهری بنی عباس (131) نزدیک است، و چنانچه در مدینه نازل شده باشد. امکان دارد نزول آن در زمانی باشد که بدون تهافت، منطبق بر بیعت آنها گردد.

اگر به تحقیقی که ما در «کتاب القرآن» در پیرامون خبر رحمه بن صدقهکرده ایم مراجعه کنید، خواهید دید که وجه سوم از وجه دیگر روشن تر و مؤید مضمون روایت مذکور است. این گونه تغییرات از نویسندگان نسخه ها زیاد اتفاق می افتد، زیرا آنها غالبا آشنای به هدف اخبار و مضمون آنها نیستند و مثلا به نظرشان می آید که شصت با حسابی که در نظر گرفته اند، تطبیق نمی شود و ناچار آن را بر وفق مراد خود تغییر می دهند.

و اینکه حضرت فرمود: «وقتی مدت او به سر رسید»، مقصود تکمیل مدت متعلق به قیام امام حسین علیه السلام است، زیرا مدت فاصل بین شهادت آن حضرت و قیام بنی عباس نیز جزو مدت قیام آن حضرت به شمار می رود که خداوند در آن مدت از بنی امیه انتقام گرفت تا آنکه آنها را مستأصل کرد.

و اینکه فرمود: «قائم مادر «الر» قیام می کند » چند صورت احتمال می رود :

اول اینکه این قسمت از اخباری باشد که «بداء» در آن راه دارد و تحقق آن مشروط به شرطی است که چون آن شرط تحقق نپذیرفته، معنی خبر هم که مشروط آن باشد متحقق نگردیده است. چنان که اخبار این باب دلالت بر این دارد.

دوم اینکه «الر» در اصل «المر» بوده و کاتب اشتباها «الر» نوشته باشد و مبدأ تاریخ آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیغمبر، یعنی نزدیک بعثت آن حضرت باشد، مانند «الم» و مقصود از قیام قائم هم قیام امام زمان به امر امامت در پنهانی باشد، زیرا امامت آن حضرت در سال 260 هجری به وقوع پیوست. پس هنگامی که یازده سال قبل از بعثت را نیز بر آن بیفزاییم، با عدد «المر» موافق خواهد بود.

سوم اینکه مقصود تمام اعداد «الر» باشد که در قرآن ذکر شده است، زیرا «الر» در ابتدای پنج سوره قرآن آمده است و جمع کل اعداد آن 1155 است.مؤید این مطلب این است که وقتی امام «الم» را ذکر فرمود، چون مقصودش یکی از آنها بود، لفظ اللّه را هم با آنها آورد تا برساند که فقط ابتدای یک سوره منظور بود (و آنهم سوره آل عمران است که ابتدای آن «الم اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ» می باشد)، ولی «الر» این طور نیست، چه همه مکررات مقصود بوده است!

چهارم اینکه مقصود حضرت از گذشتن «المر» یا گذشتن تمام حروف مقطعه قرآن باشد که از «الر» شروع می شود، ولی منظور اصلی حذف اعداد «المص» یا «الم» باشد و بنا بر تقدیر اول، جمع تمام اعداد 1696 عدد می شود و بنا بر تقدیر دوم، 1525 می باشد. و بر حسب حساب مغاربه، بنا بر تقدیر اول 2325 می شود و بنا بر تقدیر دوم 2194 می باشد و این گونه حساب کردن، با قاعده کلی که حضرت فرمود مناسب تر است، زیرا حضرت فرمود: «با گذشت مدت هر حرفی از حروف مقطعه قرآن، دولتی از بنی هاشم پدید آید، اما دولت آل محمد صلی الله علیه و آله آخرین همه دولت ها است.» ولی این حساب از نظر لفظ دور است و ما هم آن را نمی پسندیم، و خدا تعجیل فرج حضرتش را روزی ما بفرماید.

این بود آنچه در حل این روایت مشکل به نظر ما آمد! پس آن را از ما بگیر و شکر نعمت را به جای آور! از خداوند می خواهم که از لغزش ما در کردار و رفتار درگذرد که او مهربان ترین مهربانان است.

14. تفسیر عیاشی: هشام بن سالم از یکی از اصحاب نقل می کند که گفت:از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم:«تفسیر آیه «أَتى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»، {[هان] امر خدا دررسید، پس در آن شتاب مکنید} (1)چیست؟» فرمود: «وقتی خداوند چیزی را به پیغمبر خبر داد که در فلان وقت واقع می شود، همان امر خدا (امر اللّه) است.« فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»، پس درباره آن شتاب مکنید.»همچنین فرمود: «چون خداوند خبر دهد که کاری شدنی است، مثل این است که شده است.»(2)

15. غیبت نعمانی: ابوالجارود می گوید: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «شما چندان در انتظار (دولت آل محمد علیه السلام) به سر می برید که همچون بز وحشت زده ای از اینکه قصاب دست روی بدنش بگذارد و چاقی و لاغری آن را برای ذبح کردن امتحان کند، وحشت می کنید. آن روز شما احترامی ندارید که بدان سربلند باشید و تکیه گاهی نخواهید داشت که کارهای خود را به وی مستند کنید.»(3)

مؤلف: کلمه «مهوله» به معنای امر ترس آور و خوفناک است و چنین بزی کهکمتر اهل فرار و امتناع است، و کلمه «جازر» به معنای قصاب است.

16. قرب الاسناد: احمد بن ابی نصر بزنطی گفت: از امام رضا علیه السلام در ارتباط بامساله ای درباره، خواب سؤالی کردم. حضرت از پاسخ دادن خودداری کرد. سپس فرمود: «اگر آنچه را که شما از ما می خواستید به شما بدهیم (یا بگوییم) برای

1- . نحل / 1
2- . تفسیر عیاشی 2: 275
3- . غیبت نعمانی: 193

شما بد بود.» آنگاه درباره (صاحب الامر) به سخن گفتن پرداخت و فرمود: «شما در عراق اعمال این فرعون ها و مهلتی را که خدا بدانها داده است (از نزدیک) می بینید. پس روی به جانب خداوند بیاورید و دنیا شما را فریب ندهد. همچنین از وضع کسانی که خداوند به آنها مهلت داده (تا حجت را بر آنها تمام کند و آنها نیز توجه خود را از خدا به کلی قطع کرده اند) فریب نخورید، چنان می بینیم که حقیقت به شما رسیده است.»(1)

17. قرب الاسناد: بزنطی گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم! راویان ما از شهاب بن (فرقد) روایت کرده اند که وی از جدت (امام جعفر صادق علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «خداوند آنچه را پیغمبر در مدت بیست و سه سال پیدا کرد (نفوذ سریع و رواج دین مقدس اسلام) به دیگری نخواهد داد.» فرمود: «اگر این را جدم گفته باشد، همین طور خواهد بود.»عرض کردم:«قربانت گردم! شما چه می فرمایید؟» فرمود: «چقدر صبر پیشه گرفتن و انتظار فرج را کشیدن نیکو است! آیا نشنیده اید که پدرم امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:«چشم به راه باشید که من نیز چشم به راهم و منتظر باشید که من هم با شما منتظر هستم»؟ پس صبر پیشه گیرید که فرج آل محمد صلی الله علیه و آله (و ظهور دولت حق) هنگام یأس و نومیدی خواهد رسید. و این را بدانید آنها که پیش از شما بودند، بیش از شما صبر کرده اند.»

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم آنچه در این امت است، درست در امت های پیشین هم بوده است. از این رو می باید در میان شما آن باشد که در میان پیشینیان وجود داشته است، به طوری که اگر به طرز خاصی زندگی می کردید، بر خلاف روش مردم پیشین بودید. اگر علما افرادی را می یافتند که حقایق

1- . قرب الاسناد: 380

دین خدا و رازهای جهان هستی را به آنها بگویند و می دانستند که این راز هم سربسته می ماند (و به دشمن نمی گویند)، بسیاری از حقایق و اسرار را می گفتند و حکمت ها را منتشر می ساختند، ولی خداوند شما را طوری آفریده که اسرار را فاش می سازید. شما مردمی هستید که با دل ما را دوست دارید، ولی عمل شما مخالف آن است. به خدا قسم اختلاف شیعیان آرام نمی گیرد و به همین جهت صاحب شما پنهان می گردد. چرا نمی توانید جلوی خود را بگیرید و صبر کنید تا خداوند متعال آن کس را که می خواهد بیاورد؟ این کار (ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله و قیام امام زمان علیه السلام) به دلخواه مردم انجام نمی پذیرد، بلکه این امر خداوند و بسته به مشیت اوست. و بر شماست که صبر کنید (تا آن وقت که خدا خواهد او بیاید). همواره کسانی که از فوت شدن کاری وحشت دارند، در آن شتاب می کنند.»

آنگاه فرمود: «روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به عیادت «صعصعه بن صوحان» تشریف برد و به وی فرمود: «ای صعصعه! از اینکه من به عیادت تو آمده ام، بر برادرانت فخر مکن و خود را نگاه کن، گویا آن امر (وعده ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله و قائم منتظر علیه السلام) به تو رسیده است. آرزوی آن روز، تو را به خود مشغول نسازد.» آنگاه فرمود: (ای بزنطی!) مگر ندیدی مولای آل یقطین آنچه در نزد فراعنه دید؟ چه بر سر شما آمد؟ اگر خداوند شر دشمنان را از ساحت صاحب شما برطرف نگرداند، و حسن تقدیرش درباره او و شما نباشد، کار دشوار می گردد. به خدا قسم حفظ جان شما از جانب خداست که هر گونه خطری را از دوستانش برطرف می سازد.آیا از ماجرای پدرم موسی کاظم علیه السلام و آنچه از هشام دید، پند نگرفتید که چه کاری بر سر آن حضرت آورد؟ هر چه حضرت به وی فرمود، او به دشمنان گفت و به آنها اطلاع داد. آیا چنان می بینی که خداوند او را از آنچه بر سر ما آورد می بخشد؟» آنگاه فرمود: «اگر آنچه از ما بخواهید به شما بدهیم،

برای شما زیان بخش خواهد بود. این را بدانید که شخص دانا به آنچه می داند، عمل می کند.»(1)

18. علل الشرائع: علی بن یقطین می گوید:به حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: «چرا آنچه درباره شما پیش بینی شده، آن طور که روایت شده به وقوع نپیوسته، ولی هر چه درباره دشمنان شما نقل شده درست در آمده است؟» حضرت فرمود: «آنچه درباره دشمنان روایت شده، از مصدر حق سرچشمه گرفته و همان طور هم واقع شده و به شما هم سفارش کرده اند که آرزوی ظهور دولت حق را داشته باشید، و هم اکنون چنین هستید، همان طور که روایت شده است.»(2)

یعنی در روایات است که بنی عباس به سلطنت می رسند، آنها هم رسیدند. همچنین در روایت شماست که شیعیان باید منتظر ظهور دولت حق و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باشند، شما هم منتظر هستید. بنابراین آنچه درباره هر دو روایت شده، درست درآمده است. (با این فرق که وقت ظهور دولت شما طولانی است).

19. احتجاج: اسحاق بن یعقوب می گوید: توقیعی به دست محمد بن عثمان، از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام صادر گشت که نوشته بود: «ظهور فرج موکول به خواست خداست. کسانی که وقت آن را تعیین می کنند، دروغ می گویند.»(3)

20. کمال الدین: منصور بن صیقل می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای منصور! صاحب الامر نخواهد آمد، مگر بعد از آنکه به کلی مأیوس شوید. نه به خدا نمی آید، مگر بعد از آنکه خوب و بد شما امتیاز یابند. نه به خدا نمی آید، مگر موقعی

1- . قرب الاسناد: 380
2- . علل الشرائع 1: 552
3- . احتجاج: 479

که پاک شوید. نه به خدا او نمی آید، مگر هنگامی که آن کس که شقی است، شقاوتش آشکار گردد و آن کس که سعادتمند است، شناخته شود.»(1)

21. کمال الدین: ازهانی تمار (خرما فروش) روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «صاحب الامر را غیبتی است که هر کس در غیبت او بخواهد به دین خود چنگ زند، مثل این است که بخواهد با دست شاخه درخت خاردار قتاد را از خار صاف گرداند.» سپس در حالی که با دست مبارک اشاره می کرد فرمود: «این طور!» آنگاه فرمود:«صاحب الامر را غیبتی است که بندگان باید پناه به خدا برند و چنگ به دین خود زنند.»(2)

در غیبت شیخ به سند دیگر نیز این روایت آمده است.(3)

مؤلف: «قتاد» درختی بزرگ است که خارهایی مثل سوزن دارد و «خرط قتاد»، برای امور دشوار مثال زده می شود.

22. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چگونه خواهید بود هنگامی که نه امامی دارید که شما را هدایت کند و نه علمی که بعضی از مردم را از بعضی دیگر جدا سازد؟ در آن موقع از هم تمیز داده می شوید و امتحان می دهید و غربال خواهید شد.در آن وقت خشکسالی متناوب پیدا می شود، اول صبح کسی به حکومت و دولت می رسد که در آخر همان روز، به قتل رسیده و پیوند حکومتش از هم می گسلد.»(4)

مؤلف: منظور از «اختلاف سنین»، قحطی و خشکسالی است، یا اینکه کنایه از حوادثی است که در هر سالی پدید می آید.

1- . کمال الدین: 324
2- . همان
3- . غیبت طوسی: 455
4- . کمال الدین: 326

23. غیبت طوسی: محمد بن منصور از پدرش روایت کرده است که گفت:ما در خدمت حضرت صادق علیه السلام گفتگو می کردیم. حضرت رو به ما کرد و فرمود: «در چه موضوعی گفتگو می کنید؟ کجا؟ کی؟ نه، به خدا آنچه شما دیدگان خود را بدان معطوف داشته اید پدید نخواهد آمد، مگر بعد از نومیدی! نه، به خدا آنچه شما چشمان خود را بدان دوخته اید آشکار نمی گردد،مگر اینکه غربال شوید! نه، به خدا کسی را که شما چشم به وی دارید نمی آید، مگر بعد از آنکه از هم امتیاز داده شوید! نه به خدا امری که شما چشم به وی دوخته اید، به وقوع نمی پیوندد، تا اینکه آن کس که شقی است معلوم شود و کسی که سعادتمند است، شناخته گردد.»(1)

در غیبت نعمانی نیز این حدیث را نقل کرده است.(2)

همچنین نعمانی از محمد بن منصور و او از پدرش روایت می کند که گفت: من و حرث بن مغیره و گروهی از شیعیان دانشمند در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودیم. حضرت صحبت ما را می شنید.» سپس بقیه را مانند حدیث گذشته آورده است، با این اضافه که هر بار امام می فرمود: «نه به خدا آنچه شما گردن های خود را به سوی آن می کشید، در سمت راست شما نیست! نه به خدا آنچه چشم های خود را به سوی آن دوخته اید آشکار نمی شود، مگر از هم تمیز داده شوید!»(3)

24. غیبت طوسی: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم آنچه شما چشم به سوی آن دوخته اید واقع نمی شود، مگر بعد از اینکه تمیز داده شوید و امتحان بدهید، و تا هنگامی که جز دسته ای اندک کسی از شما (شیعیان) نمی ماند.» سپس این آیه را تلاوت فرمود:«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ

1- . غیبت طوسی: 335
2- . غیبت نعمانی: 139
3- . غیبت نعمانی: 140

جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ»»(1)، {آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید، بی آنکه خداوند جهادگران وشکیبایان شمارا معلوم بدارد؟ }(2)

25. این حدیث در قرب الاسناد به سند دیگر هم آمده است؛ ولی این جمله را اضافه دارد: «تا موقعی که امتحان بدهید، آنگاه از هر ده نفر، چند نفر (از دین حق بیرون) می روند و به اعتقاد اول نمی مانند.»(3)

26. غیبت طوسی: علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: «هنگامی که پنجمین (امام) از اولاد هفتمین (امام) مفقود گردد، در خصوص دین خود به خدا پناه برید، مبادا کسی شما را از عقیده صحیح خود برگرداند! ای فرزند! صاحب الامر ناگزیر از غیبتی است که آنها که ایمان به او داشتند (از طولانی شدن غیبتش گمراه گشته) و از آن عقیده برمی گردند. غیبت او کاری و امتحانی است از جانب خداوند که خواسته است بندگان خود را به وسیله آن امتحان کند.»(4)

27. غیبت طوسی: محمد بن مسلم و ابو بصیر می گویند: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدیم که می فرمود: «صاحب الامر نمی آید، مگر اینکه دو سوم مردم از میان بروند. ما عرض کردیم: «وقتی دو سوم مردم از بین رفتند، دیگر کی می ماند؟» فرمود: «نمی خواهید در یکسوم باقیمانده باشید؟»(5)

28. غیبت طوسی: جابر جعفی می گوید: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: «فرج شما کی خواهد بود؟» فرمود: «هیهات! هیهات! فرج ما تحقق نمی پذیرد،

1- . آل عمران / 142
2- . غیبت طوسی: 336
3- . قرب الاسناد: 369
4- . غیبت طوسی: 337
5- . همان

مگر اینکه شما آزمایش شوید! باز هم آزمایش شوید! باز هم آزمایش شوید!» این را سه بارتکرار کرد و سپس فرمود: «تا آنجا که آلودگی برطرف شود و پاکی بماند.»(1)

29. غیبت نعمانی: ابراهیم بن هلیل می گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: «قربانت گردم! پدرم در آرزوی دیدار صاحب الامر مرد، من هم به این سن رسیده ام. آیا راضی می شوید که من هم بمیرم و در این باره چیزی به من نفرمایید؟» فرمود: «ای ابو اسحق! (کنیه ابراهیم بوده) آیا شتاب داری؟» عرض کردم: «آری واللّه! چرا شتاب نکنم با اینکه به این سن رسیده ام که می بینید؟!» فرمود: «ای ابو اسحاق! به خدا قسم صاحب الامر نخواهد آمد، مگر اینکه خوب و بد شما از هم امتیاز یابند و همه امتحان بدهید و جز اندکی از شما (کسی بر این عقیده) نماند.» در این وقت حضرت کف دست خود را کوچک کرد (یعنی جمع کرد) و فرمود: «به این کمی!»(2)

30. غیبت نعمانی: حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «به خدا آنچه که شما چشم به سوی او دوخته اید نخواهد آمد، مگر اینکه پاک شوید و امتحان دهید و از هم امتیاز پیدا کنید، تا آنکه به جز اندکی و از آن هم اندک تر، کسی از شما نماند.»(3)

31. غیبت نعمانی: عبداللّه ابن ابی یعفور می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است!» عرض کردم: «فدایت شوم! آیا کسی از عرب با قائم هست؟» فرمود: «کمی هست.» عرض کردم: «به خدا قسم بسیاری از عرب را می بینم که صاحب الامر را توصیف می کنند.» (یعنی با این وصف چطور می شود کمی از عرب با قائم باشند؟) حضرت فرمود: «(بله

1- . غیبت طوسی: 337
2- . غیبت نعمانی: 208
3- . همان

فعلا چنین است) ولی مردم باید آزمایش شوند و از یکدیگر امتیاز یابند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال درآیند.»(1)

و نیز در آن کتاب این روایت به سند دیگر نیز از ابن ابی یعفور، از آن حضرت علیه السلام روایت شده است.(2)

و نیز به سند دیگری در دلائل الامامه طبری نقل شده است.(3)

32. غیبت نعمانی: ابو بصیر می گوید: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «به خدا قسم تمیز داده می شوید و آزمایش خواهید شد! به خدا قسم غربال می شوید، چنان که دانه تلخ با غربال از گندم جدا می شود!»(4)

33. غیبت نعمانی: امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «این امر که مردم انتظار آن را می کشند، پدید نمی آید مگر بعد از آنکه بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جویند و بعضی آب دهان به صورت دیگران بیندازند، و یکدیگر را لعنت کنند و بعضی از شما بعضی دیگر را دروغگو بنامند.»(5)

34. غیبت نعمانی: مالک بن حمزه روایت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: «ای مالک! چه حالی خواهی داشت هنگامی که شیعیان این طور با هم اختلاف پیدا کنند؟» سپس انگشتان مبارک خود را در هم فرو برد (یعنی به جان هم بیفتند)؟عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! در آن موقع خیری نیست.» فرمود: «تمام خیرها در آن موقع است! ای مالک در آن موقع قائم ما قیام می کند و هفتاد مرد را که

1- . غیبت نعمانی: 204
2- . همان
3- . دلائل الامامه: 372
4- . غیبت نعمانی: 205
5- . همان

بر خدا و رسول دروغ بسته اند، می آورد و همه را به قتل می رساند.آنگاه خداوند همه مردم را بر یک عقیده گرد آورد.»(1)

35. غیبت نعمانی: محمد بن خلاد می گوید: از حضرت موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود:«الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ»، {آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ }(2)سپس (حضرت از من پرسید:«در این آیه شریفه) مقصود چه امتحانی است؟»عرض کردم: «قربانت گردم! به نظر ما مقصود آزمایش در امر دین است.» فرمود: «مانند طلا امتحان می شوند.» و باز فرمود: «همچون طلا خالص می گردند.»(3)

36. غیبت نعمانی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «این داستان شما (انتظار ظهور مهدی موعود) دل ها از آن می رمد؛ آنهم دل های مردان! پس شمه ای از این داستان را برای آنها بیان کنید و هر کس اعتقاد پیدا کرد، بیشتر بیان کنید و هر کس منکر شد، شما هم او را رها کنید. زیرا امتحانی در پیش است که اهل راز و افراد زیرک از آن سالم نمی مانند. تا جایی که اشخاص موشکاف هم که یک مو را دو نصف می کنند، به ورطه آن در می افتند، تا آنجا که جز ما و شیعیان ما کسی (به عقیده راسخ و صحیح) باقی نمی ماند.»(4)

37. غیبت نعمانی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چنان باشید که زنبور عسل در میان پرندگان است. تمام پرندگان زنبور عسل را ضعیف می شمارند، در صورتی که اگر پرندگان می دانستند چه برکتی در شکم های آنهاست، این طور با آنها

1- . غیبت نعمانی: 205
2- . عنکبوت / 2
3- . غیبت نعمانی: 202
4- . غیبت نعمانی: 202

معامله نمی کردند. شما با زبان و بدن خود با مردم آمیزش کنید، ولی با دل و عمل از آنها کناره بگیرید!سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، آنچه را دوست دارید نمی بینید، مگر وقتی که آب دهان به صورت یکدیگر بیندازید و بعضی از شما برخی دیگر را دروغگو بنامند. و تا موقعی که کسی از شما (یا اینکه فرمود از شیعیان من) باقی نمی ماند، همچون سرمه در چشم، و نمک در غذا. مثلی برای شما می زنم و آن اینکه مردی گندمی دارد، آن را پاک می کند و می برد و مدتی در اتاقی می گذارد. سپس می رود و می بیند که سوس به آن زده است. پس آن را بیرون می آورد دوباره پاک و پاکیزه می کند و به جای اول برمی گرداند و همین طور تا گاهی که مقدار کمی به مقدار ته مانده خرمن از آن می ماند که زیان سوس به آن نمی رسد. شما هم چنین خواهید شد؛ چنان از هم تمیز داده می شوید که جز عده قلیلی که فتنه و امتحان ضرری به آنها نمی رساند، باقی نمی ماند.»(1)

در غیبت نعمانی این حدیث به سند دیگر هم از آن حضرت نقل شده است.(2)

مؤلف: فرمایش حضرت که فرمود: «چنان باشید که زنبور عسل در میان پرندگان است»، دستوری است که ما را امر به تقیه می کند،یعنی آنچه از دین حق در دل خود دارید، برای دشمنان ظاهر نگردانید (که شما را می کشند)، چنان که زنبور عسل آنچه را که در شکم دارد، برای پرندگان آشکار نمی سازد، وگرنه او را نابود خواهند ساخت.

38. غیبت نعمانی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «مثل شیعیان ما مثل گندمی است که در خانه ای انبار باشد و سپس شپش به آن بزند. بعد آن را از شپش پاک کنند و باز شپش بزند، و دوباره آن را پاک کنند، تا جایی که مقداری از آن بماند

1- . غیبت نعمانی: 209
2- . همان

که شپش آسیبی به آن نرساند. شیعیان ما نیز به همین ترتیب خالص می شوند و امتحان خواهند شد، تا آنکه جز عده قلیلی که از فتنه ها محفوظ می مانند، باقی نمی ماند !»

همچنین در غیبت نعمانی از امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش روایت کرده است که فرمود: «مؤمنین آزمایش می شوند. سپس خداوند آنها را از هم تمیزمی دهد. خداوند مؤمنین را از محنت و بلای دنیا مطمئن نمی گرداند، ولی از کوردلی و شقاوت در آخرت ایمنی می بخشد.» سپس فرمود: «حسین بن علی علیهما السلام (در روز عاشورا) کشتگان خود را روی هم می نهاد و می فرمود:«کشتگان ما همچون

کشتگان از پیغمبران و اولاد آنها هستند.»(1)

39. غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام فرمود: «مؤمنان امتحان می شوند و سپس خدا آنان را در نزد خود ممتاز می کند. خدا مؤمنان را از بلاهای دنیا و تلخی هایش ایمن نداشته است، بلکه آنان را از کوری و شقاوت در آخرت ایمن داشته است.» سپس فرمود: «حسین بن علی علیهما السلام بعضی کشتگانش را کنار بعضی دیگر قرار می داد و می فرمود: «کشتگان ما، کشتگان راه انبیا و آل انبیا هستند.»(2)

40. غیبت نعمانی: ابو بصیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «ظهور صاحب الامر وقت معینی ندارد که با وقوع آن از این فکر آرام گیریم؟» فرمود: «چرا، بنا بود به پایان برسد، ولی شما موضوع را فاش ساختید و خداوند آن را به تأخیر انداخت.»(3)

1- . غیبت نعمانی: 211
2- . همان
3- . غیبت نعمانی: 288

41. غیبت نعمانی: محمد بن مسلم روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام به وی فرمود: «ای محمد! هر کس وقت ظهور دولت ما را، از طرف ما به شما خبر داد، از اینکه او را دروغگو بدانی باک مدار، زیرا ما وقت آن را معین نمی کنیم.»(1)

42. غیبت نعمانی: اسحاق بن عمار می گوید: شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود: «ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله وقت معینی داشت که سال 140 بود، ولی شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید، خداوند هم آن را به تأخیر انداخت.»(2)

43. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمود: «ای اسحاق! ظهور دولت ما دو بار به تأخیر افتاد.»(3)

44. غیبت نعمانی: ابو بصیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله چه وقت قیام می کند؟» فرمود: «آنها که وقت آن را تعیین می کنند، دروغگو هستند. ما اهل بیتی هستیم که وقت آن را معین نمی کنیم.» سپس فرمود: «خداوند بر خلاف آن وقتی که دروغگویان تعیین کرده اند، آن حضرت را ظاهر می گرداند.»(4)

45. غیبت نعمانی: فضیل بن یسار می گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: «آیا ظهور صاحب الامر وقت معینی دارد؟» فرمود: «آنها که وقت آن را تعیین می کنند، دروغ می گویند. وقتی حضرت موسی به میقات پروردگار رفت، به مردم گفت که من سی شب از میان شما می روم. ولی موقعی که خداوند ده شب بر آن افزود، بنی اسرائیل گفتند که موسی خلف وعده کرد و همه گمراه و گوساله پرست

1- . غیبت نعمانی: 288
2- . غیبت نعمانی: 292
3- . همان
4- . غیبت نعمانی: 294

شدند. ما نیز هر گاه حدیثی برای شما نقل کردیم و همان طور که گفته ایم، واقع شد، بگویید که خدا راست گفت. و چنانچه مطلبی به شما گفتیم و به عکس آن ظاهر شد، باز هم بگوییدکه خدا راست گفت تا دو بار اجر ببرید.»(1)

46. غیبت نعمانی: حسن بن علی بن ابراهیم و او از برادرش روایت کرده است که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام از ملوک بنی فلان (یعنی سلاطین بنی عباس) سخن به میان آوردیم. حضرت فرمود: «عجله در این امر (ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله) ایمان مردم را به باد داد. خداوند برای خاطر عجله بندگانش، شتاب نخواهد کرد. این امر پایانی دارد که به آخر می رسد. اگر بندگان خدا به آن رسیدند، نه می توانند آن را یک ساعت جلو بیاورند و نه به تأخیر بیندازند.»(2)

47. غیبت نعمانی: «حضرمی» می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ما این وقت را تعیین نمی کنیم.»(3)

48. غیبت نعمانی: ابو بصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «قربانت گردم ! قیام قائم کی خواهد بود؟» فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که وقت آن را تعیین نمی کنیم، زیرا پیغمبر فرمود: «آنها که وقت آن را معین می کنند، دروغگو هستند.» پیش از ظهور قائم پنج علامت می باشد:

اول صدای آسمانی که در ماه رمضان شنیده می شود؛ دوم خروج سفیانی؛ سوم خروج مردی از اهل خراسان؛ چهارم کشته شدن نفس الزکیه؛ پنجم فرو رفتن بیابان بیداء مکه.»

آنگاه فرمود: «قبل از ظهور وی دو طاعون پدید می آید: یکی طاعون سفید و دیگری طاعون سرخ.»عرض کردم: «قربانت شوم ! طاعون سفید چیست و طاعون

1- . غیبت نعمانی: 294
2- . همان: 296
3- . همان: 289

سرخ کدام است؟» فرمود: طاعون سفید مرگ سریع است و طاعون سرخ، شمشیر می باشد. قائم قیام نمی کند مگر بعد از آنکه در شب جمعه و بیست و سوم ماه، از وسط آسمان او را به نام صدا زنند.» عرض کردم: «چطور او را صدا می زنند؟» فرمود: «نام او و نام پدرش را می برند و می گویند: «آگاه باشید که فلانی پسر فلانی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله آشکار شد؛ به فرمان او گوش فرا دهید و از وی پیروی کنید.» بعد از این ندا هیچ ذی روحی نمی ماند جز اینکه این صدا را می شنوند و آنها که خوابیده اند، بیدار می شوند و به حیاط خانه خود می آیند و دوشیزگان از پس پرده بیرون می دوند و با آن صدا، قائم قیام می کند و آن صدا هم صدای جبرئیلاست.»(1)

49. کافی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند وحی فرستاد برای عمران که من فرزندی نیکو و با برکت به تو موهبت می کنم که کور مادرزاد و افراد پیس را شفا دهد و با اجازه خدا، مرده را زنده گرداند، و خدا او را به سوی بنی اسرائیل مبعوث گرداند. عمران هم به زنش «حنه» که مادر مریم بود خبر داد.

وقتی «حنه» باردار شد، باور می داشت که پسر است، ولی چون دختر زایید گفت: «پروردگارا! من که دختر زاییدم؟! با اینکه می دانم پسر مثل دختر نیست!» مقصودش این بود که دختر پیغمبر نمی شود. خداوند هم فرمود: «خدا داناتر است که مادر مریم چه زایید.» وقتی خداوند عیسی را به مریم موهبت کرد، او همان پسری بود که خداوند به عمران مژده و وعده داده بود. بنابراین ما هم هر گاه درباره یکی از مردان خود چیزی گفتیم، ممکن است راجع به نوادگان او باشد (پس اگر دیدید درباره یکی یا چند نفر از ما مصداق پیدا نکرد) منکر آن نشوید.»(2)

1- . غیبت نعمانی: 289
2- . کافی 1: 322

مؤلف: حاصل مضمون این روایت و امثال آن این است که گاهی مصالح بزرگی موجب می شود که پیغمبران و جانشینان آنها،درباره بعضی از امور به طور مجاز و توریه و چنان که در «کتاب محو و اثبات» خواهیم گفت، به اموری که «بداء» در آن راه دارد سخن بگویند، سپس عکس آنچه که مردم از کلام اول فهمیده اند، برای آنها ظاهر می شود.در این موارد باید متوجه باشند و آن را حمل بر دروغ نکنند، و بدانند که آنچه آنها فهمیده اند، معنی حقیقی آن نیست، بلکه مثل معنی مجازی است؛ یا اینکه وقوع معنی آن، مشروط به شرطی است که هنوز متحقق نگردیده است.

از جمله قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و تعیین شخص آن حضرت از میان سایر ائمه علیهم السلام است (که به شیعیان وعده داده اند) تا امیدوار باشند و موقعی که ظلمی از ظالمی دیدند، به امید نزدیکی گشایش کارشان، استقامت ورزند.پس گاهی که در روایات «قائم» گفته می شود، مقصود کسی است که قیام به امر امامت می کند. چنان که فرموده اند: «همه ما امر خدای را به پای می داریم، ولی ممکن است بعضی خیال کنند که مقصود، قائمی است که جهاد می کند و با شمشیر قیام می کند.» و گاهی منظور ائمه از «قائم» این است که اگر خداوند به آنها اجازه دهد، آنها هم با شمشیر قیام می کنند، و یا مقصود این است که اگر شیعیان استقامت و پایداری نشان دهند و اسرار ائمه را مکتوم بدارند و آن طور که می باید از امام خود پیروی کنند، البته امام هم با شمشیر قیام خواهد کرد، و یا به این معنی باشد که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «فرزند من قائم است» که مقصود هفتمین فرزند آن حضرت است، نه فرزند بلافصل او.

سپس حضرت مثل زد به اینکه خداوند وحی فرستاد برای عمران که من پسری به تو موهبت خواهم کرد و مقصود، فرزندِ فرزند بود. ولی «حنه» زن عمران این طور فهمید که منظور، فرزند بلا فصل است.پس مقصود حضرت که فرمود: «ما هم هر گاه درباره ...» این است که هر گاه بر حسب فهم مردم یا ظاهر لفظ چیزی گفتیم، یا اینکه اگر گاهی در ظاهر لفظ معنی حقیقی قصد کردیم، مشروط به امری است که

هنوز واقع نشده و «بداء» در آن راه می یابد، آنهم به همان معنایی که ما در باب خودش تحقیق کرده ایم.

بنابراین داستان عیسی را حضرت از باب تنظیر نقل فرمود، هر چند با مقصود حضرت کاملا مطابقت نداشت.یا اینکه داستان عیسی حقیقتا همین طور بوده. به این معنی که اول بنا بوده فرزند بلافصل عمران پیغمبر شود، ولی بعد «بداء» حاصل شد و این منظور درباره فرزندِ فرزند وی عملی گردید.

و ممکن است درباره این مثل و محل استعمال آن، وجه دیگری نیز باشد و آن اینکه مراد در مثل و مضرب آن، معنایی مجازی و به گونه ای دیگر باشد. پس در مثل طفل سویّ مذکر بر مریم اطلاق شده باشد؛ زیرا او سبب وجود عیسی علیه السلام است تا از باب اطلاق اسم مسبب بر سبب باشد. همچنین در محل ضرب مثل قائم اطلاق شده بر کسی که در صلب قائم است یا به توجیه مذکور در مریم و عیسی علیهما السلام یا از باب اطلاق اسم جزء بر کل، اگر چه جزئیت نیز همچنین مجازی است و خدا مراد اهل بیت علیهم السلام را می داند.

50. مختصر: روایت شده که حدیثی به خط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدین عبارت یافته اند که نوشته بود: «با گام های نبوت و ولایت به اوج حقایق بالا رفتیم.» تا آنجا که فرمود: «به زودی چشمه های آب زندگانی برای آنها (شیعیان) بعد از چشیدن عذاب آتش ها ظاهر می شود، و این در وقتی است که سال ها به میزان عدد «الم» و «طه» و «طس»ها برسد.»

مؤلف: احتمال دارد که مقصود حضرت همه «الم»ها و سایر حروف مقطعه ای باشد که «الم» بر سر آنهاست، مثل «المص» و «المر»، زیرا تمام آنها با «طه» و «طس»ها به 1195 می رسد و این از بارزترین صورتی است که در خبر ابولبید ذکر کردیم و آن را تأیید می کند ، چنان که اشاره کردیم.

ضمنا باید دانست که این گونه «تعین وقت»ها (که در این روایات معین شده است) بر فرض اینکه روایات آن صحیح باشد، با منع از تعیین وقت منافات ندارد،

زیرا روایاتی که از تعیین وقت ها نهی کرده، مقصود تعیین وقت به طور حتم است، نه تعیین وقتی که احتمال حصول «بداء» در آن برود، همان طور که در احادیث گذشته به آن تصریح شد؛ یا تعیین وقت با تصریح به وقت ظهور است. پس با رمزگویی و بیان به گونه ای که وجوه زیادی داشته باشد، منافات ندارد یا عدم جواز تعیین وقت مخصوص غیر معصوم علیه السلام است و برخی اخبار با این احتمال اخیر منافات دارد و احتمال اول اظهر است.

و غرض ما از بیان این وجوه، آوردن احتمالی است که منافات با گذشتن موعد ظهور با این زمان ندارد. پس اگر این زمان گذشت و فرج ظهور نکرد، پناه بر خدا ! این از سوء فهم ماست و خدا مورد مدد خواهی ماست. ضمنا احتمال حصول بداء در هر یک از محتملات آن وجود دارد، همان طور که در ذیل خبر ابن یقطین و ثمالی و غیر آن اشاره شد. پس از وسوسه های شیاطین انس و جن برحذر باش و توکل بر خداست.

ص: 175

باب بیست و هشتم : فضیلت انتظار فرج و مدح شیعیان در زمان غیبت و آنچه که شایسته است در آن زمان انجام داده شود

1. خصال: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «از دین امامان، پرهیزکاری و عفت و صلاح است.» تا آنجا که فرمود: «و انتظار فرج با صبر و بردباری است.»(1)

2. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «با فضیلت ترین اعمال امت من، انتظار فرج پروردگار است.»(2)

3. امالی: امام زین العابدین علیه السلام از پدرش از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به اندکی از روزی خدا از خداوند راضی باشد، خدا هم به عمل قلیلی از وی خشنود است و انتظار فرج عبادت است.»(3)

1- . خصال: 479
2- . عیون اخبار الرضا 2: 39
3- . امالی طوسی: 405

مؤلف: در باب «مواعظ امیرالمؤمنین» خواهد آمد (در جلد هفدهم بحار) که مردی از آن حضرت پرسید: «کدام عمل نزد خدا محبوب تر است؟» فرمود:«انتظار فرج.»

4. احتجاج: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «غیبت به وسیله دوازدهمی از جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او ممتد می شود. ای ابو خالد! مردم زمان او که معتقد به امامت وی می باشند و منتظر ظهور او هستند، از مردم تمام زمان ها بهترند، زیرا خداوند عقل و فهمی به آنها داده که غیبت در نزد آنها حکم مشاهده را دارد! خداوند آنها را در آن زمان مثل کسانی می داند که با شمشیر در پیش روی پیغمبر (علیه دشمنان دین) پیکار کرده اند. آنها مخلصان حقیقی و شیعیان راستگوی ما هستند که مردم را به طور آشکار و نهان به دین خدا می خوانند.» و هم فرمود: «انتظار فرج از بزرگ ترین فرج هاست.»(1)

5. امالی: جابر جعفی می گوید: بعد از خاتمه اعمال حج، با جمعی به خدمت امام محمد باقر علیه السلام رسیدیم و با حضرتش وداع کرده و عرض کردیم: «یابن رسول اللّه! وصیتی به ما بفرمایید.» فرمود: «اقویای شما به ضعفا کمک کنند؛ اغنیای شما از فقرا دلجویی کنند و هر مردی از شما، برادر دینی اش را مانند خود نصیحت کند (آنچه برای خود می خواهد، برای او نیز بخواهد) و اسرار ما را از نااهلان مخفی دارید، و مردم را بر گردن های ما مسلط نکنید.

به گفته های ما و آنچه از ما به شما می رسانند توجه کنید، اگر دیدید موافق قرآن است، آن را بپذیرید و چنانچه آن را موافق قرآن نیافتید، از نظر بیندازید. و اگر مطلب بر شما مشتبه گشت، درباره آن تصمیمی نگیرید و آن را به ما عرضه دارید تا همان طور که برای شما بیان کرده اند تشریح کنیم. اگر شما چنین بودید که به شما

1- . احتجاج: 318

سفارش کرده ایم و از این حدود تجاوز نکنید و پیش از ظهور قائم ما کسی از شما بمیرد، شهید از دنیا رفته است. و هر کس قائم ما را درک کند و در رکاب او کشته شود، ثواب دو شهید را دارد، و هر کس در رکاب او یکی از دشمنان ما را به قتل رساند، ثواب بیست شهید را خواهد داشت.»(1)

6. کمال الدین و معانی الاخبار:حضرت صادق علیه السلام فرمود: «طوبی برای کسی است که در غیبت قائم ما چنگ به گفتار ما زند و بعد از آنکه هدایت یافت، دلش از دین حق برنگردد.» من عرض کردم: «فدایت شوم! «طوبی» چیست؟» فرمود: «طوبی درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب است و شاخه اش در خانه های مؤمنین. این است معنی آیه شریفه «طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ»(2)، {خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند. }(3)

7. خصال:امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «منتظر فرج (آل محمد صلی الله علیه و آله) باشید و از رحمت خداوند نومید مشوید، زیرا که بهترین اعمال در نزد خداوند، انتظار فرج است.» و هم فرمود: «طاقت کندن کوه ها آسان تر از انتظار دولتی است که ظهورش به تأخیر افتاده است! از خداوند مدد بخواهید و صبر پیشه سازید که خداوند زمین خود را به بنده شایسته خود می سپارد و عاقبت نیک از آن پرهیزکاران است. پیش از رسیدن دولت حق، شتاب مکنید که پشیمان می شوید و مدت آن را دراز مشمارید که باعث قساوت دل هاتان می گردد.»

1- . امالی طوسی: 231
2- . رعد / 29
3- . کمال الدین: 335 و معانی الاخبار: 112

و فرمود: «کسی که عشق به ظهور دولت ما را به دل گرفته است، در حظیره القدس (مکان مقدس بهشت) با ما خواهد بود، و کسی که منتظر امر ماست، همچون شهیدی است که در راه خدا در خون خود غلتیده باشد.»(1)

8. بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی در مجمعی از اصحاب دو بار فرمود: «خداوندا! برادران مرا به من بنمایان.» اصحاب عرضکردند: «یا رسول اللّه! مگر ما برادران شما نیستیم؟» فرمود: «نه! شما اصحاب من هستید. برادران من مردمی در آخرالزمان هستند که به من ایمان می آورند، با اینکه مرا ندیده اند. خداوند آنها را با نام و نام پدرانشان، پیش از آنکه از صلب پدران و رحم مادرانشان بیرون بیایند، به من شناسانده است.ثابت ماندن یکی از آنها بر دین خود، از صاف کردن درخت خاردار (قتاد) با دست در شب ظلمانی، دشوارتر است. و یا مانند کسی است که پاره ای از آتش چوب درخت «غضا» را در دست نگهدارد. آنها چراغ های شب تار می باشند؛ پروردگار آنان را از هر فتنه تیره و تاری نجات می دهد.»(2)

9. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه: «هُدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»(3)، {مایه هدایت تقوا پیشگان است آنان که به غیب ایمان می آورند} فرمود: «آنها که ایمان به غیب می آورند، کسانی هستند که اعتقاد به قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دارند.»(4)

10. کمال الدین: یحیی بن ابوالقاسم می گوید: از حضرت صادق علیه السلام معنی این آیه شریفه را پرسیدم: «الم ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ، الَّذِینَ

1- . خصال: 616 - 625
2- . بصائر الدرجات 2: 93
3- . بقره / 2 - 3
4- . کمال الدین: 29

يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، {الف،لام،میم. این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوا پیشگان است آنان که به غیب ایمان می آورند.} فرمود: «(متقین) شیعیان علی علیه السلام و (غیب)، حجت غایب است.»

آنگاه صدوق می گوید: دلیل آن، این آیه است: «وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ»، {و می گویند: «چرا معجزه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی شود؟» بگو: «غیب فقط به خدا اختصاص دارد. پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم.}(1)

زیرا خداوند در اینجا خبر می دهد که آن آیه (و علامت که مردم می خواستند)، عبارت از «غیب» است و غیب هم «حجت» می باشد. مصداق آن، این آیه است: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ آیَهً»(2)، {و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم}، منظور حجت است.(3)

مؤلف: عبارت «و شاهد ذلک»، کلام صدوق رحمه الله است.

11. کمال الدین: حضرت امام محمد باقر از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین عبادت ها انتظار فرج (آل محمد صلی الله علیه و آله) است.»(4)

12. کمال الدین: حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! آنها که بیش از همه در امور دینی یقین دارند، مردمی در آخرالزمان می باشند که پیغمبر را ندیده اند و حجت خدا هم از نظر آنها پنهان گردیده است.با این حال به وسیله سیاهی که در

1- . یونس / 20
2- . مومنون / 50
3- . کمال الدین: 29
4- . کمال الدین: 272

سفیدی است (یعنی سطور کتاب های دینی، خواه قرآن و خواه اخبار) ایمان می آورند.»(1)

13. کمال الدین: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «هر کس در غیبت قائم ما بر دوستی ما ثابت بماند، خداوند ثواب هزار شهید امثال شهدای جنگ بدر و احد را به وی عطا می فرماید.»(2)

در دعوات راوندی هم این روایت آمده است جز اینکه در آنجا می گوید : «هر کس بر دوستی ما بمیرد».(3)

14. محاسن برقی: «سندی» از جدش نقل می کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «چه می فرماییددرباره کسی که در حال انتظار ظهور قائم شما بمیرد؟» فرمود: «او مثل کسی است که با قائم در خیمه اش باشد.» سپس حضرت لحظه ای سکوت کرد. آنگاه فرمود: «او مانند کسی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.»(4)

15.محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که منتظر ظهور قائم باشد و بر این عقیده بمیرد، مانند کسی است که در خیمه قائم علیه السلام می باشد.»(5)

در کمال الدین و غیبت نعمانی هم این روایت با اسناد دیگر آمده است.(6)

1- . کمال الدین: 273
2- . کمال الدین: 302
3- . دعوات راوندی: 327
4- . محاسن برقی: 277
5- . محاسن برقی: 277
6- . کمال الدین: 584

16.محاسن برقی: عبدالحمید واسطی می گوید: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: «آقا! به خدا قسم دکان های خود را به انتظار ظهور امام زمان علیه السلام رها کردیم، تا جایی که چیزی نمانده که از فقر و بیچارگی دست تکدی پیش مردم دراز کنیم.» فرمود: «ای عبدالحمید! آیا گمان می کنی که اگر کسی خود را وقف راه خدا کند، خداوند راه روزی را به روی او نمی گشاید؟ آری واللّه! خداوند حتما درِ رحمت خود را به روی او خواهد گشود. خدا رحمت کند کسی را که خود را در اختیار ما گذاشته است. خدا رحمت کند آن کس را که امر ما را زنده نگه دارد.» عرض کردم: «اگر من پیش از آنکه به شرف ملاقات قائم شما فائز گردم بمیرم، چگونه خواهم بود؟» فرمود: «هر کدام از شما که می گوید«اگر قائم آل محمد را ببینم به یاری او برمی خیزم»، مانند کسی است که در رکاب او شمشیر بزند و کسی که در رکاب وی شهید شود، مثل این است که دو بار شهید شده است.»(1)

این روایت در کمال الدین به سند دیگر هم نقل شده، با این فرق که می گوید : «مثل کسی است که در رکاب او شمشیر زند، بلکه مثل کسی است که با وی شهید شود.»

17. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اگر کسی از شما بر این عقیده (انتظار قیام امام زمان علیه السلام) بمیرد، مانند این است که در راه خدا شمشیر زده است.»(2)

18. محاسن برقی: فیض بن مختار می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر ظهور قائم آل محمد

1- . محاسن برقی: 277
2- . محاسن برقی: 277

صلوات الله علیهم اجمعین باشد، مثل کسی است که با قائم علیه السلام در خیمه اش باشد.» سپس لحظه ای سکوت کرد و آنگاه فرمود: «نه! بلکه مانند کسی است که در

رکاب او شمشیر زده است.» بعد از آن فرمود: «نه به خدا! بدانید که او همچون کسی است که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به عزّت شهادت نائل گشته است.»(1)

19. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «موقعی که سلمان رضی اللّه عنه وارد کوفه شد و به آن شهر نظر افکند، مصیبت های کوفه را که بعدها می باید پدید آید برای مردم بیان کرد. حتی (فجایع) سلطنت بنی امیه و خلفای بعد از آنها را نیز ذکر کرد و آنگاه گفت: «چون کار به اینجا کشید، با گلیم های خانه خود به سر برید تا وقتی که پاک نهاد، پسر پاکزاد پاکیزه سرشت که غیبت می کند و از وطن و بستگانش دور می ماند، آشکار شود.»(2)

20. کمال الدین: عمار ساباطی می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «ثواب عبادت پنهانی در دولت باطل، با امامی از شما که مقام امامتش از نظر مردم پوشیده است، بیشتر است یا عبادتی که به طور آشکار در ظهوردولت حق و حکومت امام ظاهر می کنند؟» حضرت فرمود: «ای عمار! بخشش پنهانی بهتر از بخشش آشکار است. همچنین عبادت پنهانی شما در دولت باطل، با امامی که (از ترس دشمن) مخفی گردیده، ثوابش بیشتر از عبادتی است که در دولت حق با امام ظاهر کرده می شود. زیرا در دولت باطل، شما از دشمنان خود بیمناک هستید و مسلم است که عبادت با ترس و هراس در دولت باطل، با عبادت مطمئن در دولت حق قابل مقایسه نیست.

1- . محاسن برقی: 278
2- . غیبت طوسی: 163

بدانید هر کس از شما که یک نماز واجبی را از ترس دشمن در پنهانی و به طور تنهایی در اول وقت بگذارد و آن را تمام کند، خداوند ثواب بیست و پنج نماز واجب منفرد برای او می نویسد. و هر کس یک نماز مستحبی را در وقتش بخواند و آن را تمام کند، خداوند ثواب ده نماز مستحبی برای او خواهد نوشت.و هر کس از شما یک کار نیک انجام دهد، خداوند در عوض ثواب بیست کار نیک برای او بنویسد. هر وقت شخص با ایمانی از شما (شیعیان) حسن عمل داشته باشد و با تقیه کردن از دشمنان، به خدا نزدیک شود و دین و اعتقاد به امام خود و جان و زبانش را از هر گونه خطری و آلودگی حفظ کند، خداوند به میزان زیاد بر ثواب اعمال وی می افزاید، زیرا خداوند خوان کرم خود را گسترده است.»

عرض کردم: «قربانت گردم! شما با این بیان، رغبت و میل مرا به عبادت افزون فرمودید، ولی من می خواهم بدانم که چطور ثواب اعمال ما، از ثواب اعمال یاران امام ظاهر شما در دولت حق بیشتر است، با اینکه ما و آنها یک دین داریم و آنهم دین خداست؟»

حضرت فرمود: «شما در پذیرفتن دین خدا و نماز و روزه و حج و هر عمل و عبادتی به طور پنهانی، بر آنها پیشی گرفتید، با امامی که امامتش بر مردم پوشیده است به سر می برید و از وی پیروی می کنید و منتظر ظهور دولت حق هستید، در حالی که از سلاطین جور بر جان امام و خودتان خائف می باشید.نگاه می کنید به حق امام خود و حق خودتان که در دست ستمگران است و نگذاشته اند شما به آن برسید و شما را در امر دنیا و کسب معیشت مستأصل کرده اند، مع هذا شما با صبر و عبادت و اطاعت پروردگار و ترس از دشمنان می گذرانید. به همین دلیل خداوند ثواب اعمال شما را افزون گردانیده است. پس خوش به حال شما!»

عرض کردم: «قربانت گردم! بنابراین آرزو نمی کنم که در ظهور دولت حق از اصحاب قائم علیه السلام باشم، زیرا ما در روزگار امامت شما به سر می بریم و با

پیروی از شما (که با تقیه زندگی می کنید)، ثواب اعمال ما از ثواب اعمال آنها که در دولت حق هستند، بیشتر است.»

فرمود: «آیا دوست نمی دارید حق آشکار شود؛ عدالت در دنیا گسترش یابد؛ حال عموم مردم نیکو گردد؛ خداوند هدف ها را یکی کند و دل های پراکنده را با هم پیوند دهد؛ کسی در زمین خدا معصیت نکند؛ حدود الهی در میان مردم جاری گردد؛ حق به اهلش منتقل شود و صاحب حق آن را آشکار سازد تا آنکه از ترس کسی چیزی پوشیده نماند؟

ای عمار! به خدا قسم هر کس از شما با این عقیده که شما دارید بمیرد، از بسیاری از آنها که در جنگ بدر و احد حاضر بودند، افضل و بهتر است. پس مژده باد برشما!»(1)

21. کمال الدین: از حضرت موسی بن جعفر، از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین عمل های امت من، انتظار فرج از جانب خدای عزوجل است.»(2)

22. کمال الدین: محمد بن فضیل می گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: «فرج ما کی فرا می رسد؟» فرمود: «آیا انتظار فرج کشیدن، از فرج نیست؟ خداوند می فرماید: «فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ»، {انتظار برید که من [نیز] با شما از منتظرانم}.(3)

این روایت در تفسیر عیاشی هم آمده است.(4)

1- . کمال الدین: 585
2- . همان
3- . همان
4- . تفسیر عیاشی 2: 146

23. کمال الدین: امام رضا علیه السلام فرمود: «چقدر صبر و انتظار فرج نیکوست! آیا قول خدای تعالی را نشنیدی که می فرماید: «وَارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقیبٌ»، {و انتظار برید که من [هم] باشما منتظرم}؟ و می فرماید: «فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ» {انتظار برید که من [نیز] باشما از منتظرانم}؟ پس بر شما باد به صبر که فرج با یأس شما می آید و کسانی که قبل از شما بودند صابرتر از شما بودند.»(1)

این روایت در تفسیر عیاشی نیز آمده است.(2)

24. کمال الدین: ابو ابراهیم کوفی می گوید: «خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم، دیدم موسی بن جعفر علیهما السلام که در آن وقت بچه بود، وارد شد. من از جا برخاستم و سر مبارک او را بوسیدم و سپس نشستم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ای ابو ابراهیم! این کودک بعد از من امام تو است. آگاه باش که قومی درباره او از دین خود منحرف می شوند و جمعی دیگر به سعادت می رسند. خداوند قاتل او را لعنت کند و عذاب روحی او را افزون گرداند.آگاه باش که خداوند بعد از کارهای عجیبی که از راه حسد بر وی می گذرد، کسی را که در زمان خود بهترین مردم روی زمین باشد از صلب وی پدید آورد.خداوند آنچه را خواسته است عملی می سازد، هر چند اهل شرک ناخوش بدارند.

خداوند بقیه دوازده امام مهدی را که به بزرگواری ممتاز گردانیده و جایگاه مقدسی به آنها روزی کرده، از وی به وجود آورد. کسی که منتظر ظهور امام دوازدهم باشد، مانند کسی است که با شمشیر برهنه در رکاب پیغمبر، دشمن را از حضرتش دفع می کند.»

1- . کمال الدین: 584
2- . تفسیر عیاشی 2: 23

در این وقت مردی از دوستان بنی امیه وارد گشت و حضرت هم سخن خود را قطع فرمود. بعد از آن پانزده مرتبه خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم تا سخن آن روز را تکمیل فرماید، ولی میسر نگردید.چون سال بعد به خدمتش رسیدم، دیدم حضرت نشسته است. در آن حال فرمود: «ای ابو ابراهیم! ... او کسی است که بعد از تنگی طاقت فرسا و بلا و ظلم طولانی، شیعیان خود را از غم نجات می دهد. پس خوش به حال آنها که آن زمان را درک کنند! ای ابو ابراهیم! همین قدر بس است.» ابو ابراهیم گفت: چنان خوشحال شدم که هیچ گاه بدان گونه از خدمتش برنگشته بودم.(1)

25. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «خوش به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درک می کند،در حالی که پیش از قیامش از وی پیروی می کرده؛ دوست او را دوست می داشته؛ از دشمنش بیزاری می جسته و تمام ائمهقبل از او علیهم السلام را دوست داشته است. آنها رفیقان و دوستان من و گرامی ترین امت من می باشند.» رفاعه گفت: حضرت فرمود: «آنها در نزد من گرامی ترین خلق خدا هستند.»(2)

26. غیبت شیخ طوسی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردمی بعد از شما خواهند آمد که یک مرد آنها، ثواب پنجاه نفر از شما دارند.» اصحاب عرضکردند: «یا رسول اللّه! ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما پیکار کرده ایم و قرآن در میان ما نازل شده است!» (یعنی چطور می شود که مردمی بیایند که یک نفر آنها ثواب پنجاه نفر ما را داشته

1- . کمال الدین: 586
2- . غیبت طوسی: 456

باشند؟) فرمود: «آنچه را که آنها متحمل می گردند اگر شما ببینید، نمی توانید مانند آنها صبر کنید !»(1)

27. محاسن برقی: «قنوه» دختر رشید هجری می گوید: به پدرم گفتم: «چقدر در امر دین جهد و کوشش داری !» پدرم گفت: «دختر جان ! بعد از ما مردمی می آیند که بصیرت آنها در امر دینشان بهتر از جهد و کوشش مردم قبل از آنهاست.»(2)

28. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «چرا چشم به آن دوخته اید و برای چه شتاب می کنید؟ مگر تأمین ندارید؟ آیا این طور نیست که مردی از شما از خانه بیرون می رود

و پس از انجام کارش دوباره به خانه برمی گردد ، بدون اینکه خطری به او رسیده باشد؟ اگر آنها که پیش از شما بودند، مانند شما (در رفاه بودند و امنیت داشتند) هر مردی از آنهارا می گرفتند و دست و پای او را قطع می کردند، سپس بر تنه های نخل به دار می زدند و با اره به دو نیم می کردند و او این بلاها را برای اصلاح نفس خود و کفاره گناهش، بر خویشتن هموار می کرد.» آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»(3)، { آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید وحال آنکه هنوز مانند آن چه بر [سرِ] پیشینیان شما آمد ،بر [سرِ] شما نیامده است؟ آنان دچار سختی وزیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند، تاجایی که پیامبر [خدا] وکسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: «یاری خدا کی خواهد بود؟» هشدار، که پیروزی خدا نزدیک است. }.(4)

1- . غیبت طوسی: 456
2- . محاسن برقی: 391
3- . بقره / 214
4- . غیبت طوسی: 458

مؤلف: عبارت «ثم لا یعدو ذنب نفسه» یعنی آن گرفتاری ها را فقط به خودش و گناه خویش نسبت می دهد، یا به این معناست که با آن بلایا، فقط به اصلاح نفس خویش و جبران گناهانش می پردازد.

29. غیبت طوسی: حسن بن جهم می گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره امور مربوط به فرج پرسیدم. فرمود: «آیا نمی دانی که انتظار فرج از فرج است؟» گفتم: «نمی دانم،مگر اینکه شما مرا بیاموزی.» فرمود: «بله انتظار امر فرج از فرج است.»(1)

30.غیبت طوسی: ثعلبه بن میمون می گوید: «امام خود را بشناس، زیرا شناختن او زیانی به تو نمی رساند، خواه دولت حق قبلا پدید آید یا ظهور آن به تأخیر افتد. هر کس امام خود را بشناسد و پیش از اینکه ظهور دولت حق را ببیند جان دهد، و سپس قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، ثواب او مانند کسی است که با قائم در خیمه اش باشد.»(2)

31. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که عقیده به ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد و با این عقیده پیش از قائم علیه السلام بمیرد، ثواب او مثل کسی است که در رکاب وی کشته شود.»(3)

32. محاسن برقی: حکم بن عیینه می گوید: وقتی در جنگ نهروان امیرالمؤمنین علیه السلام خوارج را به قتل رسانید، مردی به خدمت حضرت رسید. حضرت فرمود: «قسم به خداوندی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، مردمی در اینجا با ما آمده اند که هنوز خداوند پدران و نیاکان آنها را خلق نکرده است!» آن مرد عرض کرد: «مردمی که هنوز خلق نشده اند، چگونه می توانند با ما آمده باشند؟» فرمود: «آری،

1- . غیبت طوسی: 458
2- . غیبت طوسی: 459
3- . غیبت طوسی: 460

آنها مردمی هستند که در آخرالزمان می باشند و در این هدف که ما داریم، آنهانیز شریک هستند و تسلیم ما هستند. پس آنها در آن راه که ما گام برمی داریم، شرکای حقیقی و واقعی ما هستند.»(1)

33. محاسن برقی: حضرت صادق از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: «بهترین عبادت شخص با ایمان، انتظار فرج است.»(2)

34. تفسیر عیاشی: فضل بن ابی قره می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «خداوند وحی فرستاد به حضرت ابراهیم که به زودی فرزندی برای تو متولد خواهد شد! ابراهیم هم به ساره (همسرش) خبر داد. ساره گفت: «من پیرزن هستم!» با این وصف خداوند به سوی ابراهیم وحی فرستاد که ساره به زودی فرزندی می آورد و اولادش چهارصد سال گرفتار خواهند بود.»

آنگاه حضرت فرمود: «چون گرفتاری بنی اسرائیل به طول انجامید، چهل صبح رو به درگاه الهی آورده به گریه و زاری پرداختند. خدا هم به موسی (و برادرش) هارون وحی فرستاد که (با امداد غیبی) آنها را از شر فرعون نجات می دهد و صد و هفتاد سال از چهار صد سال گرفتاری آنها را برداشت.»

سپس امام ششم علیه السلام فرمود: «همچنین شما هم اگر مثل بنی اسرائیل در درگاه خداوند به گریه و زاری بپردازید، خداوند فرج ما را نزدیک خواهد کرد. اما اگر چنین نباشید، این سختی تا پایان مدتش خواهد رسید.»(3)

35. تفسیر عیاشی: امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ»، {آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: «[فعلاً] دست [ازجنگ] بدارید، و نماز را برپا کنید و زکات

1- . محاسن برقی: 407
2- . محاسن برقی: 453
3- . تفسیر عیاشی 2: 163

بدهید }(1)فرمود: «مقصود پیروی امام است. مردم درخواست رفتن به جهاد کردند، ولی وقتی جهاد در رکاب امام حسین علیه السلام بر آنها واجب گردید، «قالوا رَبَّنا أَخِّرْنا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ»، {می گویند: «پروردگارا، ما را تا چندی مهلت بخش تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان [تو] پیروی کنیم. }(2)حضرت فرمود: «تأخیر آن امر را تا زمان قائم علیه السلام اراده کردند.»(3)

36. مجالس شیخ مفید: عوف بن مالک گفت: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:«ای کاش من برادرانم را ملاقات می کردم.» ابوبکر و عمر گفتند: «مگر ما برادران شما نیستیم که به تو ایمان آورده و هم با تو مهاجرت کردیم؟» فرمود:«شما ایمان آوردید و هجرت کردید، ولی ای کاش من برادرانم را ملاقات می کردم.» آنها هم گفتار خود را تکرار کردند.سپس فرمود: «شما اصحاب من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که بعد از شما می آیند و به من ایمان می آورند و مرا دوست دارند و یاری می کنند و تصدیق می نمایند و مرا هم ندیده اند. ای کاش من برادران خود را می دیدم !»(4)

37. غیبت نعمانی: علی بن حارث بن مغیره روایت می کند که پدرش گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «آیا فترتی در پیش است که مسلمانان در آن فترت امام خود را نمی شناسند؟» حضرت فرمود: «این طور گفته می شود.»عرض کردم: «پس ما چه کنیم؟» فرمود: «هر وقت در آن فترت قرار گرفتید، به همان طریقه ای که دارید، چنگ زنید تا وضع بعدی برای شما روشن گردد.»

1- . نساء / 77
2- . ابراهیم / 44
3- . تفسیر عیاشی 1: 285
4- . امالی مفید: 62

هم در آن کتاب امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی داخل صبح و شام شدی و امامی از آل محمد صلی الله علیه و آله را ندیدی، هر کس را که دوست داشتی همچنان دوست بدار و هر کس را که دشمن داشتی، همچنان دشمن بدار و در ولایت کسی که تحت ولایتش بودی بمان و صبح و شام منتظر فرج باش.»

در کافی نیز این روایت نقل شده است.

همچنین در غیبت نعمانی از عبداللَّه بن سنان روایت کرده که گفت: من و پدرم به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم. حضرت فرمود: «چه حالی خواهید داشت هنگامی که در وضعی قرار می گیرید که نه امامی باشد که مردم را راهنمایی کند و نه نشانه ای ازدیانت خدا دیده شود، به طوری که جز کسی که با دعای حریق خدا را می خواند، از آن سرگردانی رهایی نمی یابد؟» پدرم گفت: «به خدا قسم این بلاست! قربانت شوم! پس من در آن موقع چه کنم؟» فرمود: «اگر این روز پدید آمد و امام زمان علیه السلام را هم درک نکردید، چنگ زنید به آنچه در دست دارید، تا موقعی که حقیقت آشکار شود.»

و نیز در کتاب مذکور به سند مزبور از حرث بن مغیره بصری روایت می کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «برای ما روایت شده است که صاحب الامر مدتی ناپدید می گردد. پس ما در آن موقع چه کنیم؟» فرمود: به همان طریقه که دارید (یعنی مذهب تشیع و عقیده به دوازده امام) ثابت بمانید تا واقع برای شما روشن گردد.»(1)

مؤلف: مقصود از این اخبار، این است که شیعیان در غیبت امام زمان علیه السلام در امر دین و عمل به احکام اسلام متزلزل و پریشان نشوند. و به عبارت روشن تر به ما دستور داده اند که در آن موقع، اصول و فروع دین خود را همان طور

1- . غیبت نعمانی: 158

که از ائمه اطهار علیهم السلام به شما رسیده است، محکم گرفته و از دست ندهید، و از دین اسلام برنگردید تا آنکه امام شما ظاهر شود.و احتمال دارد که معنی روایات مزبور این باشد که هر کس مدعی شد که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، به وی ایمان نیاورید تا آنکه با معجزات، ادعای خود را ثابت کند. پیشتر هم در ادله ای که شیخ طوسی آورده بود نیز در این باره از سعد بن عبداللّه سخن رفت.

38. غیبت نعمانی: ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت:«زمانی برای مردم فرا رسد که فترتی به آنها برسد؛ علم و دانش در آن فترت پوشیده گردد، چنان که مار در سوراخ خود پنهان می شود. در چنین وضعی که دارند، ستاره ای بر آنان طالع می شود.» پرسیدم: «سبطه چیست؟» فرمود: «فترت و فاصله است.» پرسیدم: «در بین این فاصله چه کنیم؟» فرمود: «بر عقیده ای که دارید بمانید تا خدا ستاره شما را برایتان طالع فرماید.»

ابان بن تغلب به همین اسناد می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:«حال شما چگونه است در موقعی که فترتی بین دو مسجد روی داد؟ علم و دانش در آن فترت پوشیده گردد، چنان که مار در سوراخ خود پنهان می شود، و در میان شیعیان اختلاف پدید آید و یکدیگر را دروغگو بنامند و آب دهان به روی هم بیندازند.»عرض کردم: «پس در آن روز خیری نیست؟» فرمود: «تمام خیر و خوبی در آن روز است.» این را سه بار تکرار کرد و سپس فرمود: «فرج و گشایش کار شما نزدیک است.»

و هم در کافی این حدیث را به سند دیگر از آن حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «تو چه حالی داری در حالی که فترت اتفاق بیفتد؟» و مثل ادامه حدیث را فرمودند.

و نیز در غیبت نعمانی، از ابان بن تغلب، از آن حضرت نقل کرده که به وی فرمود: «ای ابان ! عالم دچار سبطه ای می شود که علم در بین دو مسجد پنهان می گردد، چنان که مار در سوراخ خود پنهان می شود.» عرض کردم: «سبطه چیست؟» فرمود: «پایین تر از فترت است. در آن موقع که مردم در آن حیرت و فترت به سر

می برند، ناگاه ستاره برای آنها طلوع می کند.» عرض کردم: «فدایت شوم! در آن فترت حال ما چگونه خواهد بود؟» فرمود: «بر همین طریقه که هم اکنون دارید بمانید تا خداوند صاحب آن را برای شما بیاورد.»(1)

مؤلف: فیروزآبادی می گوید: عبارت «أسبط» یعنی از ترس ساکت شد و به زمین چسبید و از ضربه دراز کشید، و در خوابش پلک زد و خود را به غفلت از امری زد و پهن شد و افتاد و نتوانست تکان بخورد. پایان کلام فیروزآبادی.

در کتاب «کافی» به جای سبطه در بین دو مسجد، «بطشه» آمده است که اشاره به لشکر سفیانی و استیلای آنها در بین مکه و مدینه است. (بطشه به معنی حمله و هجوم ناگهانی است) و اصل روایت شاید به این معنی باشد که به واسطه حوادثی که در بین مسجدالحرام و مسجد پیغمبر (مکه و مدینه) روی می دهد، علم پنهان می گردد، یا اینکه به علت سلطه ستمگران در این محل، بیشتر علم پنهان می شود.

ابن اثیر جزری می گوید: معنی روایت این است که در آن موقع اسلام در مدینه پوشیده می شود، چنان که مار در سوراخ پنهان می گردد. یعنی قسمتی از اسلام در مدینه با قسمت دیگر اجتماع می کند.

39. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «صاحب الامر را غیبتی است که هر کس در غیبت وی بخواهد دین خود را حفظ کند، مثل این است که درخت خاردار قتاد را با دست خود از خار صاف کند.» سپس حضرت با دست اشاره کرد و فرمود: «این طور!» و فرمود: «کدام یک از شما با دست خار درخت قتاد را چنگ زده است؟!» آنگاه لحظه ای سکوت کرد و سپس فرمود: «صاحب این امر (قائم

1- . غیبت نعمانی: 159

آل محمد صلی الله علیه و آله) غایب می شود. پس به هنگام غیبت او، بندگان خدا باید از خدا بترسند و دین خود را از دست ندهند.»(1)

و هم در غیبت نعمانی از صالح بن خالد روایت کرده است که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم. حضرت فرمود: «صاحب این امر غیبتی دارد»و مثل همین حدیث را در ادامه نقل کرده است.(2)

40. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: «ناچار برای ما است آذربایجان. هیچ چیز نمی تواند با آن برابری کند! وقتی چنین شد، همچون گلیم پاره های خانه های خود باشید و مانند مادر جای خود آرام گیرید، تا موقعی که شخص متحرکی از ما حرکت کند. آنگاه به سوی او بشتابید، هر چند مانند کودکان با دست و شکم راه بروید. به خدا قسم گویا او را در بین رکن و مقام می بینم که از مردم به شرط عمل کردن به کتاب جدیدی که بر عرب دشوار است، بیعت می گیرد.» سپس حضرت فرمود: «وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است!»(3)

مؤلف: عبارت «ألبد بالمکان» یعنی در جایی اقامت کرد و عبارت «لبد الشیء بالارض»، یلبُد یعنی به زمین چسبید.

41. غیبت نعمانی: ابوالجارود می گوید: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: «وصیتی برای من بیان فرمایید!» فرمود: «تو را وصیت می کنم که پرهیزکاری پیشه سازی و به هنگام هجوم و تسلط این مردم، در خانه خود قرار گیری و از قیام کنندگان طایفه ما دوری گزینی، زیرا قیام آنها نه اساسی دارد و نه به طرف هدف روشنی می روند.

1- . غیبت نعمانی: 169
2- . همان
3- . غیبت نعمانی: 194

بدان که بنی امیه را سلطنتی است که مردم نمی توانند از آنها بگیرند، ولی ما را دولتی است که وقتی بیاید، خداوند به هر یک از ما اهل بیت بخواهد واگذار می کند. هر یک از شما که آن دولت را درک کند، در نزد ما مقامی عالی خواهد داشت و اگر خداوند پیش از آن روز او را قبض روح کند، در سرای دیگر کار او را اصلاح گرداند.

بدان که هیچ قومی برای دفع ظلم و عزت دینی قیام نکردند، مگر اینکه بلا آنها را کشت. تا آنکه مردمی دیگر قیام کنند که در جنگ بدر با رسول خدا حاضر بودند. کشته آنها دفن نمی شود، مرده آنها از روی زمین برداشته نمی شود و مجروح آنها مداوا نمی گردد.» عرض کردم: «آنها کیستند؟» فرمود:«فرشتگانند.»(1)

مؤلف: کلمه «فی دهمک» ممکن است مصدر مضاف به فاعل و یا مضاف به مفعول باشدو از عبارت «دهمهم الامر و دهمتهم الخیل» یعنی امور فراوان یا گله اسبان به سمت آنان آمدند. و ممکن است اسم و به معنای عدد زیاد باشد و کلمه «هولاء الناس»، بدل از ضمیر کاف باشد.

کلمه «خوارج منّا» یعنی مثل زید و بنی الحسن. کلمه «قتیلهم» یعنی کسانی که آن گروه آنان را می کشند و حاصل اینکه هر کس را فرشتگان به قتل رسانند، کشته آنها دفن نمی شود و هر کس را که فرشتگان به زمین بیفکنند، بلند نمی شود و مجروحین آنها هم مداوا نمی شوند،و یا اینکه آنها (فرشتگان) کسانی هستند که کشته نمی شوند، مگر اینکه کشته آنها را دفن کنند، و به روی زمین نمی افتند، مگر اینکه مرده خود را از روی زمین بردارند. چنان که روایت آینده معنی اخیر را تأیید می کند .

42. غیبت نعمانی: حارث همدانی نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام در منبر می فرمود: «هنگامی که خاطب (خطیب) به هلاکت افتد و صاحب عصر از مردم روی بگرداند و دل های مردم منقلب شود - به طوری که بعضی متوجه به حق و

1- . غیبت نعمانی: 194

برخی بی نصیب باشند - آنها که آرزوی ظهور را دارند (بر اثر شتاب در این کار) به هلاکت افتند و از میان بروند و آنان که به آمدن صاحب عصر ایمان دارند (و بدون شتاب تسلیم پیشامدها هستند) باقی و ثابت می مانند. ولی اینان اندکی بیش نیستند، نزدیک به سیصد نفر یا بیشتر می باشند، جماعتی که با پیغمبر در جنگ بدر (علیه کفار) جنگیدند و کشته شدند و نمردند، (مقصود فرشتگان است) با آنها (اصحاب امام زمان همان سیصد و چند نفر) در رکاب آن حضرت جهاد خواهند کرد.»

مؤلف: منظور امیر مؤمنان علیه السلام از عبارت «و زاغ صاحب العصر»، صاحب این زمان که غایب و به خاطر تدبیر واقع شده خدا، از چشم خلق مخفی است.

این که حضرت فرمودند: «و دل هایی که منقلب می شود،گروهی رشدمی کنند و گروهی پژمرده می شوند» منظورشان دل های شیعه است که هنگام این غیبت و حیرت منقلب می شود. پس هر دلی که بر حق ثابت قدم بماند، رشد یابنده است و هر دلی که به گمراهی عدول کند و با امور ناممکن زینت شود، پژمرده است.

این که فرمود: «خوش خیالان هلاک می شوند»، این مذمت آنان است و آنان کسانی هستند که در امر خدا شتاب می کنند و تسلیم او نبوده و زمان فرج را طولانی می شمرند. پس قبل از رؤیت فرج هلاک می شوند و خدا بقای هر کس را که بخواهد، از اهل صبر و تسلیم، ابقا می کند، تا او را به مرتبه اش برساند و آنان مؤمنان و مخلصان اندکند که ذکر شد که حدود سیصد نفر یا بیشترند،از کسانی که خدا به خاطر قوت ایمان و درستی یقینشا،ن برای یاری ولی اش و جهاد با دشمنش به آنان خوشامد می گوید، و همان گونه که روایت فرموده، آنان کارگزاران و حاکمان آنها در زمین به هنگام استقرار دولت او در پایان سختی های جنگ هاست.

اینکه حضرت فرمود: «و جماعتی که با پیغمبر در جنگ بدر جنگیدند و کشته شدند و نمردند، با آنها در رکاب آن حضرت جهاد خواهند کرد»، منظور حضرت این است که خداوند اصحاب قائم علیه السلام یعنی این سیصد و خرده ای نفر انسان

خالص را با ملائکه بدر که به همین تعدادند یاری می کند، و خدا ما را از کسانی قرار دهد که برای یاری دینش با ولی اش به آنها خوشامد می گوید و در این امر با ما آن کند که خودش اهل آن است.(1)

و شاید مقصود از «هنگامی که خاطب به هلاکت افتد»، طالب و خواستار خلافت باشد، و یا خطیبی است که اقدام به کار خلاف حق می کند. اگر «حاطب» خوانده شود، به معنی «هیزم کش» جهنم است و مقصود کسی است که در خطبه ذکر شده. زیرا به خاطر دارم که این خطبه طولانی را دیده ام و بسیاری از حوادث آینده را حضرت در آن خبر داده است و شرحی که دادیم از نعمانی است.

43. غیبت نعمانی: ابو المرهف از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «محاضیر به هلاکت می افتند.»عرض کردم: «محاضیر چیست؟» فرمود: «آنها که «درباره ظهور» شتاب دارند. و مقرّبون نجات می یابند، و قلعه بر شالوده خود ثابت می ماند. شما همچون گلیم پاره های خانه خود باشید که فتنه و آشوب به ضرر عاملین آن تمام می شود. هر گاه آنها قصد آزار شما را کنند، خداوند آنها را به کاری مشغول می سازد تا از آن فکر درگذرند.»(2)

مؤلف: «محاضیر» جمع «محضیر» است و محضیر به معنی اسب بسیار تندرو است (و شاید مقصود، جماعت بسیاری باشد که همه شتاب دارند که حضرت زود قیام کند) و «مقرّبون» اگر به کسر راء باشد، یعنی کسانی که می گویند فرج امام زمان نزدیک است و آرزوی نزدیک شدن وقت آن را دارند، یا دعا می کنند که خدا تعجیل در فرج آن حضرت کند.و چنانچه به فتح راء باشد، به معنی صابران و بردبارانی است که به واسطه صبر در انتظار ظهور آن حضرت، نزد خداوند مقرب گشته اند.

1- . غیبت نعمانی: 195
2- . غیبت نعمانی: 196

جمله «قلعه بر شالوده خود ثابت می ماند»، به معنی استقرار سنگر دولت مخالفین بر اساس خود است و مراد از «اوتاد»، مجازاً بنیان هاست. و در کافی عبارت «ثبتت الحصا علی اوتادهم» دارد، یعنی سنگریزه بر میخ های آنان ثابت می شود.یعنی امور دشوار برایشان آسان می شود، همان طور که استقرار سنگریزه بر میخ سخت است، یا به این معنی است که اسباب دولتشان روز به روز رو به فزونی می گذارد، یعنی سنگریزه از میخ های دولتشان بالا نمی رود، بلکه دائما به بنیان هایشان ضربه می زند، یا منظور از اوتاد، رئیسان و بزرگان است، یعنی مقدر کرد و لازم دانست که سنگریزه های عذاب، بر بزرگانشان نازل شود. و جمله «زیرا فتنه به ضرر عاملین آن تمام می شود» به این معنی است که ضرر فتنه و آشوب، دامن برانگیزنده آن را پیش از دیگران می گیرد، چنان که غبار بیشتر از دیگران به حلق پدید آورنده خود فرو می رود.

44. غیبت نعمانی: ابوبکر حضرمی می گوید: من و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم و این در وقتی بود که پرچم های سیاه در خراسان برافراشته شده بود. ما عرضکردیم: «آقا! اوضاع را چگونه می بینید؟» فرمود: «بنشینید در خانه های خود، هر وقت دیدید که ما دور مردی گرد آمده ایم، با سلاح به سوی ما بشتابید.»(1)

مؤلف: جوهری می گوید: عبارت «نهد الی العدو»، ینهَد یعنی به سمت دشمن برخاست.

45. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «زبان های خود را نگهدارید و از خانه های خود بیرون نیایید، زیرا آنچه به شما اختصاص دارد (منظور

1- . غیبت نعمانی: 197

خلافت و دولت حق است) به این زودی به شما نمی رسد و به سایرین هم نخواهد رسید و پیوسته فرقه «زیدیه» جلودار شما هستند.»(1)

46. غیبت نعمانی: عبدالرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر این آیه شریفه: «أَتی أَمْرُ اللّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»، {[هان] امر خدا دررسید، پس در آن شتاب مکنید}(2)، فرمود: «امر اللّه» قیام قائم ما است که نباید برای آن شتاب کرد. خداوند قیام او را با سه لشکرفرشتگان و مؤمنین و رعب، که در دل های بی دینان قرار می گیرد، تأیید می کند. قیام او مانند قیام پیغمبر صلی الله علیه و آله است که خداوند فرموده:« کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِ»(3)، { همان گونه که پروردگارت تو را ازخانه ات به حقّ بیرون آورد}.(4)

47. غیبت نعمانی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «آنها که در این باره (ظهور امام زمان علیه السلام) شتاب می کنند، هلاک می شوند؛ و آنان که با ایمان ثابت (و بدون تزلزل و شتاب) انتظار آن روز می کشند، نجات می یابند، و اینان همچون سنگری برجای خود استوارند و مسلما بعد از این اندوه، پیروزی عجیبی است.»(5)

48. غیبت نعمانی: حضرت باقر علیه السلام فرمود:«کسانی که از ما اهل بیت پیش از قیام قائم علیه السلام قیام می کنند، مانند جوجه هایی هستند که بپرند و به سوراخ دیواری درافتند و بچه ها با آنها بازی کنند.»(6)

1- . غیبت نعمانی: 197
2- . نحل / 1
3- . انفال / 5
4- . غیبت نعمانی: 199
5- . غیبت نعمانی: 201
6- . همان: 198

49. غیبت نعمانی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «همان طور که آسمان و زمین آرام است، شما نیز آرام بگیرید. یعنی علیه کسی به نفع ما قیام نکنید. زیرا امر شما (اعتقاد به اینکه دولت حق از آن آل محمد صلی الله علیه و آله است) چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد، ولی بدانید که آن از کارهای خداوند است (و او باید دولت ما را ظاهر گرداند) و به دست مردم نیست (که آنها قیام کنند و آن را برای ما بگیرند.) بدانید که حق از آفتاب روشن تر است و بر مؤمن و فاسق پوشیده نیست. صبح را می بینید؟ حق ما هم چون صبح روشن است که بر کسی پوشیده نیست !»(1)

مؤلف: نعمانی رحمه اللَّه علیه در اینجا می گوید : «نگاه کنید به شیوه ائمه و دستوری که به ما داده اند و رسمی که داشته اند، و ببینید چگونه در پیشامدها صبر می کردند و خود و شیعیان را از خطرها حفظ می کردند، منتظر فرج بودند و می گفتند آنها که در این خصوص شتاب می کنند، به هلاکت می رسند و گمراه می گردند و آنها که آرزوی (توأم با شتاب) دارند، دروغ می گویند.

و ببینید که چطور از کسانی که تسلیم حوادث و گوش به فرمان ائمه هستند و منتظر فرج آل محمد می باشند (که هر وقت خدا مصلحت دید آشکار شود) و بردبار و ثابت می مانند، تمجید کرده و فرموده: «آنها رستگارند.» و چگونه اینان را تشبیه کرده به سنگری که بر شالوده های خود پایدار باشد ! پس ای خوانندگان ! شما هم از آنها پیروی کنید و تسلیم فرمان آنها شوید و از شیوه آنها قدم بیرون ننهید،تا آخر.

50. غیبت نعمانی: ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که روزی فرمود: «آیا شما را از چیزی مطلع نگردانم که خداوند عمل بندگانش را جز به وسیله آن نمی پذیرد؟» من گفتم: «بفرمایید تا بدانیم آن چیست؟» فرمود: «آن گواهی دادن به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله ، اعتقاد به آنچه خدا

1- . غیبت نعمانی: 200

فرموده، دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ائمه و تسلیم در برابر آنها، پارسایی و کوشش در امر دین و صبر و انتظار برای ظهور قائم ماست.» آنگاه فرمود: «ما را دولتی است که هر گاه خداوند بخواهد، آن را می آورد.»

سپس افزود: «هر کس مشتاق است که از یاران قائم ما باشد، باید منتظر ظهور او باشد و پرهیزکاری پیشه سازد و دارای اخلاق نیکو باشد و بدین گونه انتظار آن روز را کشد.» اگر در این حالت بمیرد و بعد از مرگ او قائم قیام کند، ثواب کسی را دارد که آن حضرت را درک کرده است. پس سعی کنید و منتظر باشید. خوش به حال شما ای مردمی که خداوند شما را مشمول رحمت خود گردانیده است !»(1)

51. غیبت نعمانی: محمد بن مسلم می گوید: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «پرهیزکاری پیشه سازید و با تقوا و کوشش در اطاعت خداوند، بر این عقیده که دارید کمک بجویید. وقتی یکی از شما به سرای دیگر شتافت و درهای دنیا به روی او بسته شد، دین و پرهیزکاری او سخت ترین چیزی است که مورد غبطه و رشک دیگران (که از آن بی نصیب هستند) واقع می شود. وقتی آدم قدم به سرای دیگر گذاشت،می داند که به استقبال نعمت ها و وعده های الهی و مژده رفتن به بهشت، می رود و از کسی که می ترسیده، ایمن استو یقین می کند که در دنیا بر حق بوده، و کسی که در جهت خلاف دین می رفته، بر طریقه باطل و گمراه است.

پس شما را (بر این عقیده) مژده می دهم، باز هم مژده می دهم ! شما چه می خواهید؟ آیا نمی بینید که دشمنان شما در ارتکاب گناهان الهی کشته می شوند و برای رسیدن به دنیای فانی، یکدیگر را به قتل می رسانند، ولی شما چنین نیستید و از آنها دوری جسته و در خانه های خود، با طیب خاطر آسوده اید؟ بلای سفیانی که از دشمنان شماست، برای شما کافی است. خروج او برای شما از علامات ظهور است،

1- . غیبت نعمانی: 200

مع الوصف آن فاسق وقتی خروج می کند، شما یکی دو ماه آسوده می مانید و خطری از وی نمی بینید. او مردم بسیاری را به قتل می رساند، ولی شما جزو آنها نیستید.»

در این موقع یکی از اصحاب حضرت پرسید: «در آن موقع زنان و فرزندان خود را چه کنیم؟» فرمود: «مردان شما باید پنهان شوند، زیرا خطر او فقط متوجه (مردان) شیعیان ما می شود. ولی به خواست خدا زنان شما در معرض آسیب وی نخواهند بود.»

از حضرت پرسیده شد: «دجال به کجا روی می آورد و آنها که از وی می گریزند، به کجا می روند؟» فرمود: «هر کس می خواهد از او فرار کند، به مدینه یا به مکه یا به بعضی از شهرها می رود.» آنگاه فرمود: «چگونه در مدینه می توانید به سر برید؟ زیرا آنجا مقصد لشکر این فاسق (سفیانی) است. بنابراین به مکه بروید، زیرا شما همه در آنجا گرد می آیید که فتنه او نه ماه، به اندازه مدت حاملگی زنان است و از این مدت تجاوز نمی کند ان شاء اللّه.»(1)

52. غیبت نعمانی: زراره روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام به وی فرمود: «امام خود را بشناس، زیرا شناختن او ضرری به تو نمی رساند، خواه ظهور صاحب الامر زود واقع شود و خواه به تأخیر بیفتد.»(2)

53. غیبت نعمانی: فضیل بن یسار روایت کرده که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: «مقصود از آیه«یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإمامِهِمْ»، {[یادکن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی خوانیم}(3) چیست؟ فرمود: «ای فضیل! امام خود را بشناس که شناختن او ضرری به تو نمی رساند، خواه این امر زود واقع شود و خواه به تأخیر بیافتد. کسی که امام خود را بشناسد و آنگاه پیش از قیام صاحب الامر بمیرد،

1- . غیبت نعمانی: 200
2- . همان: 329
3- . اسراء / 71

مثل کسی است که در لشکر او نشسته است. نه! بلکه مانند کسی است که در زیر پرچم او نشسته باشد.»

بعضی از اصحاب این طور روایت کرده اند: «مثل کسی است که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.»(1)

54. غیبت نعمانی: ابو بصیر می گوید: به آن حضرت گفتم: «قربانت گردم! فرج و گشایش کار شما اهل بیت کی خواهد بود؟» فرمود: «ای ابو بصیر! تو از کسانی هستی که چشم به دنیا دارند. هر کس صاحب الامر را بشناسد، انتظار ظهور او، برای وی گشایش و فرج است.»(2)

55. غیبت نعمانی: اسماعیل بن محمد خزاعی می گوید: «ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤالی کرد که من هم می شنیدم. وی گفت: «آیا من قائم علیه السلام را درک می کنم؟» فرمود: «ای ابو بصیر! مگر تو امام خود را نمی شناسی؟» عرض کرد: «چرا واللّه! شما امام من هستید.» حضرت دست او را گرفت و فرمود: «ای ابو بصیر! به خدا قسم تو از اینکه در سایه ایوان قائم علیه السلام شمشیرت را به دست گیری باک نداری.»(3)

مؤلف: عبارت «احتبی الرجل»یعنی مرد پشت و ساقش را با عمامه اشیا غیر آن، جمع کرد.

56. غیبت نعمانی: فضیل بن یسار می گوید: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد (امام خود را نشناسد)، همچون مردم عهد جاهلیت مرده است. و کسی که بمیرد در حالی که امام خود را می شناخته، زیانی نبرده است، خواه ظهور امام زمان زود واقع شود و یا به تأخیر

1- . غیبت نعمانی: 329
2- . همان: 330
3- . همان: 331

بیافتد. وهر کس بمیرد و امام خود را بشناسد، مانند کسی است که با مهدی منتظر در خیمه اش بوده است.»(1)

57. غیبت نعمانی: عمرو بن ابان می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «علامت (ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله) را بشناس که اگر آن را بشناسی، ضرری به تو نمی رساند، خواه این امر زود واقع شود یا به تأخیر بیفتد. خداوند عالم می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ»، {[یادکن] روزی راکه هرگروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم.} پس هر کس امام خود را بشناسد، مانند کسی است که در خیمه منتظر بوده است.»(2)

و نیز در آن کتاب از حمران بن اعین، از آن حضرت این روایت را نقل کرده است، با این تفاوت که در این روایت می فرماید: «امام خود را بشناس» و به جای «خیمه منتظر»، «خیمه قائم» دارد.(3)

58. کافی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر پرچمی پیش از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن پرچم طاغوت است و به جای خدای عزوجل مورد اطاعت قرار می گیرد.»(4)

مؤلف: سابقا (در جلد دهم بحار الانوار) «حدیث لوح» که با سلسله خودم نقل کردم، گذشت که از جمله این جملات بود: «... آنگاه رسالت خود را به وسیله فرزند او (م ح م د) که رحمت عالمیان، و دارای کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب است، کامل می گردانم.دوستان من در زمان (غیبت) او خوار می گردند و سرهای آنها را مانند سرهای ترک و دیلم به ارمغان می برند. آنها به قتل می رسند، سوخته می شوند،

1- . غیبت نعمانی: 330
2- . همان
3- . همان: 331
4- . کافی: 811

بیمناک و مرعوب و هراسان هستند، زمین از خون آنها رنگین می شود و صدای زنان آنها به آه و ناله بلند می گردد. آنها دوستان حقیقی من هستند. آشوب های سهمگین را به وسیله آنها ازمیان برمی دارم، و به وسیله آنها زلزله ها و سختی ها و گرفتاری ها را برطرف می سازم.«أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»، {برایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه یافتگان [هم] خود ایشانند.}(1)

60. کفایه الاثر:خزاز قمی با اسناد سابق در باب روایاتی که در خصوص امام دوازدهم رسیده است، از جابر بنعبداللّه انصاری، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «حجت خدا از نظر آنها غایب می گردد و نام برده نمی شود، تا آنکه خداوند او را ظاهر گرداند. پس وقتی که خداوند او را آشکار ساخت، زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.»

سپس فرمود: «خوش به حال آنها که در غیبت وی پایدارند! خوش به حال کسانی که در راه روشن خود ثابت قدم می مانند! ایناننند که خداوند در باره شان فرموده است:«و الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»، {آنان که به غیب ایمان می آورند.}(2)و فرموده است:«أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(3)، { ایناننند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگاراننند.}(4)

61. تفسیر نعمانی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «یا ابا الحسن! شایسته است که خداوند گمشدگان را وارد بهشت کند.» سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مقصود پیغمبر، مؤمنینی هستند که در زمان غیبت به سر می برند و از امامی که جایش نامعلوم و خودش از نظرها غایب است،

1- . بقره / 157
2- . بقره / 3
3- . مجادله / 22
4- . کفایه الاثر: 59

پیروی می کنند. آنها به امامت او اعتقاد دارند؛ به ذیل عنایتش چنگ می زنند؛ منتظر آمدن او هستند و به وجود او یقین دارند. و شکایتی ندارند و بردبار و تسلیم خواسته حق هستند. و از این جهت گم شده هستند که از یافتن مکان امام خود و از شناختن شخص او گم شده اند.

دلیل بر این مطلب، این است که وقتی خداوند خورشید را که راهنمای اوقات نماز است، از نظر بندگانش بپوشاند، آنها می توانند وقت نماز را به تأخیر بیندازند تا موقعی که خورشید آشکار شود، وقت برای آنها روشن گردد و یقین کنند که ظهر شده است.همین طور کسی که منتظر آمدن امام است و چنگ به دامان امامت او زدهنیز تمام واجبات و فرایض الهی را برعهده دارد که انجام دهد و وقتی انجام داد، از او پذیرفته است و (با غیبت امام) از معنی واجب بودن، بیرون نمی رود. و این بنده هم صبر می کند و نظر به رحمت حق دارد و غیبت امامش، ضرری به عقیده او نمی رساند.

62. اختصاص: راوی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «ما بهتر هستیم یا اصحاب قائم؟» فرمود: «شما بهتر از اصحاب قائم هستید، زیرا شما شب و روز از دولت های ظالم، بر جان امام خود و خودتان هراسان می باشید؛ اگر نماز می خوانید، با حالت تقیه است؛ اگر روزه می گیرید، باز در تقیه است؛ اگر حج می کنید، آنهم در تقیه است و اگر (در محکمه شرع و حضور قاضی) گواهی بدهید، (به جرم تشیع) گواهی شما پذیرفته نیست.» و از این قبیل چند چیزدیگر شمرد. سپس عرض کردم: «وقتی این طور باشد، چه آرزویی به دیدن قائم داریم؟» فرمود: سبحان اللّه! نمی خواهی عدالت آشکار گردد، راه ها امن شود و مظلوم مورد ترحم قرار گیرد؟»(1)

1- . اختصاص: 20

63. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین فرمود: «در جای خود قرار گیرید و بر بلایی که واقع می شود صبر کنید، و با دست و شمشیر و زبان خود، حرکتی نکنید، و درباره چیزی که خداوند شتاب در آن را برای شما نخواسته است، عجله نکنید، زیرا هر کس از شما در بستر خود بمیرد و خدا و پیغمبر و اهل بیت او را شناخته باشد، شهید مرده و ثواب او با خداست که پاداش نیت و اعمال نیک او را بدهد، و نیت او (برای درک امام زمان علیه السلام) مثل این است که شمشیر خود را (برای آن حضرت) آماده ساخته است، زیرا هر چیز مدت و زمانی دارد.»(1)

64. امالی طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «هر مؤمنی شهید است. و اگر در رختخواب بمیرد، شهید است و مانند کسی است که در لشکر امام علیه السلام جان بدهد.» آنگاه فرمود: «آیا سزاوار است که او خود را وقف خدا کند و داخل بهشت نشود؟»(2)

65. دعوات راوندی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انتظار فرج با صبر و بردباری، عبادت است.»(3)

66. کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: «زمانی بر مردم خواهد گذشت که امام آنها از نظرشان غایب گردد. خوش به حال آنها که در آن زمان بر عقیده خود نسبت به ما ثابت می مانند. کمترین ثوابی که آنها دارند، این است که خداوند متعال آنها را با این کلام صدا زند: «بندگان من که ایمان به من آوردید و غیب مرا تصدیق کردید! شما را به ثواب نیکوی خود مژده می دهم! شما بندگان و کنیزان حقیقی من هستید؛ عبادت شما را می پذیرم و از تقصیرات شما می گذرم و شما را می آمرزم و به خاطر شما،بندگانم را از باران سیراب می کنم و بلا را از مردم برطرف

1- . نهج البلاغه: 390
2- . امالی طوسی: 676
3- . دعوات راوندی: 41

می سازم. اگر برای خاطر شما نبود، عذاب خود را بر آنان (که در بی دینی و غفلت و معصیت به سر می برند) فرو می فرستادم.»

جابر گفت: عرض کردم: «یابن رسول اللّه ! بهترین کاری که شخص باایمان در آن زمان می تواند انجام دهد چیست؟» فرمود: «حفظ زبان خود و ماندن در خانه.»(1)

67. کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: «نزدیک کننده ترین عمل بندگان به خدای عزوجل و خشنود کننده ترین عمل آنان، وقتی است که به حجت خدا اقتدا کنند. پس آن حجت برای آنان ظاهر نباشد و جایش را ندانند و مؤمنان بدانند که در آن زمان حجت خدا باطل نشده. پس در این هنگامه، صبح و شام منتظر فرج باشید که غضبناک ترین امر غضب خدا بر دشمنانش، زمانی است که در فقدان حجتش باشند و برای آنان ظاهر نشود.

و خدا می داند که دوستانش تردید نمی کنند و اگر می دانست که آنان تردید می کنند،حجت خود را چشم به هم زدنی مخفی نمی کرد و این امر نمی باشد، مگر بر سر بدترین مردم.»(2)

68. غیبت نعمانی: به سند دیگر مثل این حدیث را نقل کرده است.(3)

کمال الدین(4) و غیبت طوسی(5) و غیبت نعمانی(6) نیز این روایت را با اسناد جداگانه آورده اند.

1- . کمال الدین: 309
2- . همان: 317
3- . غیبت نعمانی: 161
4- . کمال الدین: 318
5- . غیبت طوسی: 457
6- . غیبت نعمانی: 161

69. کمال الدین: مفضل بن عمر می گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که با حال انتظار فرج بمیرد، مانند کسی است که با قائم علیه السلام در خیمه او باشد! نه، بلکه مانند کسی است که با شمشیر در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگد.»(1)

70.کمال الدین: زراره می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «قائم پیش از قیامش غیبتی دارد.» عرض کردم: «برای چه غایب می شود؟» فرمود: «می ترسد.» و در این وقت، با دست اشاره به شکم خود فرمود (یعنی می ترسد شکمش را پاره کنند).سپس فرمود: «ای زراره! او همان منتظر است و همان است که مردم درباره ولادتش تردید می کنند! بعضی می گویند که او هنوز در شکم مادر است. برخی هم می گویند که او غایب است، و عده ای هم می گویند که او هنوز متولد نشده است. و جمعی می گویند که دو سال پیش از وفات پدرش، متولد شده است. اوست که مردم همه در انتظار وی هستند، ولی خداوند دوست دارد شیعیان را بدین وسیله امتحان کند. در آن موقع است که اهل باطل دچار شک می شوند.»

زراره می گوید: عرض کردم: «قربانت گردم! اگر من آن زمان را درک کردم، چه کار کنم؟» فرمود: «ای زراره! اگر آن روز را درک کردی، پیوسته این دعا را بخوان:

«پروردگارا! خود را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی، نمی توانم پیغمبرت را بشناسم. پروردگارا! پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی، نمی توانم حجت تو را بشناسم. پروردگارا! حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت خود را به من نشناسانی، دین خود را از دست می دهم!

1- . کمال الدین: 317

آنگاه فرمود:«ای زراره! جوانی را در مدینه خواهند کشت.»عرض کردم: «این همان نیست که لشکر سفیانی او را می کشند؟» فرمود: «نه، بلکه لشکر اولاد فلان او را به قتل می رسانند. این لشکر حرکت کرده و به مدینه می آیند، به طوری که مردم نمی دانند آنها در چه وضعی وارد مدینه شدند. آنگاه آن جوان را گرفته و با بیدادگری و ظلم و ستم به قتل می رسانند. بعد از آن خداوند دیگر به آنها مهلت نمی دهد و در آن موقع منتظر فرج و گشایش باشید.»(1)

این روایت را صدوق در کمال الدین(2) به دو سند دیگر و نیز در غیبت شیخ(3) و نعمانی(4) به دو طریق دیگر و هم کلینی در کافی به دو طریق دیگر، همه از زراره و او از آن حضرت روایت کرده اند.

71. کمال الدین: عمر بن عبدالعزیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به وی فرمود: «هنگامی که صبح و شام امامی ندیدی که از وی پیروی کنی، هر کس را دوست می داری، دوست و کسانی را که دشمن می داری، دشمن بدار تا آنکه خداوند عزوجل آن امام را ظاهر گرداند.»(5)

72. کمال الدین: عیسی بن عبداللَّه بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام از دایی اش حضرت صادق علیه السلام روایت می کندکه عرض کردم: «اگر حادثه ای پدید آمد (یعنی شما بمیرید) - که خدا آن روز را برای من پیش نیاورد - از چه کسی پیروی کنم؟» حضرت اشاره به موسی کاظم علیه السلام کرد. عرض کردم: «اگر او هم درگذشت از کی پیروی کنم؟» فرمود: «از فرزندش پیروی کن.»عرض کردم: «اگر

1- . کمال الدین: 321
2- . همان
3- . غیبت طوسی: 333
4- . غیبت نعمانی: 166
5- . کمال الدین: 326

فرزند او هم درگذشت و برادر بزرگ و پسر کوچکی به جای گذاشت، از کدام یک پیروی کنم؟» فرمود: «از پسرش و بعد از او نیز همین طور است.» عرض کردم: «اگر او را نشناسم و جای او را هم ندانم کجاست چه کنم؟» فرمود: «می گویی: «خدایا! من بازمانده حجت های تو را که از اولاد امام گذشته است، دوست می دارم.» همین جمله تو را معذور می سازد.»(1)

این حدیث به سند دیگر هم در کمال الدین آمده است.(2)

73. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «عنقریب شبهه ای برای شما پدید می آید که نه علامتی برای یافتن راه (حق) هست و نه امامی که (شما را) راهنمایی کند. کسی جز آنها که دعای غریق می خوانند از آن ورطه نجات نمی یابد.»عرض کردم: «دعای غریق چگونه است؟» فرمود: «می گویی:یا اللّه یا رحمان یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک، ای الله و ای رحمان و ای رحیم، ای دگرگون کننده قلب ها! قلب مرا بر دینت استوار دار.» عرض کردم: «یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک.» فرمود: «خداوند مقلب القلوب و الابصار است، ولی این طور که من می گویم بگو:«یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک، یعنی ای دگرگون کننده قلب ها! قلب مرا بر دینت استوار دار.»(3)

74. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چه حالی خواهید داشت زمانی که مدتی از عمرتان بگذرد و امام خود را نشناسید؟» عرض شد: «اگر آن روز فرارسد چه کنیم؟» فرمود: «چنگ زنید به همین طریقه ای که دارید تا حقیقت امر روشن شود.»(4)

1- . کمال الدین: 326
2- . همان: 385
3- . کمال الدین: 330
4- . همان: 327

75. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام به زراره فرمود: «زمانی خواهد آمد که امام از نظر مردم پنهان شود.» زراره می گوید: عرض کردم: «در آن زمان مردم چه می کنند؟» فرمود: «طریقه ای که دارند از دست ندهند تا آنکه مطلب بر آنها روشن گردد.»(1)

76. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً»، {روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد}(2)، فرمود: «آن روز، روز قیام منتظر ماست!

ای ابابصیر! خوش به حال شیعیان قائم ما که در غیبت او، منتظر ظهور او هستند و اطاعت او را گردن می نهند. آنها دوستان خدایند و کسانی هستند که از کسی جز خدا ترس ندارند و غمگین نمی باشند.»(3)

77. کمال الدین: علی بن محمد بن زیاد روایت می کند که نامه ای خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و پرسیدم فرج آل محمد صلی الله علیه و آله کی خواهد بود؟» در جواب مرقوم فرمود: «هنگامی که صاحب شما از دیار ستمگران پنهان گردید، منتظر فرج باشید.»(4)

این روایت در کتاب امامت و تبصره تألیف علی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) هم به سند دیگر نقل شده است.(5)

1- . کمال الدین: 328
2- . انعام / 158
3- . کمال الدین: 334
4- . همان: 354
5- . امامت و تبصره: 93

باب بیست و نهم : کسانی که در غیبت کبرا ادعای دیدن حضرت را کرده اند و و اینکه حضرت مردم را می بینند، ولی کسی او را نمی بیند و سایر احوال آن حضرت در غیبت کبرا

1. احتجاج: این توقیع از ناحیه مقدسه امام زمان برای ابوالحسن سمری (نایب چهارم حضرت) بیرون آمد: «ای علی بن محمد سمری! بشنو که خداوند پاداش برادران (دینی) تو را در مرگ تو بزرگ گرداند. تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و به هیچ کس به عنوان جانشینی خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده و دیگر ظهوری نیست، مگر بعد از آنکه خداوند اجازه دهد و آنهم بعد از گذشت زمان ها و قساوت دل ها و پر شدن زمین از ستم، خواهد بود. به زودی در میان شیعیان کسانی پیدا می شوند که ادعا می کنند مرا دیده اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغ می گوید و بر من افترا می بندد. و لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم.»(1)

این روایت در کمال الدین هم ذکر شده است.(2)

1- . احتجاج: 478
2- . کمال الدین: 490

مؤلف: اینکه می فرماید: «کسانی پیدا می شوند و ادعا می کنندکه مرا دیده اند»، شاید مقصود کسانی باشند که ادعا می کنند حضرت را دیده اند و از جانب وی نیابت دارند و بخواهند مانند سفرا، اخبار آن حضرت را به شیعیان برسانند تا با اخباری که سابقا گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده اند، منافات نداشته باشد. عنقریب هم در باب کسانی که آن حضرت را در زمان های متأخر دیده اند باز خواهد آمد. و اللّه داناست.

2. کمال الدین: عبید بن زراره می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «مردم امام خود را گم می کنند. او در موسم حج در بین مردم است و آنها را می بیند، ولی آنها او را نمی بینند.»(1)

در آن کتاب، این روایت به دو سند(2) و در غیبت نعمانی(3) با سه سند و در غیبت شیخ(4) با سند دیگر هم نقل شده است.

3. کمال الدین: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «چون خضر آب زندگانی نوشید تا نفخ صور زنده است و نمی میرد. او نزد ما می آید و به ما سلام می کند.ما صدای او را می شنویم، ولی خود او را نمی بینیم. هر جا از وی نام برند، حاضر می شود. هر کسی از شما نام او را می برد، به وی سلام کند. خضر هر سال در موسم حج حاضر می شود و تمام اعمال حج را انجام می دهد و در عرفه می ایستد و برای استجابت دعای مؤمنین آمین می گوید. به زودی خداوند وحشت قائم ما را در طول غیبتش، به وسیله مأنوس گشتن با او برطرف می کند و تنهایی او را به رفاقت با وی مبدل می سازد.»(5)

1- . کمال الدین: 325
2- . کمال الدین: 420 و 330
3- . غیبت نعمانی: 175
4- . غیبت طوسی: 261
5- . کمال الدین: 362

4. کمال الدین: حمیری روایت می کند که از محمد بن عثمان شنیدم که می گفت: «به خدا قسم صاحب الامر هر سال در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و آنها را می شناسد. مردم هم او را می بینند، ولی نمی شناسند.»(1)

5. غیبت طوسی: مفضل بن عمر می گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «صاحب الامر دو غیبت دارد؛ یکی از آنها به طول میانجامد تا جایی که بعضی می گویند که او مرده است و برخی می گویند که کشته شده. عده ای نیزمی گویند که او رفته است، تا آنجا که جز قلیلی از یارانش، کسی بر اعتقاد به وجود و ظهور وی باقی نمی ماند. هیچ کس، نه اولاد او و نه دیگران، جز خداوندی که ظهور او به دست وی است، از مکان او اطلاع ندارند.»(2)

این حدیث در غیبت نعمانی هم آمده است.(3)

6. غیبت طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «صاحب ناگزیر است که از مردم کناره بگیرد و ناچار در کناره گیری اش باید نیرومند باشد. در سی نفر وحشتی نیست، چه جایگاه خوبی است مدینه !»(4)

7. غیبت طوسی: عبدالاعلی مولی آل سام می گوید: همراه امام صادق علیه السلام به بیرون رفتیم. وقتی به «روحاء» رسیدیم، حضرت در حالی که به کوه آن مشرف بود، نگاهی به آن کرد و به من فرمود: «این کوه را می بینی؟ این کوهی است از کوه های فارس که رضوی خوانده می شود و ما را دوست داشت. پس خدا او را به نزد ما منتقل ساخت. آگاه باشید که هر درخت پر ثمری در آن هست.» و دوبار فرمود:

1- . کمال الدین: 396
2- . غیبت طوسی: 161
3- . غیبت نعمانی: 171
4- . غیبت طوسی: 162

«چه خوب امانی برای خائف است! بدانید که صاحب الامر در آن دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی.»(1)

8. غیبت طوسی: حازم بن حبیب می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای حازم! صاحب الامر دو غیبت دارد که در غیبت دومین خود آشکار می شود. اگر کسی به نزد تو آمد و گفت که دستش را از خاک قبر او تکانده و پاکیزه کرده، او را تصدیق مکن.(2)

9. غیبت نعمانی: سدیر صیرفی می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «صاحب این امر شباهتی به یوسف دارد.» عرض کردم: «گویا شما می خواهید ما را از غیبت یا حیرتی مطلع سازید!» فرمود: «این خلق ملعون خوک مانند، از این امر چه چیزی را انکار می کنند؟ برادران یوسف اهل خرد و عقل و از اسباط و اولاد انبیا بودند که بر او داخل شدند و با او سخن گفته و خطاب کردند و با او تجارت کردند و با او مراوده کردند و برادر او بودند و او برادر آنان بود، او را نشناختند و او خود را به آنان معرفی کرد و گفت: «من یوسف هستم!» و در این هنگام همه او را شناختند. اما این امت متحیر چگونه انکار می کند که خدای عزوجل در وقتی از اوقات، اراده کند که حجت خود را از مردم مستور گرداند؟ پادشاهی مصر بر یوسف بود و بین او و پدرش به اندازه مسیری هجده روزه راه بود. پس اگر خدا می خواست که مکان یوسف را به یعقوب اعلام کند، می توانست و به خدا قسم یعقوب و فرزندانش پس از بشارت، نه روزه از بیابان خود را به مصر رساندند.

پس این امت چه را انکار می کند که خدا آنچه را که با یوسف کرد، با حجت خود نیز بکند؟ که امام مظلوم شما که حقش مورد انکار است، بین مردم تردد داشته باشد و در بازارهایشان راه برود و بر فرششان پای نهد، ولی مردم او را نشناسند تا

1- . غیبت طوسی: 162
2- . همان: 433

خدا به او اذن دهد که خود را به مردم بشناساند، همان گونه که به یوسف اذن داد که برادرانش به او گفتند: «آیا تو یوسفی؟» فرمود: «من یوسف هستم.»(1)

مثل این حدیث به سند دیگر هم در غیبت نعمانی(2) و دلائل الامامه(3) طبری آمده است.

10. غیبت نعمانی: اسحاق بن عمار می گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «قائم را دو غیبت است: یکی طولانی و دیگر کوتاه. در غیبت اول (کوتاه) خواص شیعیانش از مکان او اطلاع دارند؛ ولی در غیبت دوم (طولانی)همه، به جز دوستان مخصوص او، از جای او بی اطلاع می باشند.»(4)

11.غیبت نعمانی: اسحاق بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگر طولانی. در غیبت اول کسی جز شیعیان مخصوص او از مکانش اطلاع ندارند. در غیبت دوم (طولانی) همه، به جز دوستان مخصوص او، از جای او بی اطلاع می باشند.»(5)

12. غیبت نعمانی: ابراهیم بن عمر کناسی می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «صاحب الامر را دو غیبت است.» و هم شنیدم که می فرمود: «صاحب الامر در حالی قیام نمی کند که بیعت کسی در گردنش باشد.»(6)

13. غیبت نعمانی: حازم بن حبیب می گوید: به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: «آقا! پدر و مادرم وفات کردند و حج نکردند و خداوند مال و مکنت به من روزی فرموده.در خصوص حج کردن به نیابت آنها چه

1- . غیبت نعمانی: 163
2- . غیبت نعمانی: 163
3- . دلائل الامامه: 372
4- . غیبت نعمانی: 170

5- . همان
6- . همان: 171

می فرمایید؟» فرمود: «به نیابت آنها حج کن که موجب آسایش آنها خواهد بود.» سپس فرمود: «ای حازم! صاحب این امر را دو غیبت است و در غیبت دوم آشکار می شود. پس اگر کسی نزد تو آمد و گفت هم اکنون دست خود را از خاک قبر او تکانیده است، باور مکن.»(1)

14. غیبت نعمانی: حازم بن حبیب می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «پدرم که مردی ساده بود مرد و من می خواهم از جانب او حج کنم و صدقه بدهم. نظر مبارک شما چیست؟» فرمود: «انجام بده که به او می رسد.» سپس به من فرمود: «ای حازم! صاحب این امر دو غیبت دارد» و عین حدیث قبلی را ذکر فرمود است.(2)

15. غیبت نعمانی: علاء بن محمد روایت کرده که شنیده است حضرت باقر علیه السلام می فرمود: «قائم ما دو غیبت دارد که در یکی از آنها مردم می گویند که او مرده و نمی دانیم به کدام بیابان رفته است.»(3)

16. غیبت نعمانی: زراره می گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «قائم را دو غیبت است؛ در یکی از آنها برمی گردد و در دیگری معلوم نمی شود کجاست. در موقع حج حضور می یابد و مردم را می بیند، ولی کسی او را نمی بیند.»(4)

مؤلف: شاید مقصود از برگشتن حضرت در غیبت صغری، برگشتن به نزد دوستان مخصوص و سفرایش یا رسیدن اخبار آن به مردم باشد.

1- . غیبت نعمانی: 172
2- . همان
3- . همان: 175
4- . غیبت نعمانی: 175

17. غیبت نعمانی: ابو بصیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دو غیبت دارد، یکی از آنها از دیگری طولانی تر است.» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آری، این طور است. و او ظهور نمی کند تا آنکه شمشیر اولاد فلان (گویا مقصود بنی عباس باشد که از علائم اوایل بوده) کشیده شود، دایره (جمعیت شیعه) تنگ شود، سفیانی آشکار گردد، بلا شدت یابد، مردن و کشته شدن، مردم را فرا گیرد و مردم از گیر و دار آن، به حرم خدا و حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله ملتجی شوند.»(1)

18.غیبت نعمانی: مفضل بن عمر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «صاحب الامر را دو غیبت است؛ در یکی از آنها برمی گردد به سوی کسانش؛ و در دیگری مردم می گویند که به کدام بیابان رفته است؟»عرض کردم: «در آن موقع چه باید کرد؟» فرمود: «اگر کسی مدعی شد که از جانب آن حضرت وکالت دارد، مسائل بزرگ دینی مهمی را که باید نماینده او پاسخ آنها را بدهد، از وی بپرسید.»(2)

19. غیبت نعمانی: مفضل بن عمر حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «صاحب الامر را غیبتی است که در آن غیبت به مردم می گوید: «فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ»(3)، {وچون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید ومرا ازپیامبران قرار داد. }(4)

1- . غیبت نعمانی: 172
2- . غیبت نعمانی: 172
3- . شعراء / 21
4- . غیبت نعمانی: 174

20. غیبت نعمانی: ابو حمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «صاحب الامر ناگزیر است از نظرها غایب شود، و ناچار است که در حال غیبت عزلت پیشه سازد. چه جای خوبی است «طیبه» برای منزل کردن، و از سی نفر وحشتی نیست.»(1)

در کافی و غیبت نعمانی به سندهای دیگر هم این روایت آمده است.(2)

مؤلف: «عزلت» به ضم عین، به معنی گوشه گیری است و «طیبه» اسم مدینه طیبه است. پس این حدیث می رساند که غالبا امام زمان علیه السلام در مدینه و حوالی آن به سر می برد. و هم می رساند که سی نفر از دوستان و خواص آن حضرت با وی هستند که هر گاه یکی از آنها بمیرد، دیگری جای او را می گیرد.

21. غیبت نعمانی: مفضل بن عمر می گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «صاحب الامر را خانه ای است که آن را «خانه حمد» می گویند در آن خانه چراغی است که از زمان ولادتش تا روزی که با شمشیر قیام کند، روشن است و خاموش نمی شود.»(3)

این حدیث در غیبت شیخ، از امام محمد باقر علیه السلام هم روایت شده است.(4)

1- . غیبت نعمانی: 188
2- . همان
3- . غیبت نعمانی: 239
4- . همان: 467

باب سی ام: کسانی که آن حضرت را در غیبت کبرا و نزدیک به زمان ما دیده اند

مؤلف می گوید: رساله ای مشهور به اسم «قصه جزیره خضراء در دریای سفید» یافتم که به خاطر اشتمال بر ذکر کسانی که آن حضرت را دیده اند، و به خاطر چیزهای عجیبش دوست دارم آن را نقل کنم و باب مستقلی را برای آن گشودم، چون آن را در اصول معتبره نیافتم و آن را بعینه همان گونه که آن را یافتم، ذکر می کنم:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. حمد خدایی را سزد که ما را به شناختش رهنمون ساخت و شکر بر آنچه به ما بخشید، برای اوست و آن اقتدا به سنن آقای مردمان، محمد صلی الله علیه و آله است که از بین خلایقش او را برگزید و محبت علی و نسل او از امامان معصوم علیهم السلام را مختص ما کرد. درود و سلام فراوان خدا بر همه آنان که پاک و طاهرند.»

و بعد اینکه در گنجینه امیر مؤمنان و سید اوصیا و حجت پروردگار جهانیان، و پیشوای پرهیزکاران، علی بن ابی طالب علیه السلام ، به خط شیخ فاضل و عالم عامل، فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی قدس الله روحه این صورت مکتوب را یافتم:

«حمد خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است. درود و سلام خدا بر محمد و آل او باد.

و بعد اینکه فقیر به بخشش خدای سبحان و متعال فضل بن یحیی بن علی طیبی امامی کوفی - که خدای از او در گذرد -می گوید: از دو شیخ فاضل و عالم شیخ شمس الدین ابن نجیح حلی و شیخ جلال الدین عبدالله بن حرام حلی که خدا روحشان را پاک و قبرشان را پر نور کند، در کربلای سید شهیدان و پنجمین از اصحاب کسا، مولی و امام ما ابی عبدالله الحسین علیه السلام در نیمه شعبان سال 699 هجرت نبوی که افضل درودها و اتم تحیات بر محمد و آل او که شرافت بخش تواریخ هجری هستند، حکایتی شنیدم که آن دو از شیخ صالح تقی و فاضل و با ورع و پاک، زین الدین علی بن فاضل مازندرانی که مجاور نجف - بر بلند کننده اشسلام و درود - شنیده بودند. زیرا این دو شیخ نامبرده در حرم امامین زکیین و پاک و معصوم و سعادتمند علیهما السلام در سامرّاء با این مرد صالح ملاقات داشتند و او حکایت مشاهدات خود و دیدنی هایخود را در دریای سفید و جزیره خضراء و عجایب آن، برای این دو نفر نقل کرد. من نیز انگیزه اشتیاق به دیدن او یافتم و از خدا آسانی دیدارش و شنیدن این خبر را مسألت کردم، زیرا به خاطر اسقاط بعضی از روات این حدیث اضطرابی داشت و من خواستم به سامرّاء رفته و با این فرد ناقل ملاقات کنم (و از خودش بشنوم).

اتفاقا در اوایل ماه شوال سال مذکور شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی از سامراء به حله آمد تا طبق عادت معمول خود در حرم امیر مؤمنان علیه السلام اقامت کند.

وقتی من شنیدم که وارد حله شده - و در آن ایام منتظر آمدنش بودم - به طور ناگهانی او را دیدم که در حال سواره می آمد و دنبال خانه سید با عظمت و بلند نسب منیع الحسب، فخرالدین حسن بن علی موسوی مازندرانی، ساکن حله - که خدا طول عمرش دهد - می گشت. در آن وقت من شیخ صالح مذکور را نمی شناختم، ولی به ذهنم خطور کرد که این همان مرد است.

وقتی از چشمانم پنهان شد، تا خانه سید مذکور او را تعقیب کردم. وقتی به خانه سید رسیدم، سید فخرالدین را دیدم که جلوی در خانه اش با خوشحالی ایستاده بود. وقتی مرا دید که می آیم، در رویم خندید و مرا به حضورش فرا خواند. در قلبم شادی و سور اوج گرفت و نتوانستم به خود بقبولانم که در وقت دیگری غیر از آن وقت داخل شوم.

همراه با سید فخرالدین داخل خانه شدمو به او سلام کردم و دستش را بوسیدم و سید از حالم پرسید. یکی به او گفت: «او دوست شما شیخ فضل بن شیخ یحیی طیبی است.» پس برخاست و مرا در جای خود نشاند و به من خوشامد گفت و از احوال پدر و برادرم، شیخ صلاح الدین سوال فراوان کرد؛ زیرا او آنان را از قبل می شناخت و من در آن اوقات آشنایی آنها نبودم، بلکه در شهر واسط بودم و مشغول تحصیل علم نزد شیخ عالم عامل ابو اسحاق ابراهیم بن محمد واسطی امامی - که خدا با رحمتش با او برخورد کند و او را در زمره امامانش محشور کند - بودم.

من با شیخ صالح مذکور - که خدا مؤمنین را با درازی عمرش متمتع سازد - سخن گفتم و در کلام او اماراتی دال بر فضل در اغلب علوم از قبیل فقه و حدیث و ادبیات عرب با تمام اقسامش یافتم و از او شرح حدیثی که از دو شیخ فاضل و عالم عامل، شیخ شمس الدین ابن نجیح حلی و شیخ جلال الدین عبدالله بن حرام حلی - خدای عفوشان کند - که قبلا ذکر نامشان شد، خواستم. پس در محضر سید جلیل فخرالدین ساکن حله و صاحب خانه و جمعی از علمای حله و اطراف که برای زیارت شیخ مذکور - که خدای توفیقش دهد - جریان را از اول تا آخر به من گفت و آن روز یازدهم شوال سال 699 بود و این لفظی است که از او - خدا عمرش را دراز کند - شنیدم و ممکن است در الفاظی که من از او نقل می کنم تغییر باشد، ولی معانی یکی است. پس او - خدای متعال حفظش کند - گفت:

«سالیان سال در دمشق شام سکونت داشتم و مشغول طلب علم در نزد شیخ عبدالرحیم حنفی که خدا او را موفق برای نور هدایت خودش کند، بودم و دو علم

اصول و ادبیات عرب تحصیل می کردم. نزد شیخ زین الدین علی مغرب اندلسی مالکی، علم قرائت می آموختم، زیرا او مردی عالم و فاضل و عارف به قرائات هفتگانه بود و در اغلب علوم، مثل صرف و نحو و منطق و معانی بیان و اصول دین و اصول فقه معرفت داشت و طبع نرمی داشت و کسی به خاطر حسن ظن به او، در بحث و مذهب معانده ای نداشت.

وقتی ذکری از شیعه به میان می آمد، می گفت: «علمای امامیه چنین می گویند»، بر خلاف مدرسین که هنگام ذکر نام شیعه می گفتند: «علمای رافضی چنین می گویند». پس من به او نزدیک شدم و به نزد غیر او تردد نکردم و مدت زمانی علوم مذکوره را پیش او خواندم.

اتفاقا او عازم سفری به دمشق شام شد و به دنبال خانه هایمصری بود و به سبب کثرت محبتی که بین ما بود، جدایی از او برایم گران آمد. او نیز تاب دوری مرا نداشت، در نتیجه امر به این منجر شد که او تصمیم خود را گرفت که تا مصر همراه من باشد و همراه او جماعتی از ناآشنایان نیز بودند که پیش او درس می خواندند و اکثر آنان نیز با او همراه شدند.

همراه او حرکت کردیم تا اینکه به شهر «فاخره» از شهرهای سرزمین مصر رسیدیم و این شهر بزرگ ترین شهرهای مصر بود. پس در مسجد أزهر مدتی مشغول تدریس شد. فضلای مصر نیز خبر آمدنش را شنیدند، پس همگی جهت زیارت و انتفاع از علومش بر او وارد شدند و او در قاهره مصر مدت نه ماه ماند و ما با او روزگار خوشی داشتیم. ناگهان کاروانی از اندلس وارد شد و در میان آن مردی بود که نامه ای از پدر شیخ فاضل مذکور ما داشت که او را به مرض شدیدی که عارض بر پدرش شده بود، مطلع ساخته و از او خواسته بود قبل از مرگش به نزد وی برود و او را بر عدم تأخیر در آمدن تشویق کرده بود.

شیخ از نامه پدر رقّت کرد و گریست و تصمیم گرفت به جزیره اندلس برگردد. برخی از شاگردان نیز عزم بر همراهی با او کردند و یکی از آنان من بودم، زیرا استاد

مرا خیلی دوست داشت و رفتن با او برای من نیز خوب بود. پس همراه با او به اندلس رفتم و وقتی به اولین روستا از جزیره مذکور رسیدیم، تبی بر من عارض شد که مرا از حرکت باز داشت.

وقتی شیخ مرا در آن حال دید، دلش به حالم سوخت و گریست و گفت: «بر من سخت است که از تو جدا شوم.» لذا به خطیب آن روستا که به آن رسیدیم ده درهم داد و او را امر کرد که مراقب من باشد تا یکی از دو امر(شفا یا وفات) اتفاق بیفتد. و سفارش کرد که اگر سلامتی ام را بازیابم، با او به شهرش برگردم و این چنین با من عهد کرد و سپس به اندلس رفت و مسافت راه از ساحل دریا تا شهرش پنج روز راه بود.

پس در آن روستا سه روز ماندم و به خاطر شدت مرض و تب، قدرت حرکت نداشتم. در اواخر روز سوم تب مرا رها کرد و من در راه های صاف آن روستا دور می زدم. پس کاروانی را دیدم که از کوه های نزدیک ساحل دریای غربی رسید و پشم و روغن حیوانی و کالا می آورد. پس از حالشان سوال کردم، گفتند: «اینها از سمت نزدیک سرزمین بربر که نزدیک جزایر رافضی هاست می آیند !»

وقتی این امر را شنیدم، به آنها مشتاق شدم و انگیزه شوق به سرزمینشان مرا جذب کرد. پس به من گفته شد که مسافت تا آنجا، بیست و پنج روز است و دو روز آن حرکت در جایی بدون آبادی و آب است و پس از آن روستاها متصل هستند. پس با مردی از آنان الاغی به مبلغ سه درهم کرایه کردم تا مسافتی را که آبادی نداشت را با آن بپیمایم. وقتی آن مسافت را پیمودیم و به زمین هایآباد رسیدیم، پیاده به راه افتادم و به اختیار خودم از روستایی به روستای دیگر نقل مکان می کردم تا به اول آن اماکن و روستا ها رسیدم. به من گفتند: «بین تو و جزیره روافض سه روز مانده.» پس بدون درنگ حرکت کردم.

پس به جزیره ای رسیدم که چهار دیوار بلند داشت و برج های بلند سر به فلک کشیده داشت و آن جزیره با دژ های خود، بر ساحل دریا اشراف داشت. پس از در

بزرگی که باب بربر نام داشت وارد شدم و در راه ها به دنبال مسجد شهر می گشتم. پس آن را نشانم دادند و داخل شدم و آن را مسجدی بسیار بزرگ واقع در غرب شهر و کنار دریا یافتم و در گوشه مسجد برای استراحت نشستم که ناگهان مؤذن بانگ اذان ظهر داد و بانگ «حی علی خیر العمل» را (که مخصوص اذان شیعه است) سر داد و وقتی اذانش تمام شد، برای تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام دعا کرد.

پس گریستم و جماعتی فراوان داخل مسجد شدند و شروع به وضو گرفتن از چشمه ای در زیر درختی واقع در شرق مسجدکردند و من با خوشحالی به آنان می نگریستم که به شیوه منقول از ائمه هدی علیهم السلام وضو می ساختند.

وقتی از وضوی خود فارغ شدند، مردی خوش سیما با سکینه و وقار از بینشان آشکار شد و به سمت محراب رفت و برای نماز قامت بست. پس صفوف پشت سرش تشکیل شد و او به عنوان امام و بقیه به عنوان مأموم اقتدا کردند و نمازی کامل با ارکان منقوله از ائمه ما علیهم السلام به گونه پسندیده با واجبات و مستحبات خواندند و همچنین تعقیبات و تسبیحات نیز به گونه تشیع برگزار شد و از شدت رنج سفر و خستگی در راه، نتوانستم نماز ظهر را با آنان بخوانم.

وقتی از نماز فارغ شدند و مرا دیدند، عدم اقتدای من به خود را زشت دانسته و همگی به سمتم آمدند و از من حال و اصل و مذهبمرا پرسیدند.من احوال خود را برایشان شرح دادم که عراقی الاصل هستم، اما مذهبم؛ من مردی مسلمان هستم و قائل به وحدانیت خدای لاشریک له و عبودیت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله هستم، همو که خدا او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان چیره اشسازد، اگرچه مشرکان اکراه داشته باشند.

پس به من گفتند: «این دو شهادت تنها خون و حیات تو را در دار دنیا حفظ می کند. چرا شهادت دیگری را نمی دهی تا بدون حساب وارد بهشت شوی؟»پرسیدم: «آن شهادت چیست؟ خدا رحمتتان کند! مرا به آن هدایت کنید.» امامشان به من گفت: «شهادت سوم این است که گواهی دهی امیر مؤمنان و پیشوای دین و رهبر

پیشانی سفیدان، علی بن ابی طالب و امامان یازده گانه از فرزندانش، اوصیای رسول خدا و خلفای بلافصل او هستند. خدای عزوجل اطاعت آنان را واجب گردانده و آنان را اولیای امر و نهی اش و حجت بر خلایق در زمین و امان مردمان قرار داد؛ چون صادق امین، محمد صلی الله علیه و آله رسول رب العالمین، آنان را صریحا از ندای خدای عزوجل به او نسبت به مسأله ولایت در شب معراجش به آسمان های هفت گانه خبر داد؛ در شبی که فاصله اشنسبت به پروردگارش، مانند فاصله دو سر کمان یا کمتر شد.»آنگاه امامان را یکی پس از دیگری نام برد، صلوات و سلام خدا بر همه آنان باد!

وقتی سخنانشان را شنیدم، حمد خدای سبحان را به جا آوردم و بسیار مسرور شدم و خستگی راه از تنم بیرون رفت. به آنان گفتم که من نیز شیعه ام. پس همگی از روی مهربانی به من توجه کرده و جایی در زوایای مسجد برایم معین کردند و پیوسته با عزت و اکرام در مدت اقامتم در نزدشان، به من متعهد بودند و امام مسجدشان شب و روز از من جدا نمی شد.

من از طعام اهل شهر از امام جماعتشان پرسیدم که از کجا به دستشان می رسد،زیرا زمین زراعتی در آنجا نمی دیدم! او گفت: «طعام و ارزاقشان از جزیره خضراء واقع در دریای سفید که از جزایر اولاد امام عصر علیه السلام است، به دستشان می رسد.» پرسیدم: «در سال چه قدر ارزاق به شما می رسد؟» گفت: «دو بار که امسال یک بار آمده و بار دوم هنوز نیامده است.» گفتم: «چقدر زمان مانده تا بار دوم برسد؟» گفت: «چهار ماه.»

پس به خاطر طول مدت متأثر شدم و مقدار چهل روز در نزد ایشان ماندم و شب و روز برای زود آمدن کشتی های ذخیره دعا می کردم. در این مدت، کمال اعزاز را در حق من منظور می داشتند، تا اینکه در روز آخر آن چهل روز، به سبب طول مدت دلتنگ گردیدم. لهذا به کنار دریا رفتم و به یک سمت مغرب که اهل بلد گفته بودند که ذخیره ایشان از آن سمت می آید،نگاه می کردم.

ناگاه از دور شبحی به نظرم رسید. پس از اهل بلد پرسیدم که آیا مرغ سفیدی در این دریا می باشد؟ گفتند: «نه؛ مگر چیزی دیدی؟» گفتم آری. پس شاد گردیدند و گفتند: «این همان کشتی هاست که در هر سال از بلاد اولاد امام برای ما می آید.»

پس اندک زمانی بیش نگذشت که کشتی هارسیدند. بنا به گفته ایشان، آمدن آنها در آن وقت، در غیر وقت معمول بود. پیش تر از همه کشتی بزرگی دررسید. بعد از آن یکی دیگر و بعد از آن هم یکی دیگر تا اینکه هفت کشتی تمام شد و از کشتی بزرگ، شیخی مستوی القامه و خوبروی و خوش لباس بیرون آمد و داخل مسجد شد. آنگاه وضوی کامل به طریقی که از ائمه علیهم السلام منقول است گرفت و فریضه ظهر و عصر را به جای آورد. وقتی که از نماز فارغ شد، به سمت من متوجه گردید و سلام کرد. جواب سلام را رد کردم و بعد از من پرسید که نامت چیست و چنان گمان دارم که نامت علی باشد؟ ! گفتم راست گفتی. پس با زبان کسی که مرا می شناسد با من سخن سرّی گفت. در اثنای گفتگو پرسید: «نام پدرت چیست؟» بعد از آن باز خودش جواب داد: «گمان این است که فاضل باشد !» گفتم آری و شک نکردم که او در سفر ما از دمشق به مصر، با ما رفیق بوده است.

پس گفتم: «ای شیخ ! چگونه من و پدرم را شناختی؟» آیا در سفر ما از دمشق به مصر با ما بودی؟» گفت نه. گفتم: «آیا در سفر ما از مصر به اندلس هم نبودی؟» گفت: « به مولای خود صاحب الامر علیه السلام سوگند یاد می کنم که هیچ وقت با شما نبودم.»پرسیدم: «پس از کجا نام من و پدرم را می شناسی؟» گفت: «بدان که نام و نسب و صورت و سیرتت پیش از این به من رسیده است. باید تو را به جزیره خضراء ببرم.»

پس از شنیدن این سخن شاد شدم، زیرا دانستم که مرا در نزد ایشان نامی هست. و از عادت آن شیخ این بود که هیچ گاه در نزد اهل آنجا مکث نمی کرد، مگر سه روز. لکن در این دفعه یک هفته در آنجا توقف کرد و آن ذخیره را به صاحبانش

که همیشه برای ایشان مقرر شده بود رساند. وقتی که خط رسیدگی از ایشان گرفت، عزم سفر کرد و مرا هم با خود برداشت و در دریا به حرکت درآمدیم.

وقتی که روز شانزدهم از سفر ما گذشت، در روی دریا آب سفیدی دیدم. پس پشت سر هم به آن می نگریستم و در نگاه کردنم طول می دادم. ناگاه آن شیخ که نامش محمد بود، به من گفت: «چرا نگاه می کنی به این آب؟» گفتم: «آن را در غیر رنگ آب دریا مشاهده می کنم.»

گفت: «این جا دریای ابیض است و آنجا جزیره خضراء و این آب در اطراف این جزیره، مانند حباب مدور گردیده است. از هر سمت که به این جزیره بیایی، آن آب را می بینی و از حکمت حکیم علی الاطلاق و برکت مولا و امام ما صاحب العصر علیه السلام هر وقت که کشتی های دشمنان به این آب داخل می شوند، غرق می گردند، هر چند که استحکام داشته باشند.» در آن حال قدری از آب استعمال کردم و خوردم و ناگاه مانند آب فراتش یافتم.

بعد از آنکه این آب سفید را طی کردیم به جزیره خضرا رسیدیم. از کشتی بزرگ به جزیره فرود آمدیم و داخل شهر شدیم. ناگاه دیدیم که آن شهر در کنار دریا و در میان هفت قلعه و برج و دیوار واقع شده است. رودخانه هایی چند و درختان بسیار که همه انواع میوه هارا داشتند در آنجا بود و بازار های بسیار و حمام چندی نیز به چشمم آمد. اکثر عمارت هایآن از مرمر شفاف بنا شده بود و اهلش در بهترین زی و حسن منظر بودند. به سبب مشاهده اینها دلم از شدت شادی تپیدن گرفت.

بعد از آن رفیقم محمد، پس از استراحت در خانه اشمرا برداشت و به مسجد بزرگ برد. در آنجا جمع کثیری را دیدم که در وسط ایشان شخصی نشسته بود که هیبت و وقار و آرامش را به حدی داشت که قادر بر وصف آن نیستم و مردم به او با لقب سید شمس الدین محمد عالم خطاب می کردند و قرآن و علم فقه و علوم عربیه و اصول دین و علم فقهی که از صاحب الامر اخذ می کردند، مسأله به مسأله و قضیه به

قضیه و حکم به حکم بر او می خواندند، برایاینکهاو ایشان را از خبط و خطای احتمالی مطلع گرداند.

وقتی که به پیش وی رسیدم، جای وسیعی به من داد و در نزدیکی خود نشاند و مشقت راه را از من مکرر پرسید و گفت: «همه احوال تو پیش از این به من رسیده بود. شیخ محمد به امر من تو را به این جا آورد.»

بعد از آن امر کرد تا یکی از زاویه های مسجد را خالی کردند وتنها برای من منزل قرار دادند آنگاه گفت: «در هر وقتی که دلت خلوت و استراحت بخواهد، این جا منزل توست.» پس برخاستم و به آنجا رفتم و تا وقت عصر استراحت کردم. ناگاه دیدم گماشته ای به نزد من آمد و گفت: «از مکان خود به جای دیگر مرو تااینکهسید و اصحابش بیایند با تو شام بخورند.» گفتم: «سمعا و طاعةً !»

پس اندکی نگذشت که ناگاه دیدم سید با اصحابش تشریف آوردند و نشستند. بعد از آن طعام حاضر کردند؛ پس خورردیم و برخاستیم و با سید برای ادای نماز مغرب و عشا به مسجد رفتیم. وقتی که از نماز فارغ گردیدیم، سید به منزل خویش رفت و من به مکان خود برگشتم و هجده روز بدین منوال در آنجا مکث کردم و همراه سید بودم.

در حالی که در جمعه اول با سید نماز می کردم، دیدم که سید نماز جمعه را دو رکعت به نیت وجوب به عمل آورد. بعد از نماز به سید گفتم: «شما را دیدم که نماز جمعه را دو رکعت به طریق وجوب به عمل آوردید؟» گفت: «آری، زیرا شرط آن موجود بود، از این جهت واجب شد.» من پیش خود گفتم: «شاید امام در آنجا حاضر بوده، از این جهت واجب گردید.»

بعد از آن در وقت دیگر در جای خلوت از او پرسیدم: «آیا امام در آنجا حاضر بود؟» گفت: «نه، ولی من از جانب آن حضرت به امر او نایب خاص هستم.» گفتم: «ای سید من ! آیا امام را دیده ای؟» گفت: «نه؛ ولی پدرم به من خبر داد و گفت

که صدای آن حضرت را در حالی که سخن می گفت شنیدم، ولی خود او را ندیدم و جدم، هم صدایش را شنیده و هم خودش را دیده بود.»

گفتم: «ای سید من! چرا یکی آن حضرت را می بیند و دیگری نمی بیند؟» گفت:«ای برادر! خدای تعالی از میان بندگان خود هر کس را که می خواهد مشمول فضل و احسان خود می کند. همان طور که از میان بندگان خود انبیا و اوصیا را مشمول گردانده و ایشان را نشانه های راه دین و حجت هایخود بر خلائق قرار داده؛ ایشان را میان خود و مخلوقات وسیله و واسطه گردانده تا اینکه هلاکت هالکان و نجات ناجیان بعد از اقامه حجت و برهان بر ایشان باشد. و خداوند عالم، روی زمین را برای اینکه لطفش را درباره بندگان ارزانی بدارد، از حجت خالی نگذاشته است، و برای هر حجت سفیر و واسطه ای لازم است، تا اینکه پاره ای از احکام را از جانب وی به خلائق برساند.»

بعد از آن سید دستم را گرفت و مرا به خارج شهر برده و با هم به سمت باغات رفتیم. پس در آنجا نهر های جاری و باغ های بسیار به نظر آوردیم که انواع میوه هایرنگین و شیرین، مانند انگور و انار و گلابی و غیر آن داشتند، به طوری که مانند آن را در بلاد عراق و شام ندیده بودم.

در حالی که ما از باغی به باغ دیگر می گذشتیم و تفرج می کردیم، ناگاه مرد خوش صورتی که دو طاقه پارچه از پشم سفید پوشیده بود،از مقابل ما آمد. وقتی که نزدیک ما رسید، به ما سلام کرد و برگشت. من از دیدن صورت و هیأت وی تعجب کردم و از سید پرسیدم که این مرد کیست؟ گفت: «این کوه بلند را می بینی؟» گفتم آری. گفت: «در وسط آن جایگاه خوبی است و در آنجا چشمه ای است، در زیر درختی که شاخه های بسیار دارد. در نزد آن چشمه قبه ای از آجر ساخته شده و این مرد با رفیقش در این قبه خدمتکارند. من در هر صبح جمعه به آنجا می روم و امام را از در آنجا زیارت می کنم، دو رکعت نماز می خوانم و از آنجا ورقه ای می یابیم که در ان احکامی که در مقام محاکمات بین مؤمنان محتاج می شوم، در آن نوشته می شود.

هر چه در آن ورقه باشد، به آن عمل می کنم و هر حکمی که در آنجا نوشته نشده، خود را از آن باز می دارم. و تو را سزد که به آنجا بروی و امام را از قبه زیارت کنی.»

پس به کوه رفتم و قبه را به همان اوصاف یافتم و دو نفر خادم را در آنجا دیدم. یکی از ایشان که او را در میان باغات دیدیم، به من مرحبا گفت و دیگری مرا نشناخت. و آنکه مرحبا گفت، به رفیقش گفت که او را ناخوش مدار، زیرا او را همراه سید شمس الدین دیدم. وقتی که این را شنید، به من مرحبا گفت و هر دو با من سخن گفتند و برایم نان و انگور آوردند. پس خوردم و از آب آن چشمه که در نزد قبه بود نوشیدم و وضو ساختم و دو رکعت نماز گزاردم.

از دو خادم پرسیدم: «آیا امام را می توان دید؟» گفتند: «دیدنش ممکن نیست و ما اذن اخبار به احدی در این خصوص نداریم.» پس از آنها التماس دعا کردم وآنها برایم دعا کردند. بعد از آن برگشتم و از کوه پایین آمدم تا این که به شهر رسیدم.

وقتی که داخل شهر شدم، به در خانه سید شمس الدین آمدم. پس به من گفته شد که او پی حاجتی از خانه بیرون رفته. پس از آنجا گذشتم و به خانه شیخ محمد که در کشتی با او رفیق بودم رفتم و با او نشستم. رفتنم به کوه و ملاقات با آن دو خادم و ناخوش داشتن یکی از ایشان نسبت به خویش را برایش نقل کردم. گفت: «هیچ کس اجازه ندارد که به آن مکان برود، مگر سید شمس الدین و امثال وی. از این جهت آن خادم تو را ناخوش داشته است.» از او اصل و نسب سید شمس الدین را پرسیدم. گفت: «از اولاد امام علیه السلام است و میان او و امام، پنج پشت است و او به امر آن حضرت نایب خاص است.»

روزی به سید گفتم: «مرا مأذون کن تا پاره ای مسائل را که به آنها احتیاج است از تو نقل کنم و قرآن را در پیش تو بخوانم تا صحت و فساد قرائت را به من نشان دهی و مواضع مشکل از علوم دینی و غیر آن را به تو عرض کنم تا آنها را برایم حل کنی.» پس خواهش مرا قبول کرد و گفت: «اگر به تحصیل این مطالب نیاز داری، پس ابتدا قرآن را قرائت کن.»

پس شروع به خواندن کردم و در هر جا که در بین قرآن خلاف بود، می گفتم: «حمزه چنین خوانده و کسایی چنین و عاصم چنین و ابو عمرو بن کثیر چنین.» سید گفت: «ما این جماعت را نمی شناسیم، بلکه قرآن پیش از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه نازل نشده، مگر با هفت حرف. و بعد از هجرت در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع فارغ شده بود، جبرئیل به او نازل شد و گفت: «یا رسول الله! قرآن را در نزد من قرائت کن تا این که اوایل و اواخر سوره ها و شأن نزول آنها را برایت بیان کنم.»

پس در آن وقت علی بن ابی طالب و حسنین علیهم السلام ، ابیّ بن کعب، عبدالله بن مسعود، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، حسان بن ثابت و جماعتی از صحابه رسول - خدا از نیکان ایشان راضی شود - نزد آن حضرت جمع شدند، پس او قرآن را از اول تا به آخر خواند و به هر جایی که در آن اختلاف بود می رسید، جبرئیل آن را برای وی بیان می کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در ورقی از پوست می نوشت. بنابراین همه آیات، قرائت امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین است.»

گفتم: «ای سید من! بعضی آیات را چنین می بینم که نه ماقبلش ربطی دارد و نه مابعدش و فکر قاصرم به غور این معنی نمی رسد.»

گفت: «آری، امر چنان است که دیده ای و سرّ آن این است که سید بشر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از دار فنا به دار بقا رحلت فرمودند و آن دو بت قریش که خلیفه اول و ثانی باشند، غصب خلافت کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را جمع کرد و در بقچه ای گذاشت و در مسجد نزد ایشان برد و فرمود: «این کتاب خداست، جناب پیغمبر به من امر کرده که آن را به شما بنمایم تا این که روز قیامت در نزد خدای تعالی، حجت بر شما قائم شود.» در آن حال، فرعون و نمرود این امت(یعنی عمر و ابوبکر) به آن حضرت گفتند: «ما به قرآن تو احتیاج نداریم.» آن

حضرت فرمود: «حبیب من رسول خدا این سخنت را به من خبر داده بود، ولی از راه اتمام حجت آن را به شما نشان دادم.»

پس این را فرمود و به منزلش برگشت، در حالی که می گفت: «معبودی جز تو نیست و بی نظیر و بی شریکی؛ رد کننده ای چیزی را که از علم تو گذشته نیست و مانعی از رد کردن چیزی که حکمتت آن را اقتضا کرده نیست. پس در روز قیامت کرده های

این قوم در خصوص مرا شاهد باش.»

در آن حال ابوبکر مسلمانان را صدا زد و گفت: «نزد هر کس آیه و سوره ای هست آن را بیاورد.» پس ابو عبیده جراح و عثمان و سعد بن ابی وقاص و معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبیدالله و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و سایر مسلمانان، هر یک آیه و سوره ای آوردند و این قرآن را جمع کردند و آیاتی را که به افعال قبیحه ایشان که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله صادرگردیده بود دلالت داشت، از آن بیرون انداختند.

از این جهت این آیات را به همدیگر غیر مربوط می بینی و قرآنی را که امیرالمؤمنین علیه السلام به خط خود آن را جمع آوری کرده، در نزد صاحب الامر محفوظ است، حتی ارش خدش در آن قرآن هست. و اما این قرآن شک و شبهه ای در صحت آن نیست و کلام خدا، این چنین از صاحب الامر صادر شده است. »

راوی خبر علی بن فاضل می گوید: از سید نزدیک به نود مسأله نقل کرده اند و آنها الان در نزد من است و آنها را در یک مجلد نوشته و «فائد شمسیه» نامیدم، و بر ان مطلع نمی گردانم، مگر مؤمنان مخلص را که ان شاء الله آن را خواهی دید.

وقتی که جمعه دوم رسید و آن روز هم نیمه ماه بود و از نماز فارغ شدیم و سید هم در مجلس افاده قرار گرفت، ناگاه صدای هرج و مرج از بیرون مسجد به گوشم رسید. به سید گفتم: «این چه صدایی است که می شنوم؟» گفت: «در هر روز جمعه که به نیمه ماه می افتد، امرای لشکر ما سوار شده و منتظر فرج می باشند.» پس در آن حال درباره تماشا کردنشان از سید اجازه گرفتم. پس مأذون شده و بیرون

ص: 235

رفتم. ناگاه جمع کثیری را دیدم که تسبیح و تهلیل و حمد می کنند و از خدای تعالی فرج امام قائم علیه السلام ، ناصح دین خدا، م ح م د بن الحسن مهدی خلف صالح و صاحب الزمان علیه السلام را مسألت می کنند.

بعد از آنکه به مسجد برگشتم، سید گفت: «آیا لشکر را دیدی؟» گفتم آری. گفت: «آیا امرای ایشان را شمردی؟» گفتم نه. گفت: «عدد آنان سیصد است. سیزده نفر باقی مانده تا خدای تعالی، فرج ولی خود را زود گرداند؛ به درستی که او جواد است و کریم.» گفتم: «ای سید من! فرج کی خواهد شد؟» گفت: «ای برادر! علم این امر نیست مگر در نزد خدا، و متعلق است به مشیت او. بسا هست که امام هم خودش هم آن وقت را نمی داند، بلکه برای آن امر، پاره ای از علامات است که به ظهورش دلالت می کند.

از جمله آنها «نطق ذوالفقار» است، به نوعی که از غلافش بیرون می آید و به زبان عربی فصیح می گوید: «ای ولی خدا! به اسم خدا برخیز و دشمنان او را بکش.»

و از جمله آنها سه صداست که همه خلایق آن را می شنوند: صدای اول این است: «ای جماعت مؤمنان! قیامت نزدیک شده!» صدای دوم این است که «آگاه باشید! لعنت خدا بر کسانی که در حق آل محمد صلی الله علیه و آله ستم کردند.» و صدای سوم این است که بدنی بر روی جرم آفتاب دیده می شود، درحالی که می گوید: «خدای تعالی مهدی صاحب الامر علیه السلام ،م ح م د بن الحسن را مبعوث کرد؛ امر و نهی او را بشنوید و اطاعت کنید.»

گفتم: «ای سید من! مشایخ ما از صاحب الامر احادیثی چند را روایت کرده اند که آن حضرت زمانی که به غیبت کبری خبر داد، فرمود: «هر که بعد از غیبت من ادعای دیدنم را کند، هرآینه دروغ گفته است.» بنابراین چگونه در میان شما کسانی پیدا می شوند که آن حضرت را می بینند؟» گفت: «راست گفتی! به درستی که این حدیث مربوط به زمان کثرت دشمنان اهل بیت علیهم السلام و غیر ایشان از فراعنه بنی عباس است که در اثر شدت تقیه، برخی از شیعه برخی دیگر را از ذکر حضرت

منع می کردند. ولی در این زمان مدت غیبتش طول یافته و دشمنان از دست یافتن بر او نومید گردیده اند و بلاد ما از خود ایشان و ظلمشان دور است؛ و از برکت آن حضرت، احدی از دشمنان قدرت ندارند که به این سرزمین برسند.»

گفتم: «ای سید من! علمای شیعه از آن حضرت روایت کرده اند که او خمس را برای شیعیان خود مباح گردانده است. آیا این حدیث از آن حضرت به شما روایت شده است؟» گفت:«آری شیعیان را که از اولاد علی باشند، مرخص کرده که خمس را برای خودشان صرف کنند.» گفتم: «آیا شیعه را در خریدن کنیزان و غلامانی که عامه ایشان را اسیر کرده مرخص فرموده است؟» گفت: «آری، در خرید کنیزان و غلامانی که غیر اهل سنت اسیر کرده باشند نیز رخصت داده است، زیرا که آن حضرت فرموده است: «با ایشان به طریقی رفتار کنید که ایشان با خودشان، به آن طریق رفتار می کنند.»و این دو مسأله سوای آن مسأله است که آن را «فوائد شمسیه» نامیده ام.

بعد از آن سید سلمه الله گفت: «آن حضرت از مکه در مابین رکن و مقام، در سال وتر(یعنی سالی که زوج نیست) خروج می کند. پس مؤمنان باید منتظر آن باشند.»

گفتم: «ای سید من! چنان دوست دارم که در همسایگی شما باشم تا وقتی که خدای تعالی اذن فرج بدهد.» گفت: «ای برادر! بدان که در خصوص مراجعت تو به سوی وطن خویش حکمی پیش تر از این به من رسیده و برای من ممکن نیست که با این حکم مخالفت کنم. تو هم از مخالفت با آن حذر کن، زیرا که تو عیالواری و مدت مدیدی است که از ایشان دور افتاده ای و برای تو جایز نیست که بیشتر از این، از ایشان دور باشی.»

پس از شنیدن این سخنان متأثر شدم و گریستم. گفتم: «آیا جایز است در خصوص این امر به خدمت آن حضرت رجوع کنی، بلکه به من اجازه دهد که در این جا بمانم؟» گفت: «ممکن نیست.» گفتم: «آیا مرا مرخص و مأذون می کنی در اینکه

هر چیزی را دیدم و شنیدم نقل کنم؟» گفت: «باکی نیست از اینکه آن را برای مؤمنان نقل کنی تا دل هایشان اطمینان یابد، مگر فلان و فلان چیز را» و آنهارا تعیین کرد.

گفتم: «آیا ممکن است به جمال آن حضرت نگاه کرد؟» گفت: «نه، ولی ای برادر! بدان که برای هر مؤمن مخلص ممکن است که آن حضرت را ببیند، طوری که او را نشناسد.» گفتم:«ای سید من! من هم از جمله بندگان صاحب اخلاص اویم، ولی تا به حال او را ندیده ام.»

گفت: «نه، چنین نیست که می گویی، بلکه دو مرتبه او را دیده ای.یک بار وقتی که بار اول به سامرا آمدی و رفقای تو پیش افتادند و تو عقب ماندی، تا این که به کنار جویباری رسیدی که آب نداشت. در آن وقت سواره ای که بر اسب سفیدی سوار بود، نزد تو حاضر شد و در دستش نیزه درازی که سرنیزه آن دمشقی بود، داشت. وقتی که او را دیدی، ترسیدی ازاینکه لباس هایت را از تو بگیرد و چون نزدیکت شد، گفت: «مترس و به سوی رفیقان خود برو! همانا آنهادر زیر آن درخت منتظرت هستند.»وقتی سید این را نقل کرد، همان ماجرا را به خاطر آوردم و گفتم: «ای سید من! ماجرا همین طور بود که فرمودی.»

گفت: «مرتبه دیگروقتی بود که از دمشق با شیخ اندلسی که استادت بود، عازم مصر شدی و از قافله عقب ماندی، طوری که دستت از قافله کوتاه گردید و بسیار ترسیدی. در آن حال سواری که پیشانی و پاهای اسبش سفید بود و در دستش هم نیزه داشت، سر راهت آمد و گفت: «مترس و به دهی که در سمت راست توست برو و امشب را نزد اهل آنجا بخواب و مذهبت را به ایشان بیان نما و از ایشان تقیه مکن، زیرا که اهل آنجا با اهالی دهی که در جنوب دمشق واقع است، مؤمن و مخلصند و در دین و طریقه علی بن ابی طالب و سایر ائمه از ذریه او علیهم السلام هستند.»

ای پسر فاضل! آیا آن سواره تو را بهاینکهمن گفتم راهنمایی کرد؟» گفتم: «آری، مرا راهنمایی کرد و به نزد اهل آن ده رفتم و در نزدشان خوابیدم و مرا اعزاز و اکرام کردند. وقتی از مذهبشان پرسیدم، بدون تقیه در جوابم گفتند: «ما در طریقعلی

بن ابی طالب و سایر ائمه از ذریه او علیهم السلام هستیم.» گفتم: «این مذهب از کی برای شما حاصل شده و چه کسی آن را به شما رسانده است؟» گفتند: «ابوذر غفاری ما را به آن هدایت کرد، در زمانی که عثمان او را از مدینه به سمت شام اخراج و معاویه هم او را از شام به سمت این سرزمین اخراج کرد. پس برکت وجودش ما را نیز فرا گرفت.» بعد از آن وقتی شب را صبح کردم، از ایشان خواهش کردم که مرا به قافله برسانند و مذهب خود را هم برایشان بیان کردم.پس آنها مرا به دو مرد سپرده و آنان مرا به قافله رساندند.»

بعد از آن گفتم: «ای سید من! آیا امام هر سال حج می کند؟» گفت: «ای پسر فاضل! همه دنیا در زیر قدم مؤمن یک گام است، پس چگونه می شود که سیر دنیا نسبت به کسی که وجود و بقای دنیا به سبب وجود او و پدرانش علیهم السلام است، مشکل باشد؟ آری، در همه سال حج می کند و پدرانش را در مدینه و عراق و توس زیارت می کند و به سرزمین ما برمی گردد.»

آنگاه سید مرا به رجوع به عراق ترغیب کرد و گفت: «اقامت در بلاد مغرب را بیشتر از این موقوف کن.» و برای من چنین مذکور ساخت که مکتوب بر سکه دراهم ایشان چنان است: «معبودی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست و علی علیه السلام ولی خداست و محمد بن الحسن قائم به امر خداست.» و سید پنج درهم از آنها به من عطا فرمود و من آنها را برای تبرک، پیش خود نگه داشتم.

بعد از آن مرا با کشتی هایی که آمده بودم روانه کرد، تااینکهبه شهری رسیدیم که اولین شهر از شهرهای بربر بود که در وقت سفر از دمشق به مصر،به آنجا داخل گردیدم. سید سلمه الله قدری گندم و جو به من داده بود. آن را در شهر به صد و چهل دینار طلای رایج بلاد مغرب فروختم و از آنجا به طرابلس که از جمله بلاد مغرب است رفتم و به جهت اطاعت امر سید، از اندلس عبور نکردم و از طرابلس با حجاج مغرب زمین به مکه معظمه مشرف گردیدم، حج کردم و به عراق آمدم و قصد دارم که تا زمان مرگم، در نجف اشرف بمانم.»

راوی علی بن فاضل بعد از آن گفت: «نام احدی از علمای امامیه که در نزد اهل شهر صاحب الامر ذکر شود ندیدم، مگر نام های پنج نفر: سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ کلینی، ابن بابویه و شیخ جعفر بن سعید حلی.»

راوی می گوید: این آخرین چیزی بود که از شیخ صالح متقی، علی بن فاضل مازندرانی شنیدم، خداوند امثال او را در روزگار از عالمان و پارسایان زیاد کند. حمد خدایی را سزد که اول و آخر است و ظاهر و باطن است و درود و سلام فراوان خدا بر بهترین خلق و سید مردمان محمد وآل پاک و معصومش.

مؤلف: «لقلقه» به فتح هر دو لام، صوت است و «قفل» با ضمه فاء و قاف، جمع قافله است و آن کسی است که از سفر برمی گردد و کاروان را هم از همین جهت قافله گویند. عبارت «تنوف» یعنی مشرف می شود و بلند و زیاده می گردد.

باید به این حکایت، بعضی از حکایاتی را که از معاصرین خود شنیده ام نیزملحق کنم:

مقدس اردبیلی

جماعتی از علما از سید فاضل میرعلام برای من (علامه مجلسی) حکایت کردند که سید گفت: «در یکی از شب ها در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، آن موقع قسمت عمده شب گذشته بود. در اثنایی که در صحن گردش می کردم، دیدم شخصی از مقابل من به طرف حرم منور امیرالمؤمنین علیه السلام می رود. وقتی نزدیک رفتم، دیدم استاد بزرگوارم مولانا احمد اردبیلی قدس اللّه روحه است. من خود را از وی پنهان نگه داشتم تا اینکه به طرف درب حرم آمد. در بسته بود، ولی به مجرد رسیدن او در باز شد و او داخل حرم گردید. شنیدم که سخن می گوید، مثل اینکه با کسی تو گوشی حرف می زند. آنگاه از حرم بیرون آمد و در بسته شد. من هم از عقب سر او رفتم تا از شهر نجف خارج شد و به سمت مسجد کوفه رفت.

من دنبال او بودم، ولی او مرا نمی دید.همین که وارد مسجد کوفه گردید، به سمت محرابی رفت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا شهید شد. مدتی در آنجا ایستاد، سپس برگشت و از مسجد بیرون آمد و آهنگ نجف کرد. من همچنان پشت سر او بودم، تا اینکه نزدیک مسجد حنانه رسیدیم. در آنجا سرفه ام گرفت، به طوری که نتوانستم خودداری کنم. وقتی صدای سرفه مرا شنید، برگشت، نگاهی به من کرد و مرا شناخت. پرسید:«تو میرعلام هستی؟» گفتم آری. گفت: «اینجا چه می کنی؟» گفتم: «از موقعی که شما وارد صحن مطهر شدید، تاکنون همه جا با شما بوده ام. شما را به صاحب این قبر مطهر قسم می دهم آنچه را که امشب بر شما گذشت، از اول تا آخر به من اطلاع دهید.» گفت: «می گویم، ولی به این شرط که تا من زنده ام، به کسی نگویی!» وقتی به وی اطمینان دادم فرمود: «در پاره ای از مسائل علمی فکر می کردم و حل آن برایم مشکل می نمود. به دلم گذشت که بروم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و حل آن مشکل را از آن حضرت بخواهم. موقعی که به در حرم رسیدم، چنان که دیدی در بسته به رویم گشوده شد و داخل حرم گردیدم و از خداوند مسألت کردم که شاه ولایت جواب سؤالم را بدهد. ناگهان صدایی از قبر منور شنیدم که فرمود: «برو به مسجد کوفه و از قائم ما سؤال کن، زیرا او امام زمان تو است.» من هم آمدم پهلوی محراب و آن حضرت را در آنجا دیدم، مسأله خود را پرسیدم و حضرت جواب آن را مرحمت فرمود و اینک به منزل برمی گردم.»

مردی که معروف به طی الارض بود

حکایت دیگر اینکه پدرم (علامه مجلسی اول) رحمه اللّٰه علیه برایم نقل کرد و گفت: «مرد شریف و نیکوکاری در زمان ما بود که او را میر اسحاق استرآبادی می گفتند. وی چهل مرتبه پیاده به حج بیت اللّٰه رفته بود و میان مردم مشهور بود که طی الارض دارد! نامبرده در یکی از سال ها به اصفهان آمد. من هم نزد وی رفتم و آنچه درباره او شهرت داشت، از خودش جویا شدم.

او گفت: «در یکی از سال ها با کاروان حج به زیارت خانه خدا می رفتم. وقتی به محلی رسیدیم که تا مکه هفت منزل یا نه منزل راه بود، به عللی از کاروان بازماندم، چندان که کاروان از نظرم ناپدید گشت و راه را گم کردم. در نتیجه سرگردان شدم و تشنگی بر من غلبه کرد، به طوری که از زندگی خود ناامید گردیدم.

در آن هنگام صدا زدم: «یا صالح! یا ابا صالح! راه را به من نشان بده! خدا تو را رحمت کند!» ناگاه شبحی در آخر بیابان به نظرم رسید. چون با دقت نگاه کردم، به اندک مدتی نزد من آمد. دیدم جوانی خوش سیما و پاکیزه لباس و گندمگون بود که به هیئت مردمان شریف، بر شتری سوار و مشک آبی هم با خود داشت. من به وی سلام کردم و او هم جواب مرا داد و پرسید: «تشنه هستی؟» گفتم آری! او هم مشک آب را به من داد و من آب نوشیدم.

آنگاه گفت: «می خواهی به کاروان برسی؟» گفتم آری. او هم مرا پشت سر خود سوار کرد و به طرف مکه رهسپار گردید. من عادت داشتم هر روز حرز یمانی را می خواندم پس شروع به خواندن آن کردم. آن جوان در بعضی جاهای آن می گفت: «این طور بخوان!» چیزی نگذشت که به من گفت: «اینجا را می شناسی؟» وقتی نگاه کردم دیدم در ابطح هستم! گفت: «پیاده شو.» وقتی پیاده شدم او برگشت و از نظرم ناپدید شد.

در آن موقع متوجه گردیدم که امام زمان علیه السلام بود. از گذشته پشیمان شدم و بر مفارقت و نشناختن وی تأسف خوردم. بعد از هفت روز کاروان آمد. چون آنها از زنده بودن من مأیوس بودند، وقتی مرا در مکه دیدند، مشهور شدم که «طی الارض» دارم. پدرم (ره) فرمود: «من هم حرز یمانی را نزد وی خواندم و آن را تصحیح کردم و برای قرائت آن، از وی اجازه گرفتم، و الحمد للّه.»

میرزا محمد استرآبادی

و از جمله حکایتی است که جماعتی از علما به من خبر دادند و آنها از جماعت دیگر وآنها از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرآبادی نور اللّه مرقده

نقل کرده اند که گفت: «شبی دور خانه خدا طواف می کردم. ناگاه دیدم جوانی خوش سیما آمد و شروع به طواف کرد.وقتی به من نزدیک شد، یک دسته گل سرخ که موسم آن نبود به من داد. من هم از وی گرفتم، آن را بوییدم و گفتم»«آقا! این گل از کجاست؟» گفت: «از خرابات است.» سپس از نظرم غایب شد و دیگر او را ندیدم.

مردی از اهل کاشان

و دیگر حکایتی است که جماعتی از اهل نجف اشرف برای من نقل کردند.آنها می گفتند: مردی از اهل کاشان که عازم حج بیت اللّه بود، به نجف اشرف آمد.وی در آنجا سخت بیمار شد، به طوری که پاهایش خشک شد و قادر به راه رفتن نبود.همراهان وی او را به یکی از صلحا که در یکی از اتاق های مدرسه جنب حرم مطهر سکنی داشت، سپردند و خود به حج رفتند.

صاحب اتاق هم هر روز بیمار را در اتاق می گذاشت، درب آن را قفل می کرد به عزم گردش و طلب روزی به بیابان می رفت. یک روز بیمار به صاحب اتاق گفت: «دلم گرفته و دیگر از ماندن در این اتاق وحشت می کنم . امروز مرا بیرون ببر و در جایی رها کن و هر جا می خواهی برو!» صاحب اتاق هم مرا برد به طرف مقام قائم صلوات اللّه علیه که در بیرون نجف اشرف (در گورستان وادی السلام) واقع است.سپس مرا در آنجا نشاند و بعد پیراهن خود را در حوض آنجا شست و روی درختی که در آنجا بود پهن کرد و به بیابان رفت.من هم در آنجا تنها ماندم و درباره سرنوشت خود می اندیشیدم. ناگاه دیدم جوانی خوش سیما و گندمگون داخل صحن مقام صاحب الزمان علیه السلام شد و به من سلام کرد.

سپس یک راست به مقام قائم رفت و با خشوع و خضوع که کسی را بدان حالت ندیده بودم، چند رکعت نماز خواند. بعد از آنکه از نماز فارغ شد نزد من آمد و احوالم را پرسید.من گفتم: «مبتلا به یک بیماری شده ام که راحتی ندارم. خداوند نه شفا می دهد که بهبودی یابم و نه جانم را می ستاند که آسوده شوم.» گفت: «غمگین

مباش، عنقریب خداوند هر دوی آنها را به تو می دهد.» این را گفت و رفت. وقتی او رفت، دیدم پیراهن روی زمین افتاده است. برخاستم آن را برداشتم و شستم و دوباره روی درخت پهن کردم. سپس درباره خود به فکر فرو رفتم و پیش خود گفتم: «من که قبلا قادر نبودم از جا برخیزم و حرکت کنم، چگونه شد که این طور شدم!» هنگامی که متوجه شدم، دیدم اثری از آن بیماری در من نیست. آن موقع یقین کردم که وی امام زمان علیه السلام بوده است. از آنجا بیرون آمدم و نظری به بیابان افکندم، کسی را ندیدم و بی اندازه پشیمان شدم.

وقتی صاحب اتاق آمد، احوالم را پرسید و از وضع من متحیر شد. من هم ماجرا را به او خبر دادم و او هم بر آنچه از دست او و من رفته بود، حسرت خورد. سپس با او به اتاق رفتیم. اهل نجف می گفتند که او همین طور سالم ماند تا موقعی که حاجی ها و رفقای او آمدند. وقتی آنها را دید و مدتی اندک با آنها به سر برد، دوباره مریض شد و از دنیا رفت و در صحن مطهر مدفون گردید. آنچه حضرت به وی خبر داده بود که هر دو مقصودت عملی خواهد شد، آشکار گردید. این حکایت نزد اهل نجف مشهور بود، موثقین و نیکان آنها آن را به من خبر دادند.»

محمد بن عیسی بحرینی

و دیگر حکایتی است که یکی از افاضل کرام و ثقات اعلام به من خبر داد.او می گفت: شخصی که من به او اطمینان دارم، این حکایت را از کسی که او را موثق می دانست و بسیار می ستود، نقل کرد و گفت: «موقعی که شهر بحرین در تصرف فرنگیان بود، شخصی از مسلمین را به حکومت آنجا گماشتند تا موجب آبادی بیشتر آنجا شود و بهتر بتواند به وضع اهالی رسیدگی کند. این والی مردی ناصبی بود. به علاوه وزیری داشت که تعصبش از وی بیشتر بود. وزیر نسبت به اهل بحرین که دوست دار اهل بیت علیهم السلام بودند، اظهار دشمنی می کرد و برای نابودی و زیان رساندن به آنها، حیله ها می انگیخت.

یک روز وزیر در حالی که اناری در دست داشت، نزد والی رفت و انار را به او داد.والی دید بر روی پوست انار نوشته است: «لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه، ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفای رسول اللّه.» وقتی بادقت آن را نگریست، دید که این عبارت به طور طبیعی در پوست انار نوشته شده، به طوری که گمان نمی رفت ساخته دست بشر باشد و از این حیث در شگفت ماند! والی به وزیر گفت: «این دلیل روشن و برهان محکمی است بر ابطال مذهب رافضی ها (شیعیان). نظر تو درباره مردم بحرین چیست؟»

وزیر گفت: «این جماعت متعصب و منکر دلائل هستند. امر کن آنها را حاضر کنند و این انار را به آنها نشان بده، اگر پذیرفتند و به مذهب ما درآمدند، شما ثواب فراوان برده اید و چنانچه نپذیرفتند و همچنان بر گمراهی خود باقی ماندند، آنها را در قبول یکی از سه چیز مخیر گردان: یا حاضر شوند با ذلت و خواری - مثل یهود و نصاری - جزیه بدهند؛ یا جوابی برای این دلیل روشنی که نمی توان آن را نادیده گرفت بیاورند؛ یا اینکه مردان آنها کشته شوند، زنان و اولاد ایشان اسیر گردند و اموالشان را به غنیمت گیریم.»

والی رأی وزیر را مورد تحسین قرار داد و فرستاد علما و افاضل و نیکان و نجبا و بزرگان شیعه بحرین را احضار کرد. آنگاه انار را به آنها نشان داد و گفت: «اگر جواب کافی و قانع کننده ای نیاورید، یا باید کشته شوید، یا اسیر گردید و اموالتان ضبط شود، یا همچون کفار جزیه بپردازید.» آنها چون انار را دیدند، سخت متحیر گشتند و نتوانستند جواب شایسته ای بدهند. در نتیجه رنگ صورتشان پرید و بندهاشان به لرزه افتاد.

سپس بزرگان آنها به والی گفتند: «سه روز به ما مهلت بده شاید بتوانیم جوابی که مورد پسند واقع شود بیاوریم، وگرنه هر طور می خواهی میان ما حکم کن.» والی هم به آنها مهلت داد. رجال بحرین در حالی که هراسان و مرعوب و متحیر بودند، از نزد والی بیرون آمدند، مجلس گرفتند و به مشورت پرداختند. آنگاه بنا گذاشتند که از

میان صلحا و زهاد بحرین، ده نفر و از میان آن ده نفر هم سه نفر را انتخاب کنند. چون چنین کردند، به یکی از آن سه نفر گفتند که تو امشب را برو بیابان و تا صبح مشغول عبادت باش و از خداوند به وسیله امام زمان علیه السلام یاری بخواه! او هم رفت و شب را به صبح آورد و چیزی ندید. ناچار برگشت و جریان را به آنها اطلاع داد.

شب دوم هم نفر دوم را فرستادند و او نیز مانند شخص نخست برگشت و خبری نیاورد و بر اضطراب و پریشانی آنها افزود. آنگاه نفر سومی را که مردی پاک سرشت و دانشمند بود و نامش محمد بن عیسی بود، خواستند و او شب سوم را با سر و پای برهنه روی به بیابان نهاد. آن شب، شب تاریکی بود. محمد بن عیسی تمام شب را مشغول دعا و گریه و توسل به خدا بود که شیعیان را از آن بلیه رهایی بخشدو حقیقت مطلب را برای آنها روشن سازد و برای تأمین منظور، متوسل به حضرت صاحب الزمان علیه السلام گردید.

در آخر شب، ناگاه دید مردی او را مخاطب ساخته و می گوید : «ای محمد بن عیسی! چه شده که تو را بدین حالت می بینم و برای چه به این بیابان آمده ای؟» گفت: «ای مرد! مرا به حال خود واگذار. من برای کار بزرگ و مطلب مهمی بیرون آمده ام که آن را جز برای امام خود نمی گویم، و شکوه آن را نزد کسی می برم که این راز را بر من آشکار سازد.»

مرد گفت: «ای محمد بن عیسی! صاحب الامر من هستم. مقصودت را بگو.» گفت: «اگر تو صاحب الامر هستی، داستان مرا می دانی و نیازی نداری که من آن را شرح بدهم.» فرمود: «آری، تو به خاطر مشکلی که انار برای شما ایجاد کرده و مطلبی که بر آن نوشته شده، و تهدیدی که والی کرده است به بیابان آمده ای!» محمد بن عیسی وقتی این را شنید، به طرف او رفت و عرضکرد: «آری ای آقای من! شما می دانید که ما چه حالی داریم. شما امام و پناهگاه ما می باشید و قادر هستید که این خطر را از ما برطرف سازید، به داد ما برس!»

حضرت فرمود: «ای محمد بن عیسی! وزیر ملعون، درخت اناری در خانه خود دارد. قالبی از گِل به شکل انار در دو نصف ساخته و توی هر نصفی از آن قسمتی از آن کلمات را نوشته است. آنگاه آن قالب گلی را روی انار گذاشته و زمانی که انار کوچک بوده، آن را توی قالب گذاشته و آن را محکم بسته است. آنگاه به مرور که انار بزرگ شده، آن نوشته در پوست انار تأثیر بخشیده تا به این صورت درآمده است!

فردا می روی نزد والی و به وی می گویی: «جواب تو را آورده ام، ولی حتما باید در خانه وزیر باشد.» وقتی به خانه وزیر رفتید، به سمت راست خود نگاه کن که غرفه ای می بینی.آنگاه به والی بگو: «جواب تو در همین غرفه است.» وزیر می خواهد از نزدیک شدن به غرفه سر باز زند ولی تو اصرار کن و سعی کن که از آن بالا بروی. وقتی دیدی وزیر خودش بالا رفت، تو هم با او بالا برو و او را تنها مگذار، مبادا از تو جلو بیافتد! هنگامی که وارد غرفه شدی، در دیوار آن سوراخی می بینی که کیسه سفیدی در آن است. آن را بردار که خواهی دید قالب گلی انار را که برای این نقشه ساخته است، در آن کیسه است. سپس آن را جلو والی بگذار و انار مذکور را در آن بگذار تا حقیقت مطلب برای او روشن گردد!

همچنین به والی بگو: «ما معجزه دیگری هم داریم و آن اینکه داخل این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست. اگر می خواهی صحت آن را بدانی، به وزیر بگو آن رابشکند.» وقتی وزیر آن را شکست، دود و خاکستر آن به صورت و ریش او می پرد.»

وقتی محمد بن عیسی این سخنان را از امام شنید، بسیار مسرور گردید، دست مبارک امام را بوسید و با مژده و شادی مراجعت کرد.

چون صبح شد، به خانه والی رفتند و همان طور که امام دستور داده بود عمل کرد. سپس والی رو کرد به محمد بن عیسی و پرسید:«چه کسی این را به تو خبر

داد؟» گفت: «امام زمان ما و حجت پروردگار.» پرسید:«امام شما کیست؟» او هم یک یک ائمه علیهم السلام را به وی معرفی کرد تا به امام زمان صلوات اللّٰه علیه رسید.

والی گفت: «دستت را دراز کن تا من گواهی دهم که نیست خدایی مگر خداوند یگانه و اینکه محمد، بنده و پیامبر اوست. خلیفه بلافصل بعد از او امیر المؤمنین علیه السلام است.» آنگاه اقرار به تمام ائمه تا آخر آنها کرد و ایمانش نیکو گشت. سپس دستور داد وزیر را به قتل رساندند و از مردم بحرین معذرت خواست و نسبت به آنها نیکی کرد و آنها را گرامی داشت.»

ناقل حکایت گفت: «این حکایت نزد اهل بحرین مشهور و قبر محمد بن عیسی در آنجا معروف است و مردم به زیارت آن می روند.»

باب سی و یکم : نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام مانند آمدن سفیانی و دجال و غیر آنها و ذکر بعضی از نشانه های روز رستاخیز

1. امالی شیخ صدوق:عبداللَّه بن سلیمان که کتب آسمانی را خوانده بود، می گوید: «در انجیل خواندم...» سپس اوصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله را ذکر کرد، تا آنجا که خداوند متعال به حضرت عیسی فرمود: «تو را به سوی خود بالا می برم و سپس در آخرالزمان فرود می آورم تا آنکه عجائب آن پیغمبر را از امت او ببینی و در مبارزه با دجال ملعون، آنها را یاری کنی. من تو را در موقع نماز فرود می آورم تا با آنها نماز بگزاری. زیرا آنها امتی هستند که رحمت الهی بر آنها فرود می آید.»(1)

2. قرب الاسناد: امام جعفر صادق از پدرش (امام محمد باقر علیهم السلام) روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه خواهید بود، زمانی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق شوند، نه امر به معروف کنید و نه نهی از منکر؟» عرض کردند: «یا رسول اللَّه! آیا این چنین خواهد شد؟» فرمود: «آری، از

1- . امالی صدوق: 225

این هم بدتر خواهد شد. چه حالی خواهید داشت هنگامی که امر به منکر کنید و نهی از معروف کنید؟ !» عرضکردند: «یا رسول اللّه ! آیا چنین خواهد شد؟» فرمود: «آری، از این هم بدتر می شود. چگونه خواهید بود در زمانی که ببینید کار خوب، زشت و کار زشت، خوب شمرده شود؟»(1)

3. قرب الاسناد: حنان بن سدیر صیرفی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرو رفتن بیابان سؤال کردم (که کدام بیابان است که موقع خروج سفیانی، مردمی را در خود فرو می برد؟) فرمود: «آنها در دوازده میلی ذات الجیشبه زمین فرو می روند.»(2)

4. تفسیر قمی: امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ یُنَزِّلَ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ»، {بی تردید، خدا قادر است که پدیده ای شگرف فروفرستد، لیکن بیشتر آنان نمی دانند.}(3)فرمود: «خداوند در آخرالزمان آیاتی (علاماتی) را به تو نشان می دهد که از جمله آنها «دابه الارض»، یعنی جنبنده روی زمین، خروج دجال، آمدن عیسی بن مریم و طلوع آفتاب از مغرب است.»(4)

و نیز ابوالجارود از آن حضرت روایت کرده است که در تفسیر این آیه«قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ»، {بگو: «او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد}(5) فرمود: «این عذاب دجال و صدای آسمانی است و بقیه آیه که می گوید:«أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ»، یعنی یا عذابی از زیر پای شما بفرستد، فرو رفتن در بیابان است.«أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً» یعنی یا شما را گروه گروهبه هم

1- . قرب الاسناد: 54
2- . همان: 123
3- . انعام / 37
4- . تفسیر قمی 1 : 206
5- . انعام / 65

اندازد، اختلافاتی است که در امور دینی پیدا می شود و از یکدیگر بدگوییمی کنند، «وَ یُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأسَ بَعْضٍ» یعنی عذاب بعضی از شما را به بعضی دیگر می چشاند، این است که بعضی از شما، بعضی دیگر را به قتل برسانند و تمام این عذاب ها در میان اهل قبله به وقوع می پیوندد.(1)

5. قرب الاسناد: ابن اسباط می گوید: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: «قربانت گردم! ثعلبه بن میمون از علی بن مغیره و او از زید قمی (زید العمی) از امام زین العابدین علیه السلام برای من نقل کرد که فرموده است: «قائم ما در موسمی که مردم به حج می روند، قیام می کند.» امام رضا فرمود: «آیا قائم بدون خروج سفیانی قیام می کند؟! قیام قائم ما از جانب خدا مسلم است و آمدن سفیانی هم حتمی است و قائم ظهور نمی کند مگر بعد از خروج سفیانی.»عرض کردم: «قربانت شوم! آنچه فرمودی امسال واقع می شود؟» فرمود: «هر چه خداوند اراده کند خواهد شد.»عرض کردم:«در سال بعد چطور؟» فرمود: «خدا هر کاری را که بخواهد می کند.»(2)

6. قرب الاسناد: بزنطی می گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «قبل از قیام قائم علیه السلام قتل بیوح است.» پرسیدم: «بیوح چیست؟» فرمود: «کشتن دائمی بدون فاصله.»(3)

7. قرب الاسناد: امام رضا علیه السلام فرمود: «ابن ابی حمزه گمان می کرد که جعفر(بن بشیر از شاگردان حضرت) خیال می کند که پدرم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، ولی جعفر از آنچه می باید پیش از ظهور قائم پدید آید، اطلاع نداشت. به خدا قسم، خداوند از زبان پیغمبرش این طور حکایت می کند:«ما أَدْرِی ما

1- . تفسیر قمی 1 : 211
2- . قرب الاسناد: 374
3- . همان: 384

یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَ»(1)»، {ونمی دانم با من و با شما چه معامله ای خواهد شد. جز آنچه را که به من وحی می شود، پیروی نمی کنم.}

جدم امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: «چهار حادثه پیش از قائم خواهد بود که علامت ظهور اوست.» آنگاه امام رضا علیه السلام فرمود: «سه حادثه به وقوع پیوسته و یک حادثه دیگر باقی مانده است.» عرضکردیم: «فدایت شویم! حوادثی که گذشته کدام است؟» فرمود: «اول ماه رجب بود که صاحب خراسان در آن ماه خلع شد. دوم ماه رجبی بود که بر پسر زبیده شوریدند. سوم ماه رجبی است که محمد بن ابراهیم در آن ماه از کوفه قیام کرد.» عرضکردیم: «آیا رجب چهارم هم به این سه ماه می پیوندد؟» فرمود: «جدم امام باقر علیه السلام این طور فرموده است.»(2)

مؤلف: مقصود از جمله اخیر این است که خود امام محمد باقر علیه السلام موضوع را مجمل گذاشته و بیان نفرموده که آیا ماه رجب چهارم به سوم وصل می شود یا نه. و «خلع صاحب خراسان» اشاره به این است که بعد از مرگ هارون که پسرش محمد امین در بغداد به خلافت رسید و ایرانیان هم مأمون برادرش را در خراسان به خلافت رساندند، امین، مامون را از خلافت خلع کرد و دستور داد نام او را از درهم و دینار محو کنند و در خطبه ذکر نکنند. شورش بر پسر زبیده در ماه رجب دوم، اشاره به شورشی است که لشکر مأمون بر محمد امین که از جانب مادر، پسر «زبیده» استکرده و او را از خلافت خلع کردند. و ماه رجب سوم اشاره است به محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن المجتبی علیه السلام معروف به «طباطبا» که در دهم ماه جمادی الثانیه نزدیک به سال 200هجری در کوفه قیام کرد و قیام او به ماه رجب کشید.

1- . احقاف / 9
2- . قرب الاسناد: 374

این احتمال هم می رود که جمله اخیری که امام رضا علیه السلام فرمود «جدم امام محمد باقر علیه السلام این طور فرمود»، تصدیق اتصال ماه رجب چهارم به سوم باشد و رجب چهارم، اشاره به ورود خود آن حضرت به خراسان باشد، زیرا ورود حضرت به خراسان، تقریبا یک سال بعد از قیام محمد بن ابراهیم طباطبا بوده است و دور هم نیست که اصولا ماه رجب وارد خراسان شده باشد.

8. قرب الاسناد: بزنطی گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: «آیا ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نزدیک است؟» فرمود: «جدم حضرت صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «نخستین علائم فرج آل محمد صلی الله علیه و آله سال 195 خواهد بود. در سال 196 عرب خود را از مشقت و ذلت خلع می کند و در سال 197، نابودی می باشد و در سال صد و 198 جلای وطن در کار است.آیا نمی بینی بنی هاشم با زن و بچه جلای وطن می کنند؟»

من عرض کردم: «فقط بنی هاشم جلای وطن می کنند؟» فرمود: «آنها و غیر آنها، و در سال 199 خداوند گرفتاری ها را برطرف می سازد و در سال 200 خدا هر چه خواهد می کند.»

راوی می گوید: عرض کردیم: «قربانت شویم! از آنچه در سال 200 روی می دهد به ما خبر دهید.» فرمود: «اگر بنا باشد به کسی خبر دهم، البته به شما خواهم گفت، چنان که از جای شما اطلاع داشتم، ولی مأمور به گفتن نیستم. این مطلب هم صلاح نیست از طرف من به شما اظهار شود، ولی هر وقت خدا بخواهد چیز حقی را آشکار سازد، بندگان خدا قادر نیستند آن را پنهان کنند.»

عرض کردم: «شما در سال اول از پدر بزرگوارتان نقل کردید که در اول فلان ماه و فلان سال، دولت اولاد فلان منقضی می گردد و بعد از آن اولاد فلان به سلطنت نمی رسند!» فرمود: «آری، این را من برای تو نقل کردم.»عرض کردم: «وقتی دولت آنها به پایان رسید،آیا کسی از قریش به سلطنت می رسد به طوری که کارش بالا

گیرد؟» فرمود نه.عرض کردم: «پس چه می شود؟» فرمود: «همان می شود که تو و سایر شیعیان عقیده دارید.»عرض کردم: «مقصودتان آمدن سفیانی است.» فرمود نه.عرض کردم: «منظورتان قیام قائم است؟» فرمود: «خدا هر چه خواهد می کند!»عرض کردم: «پس شما قائم هستید؟» فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله.»

سپس فرمود: «پیش از آمدن قائم، آثار و حادثه ای در بین دو حرم پدید می آید.»عرض کردم: «آن حادثه چیست؟» فرمود: «جمعیتی هستند که فلانی از فرزندان فلان، پانزده نفر مرد را به قتل می رساند.»(1)

مؤلف: علائم فرج آل محمد صلی الله علیه و آله در سال 195، اشاره به نزاع امین و مأمون بر سر خلافت است که سرانجام امین، مأمون را از خلافت خلع کرد، زیرا این واقعه آغاز تزلزل دولت بنی عباس بود. سپس در سال 196 کشمکش شدت یافت و میان دو برادر جنگ درگرفت و در سال بعد، بسیاری از لشکر آنها نابود گشت. در سال بعد از آن، محمد امین کشته شد و بسیاری از بنی عباس جلای وطن کردند.

حضرت در اینجا از روی توریه و تقیه، بنی هاشم را نیز نام برد و لذا فرمود «آنها و غیر آنها!» و در سال 199 خداوند گرفتاری های اهل بیت علیهم السلام را برطرف ساخت و دشمنان آنها را منکوب کرد، و مأمون نامه به حضور آن حضرت (امام رضا علیه السلام) نوشت و از وی استمداد کرد و او را به طوس طلبید.

و اینکه فرمود: «در سال 200 خدا هر چه خواهد می کند»، اشاره به احترام فوق العاده ای است که مأمون از آن حضرت کرد و او را به خراسان دعوت کرد، و در سال بعد، یعنی سال201 حضرت وارد خراسان گشت و در ماه رمضان همان سال، مأمون از مردم برای حضرتش به ولایت عهد خود بیعت گرفت.

1- . قرب الاسناد: 370

و اینکه فرمود: «از جای شما اطلاع داشتم»، یعنی می دانستم در این وقت می آیید و این سؤال را از من می کنید. و مقصود این است که من از پیشامدها اطلاع دارم، ولی مصلحت نیست به شما بگویم.

و اینکه فرمود: «فلانی از فرزندان فلان پانزده نفر را به قتل می رساند»، اشاره به حوادثی است که هنگام انقراض دولت بنی عباس و زمان هجوم هلاکوخان مغول برای آنها روی داد.

9. تفسیر قمی: محمد بن فضیل از پدرش روایت می کند که به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم! به ما رسیده است که اولاد جعفر (بن ابی طالب) یک پرچم و اولاد عباس دو پرچم دارند. آیا در این خصوص اطلاعی به شما رسیده است؟» فرمود: «اما اولاد جعفر نخواهند ماند و به مقامی نمی رسند، ولی اولاد عباس سلطنت دور و درازی خواهند داشت. به نحوی که در آن مدت، افراد دور را به خود نزدیک و نزدیکان را از خود دور می کنند. تحمل حکومت آنها بر مردم دشوار است و خیر چندانی در آن نیست. موقعی که از انتقام الهی و کیفر او ایمن گردند، ناگهان دچار سرنوشتی شوند که یکنفر از بزرگان آنها نباشد که آنان را از پراکندگی جمع کند و به ناله های آنها گوش فرا دهد. این است معنی آیه شریفه: «حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ» الخ(1)، {تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت وآراسته گردید.}

عرض کردم: «فدایت شوم! این معنی کی واقع می شود؟» فرمود: «این موضوع در نزد ما وقت معینی ندارد. هر گاه ما چیزی را برای شما نقل کردیم، اگر آنچه گفته ایم درست درآمد، بگویید: «خدا و پیغمبرش راست گفتند.» و چنانچه به نظر شما درست در نیامد، باز هم بگویید: «خدا و پیغمبر راست گفتند» که دو پاداش به شما

1- . یونس / 24

داده می شود. ولی هنگامی که فقر و احتیاج شدت یافت و مردم یکدیگر را انکار کردند، در آن موقع صبح و شام منتظر وقوع این امر باشید.»

عرض کردم: «فدایت شوم! فقر و احتیاج را می دانم چیست، ولی مردم یکدیگر را انکار می کنند چه معنا دارد؟» فرمود: «به این معنی است که شخص در حال تنگدستی و احتیاج، به برادر دینی اش سر می زند، ولی او با چهره ای غیر از آنچه اول نشان می داد، با او ملاقات می کند و با غیر آن سخنانی که قبلا به وی می گفت، صحبت می کند!»(1)

10. تفسیر قمی: ابوالجارود گفت: امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه:«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً»، {بگو: «به من خبر دهید، اگر عذاب او شب یا روز به شما دررسد.}(2) «ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؟» {بزهکاران چه چیزی ازآن به شتاب می خواهند؟}

گناهکاران برای چه شتاب می کنند؟ فرمود: «این عذابی است که در آخرالزمان بر فاسقان اهل قبله (یعنی مسلمانان) فرود می آید، در حالی که منکر این هستند که عذاب بر آنها فرود خواهد آمد.»(3)

11. تفسیر قمی: حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ»، {و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راهِ] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند.}(4) فرمود: «وحشت آنها از صدای آسمانی و گرفته شدن، بدین گونه است که زمین زیر پایشان، آنان را فرو می برد.»(5)

1- . تفسیر قمی 1 : 311
2- . یونس / 50
3- . تفسیر قمی 1 : 313
4- . سبأ / 51
5- . تفسیر قمی 2 : 180

مؤلف: بیضاوی در تفسیر خود می گوید: این ترس هنگام مردن یاموقع برانگیخته شدن از گور است، یا مقصود روز جنگ بدر می باشد. جواب «لو» هم حذف شده، یعنی در آن وقت کار رسوایی خواهی دید. «فلافوت» یعنی خداوند به آنها مهلت نمی دهد که بگریزند یا به جایی پناه برند وَ «أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ» یعنی از زمین، به زیر زمین می روند، یا اینکه از صحرای قیامت به دوزخ می افتند، و یا اینکه از بیابان بدر، به چاهی (که مشرکان را در آن ریختند) ریخته می شوند.(و بقیه آیه که می گوید): «وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّی لَهُمُ التَّناوُشُ»، {و می گویند: «به او ایمان آوردیم.» و چگونه از جایی [چنین] دور، دست یافتن [به ایمان] برای آنان میسّر است} (1) به این معنی است که از کجا آنها می توانند به آسانی ایمان آورند. (پایان کلام بیضاوی)

زمخشری در «کشاف» در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده است که «خسف بیدا» یعنی در خصوص فرو رفتن بیابان نازل شده است. امین الدین طبرسی روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی گفت: از امام زین العابدین علیه السلام و حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی علیه السلام شنیدم که گفتند: «آنها لشکری در سرزمین «بیداء» هستند که زمین زیر پای آنها فرو می رود و آنها را در کام خود فرو می برد.»

و نیز ابو حمزه، از عمرو بن مره و حمران بن اعین روایت کرده که آن دو نفر از مهاجر مکی شنیدند که می گفت: از ام سلمه (همسر پیغمبر) شنیدم می گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شخصی از بیم جان خود به خانه خدا پناه می برد. لشکری برای گرفتن او فرستاده می شود. موقعی که لشکر به «بیداء» واقع در بیابان مکه و مدینه می رسند، در زمین فرو می روند.»

1- . سبأ / 52

و نیز طبرسی می گوید: از حذیفه بن الیمان روایت شده که گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله از آشوبی که میان مردم شرق و غرب پدید می آید سخن به میان آورد و فرمود: «در اثنایی که آنها سرگرم کشمکش هستند، سفیانی از یابس بر آنها حمله می برد تا آنکه وارد دمشق می شود. آنگاه دو لشکر فراهم می کند و یکی را به شرق می فرستد و دیگری را به مدینه. چون لشکر اخیر به زمین «بابل» که جزو سرزمین لعنت شده،یعنی بغداد است می رسند، بیش از سه هزار نفر را به قتل می رسانند و افزون از صد زن را مورد تجاوز قرار می دهند و سیصد جوان رشید از بنی عباس را می کشند. سپس مانند سیل به کوفه می ریزند و حوالی آن را ویران می سازند.آنگاه از آنجا بیرون آمده و روی به شام می آورند.

در آن وقت لشکری با پرچم هدایت بیرون می آید و لشکر سفیانی را دنبال می کنند تا به آنها می رسند و تمام آنها را به قتل می رسانند، به طوری که یک نفر از آنها را باقی نمی گذارند که خبری از آنها ببرد! آنگاه اسیران و آنچه را که به غارت برده اند، از آنها می گیرند.

سپس لشکر دوم به مدینه آمده و سه شبانه روز دست به تاراج می زنند. آنگاه روی به مکه می آورند. وقتی به «بیداء» رسیدند، خداوند جبرئیل را می فرستد و می فرماید: «برو و آنها را نابود گردان!» جبرئیل هم با پای خود ضربتی به زمین می زند و با آن ضربت، خداوند آنها را در زمین فرو می برد و جز دو نفر از قبیله «جهینه»، کسی از آنها باقی نمی ماندو این است آن وحشتی که خدا می فرماید:«وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا ...» این مطلب را ثعلبی هم در تفسیر خود آورده است.

و هم ناقلان آثار شیعه در روایات مربوط به مهدی علیه السلام از امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام مانند این را نقل کرده و گفته اند: «دشمنان خدا در آن موقع از روز قیامت یا هنگام ترس و وحشت، یا موقع فرو رفتن در «بیداء» می گویند: ما ایمان آوردیم و از کجا می توانند از این ایمان برخوردار گردند؟«قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّی لَهُمُ التَّناوُشُ»، یعنی ایمانی که از روی ناچاری است چه سودی به حال

آنها دارد؟ خدا در این آیه بیان فرموده که آنها به این ایمان نائل نمی شوند، چنان که هیچ کس نمی تواند چیزی را از دست کسی که از وی دور است بگیرد.»(1)

12. تفسیر قمی: ابو حمزه گفت: از امام محمد باقر علیه السلام درباره معنی«وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ»، {ومی گویند: «به او ایمان آوردیم.» وچگونه ازجایی [چنین] دور،دست یافتن [به ایمان] برای آنان میسّر است؟ }پرسیدم. فرمود: «یعنی آنها مهدی علیه السلام را موقعی می طلبند که او را نخواهند دید. مهدی در دسترس آنها بود، اگر به سوی وی می رفتند، او را می دیدند.»(2)

مؤلف: «او را نخواهند دید» یعنی بعد از سقوط تکلیف و آشکار شدن آثار قیامت، یا بعد از مردن، و یا به هنگام فرو رفتن در زمین «بیداء». معنی اخیر از لحاظ روایت مناسب تر است.

13. کنز الفوائد: ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وقتی قائم ظهور می کند، همه جا را سیر می کند تا به «مر» می رسد. در آنجا به وی می گویند حاکمی که (در مکه) معین کرده بودی، کشته شد. قائم از آنجا به مکه برمی گردد و با آنها دعوا می کند و بیش از این کاری نمی کند. سپس به راه می افتد و مردم را دعوت به دین خدا می کند، تا آنکه به «بیداء» می رسد. در آنجا لشکر سفیانی قصد او می کنند، ولی خداوند به زمین فرمان می دهد که از زیر پای آنها فرو رود و آنها رابلعد. این است معنی این آیه شریفه:«وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ»، {و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راهِ] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند. و می گویند: «به او ایمان آوردیم.» و چگونه از جایی [چنین] دور، دست یافتن [به

1- . مجمع البیان 8: 228
2- . تفسیر قمی 2 : 180

ایمان] برای آنان میسّر است؟}(1)،فرمود: «مراد ایمان به قائم علیه السلام است. وحال آن که پیش از این منکر او شدند، می گویند: ایمان آوردیم به قیام قائم،«وَ قَدْ کَفَرُوا بِهِ» یعنی قبلا منکر قیام آل محمد صلی الله علیه و آله بودند و«وَ یَقْذِفُونَ بِالْغَیْبِ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ»، {وحال آنکه پیش از این منکر او شدند، و ازجایی دور، به نادیده [تیرتهمت] می افکندند} تا «فِی شَکٍّ مُرِیبٍ» مربوط به این موضوع است.»(2)

14. تفسیر قمی: از امام محمد باقر علیه السلام معنی آیه«سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ»، {پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید}(3) را پرسیدند که آن عذاب چیست؟ فرمود: «مقصود آتشی است که از مغرب بیرون می آید و فرشته ای از عقب آن را می راند تا به محله بنی سعد بن همام می رسد و پهلوی مسجد آنها می ایستد و تمام خانه های بنی امیه با ساکنین آن را می سوزاند، و هیچ خانه ای را که دشمنی از آل محمد صلی الله علیه و آله در آن باشد، سالم نمی گذارد و همه را می سوزاند و آن مهدی علیه السلام است.»(4)

مؤلف: «و آن مهدی است» یعنی آن واقعه از علامات مهدی است یا در وقت ظهور مهدی خواهد بود.

15. کمال الدین: ابوالحصین گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: «قیامت کی خواهد بود؟» فرمود: «هنگامی که مردم معتقد به نجوم شوند و تقدیر الهی را تکذیب کنند.»(5)

1- . سبأ / 51
2- . تأویل الآیات الظاهره: 467
3- . معارج / 1
4- . تفسیر قمی 2 : 374
5- . در کمال الدین یافت نشد، ولی در صفحه 62 خصال وجود دارد.

16. امالی طوسی: حسین بن خالد گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: «عبداللّه بن بکیر حدیثی را روایت و آن را تأویل می کردکه من می خواهم آن را به شما عرضه دارم.» فرمود: «حدیث چیست؟»عرض کردم: «عبداللّه بن بکیر می گفت: «عبید بن زراره برای من نقل کرد در ایامی که محمد بن عبداللّه (محض) پسر امام حسن مجتبی علیه السلام (معروف به محمد نفس زکیه) علیه بنی عباس قیام کرده بود، روزی خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که یکی از شیعیان به خدمت حضرت رسید و عرضکرد: «قربانت شوم! محمد بن عبداللّه قیام کرده و مردم هم دعوت او را برای قیام پذیرفته اند. درباره همکاری با وی چه می فرمایید؟» فرمود: «تا وقتی که آسمان و زمین آرام است، تو نیز آرام باش!» عبداللّه بن بکیر می گفت: «در این صورت مادام که آسمان و زمین آرام است، قیامی به وقوع نمی پیوندد و بنابراین نه قیامی است و نه قائمی!» حضرت رضا علیه السلام فرمود: «جدم حضرت صادق علیه السلام راست فرمود و این طور که عبداللّه بن بکیر تأویل کرده، نیست. منظور جدم این است که تا وقتی آسمان از شنیدن صدا و زمین از فرو رفتن با لشکر (سفیانی) آرام است، تو نیز آرام گیر.»(1)

17. معانی الاخبار: حسین بن خالد گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم!عبداللّه بن بکیر حدیثی را از عبید بن زراره روایت می کرد.» حضرت فرمود: «چه حدیثی؟»عرض کردم: «از عبید بن زراره نقل می کرد که او در سالی که ابراهیم بن عبداللّه محض قیام کرد، حضرت صادق علیه السلام را ملاقات کردم و پرسیدم که ابراهیم از مردم برای قیام خود بیعت گرفته و مردم هم دسته دسته به وی می گروند (و آماده قیام هستند)، شما چه دستوری می دهید؟» فرمود: «از خدا بترسید و آرام گیرید، مادام که آسمان و زمین آرام است!» عبداللّه بن بکیر می گفت:

1- . امالی طوسی: 412

«به خدا قسم اگر عبداللّه بن زراره این روایت را درست نقل کرده باشد، نه قیامی است و نه قائمی!» امام رضا علیه السلام فرمود: «عبید بن زراره حدیث را درست نقل کرده، ولی عبداللّه بن بکیر بد فهمیده است. مقصود حضرت صادق علیه السلام این است که مادام که آسمان از صدا زدن صاحب شما (امام زمان علیه السلام) و زمین از فرو بردن لشکر (سفیانی)، آرام است، شما نیز آرام بگیرید (که از قیام خود سودی نمی برید).»(1)

18 معانی الاخبار و امالی صدوق: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ما و اولاد ابوسفیان دو خانواده هستیم که درباره خدا با هم کشمکش داریم. ما می گوییم خدا راست گفته، ولی آنها می گویند که خدا دروغ گفته است. ابوسفیان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام و یزید با حسین بن علی علیهما السلام به نزاع و جنگ برخاستند و سفیانی هم با قائم ما می جنگد.»(2)

19. بصائر الدرجات: شعیب بن غزوان می گوید:مردی از اهل بلخ به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسید. حضرت به وی فرمود: «ای مرد خراسانی! فلان بیابان را می شناسی؟» گفت آری. فرمود: «آیا شکافی به این اوصاف را در آن بیابان سراغ داری؟» گفت آری. فرمود: «دجال از آنجا بیرون می آید.»

راوی گفت: آنگاه مردی از اهل یمن به خدمت حضرت رسید. حضرت فرمود: «ای مرد یمنی! آیا دره ای با این علائم را در یمن سراغ داری؟» گفت آری. فرمود: «آیا درختی به این اوصاف را در آن دره سراغ داری؟» گفت آری. فرمود: «آن صخره را که در زیر درخت است می شناسی؟» گفت آری. فرمود: «این همان صخره بود که الواح موسی را حفظ کرد تا به محمد صلی الله علیه و آله رسید.»(3)

1- . معانی الاخبار: 266
2- . معانی الاخبار: 346
3- . بصائر الدرجات: 144

20. ثواب الاعمال: سکونی از حضرت صادق روایت می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی برای امت من پیش می آید که باطنشان پلید و ظاهرشان به واسطه طمع به دنیا نیکو خواهد بود. آنها در آن زمان آنچه را نزد خداست نمی خواهند و کارشان از روی ریا است و ترسی از خداوند ندارند. در آن هنگام خداوند آنها را به عذابی مبتلا سازد که هر چه دعای غریق بخوانند، دعاشان مستجاب نشود.»(1)

21. ثواب الاعمال: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی بر این امت خواهد آمد که از قرآن جز رسم و از اسلام جز اسم نماند. آنها خود را مسلمان می نامند، در حالی که از هر کس به اسلام دورترند؛ مساجد آنها به صورت آباد، ولی از لحاظ هدایت و تقوا خراب است؛ دانایان آنان بدترین دانایانی هستند که در زیر آسمان زندگی می کنند؛ فتنه و آشوب از آنها سر می زند و هم به سوی آنها باز می گردد.»(2)

22. کمال الدین: سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام با غربت ظاهر شد و عنقریب نیز چنان که بود، به حال غربت برمی گردد. پس خوش به حال غربا!»(3)

در غیبت نعمانی نیز این حدیث آمده است و در کمال الدین آن را از حضرت رضا علیه السلام هم روایت کرده است.(4)

مؤلف: جزری گفته است: معنی این روایت این است که اسلام در اول امر، مانند غریب بی کسی بود که هیچ یک از بستگانش نزد وی نباشند، زیرا مسلمانان در آن

1- . ثواب الاعمال: 301
2- . همان
3- . کمال الدین: 193
4- . همان

روز اندک بودند. و اینکه فرمود: «عنقریب مثل اول غریب می شود»، یعنی مسلمانان در آخرالزمان تقلیل می یابند و مانند غربا می گردند. «طوبی للغرباء، یعنیبهشت از آن مسلمینی است که در آغاز اسلام و پایان اسلام بوده و می باشند.علت این امتیاز این است که آنها در آغاز اسلام و آخرالزمان، در برابر آزارهای کفار استقامت نشان داده و می دهند و دین اسلام را از دست نمی دهند.

24. کمال الدین: محمد بن مسلم می گوید:از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند قائم را با رعب نصرت داده و با نصرت مؤید داشته؛ زمین در زیر پای او درنوردیده می شود و گنج ها (و معادن)، خود را برای او آشکار می سازند؛ سلطنتش شرق و غرب عالم را فرا می گیرد؛ خداوند به وسیله او، دین خود را بر همه مسلک ها و ادیان باطله غالب گرداند، هر چند مشرکان نخواهند؛ ویرانه ای در روی زمین نمی ماند، مگر اینکه آن را آباد می سازد؛ و عیسی روح اللّه نازل می شود و پشت سر او نماز می گزارد.» من عرض کردم: «یا ابن رسول اللّه! قائم شما کی خواهد آمد؟»

فرمود: «هنگامی که مردان مانند زنان و زنان شبیه مردان گردند، مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند و زن ها بر زین ها سوار شوند؛ هنگامی که شهادت های ناحق قبول و گواهی عادلان رد شود؛ هنگامی که مردم ریختن خون یکدیگر و عمل زنا و خوردن ربا را آسان شمارند و از اشرار، به واسطه ترس از زبانشان ملاحظه شود.هنگامی که سفیانی از شام و شخص یمنی از یمن خروج کنند و فرورفتگی در «بیداء» پدید آید و جوانی پاک سیرت (نفس الزکیه) از آل محمد صلی الله علیه و آله به نام محمد بن حسن نفس زکیه، در بین رکن و مقام به قتل رسد، و صدایی از آسمان بیاید که«حق در پیروی از قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان اوست.» در آن وقت قائم ما قیام خواهد کرد.

زمانی که وی آشکار می شود، به کعبه تکیه می دهد و سیصد و سیزده مرد دوروی جمع می شوند. اول سخنی که می گوید این آیه شریفه است:«بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ

لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»، {اگر مؤمن باشید، باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است.}(1)سپس می فرماید: «منم آن بقیه سفرای الهی در روی زمین!» چون ده هزار نفر مرد نزد وی گرد آمدند، قیام می کند.در آن وقت در تمام روی زمین،معبودی جز خدای یگانه نخواهد بود و هر بتی یا امثال بت، آتشی در آنها می افتد و می سوزند، و این ظهور بعد از غیبت طولانی او خواهد بود. خداوند خواسته است که معلوم کند چه کسانی در زمان غیبت او از وی پیروی می کنند و چه کسانی به وی ایمان می آورند.»(2)

25. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، خداوند او را یهودی برانگیخته گرداند.» عرضکردند: «یا رسول اللّه! هر چند که او کلمه شهادتین را هم بگوید؟» فرمود: «آری، زیرا او خود را با ادای این دو کلمه، در موقع ریختن خونش پنهان می سازد، یا با خواری جزیه می دهد.» باز فرمود: «هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، خداوند او را یهودی برانگیخته گرداند.» عرض شد: «یا رسول اللّه! برای چه؟» فرمود: «برای اینکه چنین کسی اگر دجال را ببیند، به وی می گرود.»(3)

مؤلف: ما در باب روایاتی که از حضرت صادق علیه السلام درباره قائم علیه السلام رسیده، روایت کردیم که امام زمان، دجال را به قتل می رساند.

26. کمال الدین: نزال بن سبره گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی سه بار فرمود: «ای مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید، هر چه می خواهید از من بپرسید!»

در این وقت صعصعه بن صوحان از جا برخاست و گفت: «یا امیرالمؤمنین! دجال کی خواهد آمد؟» فرمود: «بنشین! خداوند سخن تو را شنید و دانست که

1- . هود / 86
2- . کمال الدین: 310
3- . محاسن برقی: 173

مقصودت چیست. به خدا قسم در این باره، سائل و مسئول (تو و من) یکسان هستیم (یعنی این از اسراری است که فقط خداوند می داند).ولی این را بدان که آمدن دجال علاماتی دارد که طابق النعل بالنعل متعاقب هم به وقوع می پیوندد. اگر خواسته باشی اطلاع می دهم.» عرضکرد: «یا امیرالمؤمنین،بفرمایید !»

فرمود: «آنچه می گویم را از بر کن ! علامات آن این است: (زمانی دجال می آید که) مردم نماز را بمیرانند، امانت را ضایع کنند، دروغ گفتن را حلال شمارند، ربا بخورند، رشوه بگیرند، ساختمان ها را محکم بسازند و دین را به دنیا بفروشند؛زمانیکه سفیهان را به کار گماشتند، با زنان مشورت کردند، پیوند خویشان را پاره کردند، هواپرستی پیشه ساختند و خون یکدیگر را بی ارزش دانستند.

حلم و بردباری در میان آنها نشانه ضعف و ناتوانی باشد و ظلم و ستم باعث فخر گردد؛ امرا فاجر، وزرا ظالم و سرکردگان دانا، خائن و قاریان (قرآن)، فاسق باشند. شهادت باطل آشکار باشد، و اعمال زشت و گفتار بهتان آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی گردد.

قرآن ها زینت شود، مسجدها نقاشی و رنگ آمیزی شوند و مناره ها بلند گردند؛ اشرار مورد عنایت قرار گیرند وصف ها در هم بسته شود.خواهش ها مختلف باشد و پیمان ها نقض گردد، و وعده ای که داده شد نزدیک شود. زن ها به واسطه میل شایانی که به امور دنیا دارند، در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند. صداهای فاسقان بلند گردد و از آنها شنیده شود ! بزرگ قوم، رذل ترین آنهاست، از شخص فاجر به ملاحظه شرش تقیه شود؛ دروغگو تصدیق و خائن امین گردد؛ زنان نوازنده، آلات طرب و موسیقی به دست گرفته و نوازندگی کنند ! مردم پیشینیان خود را لعنت کنند؛ و زنان بر زین ها سوار شوند.

و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت پیدا کنند؛ شاهد (در محکمه) بدون این که از وی درخواست شود، شهادت می دهدو دیگری به خاطر دوست خود، بر خلاف حق گواهی دهد؛ احکام دین را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت

مقدم دارند؛ پوست میش را بر دل های گرگ ها بپوشند، در حالی که دل های آنها از مردار متعفن تر و از صبر تلخ تر است. در آن موقع شتاب و تعجیل کنید. بهترین جاها در آن روز بیت المقدس است. روزی خواهد آمد که هر کسی آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد.»

در این وقت اصبغ بن نباته برخاست و عرضکرد: «یا امیرالمؤمنین! دجال کیست؟» فرمود: «بدان که دجال «صائد بن صید» است. شقی کسی است که ادعای او را تصدیق کند و سعادتمند کسی است که او را تکذیب کند.از شهری که آن را اصفهان می گویند و قریه ای که معروف به «یهودیه» است بیرون می آید.چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می درخشد.چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته به خون است. بر پیشانی وی نوشته است «این کافر است» و هر شخص باسواد و بی سواد آن را می خواند.

داخل دریاها می شود و آفتاب با او می گردد. در جلوی رویش کوهی از دود است و پشت سرش کوه سفیدی است که مردم آن را طعام (گندم) می بینند. وی در یک قحطی سخت می آید و بر الاغ سفیدی سوار است که هر یک گام الاغش، یک میل راه است! زمین در زیر پای او نوردیده می شود. از هر آبی که بگذرد، آن آب تا روز قیامت خشکیده می شود. با صدای بلند خود چنان ندا در می دهد که از مشرق تا مغرب، جن و انس و شیاطین صدای او را می شنوند. اومی گوید: «ای دوستان من! بیایید به سوی من! منم آن کسی که بشر را آفریدم و اندام او را معتدل و متناسب گرداندم و روزی هر کسی را تقدیر کرده و همه را به یافتن آن راهنماییمی کنم . من آن خدای بزرگ شما هستم!» دجال دشمن خدا دروغ می گوید. او یک چشم دارد، غذا می خورد و در بازارها راه می رود. در صورتی که خداوند شما نه یک چشمی است و نه غذا می خورد و نه در بازارها راه می رود، و فناپذیر هم نیست. خداوند از آن چه گفته متعالی است، بسیار بسیارمتعالی.

غالب پیروان او در آن روز اولاد زنا هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند. خداوند او را در شام، در تلی معروف به «تل افیق» سه ساعت از روز جمعه برآمده، به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد، می کشد. بدانید که بعد از آن، حادثه بزرگی روی می دهد.»

عرض کردیم: «یا امیرالمؤمنین !آن حادثه چیست؟» فرمود: «آمدن «دابه الارض»از سمت صفا است. انگشتر سلیمان و عصای موسی با اوست و آن انگشتر را بر روی هر مؤمنی که می گذارد، در جای آن نوشته می شود: «این مؤمن حقیقی است» و بر روی هر کافری که بگذارد، نوشته می شود «این کافر حقیقی است.» تا جایی که مؤمن صدا می زند «ای کافر، وای بر تو!» و کافر صدا می زند«ای مؤمن، خوش به حالت! دوست داشتم من هم امروز مثل تو بودم و به چنین سعادتی می رسیدم!» سپس دابه الارض سر خود را بلند می کند و مردمی که در بین مشرق و مغرب هستند، بعد از طلوع خورشید از جانب مغرب به اذن خدا او را می بینند. در آن وقت دیگر توبه برداشته می شود. نه توبه ای قبول می شود و نه عملی به سوی خدا بالا می رود، و ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا در حال ایمان خیری کسب نکرده بود، به حال صاحبش سودی ندارد.»

آنگاه حضرت فرمود: «از آنچه بعد از آن روی می دهد از من نپرسید، زیرا حبیبم رسول خدا با من عهد بسته که جز به عترت خود اطلاع ندهم.»

نزال بن سبره از صعصعه پرسید: «مقصود امیرالمؤمنین از این حرف چه بود؟» صعصعه پاسخ گفت: «ای پسر سبره! آن کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد، دوازدهمین از عترت، و نهمی از اولاد حسین بن علی علیه السلام است؛ اوست خورشیدی که از مغرب خود (یعنی محلی که ناپدید شده) طلوع می کند و در بین رکن و مقام ظاهر می شود، زمین را پاک می کند و ترازوی عدل را برقرار می گرداند. به طوری که هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود که حبیبش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از وی پیمان گرفته است که آنچه

بعد از آن روی خواهد داد را جز به عترت وی، ائمه طاهرین علیهم السلام ، به کسی اطلاع ندهد.»(1)

این روایت در کمال الدین از پیغمبر صلی الله علیه و آله هم روایت شده است.(2)

مؤلف: جزری می گوید: کلمه «عرفاء» به معنای «عربف» است و او کسی است که به امور قبیله یا جماعتی از مردم آگاه است و امیری از جانب وی متولی امور آنان است و این فعیل به معنای فاعل است. «زعیم»، سید و رئیسقوم است یا سخنگوی آنان است. کلمه «قنیه» به معنای کنیز آوازه خوان است و «معازف» آلات لهو است، مثل عود و تنبور، و «ذمام» به کسر ذال، حق و حرمت معنا می دهد.

فیروز آبادی می گوید: «قمره» با ضم قاف، رنگی است که به سبزی می زند یا سفیدی که در آن کدری هست، و «حمار اقمر» و «أتان قمراء»، یعنی الاغ و صخره خاکستری. عبارت دجال ملعون که گفت:«الیّ اولیائی»، یعنی به سمت من بشتابید ای دوستان من.

سیوطی و غیر او درباره معنای «طیلسان» گفته اند کهچیزی شبیه عباست که بر سر و دو کتف و پشت قرار داده می شود. ابن اثیر در شرح مسند شافعی گفته: طیلسان چیزی است که بر سر و دوش ها قرار می گیرد. فیروز آبادی گفته است: «افیق» روستایی بین «حوران» و «غور» است و «عقبه افیق» از همین باب است.

27. کمال الدین: عبداللَّه بن عمر گفت: یک روزپیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را با اصحاب گزارد. آنگاه با آنها برخاست تا به در خانه ای در مدینه رسیدند و درب خانه را کوبیدند. زنی از خانه بیرون آمد و پرسید: «یا اباالقاسم ! چه می خواهی؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مادر عبداللَّه ! اجازه می دهی

1- . کمال الدین: 476
2- . همان

عبداللَّه را ببینم؟» عرض کرد: «با عبداللَّه چکار دارید؟ به خدا قسم او عقل درستی ندارد و لباس خود را کثیف می کند و مرا دعوت به امر عظیمی می کند.»

فرمود: «با این وصف اجازه بده من او را ببینم!» زن گفت: «مانعی ندارد، ولی اگر بی ادبی از او سر زد طوری نیست؟» فرمود نه. گفت: «داخل شوید!» وقتی پیغمبر داخل خانه شد،عبداللَّه پارچه ای به خود پیچیده بود و در آن غرولند می کرد . مادرش گفت: «ساکت باش و درست بنشین! این محمد صلی الله علیه و آله است که برای دیدن تو آمده.»عبداللَّه ساکت سر جایش نشست و به پیغمبر گفت: «اگر مادر ملعونم مرا به حال خودم می گذاشت، به شما خبر می دادم که شما قائل به خدایی من هستید یا نه؟!» پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: «چه می بینی؟» عرض کرد: «حق و باطلی می بینم، و تختی را بر روی آب می بینم.» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت بده که جز خدای یگانه خدایی نیست و اینکه من پیغمبر خدایم.»عبداللَّه گفت: «تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدایی نیست و اینکه من پیغمبر خدایم. چه خداوند از این لحاظ تو را سزاوارتر از من قرار نداده است.»

چون روز دوم شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را با اصحاب گزارد، مجددا آمدند درب خانه عبداللَّه را کوبیدند. مادر عبداللَّه آمد به پیغمبر عرض کرد: «داخل شوید!» چون پیغمبر داخل خانه شد، دیدعبداللَّه بالای درخت نخلی با صدای بلند آواز می خواند. مادرش گفت:«ساکت شو و پایین بیا! اینک محمد صلی الله علیه و آله نزد تو آمده است.» چون فرود آمد به پیغمبر گفت: «اگر مادر ملعونم مرا به حال خودم می گذاشت، به شما می گفتم که شما قائل به خدایی من هستید یا نه!»

چون روز سوم فرا رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را با اصحاب گزارد. سپس برخاستند و به آنجا آمدند. دیدند که عبدالله میان گوسفندان است و به آهنگ شبان ها آواز می خواند. مادرش گفت: «ساکت شو و بنشین! این محمد صلی الله علیه و آله است که نزد تو آمده است.» در آن روز چند آیه از سوره دخان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود و پیغمبر در نماز آن روز، آن آیات را قرائت

فرموده بود. پس به عبداللَّه فرمود: «شهادت بده که جز خدای یگانه خدایی نیست و اینکه من پیغمبر خدا هستم.»عبداللَّه هم گفت: «تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدایی نیست و من پیغمبر یگانه خدا هستم. خداوند از این لحاظ تو را از من سزاوارتر قرار نداده است.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: « چیزی را در سینه خود برای تو پنهان کرده ام. آن چیست؟» گفت: «دود است دود!» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خوار باشی که از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نمی کنی و به آرزوی خود نائل نمی گردی و به چیزی بیش از آنچه خداوند تو را بر آن قدرت داده است، نمی رسی!»

آنگاه به اصحاب خود فرمود: «خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید جز اینکه قوم خود را از خطر وجود دجال ترسانیدند. خداوند او را تا امروز به تأخیر انداخت (که او را ببینید) و مطلب بر شما مشتبه نگردد (و اگر شما را به خدایی خود دعوت کرد، اعتنا نکنید)، زیرا خدای شما یک چشمی نیست. او در حالی خروج می کند که سوار بر الاغی است که فاصله میان دو گوشش، یک میل راه است؛ بهشت و جهنم با اوست؛ و نیز کوهی از نان و نهری پر از آب دارد.بیشتر پیروان او یهودی و زنان و عرب های بیابانی هستند. او جز مکه و حومه آن، به همه جای روی زمین قدم می گذارد.»(1)

مؤلف: عبارت «انه لمجهود فی عقله» یعنی به عقلش سختی بلا اصابت کرده و او دیوانه شده. عبارت «جهد المرض فلانا» یعنی مرض، فلانی را لاغر کرد و گویا مراودت پیامبر صلی الله علیه و آله با او به جهت ادعای الوهیت یا نبوتی بوده که می کرده و به همین سبب ازاینکه پیامبر صلی الله علیه و آله او را ببیند، ابا داشته.

1- . کمال الدین: 478

و«هینمه» صدای خفیف است و در «اخبار عامه»، عبارت «یهمهم» آمده که از همهمه گرفته شده و عبارت «ا هو هو» یعنی آیا شما معتقد به خداییِ خدایی هستید؟

گفتار علمای اهل تسنن درباره دجال

مؤلف: حسین بن مسعود فراء در کتاب «شرح السنه» به سند خود از ابو سعیدخدری روایت کرده است که در این داستان،وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید چه می بینی و دجال گفت«تختی را بر روی آب می بینم»، حضرت فرمود: «تو تخت شیطان را بر روی دریا می بینی!» سپس پرسید:«چه می بینی؟» گفت:«دو خبر راست و یک خبر دروغ یا اینکه دو خبر دروغ و یک خبر راست می بینم.» پیغمبر فرمود: «مطلب بر وی مشتبه شده، او را رها کنید.»

کلمات «غرد الطائر» بر وزن فَرِحَ و «غرّد تغریدا» و «أغررد» و «تغرّد»، یعنی صدای خود را بالا برد و با آن طرب ایجاد کرد. عبارت «قد خبأت لک خباءً» یعنی برایت چیزی پنهان کرده ام که مرا از آن خبر بده.ابن اثیر در «نهایه» درباره این روایت می گوید: پیغمبر از ابن صیاد پرسید: «چه چیزی را در سینه برای تو پنهان کرده ام؟»پاسخ گفت: «دخ» به ضم یا فتح دال، یعنی دود. و مقصود حضرت که فرمود: «چیزی را در سینه برای تو پنهان کرده ام»، آیه: «یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ»، {پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد. }(1)

و هم ابن اثیر می گوید: گفته شده که عیسی بن مریم، دجال را در «جبل دخان» یعنی کوه دود به قتل می رساند. بنابراین شاید سؤال پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره به قتل وی بوده است، زیرا ابن صیاد گمان می کرد که خود، همان دجال است. عبارت «اخسأ» وقتی گفته می شود «خسأت الکلب» یعنی سگ را راندم و دور کردم

1- . دخان / 10

و اینکه پیغمبر به وی فرمود «تو از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نمی کنی»، فراء در شرح السنه می گوید :

خطابی گفته است: «این فقره به دو گونه تصور می شود: یکی اینکه کار او به آنجا نمی رسد که به وسیله وحی از غیب اطلاع پیدا کند، چنان که پیغمبران مطلع می شوند، و از راه الهام نیز خبر نمی یابد، چنان که ارواح اولیا خدا بدان ملهم می گردد، و آنچه بر زبان او جاری گشت، شیطان به وی القاء کرد، و دیگر اینکه آنچه را خداوند درباره تو و کارت تقدیر فرموده است، نمی توانی تغییر بدهی.»

ابو سلیمان گفته است: به نظر من این داستان مربوط به روزگاری است که پیغمبر با یهودیان و هم پیمانان آنها پیمان صلح و عدم تعرض می بست و ابن صیاد هم که از طائفه یهود و داخل در آن دسته بود، خبر او به پیغمبر رسیده بود که وی از راه کهانت چه ادعایی دارد. لذا پیغمبر خواست او را امتحان کند، ولی وقتی با وی سخن گفت، دانست که او بر باطل است و ساحر یا کاهن می باشد، یا از کسانی است که جن به صورت آدمی نزد وی می آید یا شیطان با وی آمد و شد دارد و پاره ای از آنچه می گوید به وی القا می کند. از این رو وقتی به پیغمبر گفت آنچه در سینه برای من پنهان کرده ای دود است، او را از خود راند و فرمود: «خوار و ذلیل باشی که از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نخواهی کرد !»

مقصود حضرت این بود که اینها که وی می گوید، گفته شیطان است و از راه وحی نیست. بلکه او حالاتی دارد که آنچه می گوید گاهی درست و زمانی به خطا می رود و معنی آنچه که گفت «خبر راست و دروغ برای من روی می دهد» و پیغمبر فرمود«مطلب بر تو مشتبه شده است» نیز همین است.

اجمال امر دجال این است که وجود وی امتحانی است که خدا به وسیله او، بندگان خود را آزمایش می کند تا آن کس که راه باطل در پیش گرفته یا به راه

حقیقت می رود، امتحان خود را بدهد. چنان که قوم موسی به وسیله گوساله سامری امتحان شدند، جمعی گمراه گشتند و گروهی ایمان خود را نگهداشتند.(1)

مؤلف: علمای اهل تسنن درباره اینکه آیا دجال همان ابن صیاد است یا دیگری است، دو دسته هستند: جمعی از آنها عقیده دارند که ابن صیاد دجال نیست، زیرا روایت شده که ابن صیاد از گفته خود توبه کرد و در مدینه مرد و روی مرده او را برداشتند تا مردم ببینند که او مرده است. و هم روایاتی از ابو سعید خدری نقل کرده اند که می رساند او دجال نیست، ولی گروهی دیگر معتقدند که دجال همان ابن صیاد معروف در روایت مفصل سابق است، و این معنی را از عبداللّه بن عمرو جابر بن عبداللّه انصاری روایت کرده اند.

شیخ صدوق بعد از نقل خبر مزبور می گوید: اهل عناد و انکار (متعصبین اهل تسنن) این گونه اخبار را تصدیق می کنند و آن را درباره دجال و غیبت وی و زنده بودن او را در این مدت طولانی روایت کرده اند که در آخرالزمان خروج می کند، ولی درباره قائم باور نمی کنند که او مدتی طولانی غایب می شود، آنگاه آشکار می گردد

و جهان را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد! با اینکه پیغمبر و امامان بعد از آن حضرت صریحا از این موضوع سخن گفته اند و او (امام زمان) را به نام و شخص و غیبت طولانی و نسب، شناسانده اند. آنها خواسته اند بدین وسیله نور خدا را خاموش کنند، در صورتی که اگرچه کافران اکراه دارند، اما خدا ابا دارد ازاینکهنور خود را کامل نکند.

غالب آنچه اینان در مقام انکار وجود و غیبت امام زمان به آن استدلال و احتجاج می کنند،این است کهمی گویند این روایات که شما طایفه شیعه راجع به مهدی موعود روایت کرده اید، از طریق ما (اهلسنت) روایت نشده است و ما اطلاع نداریم!

1- . شرح السنه 8 : 437

سپس صدوق می گوید: براهمه و یهود و نصارا که معتقد به نبوت پیغمبر ما نیستند، به همین دلیل منکر پیغمبر ما می باشند. آنها می گویند چون آنچه شما درباره پیغمبرتان نقل می کنید و معجزات و دلیل هایی که برای اثبات پیغمبری او می آورید مورد تردید ماست و یقین به آن نداریم، لذا اعتقاد به بطلان نبوت پیغمبرتان داریم. پس اگر ما بخواهیم آنچه را که اهل تسنن درباره عقیده ما نسبت به امام زمان می گویند بپذیریم و ملزم به آن شویم، آنها نیز باید آنچه را فرقه های مزبور نسبت به پیغمبر می گویند، بپذیرند و ملزم به آن شوند، به خصوص که آنها از لحاظ جمعیت از اهل تسنن بیشتر هستند!

همچنین بعضی از دانشمندان اهل تسنن می گویند که عقل ما نمی پذیرد که یکنفر در زمان ما آنقدر زنده بماند که عمر وی از عمرهای عادی اهل زمان تجاوز کند، در حالی که به عقیده شما عمر صاحب شما (امام زمان) از عمر اهل زمان تجاوز کرده است.

در پاسخ می گوییم که شما که قبول دارید دجال غایب است و ممکن است عمر او از همه اهل عصر تجاوز کند،درباره شیطان نیز همین عقیده را دارید، پس چگونه این معنی را درباره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله با آن همه روایاتی که درباره او و غیبت و طول عمر و ظهور وی برای اجرای امر خدا، و آن همه روایاتی که ما در این کتاب (کمال الدین) ذکر کرده ایم و آنچه را به طور مسلم پیغمبر فرموده که: «هر چه در امت های پیشین بوده است، بعینه و بدون کم و زیاد و طابق النعل بالنعل، در این امت نیز می باشد»، باور نمی دارید؟

از این گذشته، در میان پیغمبران سابق و سفرای الهی، افرادی که این گونه عمرهای طولانی داشته اند، بسیارند. نوح پیغمبر دو هزار و پانصد سال در جهان زیست. قرآن مجید می فرماید:«فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً»، {پس در میان

آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد. }(1)و در روایتی که ما با سند در این کتاب نقل کردیم، مذکور بود که در قائم علامتی از نوح است که طول عمر باشد. بنابراین چگونه مخالفین، طول عمر امام زمان را انکار می کنند، ولی نظایر آن را که عقل در رد و قبول آن دخالتی ندارد می پذیرند، بلکه اقرار به آن را بر خود لازم می شمارند؟ زیرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است. ما می گوییم در خصوص امام زمان هم باید اعتراف کنند. زیرا آن هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است! همچنین لازم است از طریق سمع هم معتقد به وجود قائم شوند. کدام عقل باور می کند که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار به سر برند؟ آیا جز از طریق شنیدنی راه دیگری برای اعتقاد به آن هست؟ پس در این صورت چرا از طریق شنیدن از پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام ، مخالفین، غیبت و ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را باور نمی دارند؟ چطور اینها به آنچه از (وهب بن منبه) و (کعب الاحبار) در محالاتی که اثری از آن در قول پیغمبر و منطق عقل دیده نمی شود اعتقاد پیدا می کنند، ولی آنچه را از پیغمبر و ائمه دین درباره قائم و غیبت و ظهورش، بعد از تردید اکثر مردم و برگشتن مردم از دین و ایمان خود رسیده است، باور نمی دارند؟ چنان که اخبار صحیح که از آن ذوات مقدسه رسیده، گواه بر آن است. آیا این معنی جز زیر پا گذاشتن عقل برای رد حق و انکار آن، چیز دیگری می تواند باشد؟ چرا آنها نمی گویند که وقتی ما در این زمان مثالی برای عمر طولانی پیدا نکردیم، عمر طولانی مشهورترین فرد بشر را درباره مشهورترین فرد بشر نیز جاری می سازیم تا اینکه تصدیق قول صاحب شریعت صلی الله علیه و آله را کرده باشیم؟ و می دانیم که هیچ فردی از قائم علیه السلام مشهورتر نیست، زیرا که نام مبارک او در شرق و غرب بر زبان های معتقدین و منکرینش جاری است.

1- . عنکبوت / 14

وقتی بنا باشد وقوع غیبت امام دوازدهم، با آن همه روایاتی که از پیغمبر رسیده و به وقوع آن خبر داده است باطل گردد، عقیده به نبوت پیغمبر هم باطل می شود، زیرا فرض این است که این پیغمبر از وقوع غیبت امام دوازدهم خبر داده و به اعتقاد مخالفین واقع نشده است، پس وقتی در یک جا دروغ او ثابت شود، پیغمبر نخواهد بود.

چطور آنها معتقدند که پیغمبر درباره عمار یاسر خبر داد که گروه ظالمی او را می کشند، و درباره امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «محاسنش از خون سرش رنگین می شود» و درباره حسن بن علی علیه السلام فرمود: «به وسیله زهر به شهادت می رسد» و درباره حسین بن علی علیهما السلام فرمود: «با شمشیر شهید می شود»، ولی آنچه را درباره قائم و وقوع غیبت او با تصریح به نام و نسبش خبر داده است تصدیق نمی کنند؟ نه! به عقیده ما پیغمبر بزرگ ما در تمام گفتارش راستگو و در همه احوال درست کردار بوده. موقعی ایمان بنده صحیح خواهد بود که از آنچه پیغمبر فرموده، در خود احساس دلتنگی نکند و در همه امور به تمام معنی تسلیم او باشد و هیچ گونه شک و ریبی در ایمانش راه نیابد. معنی اسلام این است، زیرا که اسلام به معنی تسلیم و انقیاد در برابر خدا و رسول است.«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ»، {و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی درآخرت از زیانکاران است.}(1)از عجائب اینکه مخالفین ما (اهل تسنن) روایت کرده اند که عیسی بن مریم علیه السلام از زمین کربلا گذشت و دید که چند آهو در آنجا گرد آمده اند. آهوها نزد عیسی بن مریم آمدند و شروع به گریستن کردند. عیسی هم نشست و با آنها گریست.حواریون هم نشستند و گریه را سر دادند، در حالی که نمی دانستند چرا عیسی نشسته و برای چه گریه می کند. بعدا

1- . آل عمران / 85

پرسیدند: «یا روح اللَّه! چرا گریه می کنید؟» فرمود: «آیا می دانید این چه زمینی است؟» گفتند نه.

فرمود: «این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جگر گوشه فاطمه زهرا، بتول اطهر که شبیه مادر من است، در آن کشته می شود و همین جا مدفون می گردد. خاک این بیابان از مشک خوشبوتر است، زیرا تربت آن درّ تابناک شهید است و تربت انبیا و اولاد انبیا نیز چنین است. این آهوها با من حرف زدند و گفتند که ما به شوق تربت آن نازدانه با برکت، در این بیابان می چریم و یقین دارند که در این زمین تأمین جانی دارند.» سپس عیسی دست به پشکل های آهوان زد و آن را بویید و فرمود: «پروردگارا! اینها را آنقدر باقی بگذار تا آنکه پدر این شهید مظلوم بیاید و آن را ببوید و باعث صبر و تسلی خاطرش گردد.» گفته اند که آن پشکل ها ماند تا زمان امیر المؤمنین علیه السلام که از کربلا گذشت و آنها را بویید و گریست و همراهان را نیز به گریه انداخت و داستان آن را به اصحاب خود اطلاع داد.

آری، اهل تسنن تصدیق می کنند که پشکل های آهوان بیش از پانصد سال باقی ماند و ابر و باران و گذشت روزها و شب ها و سال ها آنها را تغییر نداد، ولی تصدیق نمی کنند که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باقی بماند تا آنگاه که با شمشیر قیام کند و دشمنان خدا را نابود گرداند و دین خدا را زنده کند، آنهم با آن همه اخباری که از پیغمبر و ائمه صلوات اللّه علیهم، با تعیین نام و نسب و غیبتش در مدت زمانی طولانی رسیده است، و با اینکه روش پیغمبران پیشین در خصوص طول عمر هم درباره وی تجدید شده است. آیا این جز از عناد و انکار حق، چیز دیگری هست؟(1)

28. کمال الدین: محمد بن مسلم گفت:شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود: «برای قیام قائم علائمی است که خداوند برای اهل ایمان پدید می آورد.»

1- . کمال الدین: 480

من عرض کردم: «قربانت گردم! آن علائم چیست؟» فرمود: «این است که خدا می فرماید: «و لنبلونکم»، یعنی شما مؤمنین را قبل از آمدن قائم امتحان می کنیم.«بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ»، {قطعاً شما را به چیزی از [قبیلِ] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال وجان ها و محصولات می آزماییم و مژده ده شکیبایان را. }(1)فرمود: «این ترس از پادشاهان بنی فلان در روزگار آخر آنهاست؛ گرسنگی، به واسطه بالا رفتن اسعار آنهاست؛ نقص اموال، کسادی تجارت ها و قلت فضل است؛ نقص جان ها، مرگ های سریع است (سکته)؛ و نقص ثمرات، کمی ثمرات حاصلی است که کشت می کنند، و مژده به صابران، مژده به تعجیل فرج است.»

سپس امام صادق علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: «ای محمد! تأویل آیه شریفه ای که خداوند می فرماید:«وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(2)، { با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند } این است.(3)

این روایت در غیبت نعمانی هم ذکر شده است.(4)

مؤلف: کلمه «ذریع» به معنای سریع است.

29. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پیش از قیام قائم پنج علامت خواهد بود: آمدن شخص یمنی، سفیانی، نداکننده ای از آسمان، فرورفتگی در بیابان «بیداء» و قتل شخصی پاکدل.»(5)

1- . بقره / 155
2- . آل عمران / 7
3- . کمال الدین: 588
4- . غیبت نعمانی: 250
5- . کمال الدین: 588

30. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «میان قیام قائم و قتل شخص پاکدل، بیش از پانزده شب فاصله نیست.»(1)

در غیبت شیخ(2) و ارشاد القلوب مفید(3) هم این روایت آمده است.

31. کمال الدین: میمون لبان گفت: من با امام باقر علیه السلام در خیمه آن حضرت بودم. حضرت دامن خیمه را بالا زد و فرمود: «روزی که دولت ما آشکار شود، از این آفتاب روشن تر است.» سپس فرمود: «در آن روز صدایی از آسمان شنیده می شود که می گوید: «فلانی پسر فلانی همان امام شماست» و نام او را ذکر می کند. آنگاه شیطان از زمین همان صدایی را می زند که در شب عقبه، به رسول خدا صلی الله علیه و آله زد.»(4)

32. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آمدن سفیانی حتمی است و خروج او در ماه رجب خواهد بود.»(5)

33. کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: «صدای آسمانی که در ماه رمضان شنیده می شود، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود.»(6)

34. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود:«پنج علامت قطعی هستند: یمانی، سفیانی، صیحه، قتل نفس زکیه و فرو رفتن در زمین بیداء.»(7)

در غیبت نعمانی مثل این حدیث نقل شده و عبارت «صیحه از آسمان» دارد.(8)

1- . کمال الدین: 588
2- . غیبت طوسی: 445
3- . ارشاد القلوب: 362
4- . کمال الدین: 589
5- . همان
6- . همان

7- . همان
8- . غیبت نعمانی: 252

35. کمال الدین: (موقع ظهور) صدا زننده ای قائم علیه السلام را به نام صدا می زند.» عرض کردم: «این صدا برای افراد خاصی است یا عمومی است؟» فرمود: «عمومی است و هر ملتی به زبان خود آن را می شنوند.» عرض کردم: «با اینکه قائم را به اسم صدا می زنند، دیگر چه کسانی با او مخالفت می کنند؟» فرمود: «شیطان آنها را به حال خود نمی گذارد، تا آنکه در اواخر همان شب صدایی می زند و مردم را به شک می اندازد.»(1)

مؤلف: ظاهرا به جای شب، «در آخر همان روز» باشد، چنان که در اخبار آینده خواهد آمد. گویا اشتباه از کاتب باشد. در بعضی از نسخه ها اصلا «آخر شب» وجود ندارد.

36. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: جدم امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهم فرمود: «پسر هند جگر خوار (سفیانی) از بیابان یابس بیرون می آید. او مردی متوسط القامه است، با صورتی وحشتناک، سری ضخیم و چهره ای آبله رو. اگر او را ببینی، خیال می کنی یک چشمی است. او از اولاد ابوسفیان می باشد. او خروج می کند و به زمین آرام می آید و بر منبر آن می نشیند.»(2)

مؤلف: کلمه «وحش الوجه» یعنی هر که او را می بیند، وحشت می کند و کسی با او انس نمی گیرد، یا «وخش الوجه» که جنس پست از هر چیزی را می گویند و زمین آرام (ارض ذات قرار) کوفه یا نجف است، چنان که در اخبار به این دو شهر تفسیر شده است.

37. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام به عمر بن یزید فرمود: «اگر تو سفیانی را ببینی، پلیدترین مردم را دیده ای؛ رنگش سرخ و زرد و چشمش کبود است؛

1- . کمال الدین: 589
2- . همان

در ظاهر مرتب ذکر خدا را می گوید، ولی در حقیقت به طرف جهنم می رود؛ در خباثت به جایی می رسد که زن بچه دارش را از ترس اینکه مبادا مردم را به محل او راهنمایی کند، زنده به گور می کند.»(1)

مؤلف: عبارت «ثم للنار» یعنی سپس با اقرار ظاهری اش به پروردگار، کاری می کند که مستوجب آتش می شود و به سمت آن می رود، و اظهر آن است که عبارت او تکرار این است: «یا ربّ ثاری و النار.»

38. کمال الدین: عبداللَّه بن ابی منصور گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم:«اسم سفیانی چیست؟» فرمود: «چه کار به اسم او داری؟» وقتی او گنج های پنجگانه شام، یعنی دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنّسرین را به چنگ آورد، در آن وقت منتظر ظهور قائم باشید.» پرسیدم: «او نه ماه سلطنت می کند؟» فرمود: «نه! بلکه هشت ماه، بدون یک روز زیادتر.»(2)

39. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «نخست صدای جبرئیل از آسمان و بعد صدای شیطان از زمین بلند می شود. پس از صدای اول پیروی کنید؛ مبادا مفتون صدای بعدی شوید و دنبال آن بروید!»(3)

40. کمال الدین: ابو حمزه ثمالی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: «آمدن سفیانی حتمی است.» فرمود: «آری، این طور است. اختلاف میان اولاد عباس هم حتمی است، کشته شدن مردی پاکدل هم حتمی است، قیام قائم علیه السلام هم حتمی است.» عرض کردم: «صدای آسمانی چگونه است؟» فرمود: «در اول روز منادی صدا می زند: «آگاه باشید که حق در شخص علی علیه السلام و شیعیان اوست!» آنگاه شیطان در آخر روز صدا می زند:

1- . کمال الدین: 590
2- . همان
3- . همان

«آگاه باشید که حق در شخص سفیانی و پیروان اوست!» در این وقت آنها که ایمان ثابتی ندارند، به شک می افتند.»(1)

41. کمال الدین: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پیش از ظهور قائم دو علامت پدید می آید: یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم ماه! از زمان هبوط حضرت آدم تا آن موقع، چنین خسوف و کسوفی روی نداده است. و در آن موقع حساب منجمین به هم می خورد.»(2)

در غیبت نعمانی نیز روایت مذکور آمده است.(3)

42. کمال الدین: سلیمان بن خالد گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «پیش از آمدن قائم دو گونه مرگ خواهد بود: مرگ سرخ و مرگ سفید، به طوری که از هر هفت نفر، پنج نفر جان می دهند؛ مرگ سرخ شمشیر و مرگ سفید طاعون است.»(4)

43. کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: «قبل از آمدن قائم علیه السلام در پنجم ماه رمضان، آفتاب می گیرد.»(5)

مؤلف: در روایات سابق می گفتکه ماه در پنجم ماه می گیرد و در اینجا آفتاب آمده است.احتمال دارد هر دو با هم در پنجم گرفته شوند. بنابراین منافات ندارد. شاید هم چیزی از روایت افتاده باشد.

44. کمال الدین: ابو بصیر و محمد بن مسلم گفتند: شنیدیم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «این امر (ظهور امام زمان علیه السلام) تحقق نمی پذیرد، مگر

1- . کمال الدین: 590
2- . کمال الدین: 594
3- . غیبت نعمانی: 271
4- . کمال الدین: 594
5- . کمال الدین: 595

اینکه دو سوم مردم از میان بروند.» عرض شد:«وقتی دو سوم مردم از میان بروند، دیگر کی می ماند؟» فرمود: «دوست نمی دارید که شما از یک سوم باقی مانده باشید؟»(1)

45. غیبت طوسی: عمار یاسر گفت: دولت اهل بیت پیغمبر شما صلی الله علیه و آله در آخرالزمان خواهد بود و ظهور آن دولت علاماتی دارد. موقعی که این علائم را دیدید، در جای خود نشسته و از هر گونه اقدامی خودداری کنید تا آن علائم بگذرد: وقتی که روم و ترک بر شما حمله آوردند و لشکرها آراستند؛ خلیفه شما (مسلمین) که کارش جمع آوری اموال بود، جان داد و مردی درستکار به جای او نشست و چند سال بعد از بیعتش، از خلافت خلع شد؛ نابودکننده دولت آنها از همان جا که روز نخست دولتشان به وجود آمد می آید، آنگاه روم و ترک به جان هم می افتند و جنگ های زیادی در زمین روی می دهد. در آن موقع کسی از قلعه دمشق صدا می زند: «وای بر ساکنان زمین از شری که نزدیک است!» و سمت غربی مسجد دمشق به زمین فرو می رود. حتی دیوارش نیز در هم فرو می ریزدو سه نفر در شام قد علم می کنند، و هر سه طالب سلطنت هستند. یکی از آنها سیاه و سفید است، دیگری سرخ و سفید است و سومی از خاندان ابو سفیان می باشد و او از «نهر کلب»است و مردم را در دمشق حاضر می کند ، و غربیان به مصر حمله می آورند.

وقتی آنها وارد مصر شدند، همین علامت آمدن سفیانی است. قبل از آن کسی قیام می کند که مردم را دعوت به پیروی از آل محمد صلی الله علیه و آله می کند، ترک ها در حیره (محلی نزدیک کوفه بوده) و رومیان در فلسطین فرود می آیند.در آن هنگام عبداللّه (دجال) قیام می کند و در سر نهر «قرقیساء»، به لشکر ترک و روم می رسد و جنگ سختی درمی گیرد و پادشاه مغرب همه جا را زیر پا می گذارد، مردان

1- . کمال الدین: 595

را می کشد و زنان را اسیر می کند، آنگاه به قیس برمی گردد. سفیانی در جزیره فرود می آید و شخص یمنی نیز خروج می کند، هر چه شخص یمنی و سلطان مغرب به غنیمت برده اند، همه را سفیانی از آنها می گیرد.

سپس به کوفه می رود و یاران آل محمد صلی الله علیه و آله را به قتل می رساند و مردی از ناموران آنها را می کشد.در آن موقع مهدی قیام می کند. امیر لشکر او مردی به نام شعیب بن صالح است. وقتی اهل شام دیدند که مردم شام با پسر ابوسفیان بیعت کردند، همه با او به مکه می روند. در آن وقت مرد پاکدلی از (بنی هاشم) به قتل می رسد، برادر وی نیز در مکه است ولی دسترسی به او پیدا نمی کنند. آنگاه صدایی از آسمان شنیده می شود که می گوید:«ای مردم! امیر شما فلانی است و این همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.»(1)

مؤلف: عبارت «من حیث بدا» یعنی از سمت خراسان، زیرا هلاکو از آن جهت روی آورد، همان طور که آغاز ملک آنها نیز از همان سمت، یعنی جایی که ابومسلم هم از آنجا به آنها متوجه شد.

46. غیبت طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نخواهد شد تا اینکه شصت دروغگو پیدا شوند و همه ادعا کنند که ما پیغمبریم.»(2)

این روایت در ارشاد القلوب مفید هم ذکر شده است.(3)

47. غیبت طوسی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «پیش از آمدن قائم، دوازده نفر از بنی هاشم خواهند آمد که همه مردم را دعوت به پیروی از خود می کنند.»(4)

1- . غیبت طوسی: 463
2- . همان
3- . ارشاد القلوب: 363
4- . غیبت طوسی: 437

در ارشاد القلوب مفید هم این روایت آمده است.

48. غیبت طوسی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ده علامت است که پیش از قیامت باید پدید آید: سفیانی، دجال، دخان، دابه الارض، قیام قائم، طلوع آفتاب از مغرب، فرود آمدن عیسی از آسمان، فرو رفتن زمین در شرق، فرو رفتن زمین در جزیره العرب و آتشی که در قلب شهر عدن بیرون می آید و مردم را به محشر سوق می دهد.»(1)

49. غیبت طوسی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «پیش از قیام قائم پنج علامت پدید خواهد آمد: صیحه (آسمانی)، آمدن سفیانی، فرورفتگی بیابان بیداء، آمدن شخص یمنی و کشته شدن مردی پاکدل.»(2)

50. غیبت طوسی: جابر جعفی می گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: «قیام قائم کی خواهد بود؟» فرمود: «ای جابر! چگونه این امر به این زودی واقع می شود، در حالی که هنوز انبوه مردم در بین کوفه و حیره کشته نشده اند؟»(3)

در ارشاد القلوب شیخ مفید هم این روایت نقل شده است.(4)

51. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که دیوار مسجد کوفه از سمت خانه عبداللّٰه بن مسعود فرو ریخت، زمان انقراض دولت بنی فلان فرامی رسد؛ بدانید که آن کس که آن را خراب می کند، دیگر آن را بنا نمی کند»(5)

در ارشاد القلوب مفید(6)و در غیبت نعمانی(7) هم از آن حضرت روایت کرده است.

1- . غیبت طوسی: 436
2- . همان
3- . غیبت طوسی: 445
4- . ارشاد القلوب: 363

5- . غیبت طوسی: 445
6- . ارشاد القلوب: 353
7- . غیبت نعمانی: 276

52. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود:«آمدن این سه نفر - خراسانی و سفیانی و یمنی - در یکماه و یک سال و یک روزخواهد بود. پرچم هیچ کدام مانند شخص یمنی نیست؛ او مردم را به سوی حق راهنماییمی کند.»(1)

در ارشاد القلوب مفید نیز این روایت مذکور است.(2)

53. غیبت طوسی: محمد بن مسلم گفت: «پیش از سفیانی، یک مرد مصری و یکنفر یمنی قیام می کنند.(3)

54. غیبت طوسی: ابو بصیر گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «هر کس مردن عبداللّه (دجال) را برای من ضمانت کند، من هم آمدن قائم را برای او ضمانت می کنم. بعد از آنکه عبداللّه مرد، دیگر مردم بر سر کسی اجتماع نمی کنند و این امر (ظهور دولت حق) به خواست خدا به صاحب شما منتهی می گردد

و بعد از آن، سلطنت سال ها از بین می رود و به سلطنت ماه ها و روزها تبدیل می شود.» عرض کردم: «آیا آن زمان طول می کشد؟» فرمود: «نه.»(4)

55. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «فساد ملک بنی فلان نیست مگر وقتی که جنگاوران بنی فلان و بنی فلان اختلاف کنند و در هنگام اختلاف در این هنگام، فساد ملکشان رقم می خورد.»(5)

56. ارشاد القلوب مفید و غیبت طوسی: امام رضا علیه السلام فرمود: «یکی از علائم ظهور قائم، حادثه ای است که در بین حرمین (مکه و مدینه) روی

1- . غیبت طوسی: 447
2- . ارشاد القلوب: 353
3- . غیبت طوسی: 447
4- . همان
5- . غیبت طوسی: 447

می دهد.»عرض کردم: «آن حادثه چیست؟» فرمود: «تعصبی در بین حرمین به وقوع می پیوندد و فلانی از اولاد فلان، پانزده جوان دلاور را می کشد.»(1)

57.ارشاد القلوب مفید و غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «دولت اینان از بین نمی رود، تا اینکه روز جمعه مردم را در کوفه با شمشیر به قتل رسانند. گویا سرهای مقتولین را می بینم که ما بین باب الفیل مسجد و دکان صابون فروشان افتاده است.»(2)

مؤلف: عبارت «حتی یستعرضوا الناس» یعنی مردم را باشمشیر بکشند و گفته می شود که«آنها را بر شمشیر مرگ عرضه داشتم.»

58. غیبت طوسی: عمیره دختر نفیل گفت: از دختر امام حسن مجتبی علیه السلام شنیدم که می گفت: «این امر که شما منتظر آن هستید، واقع نمی شود مگر بعد از آنکه بعضی از شما از بعضی دیگر دوری جویید و بعضی، بعضی دیگر را لعنت کند و آب دهان به صورت یکدیگر بیندازید. و بعضی از شما علیه دیگر گواهی به کفر او دهد.»عرض کردم: «خیری در زندگی آن روز نیست؟» فرمود:«تمام خیر و خوبی در آن روز است، زیرا در آن وقت است که قائم ما قیام می کند و تمام این اعمال زشت رااز میان برمی دارد.»(3)

59. غیبت طوسی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پیش از آمدن قائم، یک مرگ سرخ است و یک مرگ سفید؛ دوبار ملخ می آید: یک بار در وقت (یعنی موقع کشت و زرع) و یک بار در غیر وقت آن، رنگ ملخ ها مانند خون است ! اما مرگ سرخ، شمشیر و مرگ سفید، طاعون است.»(4)

1- . ارشاد القلوب: 354 و غیبت طوسی: 448
2- . همان
3- . غیبت طوسی: 437
4- . همان

در ارشاد القلوب مفید(1) و غیبت نعمانی(2) نیز این روایت نقل شده است.

60. غیبت طوسی: عمار یاسر رضی الله عنه گفت: «دعوت خاندان پیامبر شما در آخرالزمان است. پس به زمین بچسبید و دست بردارید از قیام تا رهبران آن را ببینید. پس وقتی ترک با روم نزاع کرد و جنگ روی زمین زیاد شد و منادی بالای دیوار دمشق ندا سر داد:«وای همیشگی از شری که نزدیک شده!» و دیوار مسجد دمشق را ویران می کند،(زمان دعوت اهل بیت نبی شما می رسد).»(3)

61. غیبت طوسی: محمد بن حنفیه گفت: از او (گویا مقصود پدرش امیر المؤمنین علیه السلام باشد) پرسیدم: «این امر کی واقع می شود و چه وقت خواهد بود؟» حضرت سر خود را تکان داد و آنگاه فرمود: «چگونه این امر (به این زودی) واقع می شود، حال آنکه زمانه هنوز فشار و سختی خود را وارد نساخته و بر برادران من جفا نکرده است؟ چگونه ممکن است آن امر واقع شود، حال آنکه هنوز آن سلطان ظلم و ستم نکرده است؟ چگونه این امر به وقوع می پیوندد، حال آنکه هنوز آن زندیق از قزوین قیام نکرده که پرده ناموس مردم آنجا را بدرد و سران آنها را تکفیر کند و حصار آن را تغییر دهد و بهجت آن را از میان ببرد؟ هر کس از آن زندیق فرار کند، او را به چنگ آورد؛ هر کس با او جنگ کند به قتل رساند؛ هر کس از وی کناره گیری کند، فقیر شود؛ و هر کس از او متابعت کند، کافر گردد! تا آنجا که مردم دو دسته می شوند: یک دسته برای از دست رفتن دین خود گریه می کند و دسته دیگر برای از دست رفتن دنیای خود می گریند.»(4)

1- . ارشاد القلوب: 354
2- . غیبت نعمانی: 277
3- . غیبت طوسی: 441
4- . غیبت طوسی: 441

62. ارشاد القلوب مفید و غیبت طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «در جای خود بنشین و حرکت مکن تا گاهی که علائمی را که برای تو ذکر می کنم ببینی! تو را نمی بینم که این علائم را ببینی و آن اختلاف بنی فلان (بنی عباس) و صدای آسمانی و صدایی از جانب دمشق می رسد که آنجا را فتح کرده اند و قریه ای از شام بنام «جابیه» به زمین فرو می رود.برادران ترک در جزیره فرود می آیند، خارجیان رومی هم آمده و در رمله پیاده می شوند. در آن سال اختلافات بسیاری در هر سرزمین از ناحیه غرب روی می دهد. نخستین جایی که خراب می شود شام است. سه دسته در آنجا پرچم برمی افرازند: پرچم مرد سرخ و سفید، پرچم مرد سیاه و سفید، و پرچم سفیانی.»(1)

63. غیبت طوسی: سعید بن جبیر گفت: «در آن سال که مهدی قیام می کند، بیست و چهار مرتبه باران می بارد و اثر و برکت آن دیده می شود.»(2)

64. کعب الاحبار می گوید: وقتی مردی از بنی عباس که به او عبدالله گفته می شود و مردی است که یک چشم دارد به حکومت برسد - که هر آینه ابتدا و انتهای دولتشان با اوست - او کلید بلا و شمشیر نابودی است. وقتی که نامه او در شهر شام خوانده شد که این نامه از جانب بنده خدا عبدالله امیر مؤمنان است، اندکی بعد به شما خبر می رسد که نامه ای در منبر مصر خوانده می شود که این نامه ای است از بنده خدا عبدالرحمان امیر مؤمنان.»

و در حدیث دیگر گفته است: «سلطنت با بنی عباس است، تا وقتی که به شما خبر رسد که در مصر نامه ای خوانده شده، به این نحو که این نامه ای است از بنده خدا عبدالرحمان امیر مؤمنان. وقتی این امر واقع شد، بدانید که دولتشان زایل گردیده و

1- . غیبت طوسی: 442
2- . همان

مدت سلطنتشان به آخر رسیده است. پس وقتی در اول روز نامه ای از جانب بنی عباس بر شما خوانده شد که این نامه ای است از جانب بنده خدا عبدالله امیر مؤمنان، هر آینه منتظر نامه ای باشید که در آخر همان روز بر شما خوانده شود که این نامه ای است از جانب بنده خدا عبدالرحمان امیر مؤمنان.» راوی می گوید: «وای بر عبدالله از خروج عبدالرحمان !»(1)

مؤلف: عبارت «و هو ذو العین» یعنی اول نامش «عین» دارد، همان طور که اولینشان ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود و آخرینشان عبدالله بن مستنصر که ملقب به معتصم بود و تصحیح سایر اجزای خبر مهم نیست، زیرا از کعب الاحبار روایت شده و متصل به معصوم نیست.

65. غیبت طوسی: جذلم بن بشیر گفت: به حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کردم: «آمدن مهدی و نشانه ها و علائم آن را برای من بیان فرمایید تا بدانم کی ظهور می کند.» فرمود: «پیش از آمدن او، مردی به نام عوف بن سلمی از جزیره خروج می کند. او در «تکریت» سکونت دارد و در مسجد دمشق کشته می شود. آنگاه شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند و سپس سفیانی ملعون از بیابان یابس می آید. سفیانی از اولاد عتبه بن ابی سفیان است. وقتی او خروج می کند، مهدی پنهان است و بعد از آن قیام می کند.»(2)

66. غیبت طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از قزوین خروج می کند که نامش نام پیغمبری است. مردم بی دین و با دین به سرعت به اطاعتش درآیند و او کوه ها را پر از وحشت می کند.»(3)

1- . غیبت طوسی: 442
2- . همان
3- . غیبت طوسی: 444

67. ارشاد القلوب مفید و غیبت طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «دو علامت پیش از قیام قائم خواهد بود که از زمان هبوط حضرت آدم تا آن روز سابقه نداشته است و آن این است که آفتاب در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن گرفته می شود.» راوی گفت: «یا ابن رسول اللّه! همه وقت ماه در نیمه ماه و آفتاب در آخر ماه می گیرد!» فرمود: «می دانم چه می گویی، ولی این را بدان که این دو از علائمی است که از زمان هبوط آدم تا آن موقع واقع نشده است.»(1)

در غیبت نعمانی و کافی هم این روایت ذکر شده است.(2)

68. ارشاد القلوب مفید و غیبت طوسی: حسن بن جهم گفت: مردی از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: «کی فرج آل محمد فرا می رسد؟» فرمود: «می خواهی مفصل بیان کنم یا مجمل و سربسته؟» عرض کردم: «به طور اجمال بفرمایید!» فرمود: هنگامی که پرچم های شهر «قیس» در مصر و پرچم های «کنده» در خراسان به حرکت آمد، موقع فرج است.»(3)

راوی: گویا حضرت به جای «کنده» چیزی دیگر فرمود.

69. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پیش از آمدن قائم، خشکسالی خواهد بود که خرما در نخل از بین می رود. پس در این خصوص شکایت مکنید (یا اینکه فرمود شک نکنید).»(4)

70. غیبت طوسی: ابو لبید می گوید: «مردم حبشه (کعبه) خانه خدا را تغییر می دهند، آن را می شکنند و حجرالاسود را می برند و آن را در مسجد کوفه نصب می کنند.»(5)

1- . غیبت طوسی: 444
2- . غیبت نعمانی: 271
3- .غیبت طوسی: 443
4- . غیبت طوسی: 449
5- . غیبت طوسی: 449

71. غیبت طوسی: محمد بن مسلم گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «وقتی سفیانی خروج کرد، به اندازه حامله بودن زنی (یعنی مدت نه ماه) بر پنج منطقه استیلا پیدا می کند.» سپس حضرت فرمود: «استغفر اللّه! بلکه به قدرحامله بودن شتری! آمدن او از امور حتمی است که باید واقع شود.»(1)

72. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «گویا سفیانی (راوی می گوید یا فرمود رفیق سفیانی) در کوفه شهر شما فرود آمده و از جانب او صدا می زنند:«هر کس سر یک نفر از شیعیان علی را بیاورد، هزار درهم به او خواهیم داد!» کار به آنجا می رسد که همسایه همسایه را می گیرد و می گوید: «این از شیعیان علی است!» سپس گردن او را می زند و هزار درهم می گیرد.

آگاه باشید آن روز فقط زنازادگان بر شما حکومت می کنند. گویا هم اکنون صاحب نقاب را می بینم.» من عرض کردم: «صاحب نقاب کیست؟» فرمود: «مردی از شماست و تظاهر به عقیده شما می کند و نقاب به صورت می زند و شما را به وحشت می اندازد.او شما را می شناسد، ولی شما او را نمی شناسید. او یک یک شما را با سعایت به دام بدبختی مبتلا می سازد. آگاه باشید که او زنازاده است.»(2)

73. غیبت طوسی: حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هنگامی که دو نفر مدعی حکومت در شام به جان هم افتادند، علامتی از علائم الهی است.سپس مردم را امر به سکوت و آرامش می کنند. آنگاه شام چنان دچار اضطراب و ناامنی می گردد

که در آن گیر و دار صد هزار نفر به هلاکت برسند. خداوند آن شورش و اضطراب را رحمتی برای دینداران و کیفری برای بی دینان قرار می دهد. وقتی آن روز فرا رسید، خواهی دید که سواران ترک با نیروی کافی و پرچم های زرد، از سمت مغرب می آیند تا به شام می رسند. در این موقع منتظر باشید که در یکی از دهات شام به نام

1- . همان
2- . غیبت طوسی: 452

«خرسنا» زمین فرو رود، و چون این نیز عملی شد، منتظر آمدن فرزند هند جگرخوار (سفیانی) باشید که از «یابس» بیرون می آید.»(1)

74. غیبت طوسی: امام محمد باقر علیه السلام به عمار دهنی فرمود: «مدت توقف سفیانی را در میان خود (وی از اهل کوفه بوده) چقدر می دانید؟» عمار می گوید: عرض کردم: «نه ماه، به اندازه حامله بودن یک زن.» فرمود: «ای مردم کوفه! چه خوب دانا می باشید!»(2)

مؤلف: احتمال دارد بعضی روایات که مدت توقف سفیانی را به اختلاف ذکر کرده اند، در مقام تقیه از ائمه صادر شده باشد، زیرا در روایات اهل تسنن هم ذکر شده، یا اینکه از اموری است که بداء در آن واقع می شود و به این مقدار می رسد. یا اینکه مقصود از این مدت، استقرار دولت سفیانی باشد. چه بر حسب اعتبار، اختلاف پیدا می کند. خبری که عنقریب از موسی ابن اعین نقل می شود، اشاره به همین معنی است. روایت محمد بن مسلم در این خصوص نیز سابقا گذشت.

75. غیبت طوسی: بشر بن غالب گفت: «سفیانی به کیش نصرانیت از کشور روم در می آید و صلیبی در گردن دارد و او در آن روز بزرگ مردم است.»(3)

76. غیبت طوسی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در سال فتح (آمدن امام زمان علیه السلام) نهر فرات شکاف برمی دارد و آب آن به کوچه ها و محله های کوفه می ریزد.»(4)

1- . غیبت طوسی: 452
2- . غیبت طوسی: 462
3- . این حدیث در غیبت شیخ یافت نشد.
4- . غیبت طوسی: 451

77. غیبت طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود:پرچم های سیاه از خراسان آمده و در کوفه فرود می آیند. وقتی مهدی آشکار شد، آنها را طلبیده و با وی بیعت می کنند.»(1)

78. غیبت طوسی: سفیان بن ابراهیم حریری روایت کرده که او از پدرش شنیده است که گفت: «مرد پاکدل (که در بین رکن و مقام کشته می شود)، جوانی از خاندان پیغمبر و نامش محمد بن حسن است. وی بدون هیچ جرم و گناهی کشته می شود و وقتی او را کشتند، دیگر نه در آسمان عذرخواهی و نه در زمین یاوری دارند.در آن موقع خداوند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را با گروهی می فرستد که در نظر مردم از سرمه نرم تر هستند. (یعنی چیزی به نظر نمی آیند و مردم آنها را خیلی سبک می شمارند.) هنگامی که قائم با یاران خود قیام می کند، مردم به حال آنها گریه می کنند، چه آنها را مردمی بی دست و پا می بینند که به زودی در دست دشمن نابود می شوند. ولی خداوند، شرق و غرب عالم را برای آنها می گشاید. آگاه باشید که آنها مؤمنین حقیقی هستند. آگاه باشید که بهترین جهادها در آخرالزمان است.(2)

79. غیبت طوسی:عبداللَّه بن عباس می گوید: «مهدی ظهور نمی کند، مگر هنگامی که علامتی با طلوع خورشید پدید آید.»(3)

80. کشف الیقین: به خط محدث مشهور محمد بن مشهدی دیدم که به سند خود از جابر بن عبداللَّه انصاری روایت کرده که گفت: انس بن مالک، خادم پیغمبر صلی الله علیه و آله برای من نقل کرد که وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ نهروان مراجعت کرد، در «براثا» نزول اجلال فرمود. در آنجا راهبی به نام «حباب» در غاری منزل داشت. همین که راهب سر و صدای لشکر را شنید، از غار

1- . غیبت طوسی: 452
2- . غیبت طوسی: 464
3- . همان: 466

بیرون آمد و لشکر حضرت را نگریست و سپس مضطرب گشت. آنگاه به شتاب از کوه به زیر آمد و پرسید: «رئیس این لشکر کیست؟» گفتند این مرد امیرالمؤمنین علیه السلام است که از جنگ با اهل نهروان برمی گردد.

حباب با عجله از میان لشکر گذشت تا به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین حقا حقا!» حضرت فرمود: «از کجا دانستی که من به حقیقت امیر مؤمنان هستم؟» حباب گفت: «این را دانشمندان و علمای ما به ما اطلاع داده اند.» حضرت فرمود: «ای حباب!» حباب گفت: «شما از کجا دانستید نام من حباب است؟» حضرت فرمود: «حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله این را به من اطلاع داد!» حباب گفت:«دست خود را دراز کنید تا بیعت کنم.من گواهی می دهم

که جز خدای یگانه خدایی نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و تو علی بن ابی ابی طالب جانشین وی هستی.»

حضرت پرسید: «در کجا زندگی می کنی؟» گفت:«در غاری که در این بلندی است منزل دارم.» حضرت فرمود: «از امروز به بعد دیگر، در آن سکونت مکن. در اینجامسجدی بنا کن و آن را به نام بانی آن نامگذاری نما.»(که مردی به نام «براثا» آن را ساخت و مسجد به نام او معروف گشت.)

آنگاه فرمود: «آب از کجا می نوشی؟» عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین،از دجله!» فرمود: «چرا در همین جا چشمه یا چاهی حفر نمی کنی؟» عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین!هر وقت چاه کندیم آب آن شور بود.» فرمود: «در همین جا چاهی بکن!» وقتی چاه کندند، سنگ بزرگی در آن پیدا شد که نتوانستند آن را بیرون آورند. خود امیرالمؤمنین علیه السلام سنگ را درآورد. چون سنگ از جا کنده شد، چشمه آب گوارایی، شیرین تر از عسل و خوش طعم تر از کره،از زیر آن جوشید.

آنگاه فرمود: «ای حباب بعد از این باید آب آشامیدنی تو از این چشمه باشد. ای حباب! به زودی شهری در جنب همین مسجد تو بنا می شود که ستمگران بسیاری در آن باشند، و مردمش بلای بزرگی در پیش خواهند داشت. تا آنجا که در هر شب

جمعه هفتاد هزار عمل حرام زنا مرتکب می شوند! وقتی ظلم و بلای آنها افزون گردید، راه این مسجد را می بندند. کسی این مسجد را خراب نمی کند، مگر اینکه کافر باشد. سپس آن را دوباره تجدید بنا می کنند. وقتی مسجد را خراب کردند، سه سال مردم را از رفتن به حج منع می کنند و زراعت های آنها می سوزد، و خداوند مردی از اهل «سفح» را بر آنها مسلط گرداند. او به هر شهری که وارد شود، آن شهر را خراب می کند و مردم آن را می کشد. سپس بار دیگر هم به سوی آنها برمی گردد .آنگاه مردم آن تا سه سال مبتلا به قحطی و گرانی می شوند و سختی زیادی به آنها می رسد! باز آن مرد سفحی به جانب آنها برمی گردد .

آنگاه وارد «بصره» می شود و هر خانه ای را که بیابد، ویران می سازد و ساکنین آن را به قتل می رساند. و این هنگامی است که شهر تعمیر و مسجد جامعی در آن بنا می شود. در آن موقع، وقت نابودی بصره فرا می رسد! آنگاه وارد شهری می شود که حجاج (بن یوسف) آن را بنا کرده است و آن را «واسط» می گویند. با آنجا نیز همان کند که با بصره و مردم آنجا کرد. سپس متوجه «بغداد» می گردد و بدون مقاومت مردم وارد آنجا می شود. مردم بغداد به کوفه پناه می برند و مردم کوفه در آن موقع از وی دچار هراس نشده اند.بعد از آن او و کسانی را که با خود به بغداد آورده بود، روانه به جانب قبر من می شوند تا آن را نبش کنند. در آن موقع سفیانی به آنها برمی خورد و با آنها جنگ می کند و آنها را شکست می دهد. سپس همه را می کشد و لشکری به کوفه می فرستد و بعضی از مردم کوفه فرمانبرداری او را گردن می نهند. آنگاه مردی از اهل کوفه به جنگ او بیرون می آید و سفیانی او را گرفته و در قلعه شهر نگه می دارد. هر کس به او پناه برد، نجات می یابد.لشکر سفیانی وارد کوفه می شوند و تمام مردم آنجا را می کشند و کسی را باقی نمی گذارند. یکنفر از آنها از کنار درّ بزرگی که روی زمین افتاده عبور می کند و آن را می بیند، ولی اعتنایی به آن نمی کند، اما بچه کوچکی را می بیند و می رود که او را به قتل برساند.

ای حباب! آگاه باش که در آن موقع کارهای بزرگی به وقوع می پیوندد، و آشوب ها همچون پاره های شب ظلمانی روی می دهد. ای حباب! آنچه را به تو گفتم از حفظ کن!»(1)

81. اختصاص: ابو حمزه ثمالی گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «هر کس می خواهد با پیروان دجال جنگ کند، با آنها که بر ریخته شدن خون عثمان و کشتگان نهروان گریه می کنند کشتار کند. هر کس با این عقیده بمیرد که عثمان مظلوم کشته شده، با خشم خداوند مرده است و دجال را نیز نمی بیند.»

مردیعرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! اگر کسی پیش از این ماجرا مرده باشد چه؟» فرمود: «از قبرش بیرون می آید تا اینکه به عثمان عقیده پیدا نکند، هر چند بر وی سخت دشوار باشد.»

82. ارشاد القلوب: روایاتی به ما رسیده که متضمن ذکر علامات امام زمان و ظهور قائم علیه السلام است و مشتمل بر حوادثی است که پیش از آمدنش واقع می شود و نیز با آیات و علائمی همراه خواهد بود، از جمله: خروج سفیانی؛ کشته شدن سید حسنی؛ نزاع بنی عباس بر سر سلطنت دنیوی؛ گرفتن قرص آفتاب در نیمه ماه رمضان؛ گرفتن ماه در آخر آن ماه؛فرو رفتن زمین در «بیداء»؛ بروز یک فرورفتگی در زمین مغرب و دیگری در مشرق؛ از حرکت ایستادن آفتاب از ظهر تا عصر؛ طلوع آفتاب از سمت مغرب؛ به قتل رسیدن مردی پاکدل با هفتاد مرد صالح در بیرون کوفه؛ کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام؛ خراب شدن دیوار مسجد کوفه؛ آمدن پرچم های سیاه از خراسان؛ خروج مرد یمنی؛ قیام مردی از اهل مغرب در

1- . الیقین فی امره امیرالمؤمنین: 156

مصر و تصرف شهر شامات توسط وی؛ و فرود آمدن لشکر ترک در جزیره (موصل) و رومیان در رمله (فلسطین).

و طلوع ستاره ای از شرق که مانند ماه می درخشد، آنگاه گرفته و کمانی می شود، به طوری که دوسر آن می خواهد به هم برسد و سرخی در آسمان پدید می آید و در اطراف آسمان پخش می گردد؛آتشی دراز در مشرق نمایان می شود و سه روز یا هفت روز در هوا می ماند (شاید مقصود ستاره دنباله دار بزرگ باشد)؛ عرب از قید و ذلت آزاد می گردند و شهرها را تصرف کرده و از فرمان پادشاه عجم بیرون می آیند؛ اهل مصر حاکم خود را می کشند؛ شام ویران می شود و سه لشکر با پرچم های مشخص در آنجا به جان هم می افتند، پرچم های قیس و عرب به مصر درآیند و پرچم کنده به حران می رود، لشکری از جانب عرب می آید و در خرابه های «حیره» منزل می کند؛ پرچم های سیاه از مشرق به طرف حیره می آیند؛ و شکافی در نهر فرات پدید می آید و آب آن، کوچه های کوفه را فرا می گیرد.

شصت نفر دروغگو که همه مدعی پیغمبری هستند، خواهند آمد و دوازده نفر از نسل ابو طالب که همه ادعای امامت دارند قیام می کنند؛ سوزاندن مردی از بزرگان بنی عباس در بین جلولا و خانقین؛ بستن پلی در بغداد در نزدیکی محله کرخ؛ برخاستن باد سیاهی در اول روز در بغداد و نیز وقوع زلزله ای در آنجا که بسیاری از مردم را در زمین فرو می برد، ترسی بر اهل عراق و مردم بغداد مستولی می شود، مرگ های سریع آنها را از پا درمی آورد و آفت به جان و مال و محصول آنها می افتد.

و ملخ های به موقع و بی موقع می آیند و غله و کشت و زرع آنها را می خورند و زراعت آنها تقلیل می یابد.دو دسته از مردم عجم به جان هم می افتند و خون بسیاری در میان آنها ریخته می شود؛ بردگان از فرمانبرداری آقایان خود سرباز زنند و ارباب خود را به قتل رسانند؛ بعضی از بدعت گذاران در دین، از صورت آدمی بیرون می آیند و به صورت میمون و خوک می شوند؛ بردگان بر شهرهای بزرگان غلبه یابند؛ صدایی از آسمان می آید، به طوری که تمام ساکنان زمین، هر کس به زبان خود آن را

می شنود؛ یک صورت و سینه، در نور آفتاب برای مردم آشکار می گردد؛ مردگانی از قبرها بیرون می آیندو به دنیا برمی گردند، با مردم معاشرت می کنند و به ملاقات یکدیگر می روند.

آنگاه این علائم با آمدن بیست و چهار باران ختم می شود. سپس زمین های مرده زنده و سرسبز می شوند و برکات آنها آشکار می گردد و تمام بدبختی ها از پیروان حق، یعنی شیعیان مهدی علیه السلام برطرف می شود. در آن هنگام متوجه می شوند که او از مکه ظهور می کند، و برای یاری او به مکه می روند، چنان که در اخبار آمده است.»

سپس شیخ مفید می گوید : پاره ای از این وقایع حتمی است که باید واقع شود و پاره ای مشروط به شرایطی است و خدا بهتر می داند چه خواهد شد. چون این مضامین در کتب معتبره و آثار منقوله از پیغمبر و ائمه ثبت است، ما نیز به همین ملاحظه آنها را در اینجا آوردیم.(1)

83. ارشاد القلوب: حضرت موسی کاظم علیه السلام در تأویل این آیه شریفه: « سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ»، {به زودی نشانه های خود را در افق ها [ی گوناگون] و در دل هایشان بدیشان خواهیم نمود} (2)فرمود: «آیات آفاقی، فتنه هایی است که در اطراف زمین پدید می آید و آیات انفسی، مسخی است که در دشمنان حق به وقوع می پیوندد.»(3)

84. ارشاد القلوب: ابو بصیر می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ»، {اگر بخواهیم، معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابر آن، گردن هایشان

1- . ارشاد القلوب: 357
2- . فصلت / 53
3- . ارشاد القلوب: 359

خاضع گردد }(1) می فرمود: «به زودی خداوند این کار را به سر آنها می آورد.»عرض کردم: «آنها کیستند؟» فرمود: «آنها بنی امیه و پیروان آنها هستند و اما علامتی که خدا می فرستد،این است که آفتاب از موقع ظهر تا عصر در جای خود می ایستد و سینه و صورت مردی در نور آفتاب بیرون آید و مردم او را به حسب و نسب می شناسند و این در زمان سفیانی خواهد بود و با این علامت، روز نابودی سفیانی و لشکر او فرا رسیده است.»(2)

85. ارشاد القلوب القلوب: منذر جوزی روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «پیش از قیام قائم علیه السلام مردم از گناهان خود متنبه می شوند، به وسیله آتشی که در آسمان برای آنها آشکار می شود؛ سرخی که در آسمان نمودار می گردد؛ فرو رفتن زمین در بغداد؛ فرو رفتن زمین در بصره و خون هایی که در بصره ریخته می شود، خرابی خانه های آن شهر و نابودی که در بین مردم آنجا پدید می آید؛ و ترسی که اهل عراق را فرا می گیرد، به طوری که آرامش نخواهند داشت.»(3)

86. تفسیر عیاشی: عجلان بن ابی صالح می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «روزها و شب ها به پایان نمی رسد تا اینکه صدایی از آسمان شنیده می شود که می گوید: «ای پیروان حق، ای اهل باطل ! از هم جدا شوید !» پس از هم جدا می شوند.»عرض کردم: «بعد از این اعلام، باز هم اهل حق و باطل با هم مخلوط می شوند؟» فرمود: «نه ! خداوند در قرآن می فرماید: «ما کانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»(4)، {خدا برآن نیست که

1- . شعراء / 4
2- . ارشاد القلوب: 359
3- . همان: 361
4- . آل عمران / 179

مؤمنان را به این [حالی] که شما برآن هستید، واگذارد، تا آن که پلید را از پاک جدا کند. }(1)

87.تفسیر عیاشی: جابر جعفی می گوید که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به وی فرمود: «در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان مده، تا آنگاه که علائمی را که در سال طاق روی می دهد و من اکنون برای تو ذکر می کنم ببینی. و آن علائم این است که کسی از دمشق صدایی می زند؛ در یکی از دهات آن فرورفتگی پدید می آید؛ قسمتی از مسجد آن فرو می ریزد؛ می بینی که طایفه ترک از آنجا (دمشق) می گذرند و در جزیره (موصل) فرود می آیند؛ رومیان هم در رمله فرود آیند و آن سالی است که در تمام سرزمین عرب اختلافات روی می دهد.

اهل شام بر گرد سه پرچم مختلف جمع می شوند؛ یکی زرد و سفید، دیگری سرخ و سفید و سومی پرچم سفیانی است. سفیانی با دایی هایش که از قبیله «کلب» هستند خروج می کند و بر قبیله «بنی ذنب الحمار» از قبیله «مضر» حمله می آورد و جنگی می کند

که تا آن روز چنان جنگی به وقوع نپیوسته است.

سپس مردی از بنی ذنب الحمار به دمشق می آید و با همراهانش طوری کشته می شود که کسی را بدان گونه نکشته باشند. این است معنی آیه شریفه: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ»، {اما دسته ها [ی گوناگون] از میان آنها به اختلاف پرداختند، پس وای برِ کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی دهشتناک. }(2)

سفیانی و پیروانش خروج می کنند و او قصدی جز کشتن و آزار اولاد پیغمبر و شیعیان آنها ندارد. او یک لشکر به کوفه می فرستد، جمعی از شیعیان آنجا را می کشد

1- . تفسیر عیاشی 1: 231
2- . مریم / 37

و گروهی را به دار می زند، و لشکری از خراسان آمده و در ساحل شط دجله فرود می آیند.

مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون کوفه می رود و مغلوب می گردد. سپس سفیانی لشکر دیگری به مدینه می فرستد. مردی در آنجا کشته می شود و مهدی و منصور فرار می کنند و سفیانی هم بزرگ و کوچک سادات و ذریه پیغمبر را گرفته و حبس می کند. آنگاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصور از مدینه بیرون می رود.

مهدی همچون موسی بن عمران (که هراسان از مصر خارج شد) هراسان و نگران از مدینه بیرون می رود و بدین گونه وارد مکه می شود. لشکر اعزامی هم به دنبال وی می آیند، ولی وقتی به بیابان مکه و مدینه می رسند، به زمین فرو می روند و جز یک نفر که خبر آنها را می برد، کسی باقی نمی ماند. قائم در بین رکن و مقام می ایستد و نماز می خواند. وزیر او نیز با وی است.در آن وقت (مهدی) می گوید: «ای مردم! من از خداوند می خواهم که مرا بر آنهاکه بر ما آل محمد صلی الله علیه و آله ظلم کردند و حق ما را گرفتند نصرت دهد. هر کس درباره خدا با من گفتگو دارد (بیاید و به من بگوید) زیرا من از هر کس به خداوند نزدیک ترم؛ هر کس درباره آدم گفتگو دارد به من بگوید، زیرا من از هر کس به آدم نزدیک ترم؛ هر کس درباره نوح گفتگو دارد، به من بگوید که من از هر کس به وی نزدیک ترم؛ هر کس درباره ابراهیم گفتگو دارد به من بگوید، زیرا من از هر کس به ابراهیم نزدیک ترم؛ هر کس درباره محمد صلی الله علیه و آله گفتگو دارد، به من بگوید که من از هر کس به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک ترم؛ هر کس درباره پیغمبران با ما گفتگو دارد به من بگوید، زیرا من از هر کسی به پیغمبران نزدیک ترم؛ و هر کس در خصوص کتاب خدا (قرآن) گفتگو دارد به من بگوید، زیرا ما در این خصوص از هر کس سزاوارتریم.

ما و هر مسلمانی گواهیم که به ما (خاندان پیغمبر) ستم کردند، ما را آواره کردند و از خانه و وطن خود بیرون نمودند، اموال ما را ضبط کردند و ما را از همه چیز محروم و مقهور نمودند. ما هم اکنون از خدا و هر مسلمانی یاری می طلبیم.»

سپس امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم سیصد و سیزده مرد که پنجاه زن نیز در میان آنهاست، مانند قطعه های ابر در فصل پاییز، در غیر موسم حج در مکه معظمه جمع می شوند. چنان که خداوند می فرماید: «أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد در حقیقت، خدا بر همه چیز تواناست. }(1)در آن موقع مردی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: «این شهر (مکه) مردمی ستمگر دارد.»

سپس آن سیصد و سیزده نفر، بعد از زمان پیغمبر در بین رکن و مقام با مهدی بیعت می کنند.آنگاه با لشکر و سلاح و وزیرش از مکه بیرون می آیند. در آن وقت منادی در مکه از آسمان او را به نام صدا می زند و مردم را به ظهورش اطلاع می دهد، به طوری که تمام مردم روی زمین آن صدا را می شنوند.نام وی نام پیغمبری است. اگر این برای شما مشکل باشد، پیمان پیغمبر و پرچم و سلاح او و اینکه او (مهدی) مردی پاکدل از اولاد حسین علیه السلام است، باعث اشتباه و اشکال نخواهد بود. اگر این هم موجب اشتباه گردد، آن صدای آسمانی که او را به اسم و ظهورش صدا می زند، باعث اشتباه نخواهد شد.»

آنگاه حضرت به جابر جعفی، راوی این حدیث فرمود: «مبادا به معدودی از سادات که مدعی مهدویت می شوند اعتنا کنی. زیرا دولت پیغمبر و علی علیهما السلام یک بار است (و یکوقت ظاهر می شود)، ولی دیگران دولت ها دارند. پس خودداری کن و اصلا از این مدعیان پیروی مکن، تا آنکه مردی از اولاد امام حسین علیه السلام

1- . بقره / 148

را ببینی که عهد نامه پیغمبر و پرچم و سلاح وی با اوست، زیرا عهد نامه پیغمبر به علی بن الحسین رسید و بعد از او به محمد بن علی علیهما السلام رسید و بعد هم خدا هر چه خواهد می کند.

پس همیشه با اینان باش و از آنان که برای تو ذکر کردم جدا بپرهیز، مگر هنگامی که مردی از خاندان پیغمبر قیام کند که سیصد و سیزده نفر مرد و پرچم پیغمبر را به همراهدارد و آهنگ مدینه کند و موقعی که از بیابان «بیداء» عبور کند،می گوید : اینجا جای کسانی است که زمین آنها را فرو برد، چنان که خدا می فرماید:«أَ فَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُوا السَّیِّئاتِ أَنْ یَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِینَ»، {آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند، ایمن شدند از اینکه خدا آنان را در زمین فروببرد، یا از جایی که حدس نمی زنند عذاب برایشان بیاید؟ }(1)

وقتی وارد مدینه گردد، محمد بن شجری را مانند یوسف از زندان بدر می آورد. سپس به کوفه می آید و مدتی طولانی در آنجا توقف می کند و بعد از آن مدت، به اراده خداوند بر کوفه غلبه می کند. آنگاه با همراهانش به «عذرا» می رود. در آنجا مردم بسیاری به وی می پیوندند. در آن اوقات سفیانی در بیابان رمله است. سپس دو لشکر باهم تلاقی می کنند. آن روز، روز تغییر و تبدیل است، به این معنی که جمعی از لشکر سفیانی به اصحاب قائم ملحق می شوند و جمعی از کسانی که به قائم پیوسته اند، به سفیانی می پیوندند (البته این عده، غیر از آن سیصد و سیزده نفر است)، چه آنها در حقیقت از پیروان سفیانی می باشند، چنان که آن عده که به قائم ملحق می شوند، در باطن شیعه هستند. در این وقت هر کسی به صف واقعی خود می پیوندد و آن روز، روز تبدیل است.

1- . نحل / 45

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آن روز سفیانی با تمام اتباعش کشته می شود، به طوری که یک نفر نمی ماند که خبر آنها را بیاورد. بدبخت کسی که آن روز از غنیمت قبیله کلب بی نصیب بماند.» آنگاه قائم به کوفه می آید و آنجا جایگاه او خواهد بود.

سپس هر جا مسلمانی را به بردگی فروخته باشند، قائم او را می خرد و آزاد می کند؛ هر جا مقروضی باشد، قرض او را می دهد؛ هر کس مظلمه ای به گردن داشته باشد، آن را رد می کند؛ اگر یکنفر از آنها کشته شود، دیه او را گرفته و به ولیّ او می دهد، و اگر مقتولی قرض داشته باشد، قرض او را می پردازد و به کسان او کمک می کند. تا جایی که زمین پر از عدل و داد می شود، چنان که پر از ظلم و ستم و تجاوزات شده باشد. او (قائم) و خانواده اش در «رحبه» سکونت می کند. رحبه قبلا مسکن حضرت نوح و سرزمین پاکی بوده است. محل سکونت و شهادت فرزندان پیغمبر، همیشه زمین های پاکیزه بوده است، زیرا آنها جانشینان پاک سرشت پیغمبرند.»(1)

88. مجالس شیخ مفید: حذیفه یمانی گفت: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «خداوند دوستان و برگزیدگان خود را امتیاز می دهد، تا آنکه زمین را از لوث وجود منافقین و گمراهان و فرزندان آنها، پاک گرداند. تا اینکه یک نفر مرد، پنجاه زن (آنها) را ملاقات می کند که یکی شانمی گوید: «ای بنده خدا، مرا بخر!» و دیگری می گوید: «ای بنده خدا، به من پناه بده!»(2)

89. غیبت نعمانی: کعب الاحبار می گوید: «در روز قیامت، بندگان خدا به چهار دسته برانگیخته می شوند: یک دسته سواره؛ یک دسته روی پاهای خود؛ یک دسته افتان و خیزان؛ و یک دسته روی صورت های خود، در حالی که کر و گنگ و

1- . تفسیر عیاشی 1: 83
2- . امالی مفید: 144

کور هستند، عقل خود را از دست داده اند، با آنها سخن نمی گویند، و به آنها اجازه نمی دهند که از کرده های خود پوزش بخواهند. آنها کسانی هستند که آتش دوزخ صورت هاشان را می سوزاند و آنها در آنجا زشت منظرانند.»

گفتند: «ای کعب! اینها چه کسانی اند که بر روی صورت برانگیخته می گردند و این حالت را دارند؟» گفت: «آنها کسانی هستند که در گمراهی و انحراف از دین خدا و پیمان شکنی به سر بردند. وقتی مردند، خواهند دید بد چیزی پیش از خود فرستاده اند، چرا که با خلیفه خود و جانشین پیغمبرشان و اول عالم و فاضل خود و پرچمدار پیغمبرشان و صاحب حوض کوثر، جنگ کردند. او مایه آرزو و امید مردم است، و دانایی است که نادان نمی شود، و حجتی است که هر کس از وی کناره بگیرد، مورد قهر خدا واقع می شود و به آتش دوزخ درافتد.

به خدای کعبه او علی است که علمش از همه آنها بیشتر، اسلامش پیشتر و حلمش افزون تر است. من تعجب می کنم که چرا دیگران را بر او مقدم می دارند. و هم تعجب می کنم از کسی که درباره قائم مهدی علیه السلام که اوضاع زمین را عوض می کند و به وسیله او عیسی بن مریم با نصارای روم و چین احتجاج می کند، تردید دارد. قائم از دودمان علی است. او از حیث خلقت و سیرت و زیبایی رخسار و هیئت، از همه کس به عیسی بن مریم شبیه تر است. خداوند آنچه را به پیغمبران خود عطا فرموده، به وی نیز می دهد و بر آن هم می افزاید.

قائم از فرزندان علی است، غیبتی همچون غیبت یوسف و رجعتی مانند رجعت عیسی دارد. آنگاه بعد از غایب شدنش، همزمان با طلوع ستاره دیگری و خراب شدن شهر ری و فرو رفتن بغداد و خروج سفیانی، و جنگ بنی عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان، آشکار می شود.

آن جنگی است که هزاران نفر در آن به قتل می رسند؛ هر کس شمشیر خود را از غلاف به حالت آماده باش می کشد و پرچم های سیاه را در بالای سرش به اهتزاز

می آورند. آن جنگی است که مژده مرگ سرخ (شمشیر) و طاعون بزرگ را به مردم می دهد.»(1)

90. غیبت نعمانی: عمر بن سعد می گوید:امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «قائم قیام نمی کند تا اینکه چشم دنیا شکافته شود و سرخی در آسمان پدید آید. و آن اشک های حاملان عرش است که بر مردم روی زمین می گریند.تا وقتی که مردمی پیدا شوند که از مواهب الهی بهره ای نبرند!

آنها مردم را دعوت به پیروی از فرزند من می کنند، ولی خودشان از فرزند من بیزارند. آنها مردمی پست نهاد و بی نصیب از رحمت حق هستند که بر اشرار تسلط دارند، میان ستمگران فتنه انگیزند و پادشاهان را نابود کنند. در بیرون کوفه آشکار می شوند وسرکرده آنها مردی است سیاه چرده، سیاه دل، بی دین، از نظر حق افتاده، دارای عیوب بسیار، لئیم و پرخور. او از مادران زناکار و بدترین نسل ها به وجود آمده. در آن سال که فرزند غایب من ظهور می کند،خداوند او را از باران رحمت خود سیراب نمی کند. فرزند من صاحب پرچم سرخ و علم سبز است. آن روز عجب روزی است برای مردم ناامیدی که در بین شهر «انبار» و «هیت» زندگی می کنند! آن روز، روزی است که اکراد و مردم پست نهاد به هلاکت می رسند و شهر فراعنه و مسکن جباران، و جایگاه والیان ستمگر که سر منشأ همه بدبختی ها و مفاسد است، ویران می شود.

ای عمر بن سعد! به خدای علی سوگند، آن شهر بغداد است. خدا لعنت کند گناهکاران بنی امیه و بنی فلان (عباس) را؛ آن مردم خیانت پیشه ای که فرزندان پاک سرشت مرا می کشند؛ حق مرا درباره آنها مراعات نمی کنند و آنچه می کنند، به احترام من از خداوند نمی ترسند!

1- . غیبت نعمانی: 145

بنی عباس یک روز زوال و نابودی در پیش دارند. آنها در آن روز همچون زن آبستن به وقت زاییدن ناله می کنند. وای بر اتباع بنی عباس از سوانحی که جنگ مابین نهاوند و دینور به روز آنها می آورد! آن جنگ، جنگ تهی دستان شیعه علی است. سرکرده آنها مردی از اهل یکی از این دو شهر و همنام پیغمبر صلی الله علیه و آله استکه اندامی معتدل، اخلاقی نیکو و رنگی با طراوت دارد و صدایش خنده دار و مژگانش انبوه است.

گردنش قوی، موهایش شانه کرده و میان دندان های جلوش باز است. هنگامی که بر اسب خود سوار می شود، مانند ماه شب چهارده است که از زیر ابر بدر آمده باشد. جمعیت او بهترین جمعیت هاییهستند که با دلی پاک به دین خدا گرویده اند. آن دلاوران از عرب هستند که با کراهت به جنگ می پیوندند، شکست و گریز از آن دشمنان آنهاست که در آن روز، جز درماندگی و بدبختی راهی ندارند.»(1)

مؤلف: علت نقل این خبر با همه تغییرات و اغلاط لفظی که دارد و با اینکه سند آن به پست ترین مردم، یعنی «عمر سعد» ملعون می رسد، این است که خبر مزبورمشتمل بر اخباری راجع به قائم علیه السلام است تا معلوم شود که دوست و دشمن، موضوع قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را روایت کرده اند.

91. غیبت نعمانی: عبدالکریم می گوید: در حضور امام جعفر صادق علیه السلام از قائم سخن به میان آمد. فرمود: «از کجا به این زودی او ظهور می کند، و حال آنکه هنوز دور آسمان نرسیده است، تا آنجا که گفته شود او مرده است یا اگر وجود دارد، به کدام بیابان رفته است؟»عرض کردم: «دور آسمان یعنی چه؟» فرمود: «مقصود اختلافی است که در این باره میان شیعیان روی می دهد.»(2)

1- . غیبت نعمانی: 147
2- . غیبت نعمانی: 157

92. غیبت نعمانی: اصبغ بن نباته روایت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پس بعد از سال 150، امیرانی کافر، امنایی خائن و عرفایی فاسق در میان شما پیدا شوند؛ بازرگانان زیاد و سود تجارت کم و رباخواری فاش و اولاد زنا بسیار گردند؛ کارهای خوب را زشت و ماه ها را بزرگ شمارند؛ زنان به زنان و مردان به مردان اکتفا کنند.»

در این موقع مردی برخاست و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! در آن زمان چه کنم؟» فرمود: «فرار! فرار! پیوسته سایه عدل خداوند بر سر این امت گسترش دارد، تا آن زمان که قاریان (قرآن) متمایل به امرای خود شوند و تا آن موقع که نیکان آنها، گناهکاران را از ارتکاب معصیت بازدارند. پس اگر گناهکاران گوش ندهند و از خیرخواهان تنفر پیدا کنند و در عین حال گواهی به یگانگی خداوند بدهند، خداوند در عرش خود می فرماید: {دروغ می گویید و در گفته های خود صادق نیستید.}(1)

93. غیبت نعمانی: ابو بصیر روایت می کند که امام ششم علیه السلام فرمود: «پیش از قیام قائم، ناگزیر می باید سالی باشد که در آن سال مردم گرسنه شوند و به واسطه کشته شدن و کاهش اموال و جان ها و محصولشان، سخت به هراس افتند. چه این در کتاب خدا بیان شده است.» آنگاه حضرت این آیه را خواند:«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ»(2) {و قطعاً شما را به چیزی از [قبیلِ] ترس و گرسنگی، وکاهشی در اموال وجان ها و محصولات می آزماییم و مژده ده شکیبایان را}.(3)

94. غیبت نعمانی: جابر جعفی گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: «منظور از آیه شریفه: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ ...» چیست؟»

1- . غیبت نعمانی: 157
2- . بقره / 155
3- . غیبت نعمانی: 250

فرمود: «ای جابر! مضمون این آیه خاص و عام است.خاص آن، گرسنگی است که خداوند در کوفه اختصاص به دشمنان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله می دهد و بدان وسیله آنها را می کشد، و عام آن، در شام است که مردم آنجا دچار چنان ترس و گرسنگی می شوند که تا آن روز ندیده باشند. گرسنگی اهل شام قبل از قیام قائم و ترس آنها بعد از ظهور اوست.»(1)

این روایت در تفسیر عیاشی هم ذکر شده است.(2)

95. غیبت نعمانی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این آیه«فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ»، {اما دسته ها [ی گوناگون] از میان آنها به اختلاف پرداختند}(3)سؤال شد. فرمود: «با دیدن سه علامت منتظر آمدن مهدی باشید.» راوی عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! آنها چیستند؟» فرمود: «اول اختلافی که در بین اهل شام پدید می آید؛ دوم آمدن پرچم های سیاه از خراسان؛ و سوم وحشتی در ماه رمضان.» عرض شد که وحشت ماه رمضان چیست؟ فرمود: «آیا این آیه را نشنیده ای که خدا در قرآن می فرماید:«إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ»، {اگر بخواهیم، معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابرآن، گردن هایشان خاضع گردد.} وحشت صدایی است که از آسمان شنیده می شود، به طوری که دختران از پرده ها بیرون می دوند و آنها که خواب هستند بیدار می شوند و آنان که بیدارند، هراسان می گردند.»(4)

96. غیبت نعمانی: ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر گاه دیدید آتشی مانند لباس هروی و بزرگ، سه روز یا هفت

1- . غیبت نعمانی: 251
2- . تفسیر عیاشی 1: 87
3- . مریم / 37
4- . غیبت نعمانی: 251

روز از مشرق طلوع کرد، به خواست خداوند عزوجل منتظر فرج و ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله باشید! زیرا خداوند بر همه چیز غالب و حکیم است.»

آنگاه فرمود: «صدای آسمانی فقط در ماه رمضان است، یعنی ماه خدا و آنهم صدای جبرئیل خطاب به این مردم است.»

سپس فرمود: «گوینده ای از آسمان نام قائم علیه السلام را می برد، به طوری که از مشرق تا مغرب آن را می شنوند؛ هر کس خواب است بیدار می شود، هر کس ایستاده است می نشیند و هر کس که نشسته، از وحشت آن صدا برمی خیزد. خدا رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت می گیرد، زیرا صدای اول، صدای جبرئیل امین است.»

همچنین فرمود: «آن صدا در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان است؛ نسبت به آن شک نکنید، آن را بشنوید و از آن پیروی کنید.

در آخر آن روز، صدای شیطان ملعون به گوش می رسد که می گوید: «آگاه باشید! فلانی (مقصود عثمان است) مظلوم کشته شده است» تا بدین وسیله مردم را به شک بیندازد و در میان آنها فتنه انگیزد. چه بسیار مردم مردد و متحیری که در آن روز به واسطه این شک، به آتش دوزخ درافتند.ولی شما اگر صدای اول را در ماه رمضان شنیدید، شک نکنید که صدای جبرئیل است. علامت آن نیزاین است که اسم قائم و پدرش را می برد، به طوری که دختران پرده نشین نیز آن را می شنوند و پدر و برادر خود را تشویق به بیرون آمدن می کنند.»

و فرمود: «قبل از قیام قائم علیه السلام این دو صدا باید اتفاق بیفتد: صدایی از آسمان که صدای جبرئیل است و صدایی از زمین که صدای ابلیس لعین است که ندا می دهد: «فلانی(یعنی عثمان) مظلوم کشته شده است» و می خواهد این گونه مردم را بفریبد. بر شما باد به پیروی از صدای نخست و مبادا فریفته صدای دوم شوید!»

و نیز فرمود: «قائم قیام نمی کند، مگر گاهی که ترس شدیدی مردم را فرا گیرد؛ زلزله های پی در پی بیاید؛ مردم در آشوب و بلا و طاعون به سر برند؛ و شمشیر برنده

میان عرب کارگر باشد. و اختلاف شدیدی در بین مردم پدید می آید؛ همه درامر دین خود متفرق و حالشان متغیر خواهند شد، تا جایی که آرزومندان از سختی آنچه از مردم سگ صفت می بینند که چگونه یکدیگر را می درند، صبح و شام انتظار قیام او را می کشند.

آمدن او به هنگامی است که مردم از دیدن ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله مأیوس و ناامیدند! خوشا به حال کسی که او را می بیند و از یاران اوست! وای وای بر کسی که دشمنی و مخالفت می کند و از دشمنان اوست!»

همچنین فرمود: «قائم به امر جدید و کتاب جدید و قضای جدید که بر عرب دشوار است، قیام می کند. کار او جز جنگ و کشتن بی دینان نیست. یکنفر بی دین را در روی زمین باقی نمی گذارد و سرزنش ملامت کنندگان، او را و از تعقیب هدفش باز نمی دارد.»

آنگاه اضافه فرمود: «هر وقت اولاد فلان با هم اختلاف کردند، موقع فرج است. صبر و بردباری در اختلاف اولاد فلان است. هنگامی که با هم اختلاف کردند، شما منتظر صیحه آسمانی در ماه رمضان باشید که مژده به آمدن قائم می دهد، زیرا خداوند آنچه خواهد،می کند. قائم خروج نمی کند و آنچه را که می خواهید نمی بینید، مگر هنگامی که اولاد فلان با هم اختلاف پیدا کردند. وقتی چنین شد، مردم نیز چشم به دولت آنها می دوزند، از هر طرف گفتگو درمی گیرد و سفیانی خروج می کند.»

و نیز فرمود: «بنی فلان حتما سلطنت می کنند. وقتی سلطنت کردند و کارشان به اختلاف کشید، پراکنده می شوند و دولتشان از کف می رود، تا آنگاه که خراسانی و سفیانی، یکی از مشرق و دیگری از مغرب، مانند اسبانی که مسابقه می دهند، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف، سعی می کنند زودتر وارد کوفه شوند! و نابودی بنی فلان به دست آنها خواهد بود و یکنفر از آنها باقی نمی ماند.»

سپس فرمود: «آمدن سفیانی و یمنی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز می باشد، مانند گردنبندی که دانه های آن منظم و یکی از پی دیگری است. در آن وقت، منتظران از هر جهت مأیوس می گردند. بیچاره کسانی که با آنها مخالفت کنند!

در میان آنها پرچم حقی جز پرچم یمنی نیست. جمعیت او در طریق حق گام برمی دارند، زیرا او مردم را به پیروی از صاحب شما دعوت می کند.وقتی یمنی قیام کرد، فروش اسلحه بر هر مسلمانی حرام است. وقتی او خروج کرد، به طرف وی بروید، زیرا لشکر او لشکر بر حق است و نمی باید که مسلمانی، از وی سرپیچی کند. هر کس از دعوت وی سرپیچید، از اهل دوزخ به شمار می رود، چه که وی، مردم را دعوت به حق و راه راست می کند.»

ابو بصیر می گوید: سپس حضرت فرمود: «زوال دولت بنی فلان، مانند سرکشیدن کوزه آب است که به دست مردی باشد و ناگهان از دستش بیفتد و بشکند، در حالی که او توجه ندارد و فقط موقعی که از دستش می افتد، تکانی می خورد! نابودی دولت آنها نیز به همین مثابه است و عیش و نوشی که دارند، آنها را از نابودی ملک و سلطنت غافل می کند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر کوفه فرمود: «از جمله مقدرات الهی این است که بنی امیه به طور آشکار، با شمشیر نابود می گردند و بنی فلان (عباس) ناگهان گرفتار می شوند.» همچنین فرمود: «بشر ناچار از داشتن آسیاست که پیوسته بگردد. وقتی که آسیای سلطنت آنها بر قطب خود استوار گشت و بر پایه های خود قرار گرفت، خداوند بنده ستمگری را بر آنان برمی انگیزد که پیروزی با اوست. اتباع او موی بلند دارند. آنها از مردم «سیال»(1) هستند که لباس هاشان سیاه است و دارای

1- . منطقه ای واقع در حجاز است.

پرچم های سیاه هستند. وای بر کسی که با آنها دشمنی ورزد! آنها دشمنان خود را درگیر و دار جنگ به قتل رسانند.

به خدا قسم مثل اینکه هم اکنون آنها را می نگرم و کارهای آنها و آنچه را که از بدکاران آنها و اعراب جفاپیشه سرمی زند، می بینم. خداوند بدون اینکه بر آنها ترحم آورد، کسانی را بر آنان مسلط می گرداند که آنها را در آن ورطه و شهر خودشان واقع در کنار فرات، از دم شمشیر بگذرانند و به کیفر اعمالشان برسانند و پروردگارت به بندگان ظلم نمی کند.»(1)

مؤلف: شاید مقصود از «هراتی بزرگ»، لباس مردم هرات باشد که آن آتش،از نظر بزرگی و سفیدی اش به آن تشبیه شده است. و عبارت «ان فلانا قتل مظلوما»، منظور عثمان است.

97. غیبت نعمانی: داود بن سرحانمی گوید:امام صادق علیه السلام فرمود: «آن سالی که در آن صیحه آسمانی شنیده می شود، در ماه رجب پیش از آن، علامتی خواهد بود.» عرض کردم که آن علامت چیست؟ فرمود: «صورتی است که در قبر می تابد و دستی که آشکار است.»(2)

98. غیبت نعمانی: عبداللَّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «صدای آسمانی از امور حتمی است؛ آمدن سفیانی نیز حتمی است؛ کشته شدن مردی پاکدل نیز حتمی است؛ گرفتن خورشید نیز حتمی است.» آنگاه فرمود: «وحشتی در ماه رمضان خواهد بود که هر کس به خواب رفته باشد، بیدار و آنها که بیدارند، هراسان می شوند و دختران از پرده بیرون می آیند.»(3)

1- . غیبت نعمانی: 253
2- . غیبت نعمانی: 252
3- . همان

99. غیبت نعمانی: بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیش از ظهور قائم، سفیانی و یمنی و مروانی و شعیب بن صالح می آیند. پس اینها چه می گویند؟»(1)

مؤلف: یعنی با این وصف، چطور محمد بن ابراهیم (طباطبا) که قیام کرده، مدعی است که من همان قائم هستم؟!

100. غیبت نعمانی: عبداللَّه بن ابی یعفور گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «نابودی فلانی، آمدن سفیانی، کشته شدن مرد پاکدل، فرو رفتن لشکر در زمین و صدا از آسمان را به عنوان علامت در دست خود نگهدار.»عرض کردم: «صدا کدام است؟ همان گوینده است؟» فرمود: «آری! صاحب الامر به همین صدای آسمانی شناخته می گردد.» آنگاه فرمود: «ظهور کامل، نابودی فلانی(از بنی عباس) است.»

و در آن کتاب، به همین سند از عبایه ربعی روایت می کند که گفت: «ما پنج نفر بودیم که به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدیم. من کوچک ترین آن پنج نفر بودم و شنیدم که برای من حدیث می کرد و می فرمود: «برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که من آخرین هزار پیغمبرم و تو آخرین هزار جانشین پیغمبری و به اموری مکلف شده ای که آنها مکلف نبودند.»

عبایه می گوید: من عرض کردم: «پس مردم درباره شما بی انصافی کردند.» فرمود: «ای برادرزاده! این طور نیست که تو پنداشته ای. به خدا قسم من هزار کلمه می دانم که جز من و محمد صلی الله علیه و آله کسی نمی داند و مردم تنها یک آیه آن را در قرآن می خوانند و آن این آیه است:«وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ»، {و چون قول [عذاب] برایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید

1- . غیبت نعمانی: 252

که: مردم [چنان که باید] به نشانه های ما یقین نداشتند.}(1)آری مردم در آیات الهی، آن طور که باید تدبر نمی کنند. آیا از اوضاع آخر سلطنت بنی فلان به تو خبر ندهم؟»عرض کردم: «بفرمایید!»

فرمود: «انقراض آنها هنگامی است که قریش شخص محترمی را در روز و ماه محرم به قتل می رسانند. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید که بعد از آن، بنی فلان جز پانزده شب دیگر سلطنتی ندارند.» عرض کردیم: «آیا پیش از آن یا بعد از آن، اتفاقی روی می دهد؟» فرمود: «آری، صدایی است که در ماه رمضان شنیده می شود، به طوری که مردم بیدار را به وحشت می اندازد و آنها که در خوابند بیدار می شوند، و دوشیزگان از پرده ها بیرون می دوند.»(2)

101. غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام فرمود: «از بنی عباس به سلطنت می رسند. وقتی سلطنت کردند و با هم اختلاف نمودند و کارشان به پریشانی گرایید، خراسانی و سفیانی، یکی از شرق و دیگری از غرب، مانند دو اسبی که مسابقه می دهند، هر یک سعی می کند خود را زودتر به کوفه برساند. نابودی بنی عباس به دست آنهاست. آگاه باشید که آنها یکنفر از بنی عباس را باقی نمی گذارند.»(3)

102. غیبت نعمانی: محمد بن صامت روایت می کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «آیا پیش از ظهور قائم علامتی هست؟» فرمود: «آری.» گفتم: «آن علامت چیست؟» فرمود: «نابودی عباسی، آمدن سفیانی، قتل نفس زکیه (مرد پاکدل)، فرو رفتن بیابان «بیداء» و صدای آسمانی.»عرض کردم: «قربانت گردم!

1- . نمل / 82
2- . غیبت نعمانی: 258
3- . همان: 259

می ترسم این امور به طول بینجامد.» فرمود: «نه! این امور مانند ترتیب مهره ها، یکی پس از دیگری به ترتیب می آید.»(1)

103. غیبت نعمانی: ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «روز قیام قائم علیه السلام در سال طاق، مانند نهم، یکم، سوم و پنجم به وقوع می پیوندد.» همچنین فرمود: «وقتی بنی امیه با یکدیگر

بر سر سلطنت اختلاف پیدا کردند و دولتشان منقرض گشت، و پس از آنها بنی عباس به سلطنت رسیدند، آنها پیوسته غرق در شادی ملک و سلطنت خواهند بود.تا آنگاه که با هم اختلاف کنند. در آن وقت دولت آنها نیز از میان می رود. سپس اهل شرق و غرب و اهل قبله (مسلمانان) کشمکش خواهند داشت و مردم به واسطه ترسی که بر آنها می گذرد، کوشش سختی می کنند. پیوسته بدین حال خواهند بود، تا آنگاه که گوینده ای از آسمان صدا زند. وقتی او صدا زد، دسته دسته به طرف او (امام زمان) بروید. به خدا قسم گویا او را می بینم که در بین رکن و مقام،برای امر جدید، کتاب جدید و سلطنت جدید که از آسمان آمده، از مردم بیعت می گیرد. آگاه باشید! او تا زنده است، لشکرش ابدا شکست نمی خورد.»(2)

104. غیبت نعمانی: ابراهیم بن عبداللّه بن علا از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و او از پدر بزرگوارش و آن حضرت از جدش امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت می کند که آن حضرت پاره ای از چیزهایی را که بعد از وی تا قیام قائم خواهد بود، اطلاع داد.

در آن میان امام حسین علیه السلام عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! چه وقت خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک می گرداند؟» فرمود: «خداوند زمین را

1- . غیبت نعمانی: 262
2- . همان

از لوث وجود بیدادگران پاک نمی گرداند، مگر بعد از اینکه خون محترمی ریخته شود.»

آنگاه به تفصیل از بنی امیه و بنی عباس سخن گفت. سپس فرمود: «قیام قائم هنگامی است که یکنفر در خراسان قیام کند و بر کوفه و «ملتان»(1) غالب گردد و از جزیره «بنی کاوان» بگذرد؛ شخصی از دودمان ما در گیلان قیام کند و مردم «ابر» و گیلان به وی بگروند، و پرچم های ترک برای فرزندم آشکار شود، در حالی که در اطراف پراکنده اند و پیش از آن در میان زشتی ها قرار داشتند؛ هنگامی که بصره خراب شود و پیشوای امرا قیام کند.»

سپس آن حضرت داستان مفصلی را حکایت کرد و فرمود: «هنگامی که هزاران نفر برای جنگ آماده شوند، صف ها بسته گردد و قوچ، بچه خود را بکشد و بعد دیگری قیام کند و انتقام خون او را بگیرد و کافر به هلاکت رسد، آن قائمی که همه آرزوی آمدن او را دارند و امام ناپیدایی که دارای شرافت و بزرگواری است، قیام می کند.

ای حسین! او از نسل تو است و پسری مثل او نیست. او در بین دو رکن مسجدالحرام با جمعیت اندک و با دو آلت جنگ ظاهر می شود، بر جن و انس غلبه می یابد و یکنفر از افراد فرومایه را در روی زمین باقی نمی گذارد. خوشا به حال کسی که زمان او را درک کند و به آن روزگار برسد و در آن روزها حاضر باشد!»(2)

مؤلف: «شخصی که از خراسان قیام می کند» هلاکوخان یا چنگیزخان مغول است، و جزیره «کاوان» در دریای بصره است، چنان که فیروزآبادی در قاموس گفته

1- . ملتان از شهرهای هند نزدیک غزنه بوده و امروز جزو کشور پاکستان است.
2- . غیبت نعمانی: 274

است. «شخصی که در گیلان قیام می کند»، شاه اسماعیل صفوی است و «ابر»، قریه ای در نزدیکی گرگان است.

شاید منظور از «قوچ بچه خود را بکشد»، شاه عباس اول باشد که پسر خود صفی میرزا را به قتل رساند و «قیام دیگران برای انتقام گرفتن از خون وی»، شاه صفی پسر صفی میرزا است که برخی اولاد شاه عباس را کشت و برخی را نابینا کرد. و لزومی ندارد که آمدن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بلافاصله بعد از این علائم باشد و امکان هم دارد که نزدیک باشد! بعلاوه این روایت مختصری از کلام طولانی آن حضرت است و از این رو ممکن است که وقایعی از روایت حذف شده باشد.

105.غیبت نعمانی: کلینی و نعمانی از جابر جعفی روایت کرده اند که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر! دست و پای خود را جمع کن و در جای خود بنشین، تا آنگاه که این علامات را که هم اکنون برای تو نقل می کنم ببینی.

نخستین علامت کشمکش بنی عباس بر سر ملک است که گمان نمی کنم آن را ببینی، ولی بعد از من اینها را نقل کن. علامت دیگر صدایی است که از آسمان شنیده می شود. و صدایی است که از جانب دمشق به شما می رسد و نوید فتح می دهد و قریه ای از شام به نام «جابیه» فرو می رود، قسمت سمت راست مسجد دمشق فرومی ریزد، گروهی از ترکستان خروج می کنند و بعد از آن اوضاع روم آشفته خواهد شد.برادران ترک شما در جزیره پیاده می شوند، جمعی از روم خروج کرده و در «رمله» فرود می آیند.ای جابر! در آن سال در هر نقطه ای از مغرب زمین، کشمکش زیاد روی می دهد.

نخستین سرزمین غرب که خراب می شود، شام است. در شام سه پرچم مختلف با هم کشمکش خواهند داشت: یک پرچم رنگش سرخ و سفید، پرچم دوم سیاه و سفید و پرچم سوم، پرچم سفیانی می باشد. سفیانی به پرچم سیاه و سفید می رسد و با هم جنگ می کنند و صاحب آن پرچم و تمام همراهانش را به قتل می رساند. وی بعد از آن پرچم سرخ و سفید را تار و مار می کند، هدفی ندارد جز

اینکه به جلوی عراقی برود.سپس لشکر او از شام گذشته به «قرقیسا» می رسد. در آنجا جنگ درمی گیرد و صد هزار نفر از ستمگران کشته می شوند.بعد از آن سفیانی هفتاد هزار لشکر به کوفه می فرستد. آنها مردم کوفه را یا می کشند، یا دار می زنند و یا اسیر می گیرند.

در آن میان چند لشکر از خراسان حرکت کرده و با سرعت برق، منازل میان راه را طی می کنند. چند نفر از یاران قائم نیز در میان آنها هستند. سپس مردی از غلامان اهل کوفه با گروه ضعیفی قیام می کند، ولی سرلشکر سفیانی او را در بین حیره و کوفه به قتل می رساند.آنگاه سفیانی لشکری به مدینه می فرستد. مهدی از مدینه به مکه می رود. چون خبر به سرلشکر سفیانی می رسد که مهدی به مکه رفته است، لشکری را به دنبال او می فرستد، ولی او را نمی بیند. مهدی مانند موسی بن عمران، با ترس و هراس وارد مکه می شود.

لشکر سفیانی در بیابان «بیداء» فرود می آید.در آن وقت گوینده ای از آسمان صدا می زند: «ای بیداء! این قوم را نابود گردان!» و با این صدا، زمین آنها را به کام خود فرو می برد. تنها سه نفر از آنها باقی می ماند که خداوند صورت های آنها را به عقب برمی گرداند. آن سه نفر از قبیله کلب هستند کهاین آیه درباره آنها آمده است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها»، {ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فروفرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم. }(1)

در آن روز قائم در مکه است. او در آنجا به خانه خدا تکیه می دهد و در حالی که به آن پناه برده است، می گوید: «ای مردم! ما از خداوند و هر کس که دعوت ما را

1- . نساء / 47

بپذیرد، استمداد می کنیم. من از خانواده محمد پیغمبرتان صلی الله علیه و آله هستم. ما از هر کس به خداوند و محمد نزدیک تریم.

هر کس که می خواهد در باره آدم با من گفتگو کند، بداند که من از هر کس به آدم نزدیک ترم؛ هر کس که می خواهد در خصوص نوح با من سخن بگوید، بداند که من از هر کس به نوح نزدیک ترم؛ هر کس که می خواهد درباره ابراهیم با من گفتگو کند، بداند که من نزدیک ترین مردم به ابراهیم هستم؛ هر کس که می خواهد درباره محمد صلی الله علیه و آله با من گفتگو کند، بداند که من از هر کس به محمد نزدیک ترم؛ و هر کس که می خواهد با من درباره پیغمبران گفتگو کند، بداند که من از هر کس به پیغمبران نزدیک ترم. مگر خداوند در کتاب محکم خود نفرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»، {به یقین، خداوند، آدم و نوح وخاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری دادهاست. فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست. }(1)

بدانید که من بازمانده آدم و ذخیره نوح و برگزیده ابراهیم و منتخب محمد صلوات الله علیهم هستم. آگاه باشید که هر کس بخواهد درباره کتاب خدا (قرآن) با من سخن بگوید، بداند که من از هر کس به کتاب خدا آشناترم. آگاه باشید که هر کس بخواهد درباره سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله با من گفتگو کند، من از هر کس به سنت پیغمبر آشناترم. شما را به خدا سوگند می دهم که هر کس سخن مرا شنید، حاضران به غایبان برسانند. من شما را به حق خدا و رسول و خودم که از دودمان رسول خدا هستم قسم می دهم که ما را یاری کرده و ستمگران را از ما دور کنید، زیرا ما (آل محمد صلی الله علیه و آله) را ترسانده، بر ما ستم کرده و ما و فرزندانمان را از

1- . آل عمران / 33 - 34

خانه هامان آواره کردند. به ما تعدی کردند و از رسیدن به حق خود بازداشتند. اهل باطل ما را به وحشت انداختند، پس خدا را به نظر بیاورید و به ما آزار نرسانید، بلکه یاری کنید تا خدا هم شما را یاری کند.»

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «آنگاه خداوند سیصد و سیزده نفر از یاران او را نزد وی گرد آورد و در غیر موسم حج، مانند پاره های ابر پاییزی، آنها را در مکه جمع کند.ای جابر! این است معنی آیه ای که خداوند می فرماید: «أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی شمارا [به سوی خود باز] می آورد. درحقیقت،خدا برهمه چیزتواناست.}

سپس در بین رکن و مقام، مردم با مهدی بیعت می کنند. عهدنامه پیغمبر که از پدران خود به ارث برده است نیز با او است. قائم مردی از دودمان حسین علیه السلام است. خداوند کار او را در یک شب اصلاح می کند.ای جابر! اگر شنیدن و دیدن آنچه گفتم بر مردم دشوار باشد، در اینکه او از نسل پیغمبر و امامان داناست، نمی توانند تردید کنند! اگر این هم برای آنها دشوار باشد، صدایی که از آسمان شنیده می شود و نام او و پدر و مادرش را می برد، برای آنها اشکالی وارد نمی سازد.»(1)

این روایت در کتاب اختصاص شیخ مفید هم ذکر شده است.(2)

و در تفسیر عیاشی از جابر جعفی روایت کرده که گفت: امام محمد باقر علیه السلام در یک حدیث طولانی به من فرمود: «ای جابر! اول زمینی که از مغرب خراب می شود، سرزمین شام است. سه گروه با سه پرچم مختلف در آنجا کشمکش خواهند داشت.»این روایت هم مثل روایت مفصل گذشته است وبه طور یکسان، به «فنردها علی ادبارها» منتهی می شود.(3)

1- . غیبت نعمانی: 279
2- . اختصاص: 255
3- . تفسیر عیاشی 1: 271

106. غیبت نعمانی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «خروج سفیانی و قیام قائم در یک سال خواهد بود.»(1)

107.غیبت نعمانی: ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «موقعی که مردم در عرفات وقوف دارند، ناگاه شتر سواری به سرعت نزد آنها می آید و خبر مرگ خلیفه ای را به آنها می دهد.پس از مرگ او، روز آزادی آل محمد صلی الله علیه و آله و آزادی همه مردم فرامی رسد.»همچنین فرمود: «وقتی علامتی را در آسمان دیدید که چند شب آتش بزرگی از جانب مشرق طلوع کرد، آزادی مردم فرا می رسد و این علامت اندکی پیش از قیام قائم است.»(2)

108. غیبت نعمانی: ابی طفیل گفت: عبداللّه کوّاء از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «غضب الهی کی به وقوع می پیوندد؟» فرمود: «خیلی دور است ! پیش از وقوع آن باید مرگ ها روی دهد و در آن مرگ ها، مرگ های دیگر است. پیش از آن می باید مردی که بر شتر چابک رو سوار است بیاید. آن شتر سوار در حالی از راه می رسد که از بس در راه شتاب کرده، شترش لاغر و تنگ تاب داده در شکمش فرو رفته است. او به مردم خبری می دهد و مردم او را می کشند. سپس خداوند بر مردم غضب خواهد کرد.»(3)

مؤلف: «ذِعلبه» شتر سریع را گویند. جزری می گوید: «وضین» به معنای طنابی است که از هم بافته شده و کجاوه را با آن بر شتر می بندند، مثل تنگ زین اسب و حدیث «و الیک تغدو قلقا وضینا» از همین باب است و به این معناست که شترش لاغر و نازک شده برای سیر بر روی آن. پایان بیان جزری.

1- . غیبت نعمانی: 267
2- . همان
3- . غیبت نعمانی: 268

محتمل است که این حدیث، کنایه از چاقی یا لاغری یا زیاد سواری گرفتن راکب از شتر و سرعت آن باشد و این خبر به گونه ای دیگر، در «باب اخبار امیر مؤمنان به امور غیبی» گذشت.

109. غیبت نعمانی: حذیفه یمانی گفت: «خلیفه ای کشته می شود که نه در آسمان پناهگاهی دارد و نه در زمین یاوری! و خلیفه دیگر از خلافت خلع می شود و روی زمین راه می رود، در حالی که چیزی از زمین را مالک نیست! و «ابن سته» (از اوصاف حضرت بوده) به جای او می نشیند.»

راوی گفت: ابو طفیل گفت: «ای برادر زاده! کاش من و تو از کوره بودیم.» راوی می گوید: گفتم: «دایی! چرا چنین آرزویی داری؟» گفت: «زیرا حذیفه برای من نقل کرد که بالاخره سلطنت به اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگشت می کند.»(1)

110. غیبت نعمانی: ابو بصیر گفت: تفسیر آیه «سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُ»، {به زودی نشانه های خود را در افق ها [ی گوناگون] و در دل هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا بر ایشان روشن گردد که او خود حقّ است}(2) را از حضرت باقر علیه السلام پرسیدند. فرمود: «علامتی که خداوند در وجود خود مردم به آنها نشان می دهد، مسخ شدن (بعضی از آنها) است، و آیاتی که در عالم ارائه می دهد، این است که عالم را بر آنها تنگ می گیرد، و آن وقت قدرت نمایی خداوند را در وجود خود و در اطراف عالم خواهند دید. و اینکه بعد می فرماید:«حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُ»، یعنی تا بر آنها روشن شود که «او» حق است. مقصود آمدن قائم است، که حقی از جانب خداست؛ تا این مردم که محتاج به اویند، او را ببینند.»(3)

1- . غیبت نعمانی: 268
2- . فصلت / 53
3- . غیبت نعمانی: 269

111. غیبت نعمانی: ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «مقصود از عذاب خواری دنیا در آیه: «عَذابَ الْخِزْيِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا»، {عذاب رسوایی در زندگی دنیا}(1) چیست؟» فرمود: «ای ابو بصیر! خواری از این بدتر می شود که مرد با زن و فرزند و برادرانش در خانه نشسته باشند، ناگاه کسان او یقه خود را پاره کنند و ناله سر دهند و مردم بپرسند که این سر و صدا چیست و آنها جواب دهند که فلانی الساعه مسخ شد و از صورت آدمی برگشت؟» من عرض کردم: «این مطلب پیش از آمدن قائم است یا بعد از آن؟» فرمود: «قبل از آن است.»(2)

112. غیبت نعمانی: یعقوب بن سراج گفت: ازامام صادق علیه السلام پرسیدم: «فرج شیعیان شما کی خواهد بود؟» فرمود: «هنگامی که بنی عباس با هم کشمکش داشته باشند و پایه دولتشان سست گردد و کسی که هیچ گاه در خود احساس طمع به دولت آنها نمی کرد، چشم به دولتشان بدوزد؛ عرب هم از زیر بار زور و مشقت آزاد گردند؛ شوکت هر صاحب شوکتی برطرف شود؛ هنگامی که سفیانی و یمنی ظاهر گردند و حسنی هم حرکت کند، صاحب الامر با میراث پیغمبر از مدینه به مکه می رود.»عرض کردم: «میراث پیغمبر چیست؟» فرمود: «شمشیر، زره، عمامه، پیراهن، عصا و اسب آن حضرت، با لوازم و زینش.»(3)

مؤلف: کلمه «صیصیه» به معنای شدت خروس در جنگ و شاخ گاو و گوزن و به معنای قلعه است و به معنای هر چیزی که به سبب آن دفاع شود. معنای عبارت این است که هر قدرتمندی قدرت خود را آشکار کند. و کلمه «لأمه الحرب» با همزه، به معنای آلات جنگی است.

1- . یونس / 98
2- . غیبت نعمانی: 269
3- . همان: 270

113. غیبت نعمانی: بزنطی گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «پیش از ظهور قائم،«بیوح» خواهد بود.» بزنطی می گوید: در آن موقع من نمی دانستم «بیوح» چیست، تا اینکه در سفر حج شنیدم که یکنفر عرب بیابانی می گفت: «این روز «بیوح» است.» من از وی پرسیدم بیوح چیست؟ گفت:«یعنی گرمای سخت.»(1)

114. غیبت نعمانی: ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «علامت آمدن مهدی، گرفتن آفتاب در شب سیزدهم و چهاردهم ماه رمضان است.»(2)

115. غیبت نعمانی: صالح بن سهل نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام درباره آیه«سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ»، {پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید}(3)فرمود: «تأویل آیه این است که عذابی در «ثویه» واقع می شود. یعنی آتشی که منتهی می شود به مزبله بنی اسد، تا از قبیله ثقیف می گذردو هر جا که یکی از ظالمین آل محمد صلی الله علیه و آله باشد، او را می سوزاند و این پیش از آمدن قائم است.»(4)

این روایت از جابر جعفی نیز در آن کتاب مذکور آمده است.(5)

116 غیبت نعمانی: ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «گویا مردمی را می بینم که در شرق برای طلب کردن حق (خلافت) قیام کرده اند، ولی این حق را به آنها نمی دهند. باز آنها قیام می کنند، ولی به آن

1- . غیبت نعمانی: 272
2- . همان
3- . معارج / 1
4- . غیبت نعمانی: 272
5- . همان

نمی رسند. وقتی که چنین دیدند، شمشیرهای خود را حمایل می کنند و آنگاه آنچه را که می خواهند به آنها می دهند، ولی آنها نمی پذیرند تا آنکه کارشان سامان پیدا کند، اما باز این حق (دولت جهانی آل محمد صلی الله علیه و آله) را به آنها نمی دهند، جز به صاحب شما. مقتولین آنها از جمله شهیدانند؛ آگاه باشید که اگر من آن روز را درک می نمودم، خود را برای صاحب الامر ذخیره می کردم.»(1)

مؤلف: دور نیست که مضمون این روایت، اشاره به دولت صفویه - خدایش استوار سازد -و اتصال آن به قیام قائم علیه السلام باشد.

117. غیبت نعمانی: معروف بن خربوذ گفت: «هر وقت ما به خدمت حضرت باقر علیه السلام می رسیدیم،می فرمود: «خراسان ! خراسان ! سیستان ! سیستان !» مثل اینکه با این کلام به ما مژده می داد !»(2)

118. غیبت نعمانی: ابوالجارود گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «هر وقت بیعت آن بچه آشکار گشت، هر صاحب شوکتی (به طمع خلافت) با شوکت خود سربلند می کند.»(3)

119. غیبت نعمانی: هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ظهور صاحب الامر تحقق نمی پذیرد، تا اینکه هر صنفی از مردم به حکومت بر مردم برسند تا نگویند اگر ما به حکومت می رسیدیم، با عدالت رفتار می کردیم ! سپس قائم قیام می کند و با حق و عدالت حکومت می نماید.»(4)

120. غیبت نعمانی: زراره گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم:«آن صدای آسمانی راست است؟» فرمود: «آری، به خدا قسم حتی هر طایفه ای آن را به

1- . غیبت نعمانی: 273
2- . غیبت نعمانی: 273
3- . همان: 274
4- . غیبت نعمانی: 274

زبان خودشان می شنوند!» و نیز آن حضرت فرمود: «این امر واقع نمی شود مگر اینکه نُه دهم مردم از بین بروند.»(1)

121. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قائم نمی آید، مگر بعد از آنکه دوازده مرد قیام کنند که همه مدعی اند او را دیده اند و مردم هم آنها را تکذیب کنند.»(2)

122. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «پیش از قیام قائم، جنگ مردم قیس به وقوع می پیوندد (قیس محلی واقع در مصر است).»(3)

123. غیبت نعمانی: عبید بن زراره گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام از سفیانی گفتگو به میان آمد. حضرت فرمود: «از کجا به این زودی او خروج می کند و حال آنکه هنوز شکافنده چشم وی، از «صنعا» خروج نکرده است؟»(4)

124. غیبت نعمانی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پیش از قیام قائم، چند سال قحطی و خشکسالی خواهد بود که در آن راستگورا دروغگو و دروغگو را راستگو بدانند. در آن وقت افراد حیله گر مقرب گردند و رویبضه به آنها دل بندند.»عرض کردم: «رویبضه» چیست و «ماحل» و حیله گر کدام است؟» فرمود: «آیا قرآن نمی خوانید که خداوند می فرماید:«وَ هُوَ شَدِیدُ الْمِحالِ»(5)، {واو سخت کیفراست.} عرض کردم: «ماحل چیست؟» فرمود: «مقصود نیرنگ باز است.»(6)

1- . غیبت نعمانی: 274
2- . غیبت نعمانی: 277
3- . همان
4- . همان: 278
5- . رعد / 13
6- . غیبت نعمانی: 278

مؤلف: گویا چیزی از روایت افتاده است. ابن اثیر در نهایه، در حدیث علائم قیامت می گوید: پیغمبر فرمود: «یکی از علائم قیامت این است که رویبضه در کارهای عمومی مردم صحبت می کنند.» عرض شد:«یا رسول اللّه! رویبضه کیست؟» فرمود: «مرد پست و فرومایه است که در امور عمومی مردم سخن گوید.»«رویبض» مصغر «رابضه» است و مقصود شخص درمانده ای است که از رسیدن به مقامات عالی عاجز و از طلب آن فرو ماند، و تاء آن برای مبالغه است. همچنین«تافه»، فرد خسیس و حقیر را گویند.

125. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند را در قرقیسا سفره پر غذایی است.» و در غیر این روایت فرمود: «غذایی برای پذیرایی مهمانان کسی از آسمان طلوع می کند و صدا می زند ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین! بشتابید و خود را از گوشت ستمگران سیر کنید.»(1)

مؤلف: «مأدبه» غذایی است که شخص درست کرده و مردم را به خوردن آن دعوت می کند.

126. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «گوینده آسمانی، قائم را به نام صدا می زند که قیام کن!»(2)

127. غیبت نعمانی: محمد بن بشیر گفت: از محمد بن حنفیه شنیدم که می گفت: «پیش از آمدن لشکر ما، لشکری از اولاد جعفر است و لشکر دیگری هم از اولاد «مرداس» می باشد.لشکر اولاد جعفر چندان مهم نیست و به جایی نمی رسند.» من با اینکه از هر کس به او نزدیک تر بودم، مع الوصف از این حرف خشمگین شدم.با این حال گفتم: «قربانت شوم! آنچه گفتی پیش از آمدن لشکر شماست؟» گفت: «آری

1- . غیبت نعمانی: 279
2- . همان

و اللَّه ! بنی مرداس دولت نیرومندی خواهند داشت، ولی در طول سلطنت خود کار نیکی انجام نمی دهند. حکومت آنها برای مردم طاقت فرسا است و آسایشی در آن دیده نمی شود. افراد دور را به خود نزدیک و نزدیکان را از خود دور می کنند.هنگامی که از انتقام الهی و کیفر او غافل ماندند، ناگهان با یک صیحه چنان دمار از روزگار آنها برآورند که یکنفر نماند آنها را صدا زند، و جمعیتی باقی نخواهد ماند که به دور آنها جمع شوند. چنان که خداوند در قرآن به آنها مثل زده و فرموده است:«حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ ...»، { تا آن گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید.} آنگاه محمد حنفیه سوگند یاد کرد که این آیه درباره آنها (بنی مرداس) نازل شده است.

من عرض کردم: «قربانت شوم ! با این فرمایش خودتان، امر عظیمی را درباره آنها به من اطلاع دادید. آنها کی نابود می شوند؟» فرمود: «وای بر تو ای محمد ! آنچه خداوند می داند، پیش بینی کسانی را که وقت این گونه وقایع را تعیین می کنند، برهم می زند. موسی بن عمران علیه السلام به قوم خود وعده داد که بعد از سی شب نزد آنها برگردد، ولی در علم خداوند گذشته بود که ده شب باید بر آن افزوده شود و آن را به موسی اطلاع نداد. چون قوم او دیدند سی شب گذشت و موسی برنگشت، وعده او را دروغ پنداشتند و کافر شدند و در غیاب او گوساله پرست گشتند.

یونس هم به قومش اعلان کرد که عذاب بر آنها فرود می آید، ولی در علم خداوند چنین گذشته بود که گناهکاران را مورد عفو قرار دهد و می دانی که بالاخره چه شد. ولی وقتی دیدی که فقر و احتیاج آشکار شد، به طوری که شخصی بگوید دیشب را بدون شام به سر آوردم، و هنگامی که مردی دیگر باروی دیگری تو را ملاقات کند، موقع نابودی آنها فرا رسیده است.» گفتم:«معنی احتیاج را دانستم، ولی مقصود از «روی دیگری» چیست؟» محمد بن حنفیه گفت: «مقصود این است که شخصی تو را با روی گشاده ملاقات می کند، ولی وقتی رفتی که از وی چیزی قرض

کنی، با قیافه دیگری تو را می پذیرد. (یعنی روی خود را در هم می کشد) در آن موقع صیحه ای از نزدیک می رسد (و آنها را نابود می گرداند).»(1)

مؤلف: «بنی مرداس» کنایه از بنی عباس است، زیرا مردی در میان صحابه بود که او را عباس بن مرداس می گفتند.

128. غیبت نعمانی: مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و مرد دیگری به نام ابن سوداء هم همراه او بود. آن مرد عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! این مرد (ابن سوداء) به خدا و پیغمبر دروغ می بندد و از شما گواه می آورد!» فرمود: «این مرد سخن طول و درازی دارد (ولی تو او را دروغگو می دانی)، چه می گوید؟»

گفت: «از لشکر غضب سخن می گوید.» فرمود: «با او کار نداشته باش. آنها (لشکر غضب) مردمی هستند که در آخرالزمان می آیند. از هر قبیله یکنفر و دو نفر و سه نفر تا نه نفر مرد جمع شده و مانند قطعه های ابر فصل پاییز، دسته دسته جمع می شوند. آگاه باشید! به خدا قسم من سرکرده آنها، نام او و خوابگاه حیوانات آنها را می شناسم.» سپس حضرت در حالی که می فرمود: «شکافنده است! شکافنده است!» از جا برخاست و فرمود: «او مردی از دودمان من است که حدیث را به بهترین وجه می شکافد.»(2)

مؤلف: عبارت«لقد اعرض و اطول» یعنی به تو قول عریض و طویلی تحویل داد که او را در آن گفته به کذب نسبت بدهی، و ممکن است معنی این باشد که سوال کننده در سوال خود، عریض و طویل سخن گفت.

129. غیبت نعمانی: احنف بن قیس گفت: برای درخواست حاجتی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم. عبداللّه کوّاء و شبث بن ربعی هم اجازه خواستند که

1- . غیبت نعمانی: 292
2- . غیبت نعمانی: 311

داخل شوند. حضرت به من فرمود: «می خواهی به اینها هم اجازه دهم بیایند؟ زیرا تو ابتدا کردی به بیان حاجت خود.» عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! اجازه بفرمایید داخل شوند.»

آنها هم داخل شدند. حضرت از آنها پرسید: «چرا در این گرما به سراغ من آمدید؟» گفتند: «دوست داشتیم که از اصحاب غضب محسوب شویم!» حضرت فرمود: «ای وای! آیا در مدت ولایت و خلافت من غضبی هست؟ یا پیش از وقوع فلان بلا و فلان سانحه، ممکن است لشکر غضب باشد؟»(1)

130. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «آمدن سفیانی امری حتمی است. از موقع آمدن وی تا آخر کارش جمعا پانزده ماه است؛ شش ماه جنگ می کند، وقتی پنج منطقه را به تصرف آورد، نه ماه سلطنت می کند و یک روز بیش از آن نمی ماند.»(2)

131. غیبت نعمانی: معلی بن خنیس گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «بعضی از وقایع حتمی است که باید روی دهد و بعضی غیر حتمی است (که ممکن است به عللی اتفاق نیفتد) و از جمله امور حتمیه، خروج سفیانی در ماه رجب است.»(3)

132. غیبت نعمانی: عبدالملک بن اعین گفت: در خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم که از قائم سخن به میان آمد. من گفتم: «امیدوارم که به زودی قائم ظهور کند و سفیانی هم نباشد.» حضرت فرمود: «نه! به خدا قسم آمدن سفیانی حتمی است و ناچار باید بیاید.»(4)

1- . غیبت نعمانی: 311
2- . همان: 312
3- . همان: 300
4- . همان: 301

133. غیبت نعمانی: حمران بن اعین روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه«ثُمَّ قَضی أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ»، {آنگاه مدّتی را [برای شما عمر] مقرّر داشت. و اجَل حتمی نزد اوست} فرمود: «اجل بر دو گونه است: اجل محتوم و اجل موقوف.» حمران پرسید:«محتوم (حتمی) کدام است؟» فرمود: «کاری است که جز آن نباشد.» پرسید:«اجل موقوف چیست؟» فرمود: «اجلی است که وابسته به مشیت و خواست خداست.» حمران گفت: «من امیدوارم که آمدن سفیانی از اجل موقوف باشد.» حضرت فرمود: «نه، به خدا از اجل محتوم است !»(1)(2)

134.غیبت نعمانی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «بعضی از امور موقوف و پاره ای محتوم است و آمدن سفیانی از امور محتوم است که حتما می باید بیاید.»(3)

135. غیبت نعمانی: خلاد صایغ روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آمدن سفیانی از امور مسلم است و جز در ماه رجب نمی آید.» مردی عرض کرد«وقتی او آمد، وضع ما شیعیان چگونه است؟» فرمود: «در آن موقع به طرف ماست.»(4)

این روایت در امالی صدوق به سند دیگر هم نقل شده است.(5)

مؤلف: «به طرف ما» یعنی کار به سوی ما بازگشت می کند و قائم ما ظاهر می شود. به عبارت دیگر یعنی بروید به شهری که قائم از آنجا ظهور می کند، زیرا سفیانی به آنجا نمی رسد و متوسل به ما شوید.

1- . انعام / 2
2- . غیبت نعمانی: 299
3- . همان: 300
4- . همان: 302
5- . امالی طوسی: 679

136. غیبت نعمانی: جابر جعفی گفت: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: «سفیانی کی خواهد آمد؟» فرمود: «شما کجا و سفیانی کجا؟ تااینکه قبل از او «شیصبانی» از زمین کوفه خروج کند و بجوشد، همان گونه که آب بجوشد و لشکر شما (شیعیان) را به قتل رساند. بعد از آن منتظر سفیانی و خروج قائم علیه السلام باشید.»(1)

مؤلف: از این حدیث برمی آید که سفیانی متعدد باشد، مگر آن که واو در عبارت«و خروج القائم» زائده و از جانب نساخ باشد.

137. غیبت نعمانی: بطائنی می گوید: با حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از مکه تا مدینه همسفر بودم. روزی آن حضرت به من فرمود: «اگر اهل آسمان و زمین علیه بنی عباس قیام کنند، به طوری که زمین از خون آنها سیراب شود، مادام که سفیانی خروج نکرده بی اثر است.» عرض کردم: «آقا، آمدن سفیانی حتمی است؟» فرمود: «آری حتمی است.» آنگاه سر مبارک را پایین انداخت و بعد از لختی سر برداشت و فرمود: «دولت بنی عباس بر پایه حیله و نیرنگ قرار گرفته. این دولت طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند. آنگاه دوباره حکومت آنها تجدید می شود، به طوری که گویی آسیبی به آن نرسیده است.»(2)

138. غیبت نعمانی: داود بن ابی القاسم می گوید: نزد امام جواد علیه السلام بودیم که سخن از سفیانی به میان آمد واینکه در روایت وارد شده که خروج او از حتمیات است. پس از حضرت جواد علیه السلام پرسیدم: «آیا در امر حتمی نیز برای خدا بداء حاصل می شود؟» فرمود: «بله!» به حضرتش عرض کردیم: «می ترسیم در

1- . غیبت نعمانی: 302
2- . غیبت نعمانی: 302

مورد قائم نیز برای خدا بداء حاصل شود!» فرمود: «قائم از میعاد(تخلف ناپذیر) است.»(1)

مؤلف: ممکن است کلمه «محتوم» معانی ای چند داشته باشد که بداء یکی از آنها باشد. عبارت «من المیعاد» اشاره به این است که بداء در قائم راه ندارد، زیرا خداوند می فرماید:«إِنَّاللَّهَلایُخْلِفُ الْمیعادَ»، {تو وعده ات را خلاف نمی کنی. }(2)

حاصل آنکه قیام قائم علیه السلام چیزی است که خدا و رسول و اهل بیتش علیهم السلام به خاطر صبرشان بر سختی هایی که از مخالفان به آنها رسیده است وعده کرده اند، و خدا خلف وعده نمی کند.

سپس ممکن است مقصود از بداء در امر محتوم، بداء در خصوصیات آن باشد نه در اصل وقوع آن، مثل خروج سفیانی قبل از رفتن بنی عباس و مانند آن.

139. غیبت نعمانی: حسن بن ابراهیم گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم:«خداوند خیرتان بدهد، می گویند که قائم در وقتی ظهور می کند که دولت بنی عباس منقرض شده باشد.» فرمود: «دروغ گفته اند؛ موقع ظهور او هنوز دولت بنی عباس برقرار است.»(3)

140. غیبت نعمانی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «برای بنی عباس و مروانی، واقعه ای در قرقیسا روی می دهد که در آن جوانان نورس پیر می شوند. خداوند پیروزی را نصیب آنها نمی گرداند و به پرندگان آسمان و درندگان زمین فرمان می دهد که گوشت ستمگران را بخورید! سپس سفیانی خروج می کند.»(4)

1- . غیبت نعمانی: 302
2- . آل عمران / 194
3- . غیبت نعمانی: 303
4- . همان

مؤلف: «خزور» با خاء است و شاید معنای آن چیزی باشد که در اثر کوچکی، هنگام راه رفتن زمین می خورد، و یااینکه «حزور» با حاء باشد که به معنای گرم مزاج است، زیرا گرم مزاجی از پیری به دور است.

141. غیبت نعمانی: هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هنگامی که سفیانی بر مناطق پنجگانه استیلا یافت، نُه ماه خودرا برای دیدن ناملایمات آن آماده سازید.» هشام معتقد بود که آن پنج منطقه، دمشق، فلسطین، اردن، حمص و حلب است.»(1)

142. غیبت نعمانی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مهدی دیدگانی جالب، مویی مجعد و خالی بر گونه دارد، و ابتدای قیامش از جانب شرق است. در آن هنگام سفیانی نیز خروج می کند و به اندازه مدت حاملگی یک زن، یعنی نه ماه سلطنت می کند. او در شام خروج می کند و مردم شام از وی اطاعت می کنند و جز یک عده که بر عقیده حق استوارند، خداوند آنها را از پیوستن به او حفظ می کند.سفیانی با لشکری جرار به «بیداء» مدینه می آید. وقتی به «بیداء» رسید، خدا او را به زمین فرو می برد (البته با لشکرش) و این است معنی این آیه شریفه«وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ.(2)» {وای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راهِ] گریزی نمانده است و ازجایی نزدیک گرفتار آمده اند.}(3)

مؤلف: فیروزآبادی می گوید: «قَبَل» در چشم، روی آوردن سیاهی به سمت بینی است یا قَبَل به معنای حول و کوژچشمی است یا وضعیتی بهتر از حول است یا روی آوردن یکی از دو حدقه بر دیگری و یا روی آوردن یک از دو حدقه چشم بر عرض بینی یا محل وقوع نقاب یا ابروست یا روی آوردن مردمک هر یک از دو

1- . غیبت نعمانی: 304
2- . سبأ / 51
3- . غیبت نعمانی: 305

چشم به سمت دیگری است، و چنین فردی «اقبل» و «بیّن القبل» است و گویی به بالای بینی اش نگاه می کند. همچنین جزری در باب اوصاف هارون گفته که در چشمانش انحراف بوده که عبارت است از انحراف سیاهی به سمت بینی، و گفته شده قَبَل انحراف است، مانند حَوَل. پایان کلام جزری.

مؤلف: این امر حمل بر فردی از قَبَل می شود که موجب نقص نیست، بلکه موجب نیکو منظری است.

143. غیبت نعمانی: هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سفیانی و یمنی (هنگام خروج) مانند دو اسب که مسابقه می دهند؛ هر یک سعی می کند بر دیگری سبقت جوید.»(1)

144.غیبت نعمانی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «وقتی دو نیزه (دو سرکرده لشکر) با هم کشمکش کردند، علامتی از علامات الهی ظاهر می گردد.» عرض شد: «یا امیرالمؤمنین! آن علامت چیست؟» فرمود: «زلزله ای است که در شام پدید می آید و بیش از صد هزار نفر در آن سانحه جان می دهند. خداوند آن زلزله را برای مؤمنین رحمت و برای کفار عذابی قرار می دهد. هنگامی که این زلزله واقع شد، منتظر سواران اسب های محذوفه و پرچم های زرد باشید که از سمت غرب آمده و وارد شام می شوند، و این به هنگام ناله بزرگ و مرگ سرخ است.

در آن موقع یکی از دهات دمشق به نام «حرشا» را بنگرید که چگونه در زمین فرو می رود. بعد از آن پسر هند جگرخوار (سفیانی) از بیابان مکه خروج می کند و می آید و بر منبر دمشق می نشیند. چون کار به اینجا کشید، منتظر قیام مهدی باشید.»(2)

1- . غیبت نعمانی: 305
2- . غیبت نعمانی: 305

مؤلف: شاید مقصود از «اسب های محذوفه»، اسب هایی باشد که گوش یا دم آنها کوتاه یا بریده شده است.

145. غیبت نعمانی: یونس بن یعقوب گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «وقتی سفیانی خروج می کند، یک لشکر به سوی ما (شهر مدینه) و یک لشکر به جانب شما (شهر کوفه) می فرستد. چون این مطلب به وقوع پیوست، بر شتران چموش و آرام سوار شده و به سوی ما بشتابید.»(1)

146. غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام فرمود: «سفیانی مردی سرخ و سفید و کبود چشم است، اصلا در فکر بندگی خدا نیست و مکه و مدینه را ندیده، با این وصف پی در پی می گوید: «خدایا انتقام از خونم ! خدایا انتقام از خونم !»(2)

147. کافی: حمران بن اعین می گوید: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام از بنی عباس و وضع پریشان شیعیان در نزد آنها سخن به میان آمد. حضرت فرمود: «یک بار من با ابو جعفر (منصور خلیفه عباسی) سفر می کردم. او در میان همراهانش سوار بر اسب بود و لشکری در جلو و لشکری پشت سر داشت و من پهلوی او، بر الاغی سوار بودم. ابو جعفر به من گفت: «یا ابا عبداللّه ! (ابا عبداللّه کنیه حضرت است) سزاوار بود که شما از این اقتداری که خداوند به ما داده و گشایش و عزتی که به ما ارزانی داشته است خشنود شوی و به مردم نگویی که تو و خاندانت، از ما به این امر شایسته تر هستید تا ما هم در صدد آزار تو و آنها نباشیم !» حضرت فرمود: من به او گفتم: «کسی که این حرف را از من به تو رسانده، دروغ گفته است.» ابو جعفر (منصور) گفت: «آیا قسم می خورید که این حرف را نگفته اید؟»گفتم: «مردم

1- . غیبت نعمانی: 306
2- . همان

جادوگرند، یعنی می خواهند فساد برپا کنند و تو را از من برنجانند. گوش به حرف اینان مده که احتیاج ما به تو، از احتیاجی که تو به ما داری بیشتر است.»

سپس (منصور) به من گفت: «به خاطر داری که روزی از شما پرسیدم: «آیا ما به سلطنت می رسیم؟» گفتی: «آری، سلطنت شما طویل و عریض و سخت است. پیوسته با فرصت کافی و توسعه زیاد دنیوی به سر می برید، تا در ماهی محترم و در شهری محترم، خون محترمی از ما را بریزند.» دیدم حدیثی را که سابقا به او گفته بودم، از بر کرده است.در جواب گفتم: «شاید خداوند تو را از این کار (ریختن خون) حفظ کند، زیرا من در این حدیث تو را قصد نکردم، بلکه من فقط حدیثی را روایت کردم، بعلاوه شاید آن کس دیگری از خاندان تو باشد که به این کار مبادرت می ورزد.» منصور ساکت شد و دیگر چیزی به من نگفت.»

وقتی به خانه خود برگشتم، یکی از دوستان ما از «شیعیان» نزد من آمد و گفت: «به خدا قسم من شما را در میان لشکر منصور دیدم که سوار الاغی هستید و او سوار اسب و به طرف شما خم شده گفتگو می کند، مثل اینکه شما پایین دست او قرار گرفته اید. من پیش خود گفتم: «این حجت خدا و امامی است که باید از وی اطاعت کرد، ولی آن دیگری (یعنی منصور) ستمگری می کند و فرزندان پیغمبر را می کشد و در زمین خونریزی می کند.با وجود این او بر مرکب قرار دارد و شما سوار الاغ هستید!» بدین گونه شکی به دلم راه یافت، به طوری که ترسیدم دین و جانم را از دست بدهم.»

حضرت فرمود: من به آن مرد شیعه گفتم: «اگر می دیدی چقدر فرشته در اطراف و جلو و پشت سر و سمت چپ و راست من هستند، او و همراهانش را خیلی پست می شمردی.» او هم گفت: «حالا دلم آرام گرفت!»

سپس آن مرد شیعه پرسید: «اینها تا کی سلطنت خواهند کرد و ما کی آسوده می شویم؟» گفتم: نمی دانی که هر چیزی مدتی دارد؟» گفت: «چرا، می دانیم.» گفتم: «این دانایی برای تو ثمربخش نیست؟! هنگامی که بنا باشد اینان منقرض گردند، از

یک چشم به هم زدن هم زودتر تومار دولت آنها درهم پیچیده می شود. اگر تو از وضع آنها در پیشگاه خداوند اطلاع داشته باشی که چگونه است، نسبت به آنها خشمگین تر می شوی. اگر تو و تمام مردم روی زمین سعی کنید که آنها را بیش از آنچه هستند وارد ورطه گناه بنمایید از عهده آن بر نخواهید آمد. پس شیطان تو را وسوسه نکند، زیرا عزت از آن خدا و پیغمبرش و اهل ایمان است، ولی منافقین نمی دانند.

نمی دانی که اگر کسی منتظر ظهور دولت ما باشد و بر ترس و آزاری که در راه پیروی از ما می بیند صبر کند، فردا در جمعیت ما خواهد بود؟هر گاه که دیدی حق از میان رفت و اهل حق رفتند؛ دیدی که ظلم همه جا را فرا گرفته؛ دیدی که دست در قرآن بردند و چیزهایی که در آن نبوده داخل آن کردند، آنگاه از روی هوای نفس آن را توجیه کردند؛ دیدی که دین تغییرو انقلاب پیدا کرده، چنان که آب کاسه تغییر و انقلاب پیدا می کند؛ دیدی که پیروان باطل بر اهل حق برتری یافته اند؛ دیدی که فساد در همه جا آشکار است و کسی از آن جلوگیری نمی کند و مرتکبین آنهم خود را معذور می دانند؛هر گاه دیدی که فساد در همه جا آشکار است،و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کرده اند؛ دیدی که مؤمن لب فرو بسته و حرفش پذیرفته نمی شود؛ دیدی که فاسق دروغ می گوید و دروغ را به رخ او نمی کشند؛ دیدی که کوچک، بزرگ را مسخره می کند؛ دیدی که پیوند خویشاوندی را بریده اند؛ دیدی که بعضی به عمل فاسد خود فخر می کنند و تمجید هم می شوند، و او لبخند می زند و کسی هم چیزی به او نمی گوید!

هر گاه که دیدی امردان مانند زنان خود را در معرض عمل نامشروع قرار می دهند؛ دیدی که زنان با یکدیگر عمل منافی عفت (مساحقه) می کنند؛ دیدی که مدح این و آن زیاد شده است؛ دیدی که مردم اموال خود را در راه غیر خدا بذل می کنند و کسی را از این کار برحذر نمی دارند و جلوی آنها را نمی گیرند؛ دیدی که بعضی از مشاهده جد و جهد مؤمنی در امر دین، پناه به خدا می برند؛ دیدی که همسایه خود را

آزار می رساند و کسی هم او را منع نمی کند؛ دیدی که کافر از دیدن فساد در روی زمین خشنود است؛ دیدی که انواع شراب به طور آشکار نوشیده می شود! و مردم از خدا نترس بر گرد آن اجتماع می کنند.

هر گاه دیدی که امر به معروف بی ارزش گشته؛ دیدی که اهل فساد در آنچه خدا نمی پسندد، نیرومند و پسندیده شده اند؛ دیدی که اهل اخبار و حدیث (علمای دین) موهون شده اند و دوستداران آنها از نظر افتاده اند؛ دیدی که راه هر گونه عمل خیر بسته شده و راه اعمال شر باز است؛ دیدی که حج خانه خدا تعطیل گشته و مردم را به ترک آن وامی دارند؛ دیدی که مردم به آنچه که می گویند عمل نمی کنند.

هر گاه دیدی که مردان برای عمل نامشروع با مردان و زنان، برای عمل نامشروع با زنان، غذای خوب می خورند (و تقویت می کنند!)؛ دیدی که ارتزاق مرد از پشت وی و ارتزاق زن از جلو اوست؛ دیدی که زنان مانند مردان مجلس ها می گیرند؛ دیدی که صفات زنان در بنی عباس ظاهر گشته، دست و پای خود را حنا می گیرند و شانه بر موی خود می زنند، همان طور که زن برای جلب نظر شوهرش موی خود را شانه می کند. هر گاه دیدی که به مردها پول می دهند که با آنها یا زنان آنها عمل نامشروع کنند! دیدی که به مرد رغبت کردند و مردان هم در این عمل به یکدیگر حسد بردند؛ دیدی که مالدار از شخص باایمان عزیزتر است؛ دیدی که رباخواری آشکار است و رباخوار مورد ملامت قرار نمی گیرد؛ دیدی که زنان به عمل زنا افتخار می کنند!

هر گاه دیدی که زن به شوهر خود رشوه می دهد و او را وا می دارد که از مردان دست بردارد؛ دیدی که بیشتر مردم، زنان را بر اعمال بدشان همراهی می کنند؛ دیدی که مؤمن، محزون و از نظر افتاده و خوار است؛ دیدی که بدعت ها و عمل زنا آشکار گشته است؛ دیدی که مردم با شاهد دروغ، به دیگران تعدی می کنند؛ دیدی که حرام، حلال گشته؛ دیدی که امور دینی با رأی شخصی عمل می شود و قرآن و احکام

آن تعطیل می گردد؛ دیدی که مردم چنان در ارتکاب معاصی جری شده اند که منتظر رسیدن شب نیستند.

هر گاه دیدی که مؤمن جز با قلب خود قدرت ندارد که اعمال زشت را نکوهش کند؛ دیدی که مال بسیار در راه غضب خداوند عزوجل صرف می شود؛ دیدی که والیان، کافران را به خود نزدیک و نیکوکاران را از خود دور می کنند؛ دیدی که والیان در اجرای حکم رشوه می خواهند؛ دیدی که استانداری را به مزایده می گذارند.

هر گاه دیدی که مردم با محارم خود نزدیکی می نمایند و به آنها اکتفا می کنند؛ دیدی که مرد با تهمت و سوء ظن به قتل می رسد؛ دیدی که مردان به مردان پیشنهاد عمل زشت می کنند و خود و اموالشان را در اختیار او می گذارند! دیدی که مردان را از نزدیکی با زنان سرزنش می کنند (که چرا با امردان آمیزش نمی کنی)؛ دیدی که گذران مرد از راه فروش ناموس زنش تأمین می شود و او این را می داند و به آن تن در می دهد!

هر گاه دیدی که زن، شوهر خود را بدبخت می کند و بر خلاف میل او عمل می نماید و نفقه شوهرش را می پردازد! دیدی که مرد، زن و کلفت خود را اجاره می دهد و به خوراکی که از راه رذالت تحصیل می کند، راضی می شود؛ دیدی که قسم خوردن دروغ به خدا زیاد می شود؛ دیدی که قمار بازی آشکار می شود؛ دیدی که علنا شراب فروشی می کنند و منعی در کار نیست؛ دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می گذارند؛ دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی که از کنار آن عبور می کند جلوگیری نمی نماید یا کسی قادر به جلوگیری آن نیست؛ دیدی که مرد باشرافت در پیش دشمنی که از او و قدرتش وحشت دارد، خوار می گردد؛ دیدی که مقربان حکام، کسانی هستند که به ما اهل بیت ناسزا می گویند؛ دیدی که دوستان ما شهادتشان در محکمه پذیرفته نمی شود و دیدی که به سخنان دروغ رغبت پیدا می شود.

هر گاه دیدی که شنیدن تلاوت قرآن بر مردم گران و استماع سخنان باطل برای مردم آسان است! دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه اش به وی احترام می گذارد! دیدی که احکام الهی تعطیل شده و در موارد آن به میل خود عمل می کنند؛ دیدی که مساجد طلا کاری شده اند؛ دیدی که راستگوترین مردم، مفتریان دروغگو هستند؛ دیدی که شر و فساد ظاهر گشته و سعی در سخن چینی می شود؛ دیدی که عمل شنیع زنا شایع شده؛ دیدی که غیبت ملیح محسوب می شود و مردم یکدیگر را به آن مژده می دهند.

هر گاه دیدی که حج و جهاد را برای غیر خدا طلب می کنند؛ دیدی که پادشاه، مؤمن را برای کافر ذلیل می کند؛ دیدی که ویرانی پیش از عمران و آبادی است؛ دیدی که گذران مرد از راه کم فروشی تأمین می شود؛ دیدی که ریختن خون مردم بی ارزش شمرده می شود؛ دیدی که مرد، به خاطر رسیدن به دنیا ریاست را طلب می کند و خود را به بدزبانی مشهور می سازد تا از وی بترسند و کارها را به او واگذارند.هر گاه دیدی که نماز سبک شمرده می شود؛ دیدی که مرد مال بسیاری دارد، ولی اصلا وجوهات شرعی آن را نمی دهد؛ دیدی که مرده را از قبر بیرون می آورند و اذیت می کنند و کفنش را می فروشند؛ و دیدی که هرج و مرج زیاد شده است.

هر گاه دیدی که مرد هنگام شب با نشاط و سرخوش و موقع صبح مست است و اهمیتی به آنچه مردم در باره او می گویند نمی دهد؛ دیدی که با حیوانات عمل زشت می کنند؛ دیدی که حیوانات یکدیگر را می درند .هر گاه دیدی که مرد می رود نماز بگذارد، ولی وقتی برمی گردد لباسی در برندارد؛ دیدی که دل های مردم قسی شده و دیدگان آنها خشکیده (یعنی از خوف خدا اشک نمی ریزند) و ذکر خداوند بر آنها دشوار است؛ دیدی که پلیدی زیاد شده و مردم نسبت به آن رغبت نشان می دهند؛ دیدی که نمازگزار برای اینکه مردم او را ببینند نماز می گزارد؛ دیدی که فقیه به منظور دنیا و ریاست و غیر دین تحصیل می کند.

هر گاه دیدی که مردم دور کسی را گرفته اند که قدرت را در دست دارد؛ دیدی کسی که طلب حلال می کند، در نظر مردم مذموم و سرزنش می شود و طالب حرام را مدح و احترام می کنند؛ دیدی که در مکه و مدینه کارهاییمی کنند که خداوند دوست ندارد و کسی هم نیست که مانع شود و هیچ کس آنها را از این عمل زشت بازنمی دارد؛ دیدی که آلات موسیقی در مکه و مدینه آشکار است.

هر گاه دیدی که مرد سخن حقی می گوید و امر به معروف و نهی از منکر می کند و در آن حال، کسی به قصد نصیحت نزد او می رود و به وی می گوید: «این را از زبان تو ساخته اند.» (یعنی گفتن سخن حق و امر به معروف و نهی از منکر متروک می شود و ارزش خود را از دست می دهد، تا جایی که اگر کسی بگوید زشت است، او را بر حذر می دارند)؛ دیدی که مردم به یکدیگر نگاه می کنند (از هم تقلید می کنند) و از افراد شرور پیروی می نمایند؛ هر گاه دیدی که راه خیر به کلی خالی است و کسی از آن راه نمی رود؛ دیدی که مرده را جابجا می کنند و کسی هم وحشت نمی کند؛ دیدی که هر سال بدعت و شرارت بیشتر می شود؛ دیدی که مردم و مجالس جز از ثروتمندان متابعت نمی کنند؛ دیدی که از فقیر دستگیری می کنند که به او بخندند و برای غیر خدا بر او ترحم می آورند؛ دیدی که علائم در آسمان پدید می آید، ولی هیچ کس نمی ترسد؛ دیدی که مردم در ملاء عام مانند حیوانات (به منظور اعمال زشت) روی هم می جهند و کسی هم از ترس، این عمل را تقبیح نمی کند.

هر گاه دیدی که مرد مال بسیار در راه غیر مشروع صرف می کند و از بذل اندک چیزی در راه خدا خودداری می کند؛ دیدی که بی احترامی به پدر و مادر آشکار گردید و مقام آنها را سبک شمردند و آنها نزد فرزندشان سیه روزتر از همه بودند، وفرزندان از اینکه به پدر و مادرشان افترا ببندند، خوشحال می شوند! دیدی که زنان بر دولت و سلطنت و هر چیزی که میل به آن دارند، غلبه یافته و مسلط گشته اند! دیدی که پسر به پدرش افترا می بندد و پدر و مادرش را نفرین می کند و از مرگ آنها خوشحال می شود.هر گاه دیدی که اگر یک روز بر مردی بگذرد و در آن روز گناه

بزرگی مانند زنا و کم فروشی و غل و غش در معامله یا شرابخواری نکرده باشد، اندوهگین و محزون است که آن روز را مفت از دست داده و عمرش ضایع شده !دیدی که پادشاه غلات را احتکار می کند (تا به موقع، با قیمت بیشتر بفروشد)؛ دیدی که اموال اولاد پیغمبر (یعنی خمس و وجوهات) در راه دروغ و قمار و شرابخواری صرف می شود؛ دیدی که با شراب مداوا می کنند و فواید آن را برای مریض شرح می دهند و از آن شفا می جویند؛ دیدی که مردم در خصوص امر به معروف و نهی از منکر و ترک دینداری با آنها برابرند.

هر گاه دیدی که باد و بروت اهل نفاق پیوسته در جریان است، ولی نسیم اهل حق نمی وزد؛ دیدی که اذان گفتن و نماز گزاردن با مزد انجام می گیرد؛ دیدی که مساجد پر از مردم از خدانترس شده و برای غیبت کردن و خوردن گوشت اهل دین در آنجا جمع می شوند و شراب و مسکرات را توصیف می کنند؛ دیدی که آدم مست پیشنماز مردم شده، عقل خود را از دست داده و مردم هم مستی را ننگ نمی دانند و وقتی کسی مست شد، احترام پیدا می کند و از وی تقیه می کنند و می ترسند و او را رها می کنند و حد نمی زنند و به علت مستی او را معذور می دانند !

هر گاه دیدی کسی که مال یتیم می خورد، در عین حال از صلاح و خوبی خود خبر می دهد؛ دیدی که قضات بر خلاف دستور الهی حکم می کنند؛ دیدی که حکام از راه طمع، از خائنین پیروی می کنند؛ دیدی که حاکم با جرأت تمام ارث را به قیم ورثه یا از میان آنها به شخص فاسق و بد عمل آنها می دهد وچون آن فسّاق ارثیه را بدین گونه از حکام به چنگ آوردند، حکام آنها را به حال خود می گذارند که با آن مال هر چه می خواهند بکنند.

هر گاه دیدی که روی منبرها به مردم دستور تقوا و پارسایی می دهند، ولی خود گوینده به گفته خود عمل نمی کند؛ دیدی که اوقات نماز را سبک شمرده می شود؛ دیدی که شخص وجوه صدقات را به وسیله دیگری صرف می کند و به خاطر خدا نمی دهد و به واسطه درخواست مردم می دهد؛ دیدی که همت مردم، شکم و عورت

آنهاست و از خوردن حرام یا ارتکاب عمل حرام باک ندارند؛ دیدی که دنیا به آنها روی آورده و خلاصه هر گاه دیدی که اعلام حق کهنه شده است.

پس در این شرایط خود را نگهدار و نجات از این مهالک را از خداوند بخواه و بدان که مردم با این نافرمانی ها مستحق عذابند. اگر عذاب بر آنها فرود آمد و تو در میان آنها بودی، باید به سوی رحمت حق بشتابی تا از کیفری که آنها به واسطه سرپیچی از فرمان خدا می بینند، بیرون بیایی. و بدان که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند و رحمت خدا به محسنان نزدیک است.»(1)

مؤلف: کلمه «موکب» به معنای جماعت اسب سوار است. «اغراء» به معنای تحریک به شر است. جزری درباره این عبارت حضرت که «ان الناس سحره»می گوید: بعضی بیان ها سحر دارد، یعنی اگر چه حق نیست، ولی دل های شنوندگان را تغییر می دهد و سحر در کلام مردم، اشیا را از حقیقت خود منصرف می کند.

در بعضی نسخه ها «شجره بغی» وارد شده است.

و «فسحه» با ضم فاء، گشادگی است. و عبارت «حتی تصیبوا منا دما» شاید مراد خونی از اولاد ائمه علیهم السلام باشد که نزدیک پایان دولتشان، آن را می ریزند و مثل این کار را زیاد انجام داده اند. ممکن است مراد حضرت، خود همین ملعون باشد و منظور از خونریزی، قتل باشد، ولو با سم انجام شود و این مجاز است. و منظور از «بلد حرام»، مدینه الرسول صلی الله علیه و آله است، زیرا بنابر مروی،به امر او در مدینه به ایشانسم داده شد و بعد از آن هم جز اندکی زنده نبودند.

عبارت «او متی الراحه» تردیدی از راوی است و عبارت «ان هذا الامر» یعنی انقضای دولتشان یا ظهور دولت حق.

1- . کافی 8: 42

جوهری می گوید: عبارت «استفزّه الخوف» یعنی ترس او را به خواری کشاند.«زمره» گروهی از مردم را گویند و «انکفاء» به معنای انقلاب است. عبارت «یمتدح» یعنی افتخار و طلب مدح می کند و «مرح» به معنای شدت شادی و نشاط است و چنین شخصی «مَرِح» با کسر راء است.

عبارت «رأیت اصحاب الآیات» یعنی صاحبان علامات و معجزات یا کسانی که آیات در مورد آنان نازل شده را دیدم و آنان امامان علیهم السلام هستند، یا منظور مفسران و قاریان هستند و در بعضی نسخه ها «اصحاب الآثار» دارد که همان محدّثین هستند.

عبارت «رأیت الرجال یتسمنون» یعنی غذا و دارو می خورند تا فربه شوند که کار زشت بر روی آنان انجام شود. جزری درباره این عبارت می گوید: در آخرالزمان قومی هستند که به آنچه ندارند افتخار می کنند و شرف نداشته خود را مدعی هستند و گفته شده که منظور، جمع اموال توسط این قوم است و گفته شده: فراخی در خوردنی و آشامیدنی را که علل چاقی هستند، دوست می دارند و حدیث دیگری که در آن اشاره می گردد فربهی در آنان آشکار می شود، به همین معناست و از همین باب است جمله: «وای بر زنان فربه از سستی در استخوان ها!» یعنی زنانی که داروی «سمنه» استعمال می کنند و سمنه دوایی است که زنان از آن استفاده می کنند.

عبارت «و اظهروا الخضاب» یعنی خضاب دست و پا، زیرا که مستحب است مردان موی سر خود را خضاب کنند که در محل خود خواهد آمد.

و عبارت «و اعطوا الرجال» یعنی فرزندان عباس اموالی می پردازند تا آنان را وطی کنند، و یااینکه به سلاطین و حکام اموالی برای فروج خود و فروج زنانشان می دهند تا دیوثی کنند. و ممکن است رجال مرفوع خوانده شود و فعل «اعطوا»معلوم و یا مجهول خوانده شود از باب «اکلونی البراغیث» یعنی پشه ها مرا خوردند و احتمال اول ظاهرتر است، و «منافسه»، مسابقه برای غلبه بر چیزی است.

در عبارت «تصانع زوجها»، «مصانعه» رشوه و مصالحه است و مراد یا مصالحه بر ترک مردان است یا مصالحه بر اشتغال به مردان تا او با زنان مشغول باشد یا مصالحه بر معاشرت زنان با مردان. عبارت «یعتدون» از «اعتداد» یا «اعتداء» گرفته شده و عبارت «لا یستخفی به» یعنی منتظر دخول شب برای ارتکاب اعمال زشت نمی مانند، بلکه اعمال زشت را علنا در روز انجام می دهند.

عبارت «و رأیت الولایه قباله» یعنی مال اندوزی می کنند و ولایات را می خرند. و کلمه «زور» به معنای دروغ و باطل و تهمت است، و «زخرفه» نقش و نگار با طلاست که تحریم این کار در مساجد مشهور است. عبارت «استملحه» یعنی این امر را نمکین شمرد. عبارت «و یبشر بها الناس» آنگونه است که در زمان ما شایع است که برخی به نزد برخی دیگر می روند تا بشارتش دهند که من غیبت و خبر نیکویی برایت دارم. در عبارت «قد ادیل»، «اداله» به معنای غلبه است و مراد، کثرت خرابی و کمی آبادی است. و در عبارت «رأیت المیت»، شاید کفن فروشی بیان آزار میت باشد، یعنی میت برای دستیابی به کفنش، از گورش خارج می شود و ممکن است منظور این باشد که طلبکار، جنازه بدهکار را از قبرش در می آورد و او را می زند و می سوزاند و کفنش را برای ادای بدهی اش می فروشد.

عبارت «کما تتسافد البهائم» یعنی همان طور که چارپایان علنا در کوی و برزن جماع می کنند. و در عبارت «و رأیت ریاح المنافقین»،«ریح» بر غلبه و قدرت و رحمت و نصرت و دولت و نفَس اطلاق می شود و همه اینها محتمل است که منظور باشد و آخرین معنا اظهر است، کنایه ازاینکه زیاد تکلم می کنند و قولشان مقبول واقع می شود. کلمه «و لأهل الفسوق» یعنی برای کسانی که آنان را متولی ارث یتیمان می کنند یا ورثه فاسق که به آنان رشوه می دهد و آنان نیز به نفع او حکم کرده و مال را به او می دهند.

کلمه «بالشفاعه» یعنی صدقه نمی دهند مگر به کسی که شفیعی شفاعت او را بکند، و صدقه را به خاطر شفیع می دهند، نه برای خدا، یا صدقه را در اثر طلب فقرا و

اصرار آنان می دهند. عبارت «لا یبالون بما اکلوا» یعنی باکی ندارند که آنچه می خورند حلال است یا حرام.

148. جامع الاخبار: جابر بن عبداللَّه انصاری می گوید:در سال حجه الوداع با پیغمبر صلی الله علیه و آله به حج رفتم. پیغمبر بعد از انجام اعمال حج آمد تا با خانه خدا تودیع کند. آنگاه حلقه در را گرفت و با صدای رسا فرمود: «ای مردم!» با این صدا تمام مردمی که در مسجدالحرام و بازار بودند، جمع شدند. آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم! آنچه را که بعد از من روی می دهد و هم اکنون به شما می گویم، از من بشنوید و حاضران شما به غایبین خود برسانند!»

سپس پیغمبر گریست، به طوری که از گریه حضرت همه مردم گریستند. چون حضرت از گریستن آرام گرفت، فرمود: «ای مردم! خدا شما را بیامرزد! بدانید که شما از این روز تا صد و چهل سال بعد، مانند برگی هستید که خار نداشته باشد. آنگاه تا دویست سال برگ و خار خواهد داشت و بعد از آن خار بدون برگ است، به طوری که در آن زمان جز سلطان ظالم یا ثروتمند بخیل یا عالم دنیاپرست یا فقیر دروغگو یا پیرمردزناکار یا بچه بی آبرو و یا زن احمق دیده نمی شود!» آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله باز گریست. سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: «یا رسول اللَّه! بفرمایید بدانیم آنچه فرمودید کی واقع می شود؟»

فرمود: «ای سلمان! در زمانی که علمای شما کم شوند،قاریان قرآن شما از میان بروند، زکات خود را ندهند، کارهای زشت خود را آشکار سازند، صدای شما در مساجد بلند شود،امور دنیا را روی سر بگذارید و دانش را زیر پا بنهید، سخنان شما دروغ و شیرینی گفتارتان غیبت گردد، آنچه به دست می آورید حرام باشد! نه بزرگان شما به کوچک تر رحم کنند و نه کوچک تران احترام بزرگان را نگاه بدارند.در آن اوقات آثار غضب خدا بر شما فرود می آید، و سختی شما را به همان وضع درمیان شما قرار می دهد، و در میان شما از دین جز لفظ آنکه به زبان می آورید، باقی نمی ماند.

هنگامی که این خصلت ها را پیدا کردید،منتظر باد سرخ یا مسخ شدن یا سنگباران باشید. آنچه این را تصدیق می کند در کتاب خدا هست و آن این آیه است:«قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً وَ یُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ؛ انْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ»، {بگو: «او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشاند.» بنگر، چگونه آیات [خود] را گوناگون بیان می کنیم باشد که آنان بفهمند.}(1)

در این وقت جمعی از اصحاب برخاستند و عرض کردند: «یا رسول اللَّه! بفرمایید تا بدانیم اینها که فرمودید کی پدید می آید؟» فرمود: «هنگامی که نمازها را از اوقات خود به تأخیر بیندازند،شهوترانی و شرابخواری پیشه گیرند و به پدران و مادران ناسزا بگویند. به طوری که مال حرام را غنیمت و پرداخت زکات را زیان ببینند؛ مرد از زن خود اطاعت کند، به همسایه اش آزار رساند و پیوند خویشی خود را قطع کند؛ رحم بزرگان از میان برود؛ حیای کوچک تران کم شود؛ ساختمان ها را محکم سازند؛ به نوکر و کلفت ستم کنند؛ از روی هوای نفس شهادت دهند؛ به ظلم حکم کنند؛ مرد پدرش را لعنت کند و به برادرش حسد ورزد؛ شرکا در معاملات خود خیانت کنند؛ وفا کم شود و زنا شیوع یابد؛ مردان خود را با لباس زنان بیارایند و روسری حیا از سر زنان برداشته شود! خودفروشی در دل ها راه یابد، مانند زهر که در بدن ها رخنه می کند؛ کارهای خوب کم شود و گناهان آشکار گردد؛ واجبات الهی از نظر بیافتد و با گرفتن مال، صاحبان مال را ستایش کنند؛ ثروت را در راه خوانندگی صرف نمایند؛ سرگرم دنیا گردند و از توجه به آخرت بازمانند؛ تقوا کم و طمع زیاد

1- . انعام / 65

شود؛ هرج و مرج پدید آید؛ مؤمنین خوار و اهل نفاق عزیز گردند؛ مساجد آنها با اذان گفتن آباد و دل های آنها از ایمان خالی باشد؛ قرآن را سبک شمارند و شخص با ایمان، هر گونه خواری از آنها ببیند.

در آن اوقات می بینی که صورت آنها صورت آدمی، ولی دل هاشان دل های شیاطین است؛ سخنان آنها از عسل شیرین تر و دل هاشان از حنظل تلخ تر است. آنها گرگانی هستند که لباس آدمی پوشیده اند. در آن موقع روزی نیست که خداوند به آنها نفرماید: آیا از رحمت من مغرور شده اید؟ یا بر من جرأت پیدا کرده اید؟«أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ»، {آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟ }(1)

به عزت و جلال خودم سوگند اگر به خاطر آنها که از روی اخلاص مرا عبادت می کنند نبود، به اندازه یک چشم به همزدن به کسانی که نافرمانی من می کنند مهلت نمی دادم. اگر به واسطه تقوای بندگان پرهیزکارم نبود، یک قطره باران از آسمان فرود نمی فرستادم و یک برگ سبز از زمین نمی رویانیدم. شگفتا از مردمی که اموالشان را خدا می دانند و آرزوهاشان طولانی و عمرشان کوتاه است! در عین حال چشم دارند که در جوار رحمت حق منزل کنند، در صورتی که جز با عمل به آن نمی رسند، و عمل هم بدون عقل کامل نمی شود.»(2)

مؤلف: «وقاحت» کم حیایی است،«رعناء» به معنای زن نادان است و «قهوه» همان خمر است.

149. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «آنچه دوست دارید(فرج آل محمد صلی الله علیه و آله) را نخواهید دید تا بنی فلان در امورشان با هم نزاع کنند،

1- . مؤمنون / 115
2- . جامع الاخبار: 395

که وقتی اختلاف و نزاع کردند، مردم طمع می کنند و تشتت در بینشان به وجود می آید و سفیانی خروج می کند.»(1)

150. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «آن کس که انتظار او را می کشید نخواهید دید، مگر موقعی که همچون بزهای مردنی باشید که از بس ترسیده و از زندگی خود ناامید گشته، باک ندارد که قصاب دست روی او بگذارد و چاقی و لاغری او را بیازماید! آن موقع عزتی ندارید که از آن راه ترقی کنید و تکیه گاهی ندارید که به آن تکیه نمایید.»(2)

در کافی این روایت به سند دیگری نیز آمده است.

ابوالجارود می گوید که به علی بن الحکم گفتم: «موات از بزان چیست؟» گفت: «بزانی که همگی در یک اندازه بوده و بر هم تفاضل وزنی ندارند.»(3)

151. کافی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «زمانی بر مردم می آید که زناکار به ناز و نعمت می رسد، فرومایه مقرب می شود و مرد با انصاف ضعیف می گردد.»عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! این در چه وقت است؟» فرمود: «به هنگامی که زنان و کنیزان بر امور مردم مسلط گردند و بچه ها به حکومت برسند.»(4)

مؤلف: «مجون» به این معناست که انسان نسبت به آنچه انجام داده، باکی نداشته باشد.

152. کافی: علی بن سوید روایت می کند که وقتی امام موسی کاظم علیه السلام در زندان بود، نامه ای نوشت و مسائلی چند از حضرت پرسید و از جمله حضرت در میان جواب های او مرقوم فرمود: «هر وقت یک عرب زشت روی بیابانی

1- . کافی: 772
2- . همان: 796
3- . کافی: 796
4- . همان: 704

را در میان لشکر جراری دیدی، منتظر آزادی خود و سایر مؤمنین و شیعیان باش. و هنگامی که آفتاب گرفت، به آسمان نگاه کن و ببین خداوند با اهل ایمان چه می کند. من با این بیان، مطالب سربسته را برای تو تفسیر کردم. و صلی اللّه علی محمد و آله الاخیار.»(1)

153. کافی: از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت: «در موقع ظاهر شدن و پیش از قیام بنی عباس، عبدالسلام بن نعیم و سدیر و دیگران، نامه هایی برای حضرت صادق علیه السلام نوشتند که: «ما قدرت داریم شما را به خلافت برسانیم، نظر حضرتت چیست؟» راوی گفت: حضرت نامه ها را به زمین زد و فرمود: «اف! اف! من امام اینها نیستم. آیا آنها نمی دانند که تا سفیانی کشته نشود، خلافت به ما نمی رسد؟!»(2)

154. کفایه الاثر: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی این امت از ماست؛ در وقتی که دنیا هرج و مرج شود، آشوب ها ظاهر گردد، راه ها بسته شود و مردم یکدیگر را غارت کنند، به طوری که نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک احترام بزرگ را نگه دارد، در آن موقع خداوند مهدی ما را که نهمین (امام) از نسل حسین است می فرستد تا دژهای گمراهی و دل های مهر شده را بگشاید. او در آخرالزمان دین را پایدار می کند - چنان که من در اول زمان آن، اساس آن را پایدار ساختم - و زمین را پر از عدل و داد می کند.»(3)

155. کفایه الاثر: علقمه بن قیس می گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام در منبر مسجد کوفه خطبه «لؤلؤ» را برای ما خواند و از جمله در آخر آن فرمود: «آگاه باشید! من به زودی از میان شما می روم و به عالم غیب رهسپار می گردم. شما منتظر فتنه امویان و سلطنت کسروی و از میان بردن چیزی که خداوند آن را زنده کرد، و

1- . کافی: 733
2- . کافی: 827
3- . کفایه الاثر: 63

زنده کردن چیزی که خداوند آن را از میان برد (بدعت و بی دینی) باشید. پس در گوشه خانه های خود قرار گیرید و آتش شعله ور را لای دندان بگذارید [کنایه از سختی شرایط است] و خدا را بسیار یاد کنید که اگر بدانید، یاد خدا از همه چیز بزرگ تر است.»

آنگاه فرمود: «شهری در بین دجله و دجیل و فرات ساخته می شود که آن را «زوراء» می گویند. وقتی آن را دیدید، می بینید که با گچ و آجر ساخته و با طلا و نقره و لاجورد و مرمر و رخام و درهایی از چوب عاج و آبنوس و چادرها و قبه ها و پرده ها زینت داده شده و انواع درختان ساج و عرعر و صنوبر تازه، در هر طرف آنها به چشم می خورد و با کاخ ها استحکام یافته است.

قبلا نیز پادشاهان بنی شیصبان که بیست و چهار نفر بودند، یکی پس از دیگری در آنجا آمد و رفت کرده اند و اینان سفاح، مقلاص، جموح، خدوع، مظفر مؤنث، نظار، کبش، مهتور، عثار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار مترف، کدید، اکتب (یا اکدب)، اکلب، وسیم، ظلام و عینوق می باشند، و قبه خاکی در بیابان سرخ ساخته می شود و بعد از آن، قائم بر حق در میان اقالیم نقاب از چهره برمی دارد، مانند ماه تابان در میان ستارگان فروزان.

آگاه باشید که برای آمدن او ده علامت است: علامت اول طلوع ستاره دنباله دار است که به ستاره حادی نزدیک می شود و در آن موقع، هرج و مرج و شرارت روی می دهد و اینها علامت گشایش است. ما بین هر علامتی تا علامت دیگر تعجب آور است. وقتی علامات دهگانه تمام شد، درآن موقع ماه تابان ظاهر می گردد و کلمه اخلاص (لا اله الا اللّه) که دلیل بر یگانگی خداست، کامل می شود.»(1)

1- . کفایه الاثر: 213

156. تهذیب: سالم بن ابی خدیجه روایت کرده که مردی از حضرت صادق علیه السلام سؤالی کرد و من هم می شنیدم. سائل پرسید: «من نماز صبح را می خوانم، سپس خدا را به آنچه بر من واجب است ذکر می گویم و بعد می خواهم دراز شوم و تا طلوع آفتاب بخوابم، ولی این را ناخوش می دارم.» حضرت پرسید: «برای چه؟» گفت:«دوست نمی دارم که آفتاب از غیر محل طلوع خود طالع شود.»حضرت فرمود: «این پوشیده نیست. نگاه کن ببین صبح از کجا طلوع می کند؛ از همان جا نیز آفتاب طلوع می نماید، اگر نماز صبح را خوانده باشی و بعد بخوابی طوری نیست.»(1)

مؤلف: برخی اخبار مناسب این باب، در «کتاب معاد» گذشت.

157. امامت و تبصره: ابو عبیده حذاء گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم:«صاحب الامر کی ظهور می کند؟» فرمود: «اگر شما آرزومند هستید که او بیاید، منکر او نشوید.»(2)

و نیز علی بن بابویه به سند خود از موسی بن ابراهیم، از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پیدایش بواسیر و مرگ ناگهانی (سکته) و مرض جذام، از علائم نزدیک قیامت است.»

158. اقبال الاعمال: بطائنی در کتاب «الملاحم» از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خداوند بزرگ تر، مکرم تر و اعظم از این است که زمین را بدون امام عادل بگذارد.» ابو بصیر گفت: «قربانت گردم! چیزی به ما اطلاع دهید که موجب آرامش خاطر ما باشد.» فرمود: «ای ابو محمد! مادام که بنی عباس بر اریکه سلطنت تکیه زده اند، امت محمد صلی الله علیه و آله فرج و راحتی

1- . تهذیب الاحکام 2: 415
2- . امامت و تبصره: 94

ندارند.وقتی که دولت آنها منقرض گردید، خداوند مردی را که از دودمان ماست و برای امت محمد صلی الله علیه و آله نگهداشته، ظاهر می گرداند تا دستور تقوا دهد و به هدایت رفتار کند و در صدور حکمش رشوه نگیرد.

به خدا قسم من او را به اسم خود و پدرش می شناسم.آنگاه مردی که گردنی قوی دارد و دارای دو خال سیاه است به سوی ما خواهد آمد. او قائم عادل و حافظ امانت الهی است، او زمین را پر از عدل و داد می کند،چنان که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده باشند.»(1)

159. سید علی بن عبدالحمید بهاء الدین نیلی در کتاب «سرور اهل ایمان»، از جابر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: «سر جای خود بنشین و دست و پایت را تکان مده تا علاماتی را که برایت بازگو می کنم ببینی و گمان نکنم تو آن روز را درک کنی: اختلاف بین مردم؛ منادی که از آسمان ندا می دهد؛ فرو رفتن در زمین در روستایی از روستاهای شام به نام جابیه؛ سکونت ترکان در جزیره؛ نزول رومیان در رمله؛ اختلاف فراوان در آن هنگام در هر سرزمینی، تااینکه شام ویران می شود و سه پرچم در آن برافراشته می شود: رایت سرخ و سفید؛ رایت سیاه و سفید؛ و رایت سفیانی.»(2)

160. سید علی بن عبدالحمید بهاء الدین نیلی در کتاب «سرور اهل ایمان»، از برید روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام به وی فرمود: «ای برید! بپرهیز از پیوستن به جمعیت سرخ و سفید!»پرسیدم: «سرخ و سفید کیست؟» فرمود: «سیاه و سفید است.» گفتم: «سیاه و سفید کیست؟» فرمود: «کسی است که پیسی دارد. و از سفیانی پرهیز کن و از دو نفر آواره از اولاد فلان که به مکه می آیند و اموال بینمردم

1- . اقبال الاعمال: 78
2- . سرور اهل ایمان: 29

تقسیم می کنند و خود را شبیه به قائم علیه السلام می نمایند نیز بپرهیز. همچنین از معدودی از سادات هم دوری گزین.»

گفتم: «مقصود حضرت از این معدود پیروان، زید بن علی بن الحسین بود که عقیده ضعیفی داشتند و البته سید بودن آنها که فرزندان فاطمه هستند، جای شک نیست.»(1)

161. محمد بن بشر همدانی می گوید: به محمد بن حنفیه گفتم: «فدایت شوم! شنیده ام که آل فلانی رایتی و آل جعفر نیز رایتی دارند. شما در این باره مطلبی می دانید؟» گفت: «رایت بنی جعفر مهم نیست و اما رایت بنی فلان، بدرستی که آنان حکومتی دارند که اشخاص دور را نزدیک می کنند و نزدیکان را دور می کنند؛ سختی ای هست که آسانی در آن نیست و در این حکومتشان به آنها ترس ها و رعدهایی می رسد و تمام این ها بر طرف می شود،همان گونه که ابر ها از بالای سر رد می شوند، تااینکه وقتی ایمنی یافتند و مطمئن شدند و پنداشتند که حکومتشان زوال ندارد، آسمان بر آنان صیحه می کشد و برای آنان چوپانی نمی ماند که جمع شان کند و دعوت کننده ای نمی ماند که صدایشان را بشنود و این است معنای این آیه که: «حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا لَيْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، { تا آن گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان برآن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه ها [ی خود] را برای مردمی که اندیشه می کنند به روشنی بیان می کنیم.}

1- . سرور اهل ایمان: 30

گفتم: «فدایت شوم! آیا این امر وقتی دارد؟» گفت: «نه، زیرا علم خدا بر وقت تعیین کردن وقت گذاران غالب است. خدا به موسی سی شب وعده کرد و آن را تا ده شب تمام کرد و به موسی هم اعلام نفرمود و بنی اسرائیل هم نمی دانستند. وقتی سی شب گذشت، گفتند موسی ما را فریفت و گوساله پرست شدند، ولی زمانی که نیاز و فقر بین مردم فراوان شود و بعضی بعضی دیگر را انکار کنند،در چنین وقتی صبح و شب منتظر امر خدا باشید.»

گفتم: «فدایت شوم! معنای فقر را دانستم، اما معنای انکار بعضی از مردم بعضی دیگر را چیست؟» گفت: «مرد نزد دوست خود برای انجام کاری می رود، ولی دوستش برخوردی متفاوت از آنچه که قبلا در این امور با او داشتهبا او می کندو با زبانی غیر از زبان و تکلم سابقش با او سخن می گوید.»

حدیث طولانی است و قبلا مانند آن را از امامان علیهم السلام روایت کردیم.(1)

همچنین در کتاب سرور اهل ایمان، از سدیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به وی فرمود: «ای سدیر! در خانه ات قرار گیر و همچون پاره گلیم گوشه خانه باش و مادام که آسمان و زمین آرام است، تو نیز آرام گیر. وقتی خبر رسید که سفیانی خروج کرده، به سوی ما بیا، هر چند پیاده بیایی!»عرض کردم: «قربانت گردم! آیا پیش از آن خبری هست؟» فرمود: «آری.» آنگاه با سه انگشت مبارک به طرف شام اشاره کرد و فرمود: «در آنجا سه پرچم برافراشته می شود: یک پرچم حسنی، یک پرچم اموی و پرچم سوم قیسی است. در اثنای آن گیر و دار سفیانی خروج می کند و طوری آنها را درو می کند که تا آن روز نظیرش را ندیده باشی.»(2)

1- . سرور اهل ایمان: 40
2- . همان: 41

162. در کتاب سرور اهل ایمان، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ای جابر! قائم ظهور نمی کند، مگر هنگامی که شهرها را فتنه و آشوب فرا گرفته باشد و مردم راه فرار بجویند، ولی راهی پیدا نکنند. این آشوب در بین حیره و کوفه واقع می شود، کشتگان آنها کنار نهر می مانند و گوینده ای از آسمان صدا می زند.»(1)

163. همچنین در کتاب سرور اهل ایمان، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در ضمن روایت مفصلی فرمود: «اینها واقع نخواهد شد، مگر اینکه یکی از خوارج آل ابو سفیان خروج کند و به مدت حمل یک زن که نه ماه باشد، سلطنت کند. و این واقعه روی نمی دهد، مگر اینکه شخصی از اولاد شیخ خروج کند و همه جا را گردش نماید تا در زمین نجف به قتل رسد. به خدا قسم مثل اینکه من هم اکنون نیزه ها و شمشیرها و بار و بنه آنها را می بینم که در روز یک شنبه، در کنار دیواری از دیوارهای نجف فرود می آیند و در روز چهارشنبه (دو روز بعد) به شهادت می رسد.»(2)

164. همچنین در کتاب سرور اهل ایمان، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «وقتی که از کشمکش و اختلافات داخلی شام اطلاع یافتید، باید از شام گریخت، زیرا آشوب و جنگ در آنجاست.» عرض کردم: «به کدام شهر فرار کنیم؟» فرمود: «به مکه، زیرا مکه در آن روز امن ترین شهرهاست که مردم از هر سو به آنجا پناهنده می شوند.» عرض کردم: «کوفه چطور؟» فرمود: «مردم در کوفه چه ها خواهند دید؟ ! مردان بسیار در آنجا کشته می شوند، مگر یک نفر شامی که سالم می ماند. ولی وای بر کسانی که در اطراف

1- . سرور اهل ایمان: 42
2- . همان: 43

کوفه باشند! چه سختی ها به آنها می رسد؛ مردان و زنان در آنجا اسیر می شوند. آسوده ترین مردم کسانی هستند که در آن موقع از نهر فرات عبور کنند و کسانی که اصلا در آنجا حاضر نباشند.» عرض کردم: «ساکنین سواد کوفه را چطور می بینید؟» حضرت با دست مبارک اشاره کردند که خطری به آنها نمی رسد. سپس فرمود: «بیرون رفتن از آنجا بهتر از توقف در آنجاست.»

عرض کردم: «این واقعه چقدر طول می کشد؟» فرمود: «در یک ساعت از روز!» عرض کردم: «کسانی که اسیر و گرفتار می شوند چه حالی دارند؟» فرمود: «باکی نخواهند داشت، زیرا به زودی مردمی که نزد اهل کوفه ارزشی ندارند، آنها را نجات می دهند و به جای دیگر نمی برند.»(1)

165. نیز در کتاب سرور اهل ایمان، از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «ماه رجب، چه ماهی بوده است؟» فرمود: «ماه رجب را مردم عهد جاهلیت بزرگ می داشتند و آن را «شهر اصم» می نامیدند.» گفتم: «ماه شعبان چطور؟» فرمود: «در ماه شعبان کارها از هم جدا شد.» گفتم: «رمضان چطور؟» فرمود: «ماه رمضان ماه خداست؛ در آن ماه است که صاحب شما را به نام خود و پدرش صدا می زنند.» پرسیدم: «ماه شوال چطور؟» فرمود: «در ماه شوال کار دشمنان ما بالا می گیرد.» گفتم: «ماه ذی القعده چطور؟» فرمود: «و در ذی القعده می نشینند.» پرسیدم: «ماه ذی الحجه چطور؟» فرمود: «ماه ذی الحجه ماه خون است که مسلمانان قربانی می کنند.» گفتم: «ماه محرم چطور؟» فرمود: «محرم ماهی است که در آن حلال، حرام و حرام، حلال می گردد.» پرسیدم: «صفر و ربیع چطور؟»

1- . سرور اهل ایمان: 44

فرمود: «در ماه صفر و ربیع، خواری و رسوایی و امر عظیمی روی می دهد.» گفتم: «جمادی چطور؟» فرمود: «جمادی ماهی است که از اول تا آخر پیروزی است.»(1)

166. و نیز در کتاب سرور اهل ایمان،از حضرمی روایت کرده که گفت: ازامام صادق علیه السلام پرسیدم: «وقتی سفیانی خروج کرد ما چه کنیم؟» فرمود: «سران مردان باید خود را از وی مخفی نگهدارند، و زنان و بچه ها خطری نمی بینند. وقتی سفیانی به ولایات پنجگانه، یعنی ایالت شام غلبه یافت، به جانب صاحب خود روی آورید».(2)

167. همچنین در کتاب سرور اهل ایمان، از اصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت: شنیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم می فرمود: «پیش از آنکه مرا از دست بدهید، هر چه می خواهید از من بپرسید. زیرا من از همه دانشمندان به راه های آسمان داناتر و از تمام مردم روی زمین، به راه های زمین آشناترم؛ منم سرور دین و آقای مؤمنین و پیشوای پرهیزکاران؛ منم پاداش دهنده مردم در روز رستخیز، تقسیم کننده آتش دوزخ، کلید دار بهشت، صاحب حوض کوثر، ترازوی قیامت و صاحب اعراف. هر امامی از ما، به اوضاع تمام اهل ولایتش آشنا می باشد، چنان که خداوند در این آیه می فرماید:«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ»، {[ای پیامبر!] تو فقط هشدار دهنده ای، وبرای هرقومی رهبری است. }(3)

ای مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید، آنچه را که می خواهید از من بپرسید؛ قبل از آنکه از جانب مشرق آشوبی برپا شود که هنگام اشتعال، نائره آن بالا گیردو بعد که خاموش شد، مردی را در کام خود فرو می برد و نابود می گرداند و شعله آتشی از مغرب زمین، دامن خود را بالا زده و می گوید: «ای وای بر آنها که طعمه من

1- . سرور اهل ایمان: 45
2- . همان
3- . رعد / 7

شوند!» پس هنگامی که گردش آسمان طولانی شد، خواهید گفت: «(آن مهدی موعود) مرده یا هلاک شده و به کدام بیابان رفته است.» آن روز تأویل این آیه مصداق پیدا می کند: «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ ...»، {پس [ازچندی] دوبارهشمارابرآنانچیرهمی کنیم}(1)و برای آن نشانه ها و علائمی است.

اول آنها محاصره کوفه است به وسیله نگهبانان و خندق؛ سپسرخنه کردن آب در کوچه های کوفه؛ تعطیل مساجد در مدت چهل شب؛ پیدا شدن هیکل و برافراشته شدن پرچم ها در اطراف مسجد بزرگ کوفه؛ قاتل و مقتولی که هر دو در آتش دست و پا می زنند؛ شیوع قتل و مرگ؛ کشته شدن مردی پاکدل (نفس زکیه) به همراه هفتاد نفر دیگر در بیرون کوفه؛ جدا کردن سر از بدن شخصی در بین رکن و مقام؛ کشته شدن اشقع در موقع بیعت گرفتن بت ها به طور تدریجی؛ خروج سفیانی با پرچم سرخی که سرکرده آنها مردی از قبیله کلب است؛ رفتن دوازده نفر از لشکر سفیانی به طرف مکه و مدینه که سرلشکر آنها مردی از بنی امیه بنام خزیمه است، چشم چپش نابینا گشته، در چشم راستش لکه غلیظی است و خود را به مردان شبیه کرده است. او هر جا کهمی رود فتح می کند، تا آنکه وارد مدینه می شود و در خانه ای که آن را خانه ابوالحسن اموی می گویند فرود می آید. آنگاه لشکری برای گرفتن مردی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله که شیعیان گرد وی اجتماع کرده اند و در آن موقع از مدینه به مکه باز می گردد، می فرستد.سرلشکر سفیانی مردی از قبیله غطفان است. موقعی که آن لشکر به وسط «قاع ابیض» می رسند، به زمین فرو می روند و کسی از آنها باقی نمی ماند، جز یک نفر که خداوند رویش را به پشت برمی گرداند تا برگردد و مردم را از بی دینی برحذر دارد و برای بقیه اتباع سفیانی عبرتی باشد. آن روز موقع تأویل این آیه شریفه است: «وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ»، {وای کاش

1- . اسراء / 6

می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راهِ] گریزی نمانده است و ازجایی نزدیک گرفتار آمده اند.}

همچنین سفیانی لشکری صد و سی هزار نفری را به کوفه اعزام می دارد و آنها در «روحاء» و «فاروق» فرود می آیند. از آنجا سی هزار نفر آنها حرکت کرده و در کوفه، در محل قبر حضرت هود واقع در نخیله فرود می آیند و در روز عید قربان، بر مردم حمله می آورند. حاکم کوفه در آن روز ستمگر معاندی است که موسوم به کاهن ساحر می باشد. آنگاه حاکم زوراء (یعنی بغداد) با پنج هزار نفر از کاهنان به قصد جنگ با آنها بیرون می آیند و هفتاد هزار نفر را بر سر پل کوفه به قتل می رسانند، به طوری که تا سه روز به واسطه خون های مقتولین و تعفن اجساد، از رفت و آمد از روی پل خودداری می کنند. هفتاد هزار دختر باکره که کسی دست و سر و روی آنها را ندیده، به اسارت می روند. آنها را در محمل ها جای می دهند و به «ثویه»، یعنی «غرّی» می برند.

سپس صد هزار نفر مشرک و منافق از شهر کوفه خارج شده و به دمشق که محل بهشت شداد است می آیند، بدون اینکه کسی مانع آنها شود. و پرچم هایی بدون علامت که نه از پنبه، نه کتان و نه حریر هستند، از مشرق زمین می آیند. بر سر نیزه های آنها مهر «سید اکبر» (پیغمبر) زده شده و قائد آنها مردی از خاندان پیغمبر است. آن پرچم ها در شرق پدید می آیند و بوی آنها مانند مشک معطر به غرب می رسد. ترس و رعب آنها یکماه پیش از آمدنشان، همه جا در دل مردم قرار می گیرد. آنگاه در کوفه فرود می آیند و اولاد ابوطالب به خونخواهی پدران خود قیام می کنند.

در آن گیر و دار ناگهان لشکر یمنی و خراسانی مانند دو اسبی که مسابقه می دهند، از راه می رسند. آن دو لشکر پراکنده و غبارآلود و سواره، هر یک چنان برای ورود به کوفه مسابقه می دهند که شعله برق، همچون تیر از سم اسب های آنها می جهد. وقتی یکی از آنها به سم اسبش نگاه می کند، می گوید: «از فردا دیگر ماندن

ما در اینجا سودی ندارد.» و نیزمی گویند: «خدایا ما توبه کردیم، آنها مردم بی نظیری هستند که خداوند آنها را در قرآن به این آیه وصف کرده: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ»، {خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد. }(1)

آنگاه مردی از اهل نجران دعوت امام را می پذیرد و او نخستین نصرانی است که به وی می گرود. او کنیسه ای را که در آن به رسم نصارا عبادت می کرد،خراب و صلیب خود را خرد می کند. سپس مهدی با غلامان و مردمی که ناتوان به نظر می آیند، قیام می کند و با پرچم های هدایت به نخیله می رود. محل اجتماع تمام مردم روی زمین «فاروق» خواهد بود. در آن روز سه هزار هزار نفر در بین شرق و غرب کشته می شود، تا آنجا که همدیگر را به قتل می رسانند. و آن روز موقع تأویل این آیه شریفه است: «فَما زالَتْ تِلْکَ دَعْواهُمْ حَتَّی جَعَلْناهُمْ حَصِیداً خامِدِینَ»، {سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شده بی جان گردانیدیم. }(2)با شمشیر چنین می کنیم.

و در ماه رمضان به هنگام طلوع صبح، گوینده ای از سمت مشرق ندا می دهد: «ای راه یافتگان، جمع شوید !» بعد از آن گوینده ای در موقع غروب می گوید: «ای پیروان باطل، اجتماع کنید !» فردای آن روز در وقت ظهر، آفتاب رنگارنگ و زرد می گردد و سپس تیره و تار می شود. و در روز سوم، خداوند حق و باطل را از هم جدا می سازد ودابه الارض و لشکر روم، به ساحل دریا در نزدیکی غار اصحاب کهف می رسند. خداوند هم جوانان اصحاب کهف را با سگشان از میان غارشان برانگیخته می گرداند. یکی از آنها موسوم به «ملیخا» و دیگری به نام «حملاها» دو گواهی هستند که دعوت قائم علیه السلام را می پذیرند.»(3)

1- . بقره / 222
2- . انبیاء / 15
3- . سرور اهل ایمان: 50

168. العدد القویه: سلمان فارسی رضی اللّه عنه گفت: به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، در حالی که حضرت تنها در خانه بودند. پرسیدم: «یا امیرالمؤمنین! قائم که از نسل شماست کی ظهور می کند؟» حضرت آه عمیقی کشید و آنگاه فرمود: «قائم ظهور نمی کند، مگر هنگامی که بچه ها به سلطنت رسند و حقوق الهی را زیر پا گذارند و قرآن را با غنا (آهنگ موسیقی) بخوانند؛ هنگامی که پادشاهان بنی عباس که مردمی کوردل و نیرنگ باز هستند، با تیرهایی که از کمان ها می گذرد و به صورت های چون سپر آنها می رسد، به قتل رسیدند و شهر بصره خراب شد. در آن موقع قائم علیه السلام که از اولاد حسین علیه السلام است قیام می کند.»(1)

169. العدد القویه: بسیاری از علاماتی که راجع به ظهور مهدی است تاکنون واقع شده اند مانند خراب شدن دیوار مسجد کوفه؛ کشته شدن حاکم مصر به دست مردم آنجا؛ انقراض دولت بنی عباس به دست مردی که از همان جا که ابتدای دولت بنی عباس از آنجا بود (یعنی خراسان) علیه آنها قیام کرد (هلاکوخان مغول)؛ کشته شدن عبداللّه آخرین خلیفه عباسی؛ ویرانی شام و حوالی آن؛ و کشیدن پل بر روی دجله در نزدیکی محله کرخ بغداد. تمام اینها در اندک مدتی روی داد، هم اکنون نهر فرات شکاف برداشته و ان شاء اللّه به همین زودی آب به کوچه های کوفه می رسد.»(2)

170. امالی شیخ طوسی: حضرت صادق علیه السلام از سفیانی سخن به میان آورد و فرمود: «مردان سرشناس از سفیانی فرار می کنند و متواری می گردند، ولی زن ها طوری نخواهند شد.»(3)

و به همین سند از معلی بن خنیس از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «وقتی طالب حق قیام کرد.» پرسیدند آیا شما امیدوارید که طالب حق شخص یمنی

1- . العدد القویه: 75
2- . العدد القویه: 76
3- . امالی طوسی: 661

باشد؟» فرمود: «نه! یمنی علی علیه السلام را دوست می دارد، ولی این شخص از آن حضرت بیزاری می جوید.»(1)

و به همین سند از هشام بن سالم نقل می کند که آن حضرت فرمود: «یمنی و سفیانی (برای دست یافتن به کوفه) مثل دو اسب با هم مسابقه می دهند.»(2)

171. مؤلف: شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب «المهذب» و غیر آن به سندهای خود از معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نوروز روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحبان امر ولایت، در آن روز ظهور می کند و خداوند او را بر دجال پیروز می گرداند و او را در مزبله کوفه به دار می آویزد.

172. المختصر: ابن عباس گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی خداوند مرا به معراج برد، صدایی شنیدم که می گفت: «ای محمد!» گفتم: «ای خدای با عظمت، لبیک! لبیک!» آنگاه به من وحی شد که: «ای محمد! فرشتگان عالم در خصوص چه موضوعی نزاع کردند؟» گفتم: «پروردگارا، اطلاع ندارم!» فرمود: «ای محمد! آیا تاکنون کسی را از میان مردم به عنوان وزیر و برادر و جانشین خود برگزیده ای؟» عرض کردم: «خداوندا چه کسی را انتخاب کنم؟ تو خود چنین کسی را برای من انتخاب کن!» وحی آمد که:«ای محمد! من از میان تمام مردم، علی بن ابی طالب علیه السلام را برای تو برگزیدم.» عرض کردم: «خدایا! پسر عمویم را؟» وحی آمد که: «ای محمد! علی وارث تو و بعد از تو نیز وارث علم تو است. و در روز رستخیز لوای حمد به دست اوست، و هم او صاحب حوض کوثر است که هر کدام از مؤمنین امت تو وارد بهشت شود، از دست او آب کوثر بنوشد.»

1- . امالی طوسی: 661
2- . همان

آنگاه خداوند وحی فرستاد که من به ذات مقدس خودم قسم خورده ام که دشمن تو و اهل بیت تو و دودمان پاک سرشت تو، از آن حوض آب نخواهند نوشید. ای محمد! تمام امت تو را به بهشت درآورم، مگر آنها که نخواهند.

عرض کردم: «خدایا آیا کسی هست که نخواهد وارد بهشت شود؟» خدا وحی فرستاد که آری. عرض کردم: «چگونه نمی خواهد؟» وحی آمد که:«ای محمد! تو را از میان بندگانم برگزیدم و برای تو جانشینی انتخاب کردم و او را نسبت به تو، به منزله هارون نسبت به موسی قرار دادم، با این فرق که بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد بود.محبت او را به دل تو انداختم و او را پدر فرزندان تو قرار دادم. حقی که او بعد از تو به امت تو دارد، مثل حقی است که تو در زمان حیات بر آنها داری. هر کس منکر حق او شد؛ حق تو را انکار کرده و هر کس که از دوستی او سر باز زند، نمی خواهد داخل بهشت شود.»

من فی الفور افتادم و خدا را بر این نعمت ها که به من داده است، سجده شکر کردم.در آن وقت صدایی شنیدم که می گفت: «ای محمد! سر بردار و هر چه می خواهی از من بخواه تا به تو عطا کنم.»عرض کردم: «الهی! بعد از من تمام امت مرا از دوستان علی بن ابی طالب قرار بده تا فردای قیامت همه کنار حوض نزد من بیایند.»

وحی شد: «ای محمد! پیش از آنکه من بندگانم را بیافرینم، قضای من در میان آنها جاری گشته و گذشته است تا هر کس را که راه انحراف بپیماید، هلاک گردانم و هر کس به راه راست برود، هدایت کنم. علم تو را بعد از تو به علی بن ابی طالب داده ام و او را وزیر تو گردانیدم و او بعد از تو جانشین تو است بر کسان و امتت. این کار واجبی بوده که از علم من گذشته است.و کسی که از وی در خشم باشد و او را دشمن بدارد و خلافت بلافصل او را انکار کند، داخل بهشت نخواهد شد. هر کس از وی در خشم باشد، تو را به خشم آورده و هر کس تو را به خشم آورد، مرا به خشم آورده. و هر کس او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته و هر کس تو را دشمن

بدارد، مرا دشمن داشته است. هر کس او را دوست بدارد، تو را دوست داشته و هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.

این فضیلت را برای او قرار دادم و به تو عطا کردم که یازده مهدی را که همه از دودمان تو و از فاطمه پاکیزه دوشیزه می باشند، از صلب او بیرون آورم. آخرین آنها کسی است که عیسی ابن مریم پشت سر او نماز گزارد. او زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد؛ به وسیله او مردم را از سراشیب سقوط نجات دهم و به شاهراه هدایت راهنمایی کنم، و کور و بیمار را شفا دهم.»

عرض کردم: «الهی! اینها در چه وقت روی می دهد؟» خداوند وحی فرستاد که این، در وقتی است که علم از میان برداشته شود و جهل و نادانی آشکار گردد؛ قاریان قرآن بسیار باشند، ولی علم و عمل کم و قتل ناگهانی افزون باشد؛ فقهای هدایت پیشه اندک و فقیهان ضلالت کیش و خائن زیاد باشند؛ امت تو قبرستان های خود را مسجد کنند؛ قرآن ها را زینت دهند و مساجد را طلاکاری کنند؛ ظلم و فساد بسیار شود؛ کارهای زشت آشکار گردد و امت تو را به ارتکاب آن دستور دهند و از راهنمایی مردم به کردار نیک باز دارند؛ مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند؛ امرا کافر و سران آنها زناکار ودستیاران آنها ستمگر و صاحبنظران آنها فاسق باشند.

به هنگامی که سه فرورفتگی در زمین روی دهد: یک فرورفتگی در مشرق، یک فرورفتگی در مغرب و یک فرورفتگی در جزیره العرب؛ شهر بصره به دست شخصی از دودمان تو که اتباع او همچون ملخ می باشند، ویران شود؛ قیام مردی از اولاد حسن بن علی؛ آمدن دجال که در مشرق از ناحیه سیستان خروج می کند؛و آمدن سفیانی.»

عرض کردم: «خدایا! چه فتنه ها که بعد از من پدید می آید!» خدا وحی فرستاد و از بلای بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم (بنی عباس) و آنچه تا روز قیامت واقع می شود، خبر داد. من هم بعد از فرود آمدن به زمین، آنها را در وصیت خود به پسر عمویم (امیرالمؤمنین) اطلاع دادم و رسالت خود را ایفا کردم. پس حمد بر این نعمت

به سان حمد انبیا و به سان حمدی که هر چیزی قبل از من نمود و حمد هر چیزی که خدا تا روز قیامت می آفریند.»

173. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که مقرب نمی شود، مگر کسی که نزد پادشاه و امرا از مردم بافضیلت سخن چینی کند؛ کسی که در کار بی باک و لاابالی باشد، زیرک خوانده می شود؛و شخص منصف راناتوان می دانند. در آن زمان صدقه و انفاق را غرامت و تاوان شمارند؛ صله رحم و آمد و رفت با خویشان را با منت انجام دهند؛ و عبادت را سبب فزونی بر مردم می دانند. وقتی که چنین شد، پادشاه با مشورت زنان بی بند و بار و حکمرانی کودکان و تدبیر خواجه سرایان، سلطنت خواهد کرد.»(1)

مؤلف: عبارت «الا الماحل» یعنی شاهان و غیر شاهان را با سخن چینی سخن چینان به امور باطل، و نمامان به جای اصحاب فضائل به آنان نزدیک می کنند،و در بعضی نسخ «ماجن» دارد که به معنای کسی است که باکی از کرده خویش ندارد.

عبارت «و لا یطرَّف» با طاء و راء، یعنی امر عجیبی محسوب نمی شود، زیرا مردم به امر عجیب و تازه تمایل دارند، و با ظاء یعنی «لا یظرف»، یعنی شخص ظریف و با هوشی شمرده نمی شود.و «لا یضعّف»یعنی او را ضعیف نظر و کم خرد می دانند یا بر او مسلط می شوند،و در نهایه آمده: در حدیث «اشراط الساعه» دارد. و «الزکاه مغرما» یعنی صاحب مال خیال می کند که اخراج زکاتش، خسارتی است که بر او وارد می شود.

1- . نهج البلاغه: 647

باب سی و دوم : روز قیام آن حضرت و نشانه های آن و آنچه بعد از قیام او پدید می آید و چگونگی ظهور و مدت دولتش

1. خصال: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «قائم ما اهل بیت در روز جمعه قیام می کند...» تا پایان حدیث.(1)

2. علل الشرائع: حضرت صادق علیه السلام «حجر الاسود» و رکنی را که حجر در آن گذاشته شده است توصیف می کرد و از جمله فرمود:«از آن رکن پرنده ای بر قائم فرود می آید و آن پرنده نخستین کسی است که با وی بیعت می کند. به خدا قسم آن پرنده جبرئیل است و همان رکن است که قائم بر آن تکیه می کند و او حجت و دلیل بر وجود قائم است، و هم آن رکن شاهد کسانی است که در آنجا با وی بیعت خواهند کرد ..».(2)

3. احتجاج: امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «هر یک از ما ائمه ناگزیر بیعت سلطان متجاوز زمانش به گردنش می افتد، مگر قائمی که عیسی روح اللّه پشت سر او نماز می گزارد. زیرا خداوند متعال ولادت او را پنهان می دارد و خودش را

1- . خصال: 394
2- . علل الشرائع 2: 410

غایب می گرداند، تا اینکه وقتی ظهور می کند، بیعتی در گردنش نباشد. او نهمین امام از فرزندان برادرم حسین است. او فرزند بانوی کنیزان است. خداوند عمر او را در مدت غیبتش طولانی می گرداند، آنگاه با قدرت کامله خود، او را به صورت جوانی که چهل سال داشته باشد، آشکار می سازد تا مردم بدانند که خداوند بر همه چیز قدرت دارد.»(1)

4. تفسیر قمی: خثعمی می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: «تفسیر «حم عسق» عبارت است از عدد سال های غیبت قائم علیه السلام .و قاف کوهی است که تمام دنیا را احاطه کرده و از زمرد سبز است و سبزی آسمان به خاطر این کوه است و علم همه اینها در «عسق» هست.»(2)

5. قرب الاسناد: ازدی می گوید: من و ابو بصیر در حالی که علی بن عبدالعزیز با ما بود بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم. من ازحضرت پرسیدم: «شما صاحب ما هستید؟» حضرت فرمود: «من صاحب شما هستم؟» آنگاه پشت بازوی مبارکش را گرفت و فرمود:«من پیرمردی سالخورده ام؛ صاحب شما جوانی نورس است.»(3)

مؤلف: «من صاحب شما هستم؟» استفهام انکاری است، (یعنی صاحب الامر شما نیستم) و احتمال دارد به این معنی باشد که من صاحب شما هستم، ولی آن قائمی که شما در نظر دارید، نیستم.

6. احتجاج: از حضرت امام حسن مجتبی و آن حضرت از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهما روایت کرده است که فرمود: «خداوند در آخرالزمان و روزگاری سخت، در میان جهل و نادانی مردم، مردی را برمی انگیزد و او را با

1- . احتجاج: 290
2- . تفسیر قمی 2: 268
3- . قرب الاسناد: 44

فرشتگان خود تأیید می کند، یاران او را حفظ می نماید و با آیات و نشانه های خودش نصرت می دهد و بر کره زمین غالب می گرداند، تا آنجا که مردم پاره ای از روی میل و گروهی با اجبار به دین خدا می گروند.

سپس او زمین را پر از عدل و داد و نور و برهان می کند. تمام مردم جهان در برابر وی خاضع می شوند. هیچ کافری باقی نمی ماند، جز اینکه مؤمن می شود، و هیچ بدکاری نمی ماند، جز اینکه اصلاح می گردد. در دولت او درندگان آزادانه زندگی می کنند، زمین چنان که باید گیاهان خود را بیرون می دهد و آسمان برکات خود را فرومی فرستد. گنج ها (و معادن) زمین برای او آشکار می شود و چهل سال در بین مشرق و مغرب عالم سلطنت می کند.خوشا به حال آنها که روزگار او را درک می کنند و سخنان او را می شنوند !»(1)

مؤلف: اخبار گوناگونی که درباره مدت سلطنت آن حضرت به ما رسیده است، بعضی از آنها ناظر به تمام مدت سلطنت حضرت است، قسمتی مدت استقرار دولتش را معین می کند و پاره ای بر حسب سال و ماه، در میان ما مشهور است و برخی بر اساس سال ها و ماه های طولانی ایام دولت آن حضرت می باشند، و اللّه یعلم.

7. کمال الدین: محمد بن حنفیه از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است. خداوند کار او را در یک شب روبه راه می کند.» و در روایت دیگر فرمود: «خداوند او را در یک شب آماده می سازد.»(2)

8.کمال الدین: مفضل بن عمر از امام جعفر صادق و آن حضرت از پدرش امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هنگامی که قائم ظهور می کند، این آیه

1- . احتجاج: 293
2- . کمال الدین: 152

را می خواند: «فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ»(1)، {وچون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.}(2)

9. کمال الدین: مفضل بن عمر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «مبادا شما شیعیان کاری کنید که خود را میان دشمنان مشهور گردانید و آنچه ما درباره قائم به شما می گوییم، به آنها اظهار کنید! به خدا قسم امام شما سال های متمادی از روزگار شما غایب می گردد و شما آزمایش می شوید، تا جایی که گفته می شود او مرده یا کشته شده و اگر هست، به کدام بیابان رفته است. دیدگان مؤمنین در فراق او سرشک اشک فرو می ریزد. کار شما به جایی می رسد که مانند کشتی در امواج دریا، هر لحظه به این طرف و آن طرف میل کنید و مضطرب و منقلب شوید. در آن ورطه هیچ کس جز آن کس که خداوند از وی پیمان گرفته و ایمان را در لوح دل او نوشته و با روح خود مؤید داشته است، نجات نمی یابد. دوازده پرچم که با هم اشتباه می شوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمی دهند، برافراشته می گردد.»

مفضل می گوید: در این موقع گریه ام گرفت. حضرت پرسید: «برای چه گریه می کنی؟» عرض کردم: «چرا گریه نکنم، با اینکه شما می فرمایید دوازده پرچم با هم اشتباه می شوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمی دهند؟ با این وصف ما چه کنیم؟» حضرت نگاهی به آفتاب داخل صفه ای که نشسته بودیم کرد و فرمود: «این آفتاب را می بینی؟» عرض کردم آری! فرمود: «به خدا قسم مطلب از این آفتاب هم روشن تر است.»(3)

1- . شعراء / 21
2- . کمال الدین: 308
3- . کمال الدین: 325

این روایت در غیبت شیخ طوسی و در نعمانی به دو سند دیگر هم روایت شده است.(1)

مؤلف: «تنویه» به معنای مشهور کردن است، یعنی خود را مشهور مسازید یا مردم را به دین خود دعوت نکنید یا آنچه ما درباره قائم علیه السلام و غیر آن به شما می گوییم، از اموری که مخفی کردنش از مخالفین لازم است، مشهور همگان نسازید.

عبارت «و لیمحّص» از باب تفعیل و فعل مجهول از باب تمحیص است، به معنای ابتلا و امتحان و نسبت دادن این امر به حضرت علیه السلام یا مجاز است، یا بنابراین که فعل مجرد و معلوم خوانده شود و از عبارت «محص الظبی» بر وزن منع گرفته شده و به آهو در وقت دویدن گفته می شود، و عبارت «محص منی» یعنی از من گریخت و در بعضی نسخ کافی بنا بر مجهول مخاطب است از باب تفعیل و مؤکد به نون تأکید است و این نسخه ظاهرتر است، و در غیبت نعمانی عبارت «لیخملن»نوشته شده است.

شاید مراد از اخذ میثاق، قبول این پیمان در روزی است که خدا میثاق پیامبر خود و اهل بیتش را همراه با پیمان ربوبیتشگرفت، همان گونه که در اخبار گذشت و عبارت ایمان را در لوح دل او نوشته، اشاره به آیه«لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»، {قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند - هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند - دوست بدارند. در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی ازجانب خود تأیید

1- . غیبت نعمانی: 152

کرده است }(1)و آنها را با روح خود مؤید داشته است، این روح همان روح ایمان است. چنان که گذشت.

کلمه «مشتبهه» یعنی امر بر خلق مشتبه می شود، یا امر متشابه است و در ظاهر بعضی از آن، با بعضی دیگر شبیه است. و عبارت «لا یدری» مجهول است و «ایّ» به سبب لا یدری مرفوع است، یعنی دانسته نمی شود که کدام یک از آن حق است و باطل از آن قابل تمیز است و این جمله تفسیر اشتباه است که از مشتبهه فهمیده شد و گفته شده: «ایّ» مبتدا و «من ایّ» خبر آن است، یعنی هر رایتی از آن دانسته نمی شود که از کدام جهت است، از جهت حق یا جهت باطل، و گفته شده است که دانسته نمی شود که کدام مرد از کدام رایت است تا نسبت به آنها نظام شکل بگیرد، و اولی ظاهرتر است.

10. کمال الدین: عبدالعظیم حسنی (حضرت عبدالعظیم مدفون در ری) می گوید: به حضرت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: «من امیدوارم قائم اهل بیت پیغمبر که زمین را پر از عدل می کند از آن پس که پر از ظلم و ستم گردد، شما باشید.» حضرت فرمود: «ای ابوالقاسم! (کنیه حضرت عبدالعظیم،ابوالقاسم است) هر یک از ما ائمه، قائم به امر خداوند هستیم و هادی و رهنمای دین او می باشیم، ولی قائمی که خداوند زمین را به وسیله او از لوث وجود کافران و منکرین پاک می نماید، و آن را پر از عدل و داد می کند، کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده می ماند و خودش غایب می شود و ذکر نام وی برای شما حرام است. او هم نام رسول خدا و هم کنیه آن حضرت است.

او کسی است که زمین برایش در هم نوردیده می گردد، هر مشکلی به خاطر او آسان می شود و یارانش به تعداد اصحاب پیغمبر در جنگ بدر، یعنی سیصد و سیزده

1- . مجادله / 22

نفر از دورترین نقاط زمین، گرد وی جمع می شوند. چنان که خداوند می فرماید:«أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد، در حقیقت، خدا بر همه چیز تواناست. }(1)

وقتی که این عده از مخلصین در پیرامون او اجتماع نمودند، ظهور می کند و هنگامی که پیمان کامل گشت، یعنی تعداد آنها به ده هزار نفر رسید، به اذن پروردگار قیام می کند و چندان از دشمنان می کشد که خداوند راضی گردد.

حضرت عبدالعظیم گفت: عرض کردم: «آقای من! از کجا معلوم می شود خدا راضی شده؟» فرمود: «خدا رحمت خود را در قلب وی می اندازد. چون به مدینه بیاید «لات» و «عزی» را بیرون می آورد و آتش می زند.(2)

این روایت در احتجاج هم ذکر شده است.(3)

مؤلف: لات و عزی دو بت قریش و اولی و دومی است.

11. غیبت طوسی: مفضل بن عمر روایت می کند که از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر جابر سؤال کردم. فرمود: «برای افراد فرومایه حکایت مکن که آن را ضایع می کنند. مگر قرآن نخوانده ای که خداوند می فرماید: «فَإِذا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ»، {پس چون در صور دمیده شود. }(4) امامی از ما غایب است، هر وقت خداوند بخواهد او را ظاهر می گرداند و نکته ای در دلش پدید می آورد و او هم به دستور خداوند قیام می کند.»(5)

1- . بقره / 148
2- . کمال الدین: 351
3- . احتجاج: 473
4- . مدثر / 8
5- . غیبت طوسی: 164

این حدیث در رجال کشی هم مذکور است.

مؤلف: ذکر آیه در حدیث، برای بیان این معنی است که در زمان امام علیه السلام امکان اظهار آن امور باشد. یا برای این بوده که بفهماند بعضی از تفاسیر ما را همه مردم نمی توانند بفهمند، مانند تفسیر همین آیه.

12. کنز الفوائد: ابن عباس در تفسیر آیه شریفه «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ»، {اگر بخواهیم، معجزه ای ازآسمان برآنان فرود می آوریم، تادر برابرآن، گردن هایشان خاضع گردد} فرمود: «این آیه درباره ما و بنی امیه نازل شده است، به این معنی که ما دولتی خواهیم داشت که گردن های بنی امیه، بعد از آن همه عزت و دیدن مشقت و خواری، در پیش ما خاضع می شود.»(1)

13. کنز الفوائد: ابن سدیر روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً» سؤال کردم. فرمود: «این آیه درباره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است که خداوند او را به نام از آسمان صدا می زند.(2)

14. کنز الفوائد: معلی بن خنیس از حضرت صادق و آن حضرت از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: «در سه موقع منتظر فرج و ظهور مهدی علیه السلام باشید!» عرض شد: «آن سه مورد چیست؟» فرمود: «کشمکش اهل شام با یکدیگر؛ آمدن پرچم های سیاه از خراسان؛ و بروز وحشتی در ماه رمضان.» عرض شد: «وحشت از چیست؟»

فرمود: «آیا این آیه شریفه را نشنیده اید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً ...»؟ این آیت و علامت آسمانی به قدری وحشت آور است که دختران دوشیزه،

1- . تأویل الآیات الظاهره: 383
2- . همان

سراسیمه از پرده بیرون می دوند و هر کس که در خواب است، از خواب می پرد و آنها که بیدارند، به خواب می روند.»(1)

15. غیبت طوسی: حسن بن زیاد صیقل می گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «قائم ما قیام نمی کند،مگر هنگامی که گوینده ای از آسمان صدا زند و دوشیزگان در پشت پرده و تمام مشرق و مغرب آن را بشنوند، و آیه «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً ...» در خصوص آن روز نازل شده است.»(2)

16. کمال الدین: ابو صلت هروی می گوید:به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: «علامت قائم شما به هنگام ظهورچیست؟» فرمود: «علامت وی این است که از لحاظ سن پیر، ولی در انظار مردم جوان است.به طوری که بیننده او را چهل ساله یا کمتر می داند. و یکی از علائم او این است که با گذشت روزها و شب ها، تا هنگام وفات پیر نمی شود.»(3)

17. کمال الدین: ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «قائم علیه السلام در روز شنبه و عاشورا، یعنی روز شهادت امام حسین علیه السلام قیام می کند.»(4)

18. کمال الدین: ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اول کسی که با قائم بیعت می کند، جبرئیل است که به صورت پرنده سفیدی از آسمان فرود می آید و با وی بیعت می کند. آنگاه یک پای خود را روی خانه خدا در مکه و پای دیگر روی بیت المقدس می گذارد و با صدای رسا و فصیح،

1- . تأویل الآیات الظاهره: 384
2- . غیبت طوسی: 177
3- . کمال الدین: 591
4- . همان: 593

به طوری که تمام مردم روی زمین بشنوند، می گوید:« أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»(1)، {[هان] امرخدا در رسید، پس در آن شتاب مکنید.}(2)

در تفسیر عیاشی این روایت از حضرت صادق به روایتی دیگر از امام محمد باقر علیه السلام هم نقل کرده است.(3)

19. کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: «به زودی سیصد و سیزده نفر به مسجد شما، یعنی مسجد مکه می آیند و اهل مکه می دانند که پدران و نیاکان آنها، اینان را به وجود نیاورده اند (یعنی می دانند که آن سیصد و سیزده نفر از اهل مکه و همشهری آنها نیستند و همه از اطراف آمده اند). آنها شمشیرهایی با خود دارند که بر هر شمشیر کلمه ای نوشته شده و هر کلمه ای، هزار کلمه را می گشاید.آنگاه خداوند بادی می فرستد که در هر بیابانی صدا می زند: «این است مهدی که همچون داود و سلیمان پیغمبر حکومت می کند و هنگام حکم گواه نمی خواهد!»(4)

20. غیبت نعمانی: نعمانی نیز این روایت را ذکر کرده و در آن می گوید : «بر هر شمشیر هزار کلمه نوشته شده که هر کلمه، کلید هزار کلمه است.»(5)

21. کمال الدین: مفضل بن عمر گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «این آیه دربارهٔ گمشدگان یاران قائم نازل شده است: «أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً» {هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد.} آنها هنگام شب از روی فرش خانه خود ناپدید می شوند و صبح در مکه خواهند بود. بعضی از آنها روز در ابرها حرکت می کنند و نام پدر و حسب و نسب او را همه کس

1- . نحل / 1
2- . کمال الدین: 608
3- . تفسیر عیاشی 2: 275
4- . کمال الدین: 608
5- . غیبت نعمانی: 314

می داند.»عرض کردم: «از این دو دسته کدام یک از لحاظ ایمان افضل می باشند؟» فرمود: «آنها که روزها در ابرها حرکت می کنند.»(1)

22. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «سن ولی خدا (قائم) به اندازه سن ابراهیم خلیل است که صد و بیست سال بود و به شکل جوان «موفق» سی ساله ای ظاهر می شود.»(2)

در غیبت نعمانی نیز این روایت آمده است، با این اضافه که چون حضرت به این شکل ظهور کند، عده ای از مردم از وی روی می گردانند و او زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.(3)

مؤلف: شاید مقصود از صد و بیست سال سن حضرت، این باشد که بعد از ظهور تا هنگام وفات این مقدار عمر می کند. یا اینکه قبلا این مدت تقدیر شده بود و بعد به عللی «بداء» حاصل شد.

23. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود:«چون قائم ظهور کند، مردم منکر وی می شوند، زیرا او به صورت جوان موفقی به سوی مردم برمی گردد و جز آنها که خداوند در عالم ذرّ از آنان پیمان گرفته باشد، کسی بر اعتقاد سابقش نسبت به او باقی نمی ماند.»(4)

24. غیبت نعمانی: بطائنی از آن حضرت این روایت را ذکر کرده و می گوید: در غیر این روایت، حضرت فرمود: «یکی از بزرگ ترین گرفتاری ها این است که

1- . کمال الدین: 610
2- . غیبت طوسی: 420
3- . غیبت نعمانی: 189
4- . غیبت طوسی: 420

صاحب الامر به صورت جوانی به سوی مردم برمی گردد، در حالی که مردم خیال می کنند او پیرمردی سالخورده است.»(1)

مؤلف: شاید مقصود از کلمه «موفق» در جمله «جوان موفق»، این باشد که اعضای حضرت با هم متوافق و اندامش معتدل است، یا کنایه از این باشد که حضرتش در موقع ظهور، در اواسط روزگار جوانی، بلکه آخر ایام جوانی به نظر می آید، زیرا در مثل در این سنین است که انسان موفق به تحصیل کمال می شود.

25. غیبت طوسی: سیف بن عمیره می گوید: من در نزد منصور دوانقی (خلیفه عباسی) بودم که بدون مقدمه گفت: «ای سیف! باید روزی بیاید که گوینده ای از آسمان یکی از اولاد ابی طالب را به نام صدا زند.» پرسیدم: «آیا این را کسی روایت می کند؟» گفت: «به خدایی که جان من در دست اوست، این را با دو گوشم از او (امام محمد باقر علیه السلام) شنیدم که می گفت: «روزی بیاید که گوینده ای از آسمان مردی را به نام صدا زند.» گفتم: «من نظیر این حدیث را تاکنون نشنیده ام.» گفت: «ای شیخ! اگر آن روز فرا رسد، ما (بنی عباس) نخستین کسی خواهیم بود که دعوت او را می پذیریم، زیرا او یکی از عموزادگان ما است.» پرسیدم: «کدام عموزاده شما؟» گفت: «مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام است.»

آنگاه گفت: «ای شیخ! اگر تمام مردم دنیا این حدیث را روایت می کردند، من از آنها باور نمی کردم، ولی بدان که این حدیث را من از محمد بن علی (امام محمد باقر علیه السلام) شنیدم و می دانی که او کیست!»(2)

این حدیث در کتاب «ارشاد القلوب» شیخ مفید هم ذکر شده است.(3)

1- . غیبت نعمانی: 188
2- . غیبت طوسی: 433
3- . ارشاد القلوب: 366

26. کافی: امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً»، {پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد} فرمود: «خیرات در این آیه، ولایت و دوستی ماست و آنها که خداوند هر جا باشند یک جا جمع می کند، یاران قائم هستند که سیصد و اندی نفر مرد می باشند.» سپس حضرت فرمود: «به خدا قسم آنها «امه معدوده» ای هستند که در قرآن است، و خداوند در یک لحظه آنها را مانند پاره های ابر فصل پاییز، در یک جا جمع می کند.»(1)

27. غیبت طوسی: ثمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند و می گوید: به آن حضرت عرض کردم: امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: «خروج سفیانی از امور حتمی است؛ ندای آسمانی نیز از امور حتمی است؛ طلوع خورشید از مغرب نیز از امور حتمی است و چیزهای دیگری که همه را می فرمود، از امور حتمی است.» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «و اختلاف بنی فلان (عباس) نیز حتمی است.»

عرض کردم: «صدای آسمانی چگونه است؟» فرمود: «اول روز گوینده ای از آسمان صدا می زند، به طوری که همه مردم با زبان های مختلف خود آن را می شنوند و می گوید: «آگاه باشید که حق در پیروی از علی و شیعیان اوست.!» آنگاه شیطان در آخر همان روز از زمین صدا می زند:«آگاه باشید که حق در پیروی از عثمان و پیروان اوست!» و در آن وقت است که اهل باطل دچار تردید می شوند.»(2)

این روایت در ارشاد القلوب مفید هم روایت شده است.(3)

1- . کافی: 820
2- . غیبت طوسی: 435
3- . ارشاد القلوب: 366

28. غیبت طوسی: از حسن بن محبوب، از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که در ضمن حدیث طولانی - که ما آنچه را که مورد احتیاج بود از آن تلخیص کردیم - فرمود: «آشوبی روی می دهد که زیرکان و اشخاص با احتیاطی که از خواص ما می باشند نیز دامنشان به آن ورطه کشیده می شود، و این به هنگامی است که شیعیان سومین (امام) از اولاد مرا از دست بدهند. اهل آسمان و زمین بر وی گریه می کنند. چه بسیارند مؤمنینی که موقع از دست رفتن «ماء معین»، آب صاف و زلال (قائم) متأسف و تشنه و محزون می باشند.گویا آنها را می بینم که بسیار مسرورند! آنها را صدا می زنند و آن صدا از دور شنیده می شود. چنان که از نزدیک شنیده می شود، و آن صدا برای اهل ایمان رحمت و برای کفار عذاب است.»عرض کردم: «آن صدا چیست؟» فرمود: «در ماه رجب سه صدا از آسمان شنیده می شود: صدای اول این است: «آگاه باشید که خدا مردم ستمگر را لعنت می کند!» صدای دوم می گوید: «ای اهل ایمان، روز رستخیز نزدیک است!» و در صدای سوم، شخصی را در سمت خورشید می بینند که می گوید: «این امیرالمؤمنین است که برای کشتن بیدادگران حمله می آورد!»

در روایت حمیری می گوید: «در صدای سوم، شخصی در نزدیکی خورشید دیده می شود که می گوید: «خداوند فلانی را فرستاد؛ سخنان او را بشنوید و از وی پیروی کنید!» و هر دو راوی گفته اند: «در این موقع، فرج (و آزادی) مردم و آنها که مرده اند و دوست داشتند که شاید در آن وقت زنده می بودند، فرا می رسد و خداوند سینه های مردم با ایمان را شفا می دهد.»(1)

در غیبت نعمانی هم این روایت ذکر شده است.

1- . غیبت طوسی: 239

29. غیبت طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم را در شب بیست و سوم به نام صدا می زنند و روز عاشورا قیام می کند؛ همان روزی که حسین بن علی

علیهما السلام به شهادت رسید.»(1)

30. غیبت طوسی: حضرت جواد علیه السلام فرمود: «گویا می بینم که قائم در روز عاشورا و روز شنبه، در بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در پیش آن حضرت صدا می زند: «بیعت از آن خداست!» سپس قائم، زمین را پر از عدل و داد می کند، همان طور که پر از ظلم و ستم شده باشد.»(2)

31. غیبت طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: «آمدن قائم امری حتمی است.»عرض کردم: «صدای آسمانی چگونه است؟» فرمود: «در اول روز گوینده ای از آسمان صدا می زند: «آگاه باشید که حق در پیروی علی و شیعیان اوست!» آنگاه شیطان در آخر همان روز صدا می زند: «آگاه باشید که حق در پیروی از عثمان و پیروان اوست!» و در آن موقع اهل باطل دچار تردید می شوند.»(3)

32. غیبت طوسی: محمد بن مسلم گفت: «گوینده ای از آسمان قائم را به نام صدا می زند، به طوری که مردم مابین مشرق و مغرب آن را می شنوند و از وحشت آن، هر کس که به خواب رفته، بیدار می شود و می ایستد و هر کس که ایستاده، روی زمین می نشیند و هر کس که نشسته، برمی خیزد، و آن صدای جبرئیل امین است.»(4)

1- . غیبت طوسی: 239
2- . غیبت طوسی: 452
3- . همان: 453
4- . همان

33. غیبت طوسی: حذیفه یمانی گفت: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که از مهدی سخن می گفت و از جمله فرمود: «در بین رکن و مقام از مردم بیعت می گیرد.نام وی احمد و عبداللّه و مهدی است و این هر سه اسامی اوست.»(1)

34. غیبت طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «قائم سیصد و نه سال سلطنت می کند؛ به همان مدت که اصحاب کهف در غار خود ماندند. او زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. خداوند شرق و غرب زمین را برای او می گشاید و چندان از مردم بی دین به قتل می رساند که جز دین محمد صلی الله علیه و آله باقی نماند. و او به روش سلیمان بن داود حکومت می کند.»(2)

35. غیبت طوسی: عبدالکریم بن عمرو خثعمی گفت:به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «قائم چند سال سلطنت می کند؟» فرمود: «هفت سال که به حساب سال شما، هفتاد سال می شود.»(3)

36. ارشاد القلوب: ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قائم ظهور نمی کند مگر در سال طاق، یعنی سال یکم یا سوم یا پنجم یا هفتم یا نهم.»(4)

37. تفسیر عیاشی: خادم امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت: از آن حضرت تأویل آیه «أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی

1- . غیبت طوسی: 454
2- . غیبت طوسی: 474
3- . همان
4- . ارشاد القلوب: 354

شما را [به سوی خود باز] می آورد} را سؤال کردم. فرمود: «به خدا قسم اگر قائم ظهور کند، خداوند شیعیان ما را از تمام شهرها به دور وی گردآورد.»(1)

38. غیبت نعمانی: حماد جلاب (گلاب) می گوید: در محضر حضرت صادق علیه السلام از قائم سخن به میان آمد. حضرت فرمود: «وقتی قائم قیام می کند، مردم خواهند گفت: «از کجا ممکن است او بیاید و حال آنکه استخوان های او پوسیده است!»(2)

39. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم ظهور کند، این آیه را می خواند: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُكْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِينَ»، {و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.}(3)

همچنین مفضل از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «صاحب این امر غیبتی دارد که در آن می گوید: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُكْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِينَ»، {و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.}(4)

و در کتاب مزبور، از امام محمد باقر علیه السلام نیز این روایت منقول است.(5)

40. غیبت نعمانی: عبداللَّه بن سنان می گوید: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. شنیدم که مردی از اهل «همدان» می گفت: اهل تسنن ما را سرزنش می کنند و می گویند: «شما عقیده دارید که گوینده ای از آسمان صاحب الامر را صدا

1- . تفسیر عیاشی 1: 85
2- . غیبت نعمانی: 155
3- . همان: 174
4- . همان
5- . همان

می زند.» حضرت که تکیه داده بود، چون این را شنید در خشم شد، تکانی خورد و نشست. آنگاه فرمود: «این موضوع را از من روایت نکنید، بلکه از پدرم نقل کنید که در این صورت، اشکالی برای شما پیش نمی آورد.خدا را گواه می گیرم که من از پدرم شنیدم که می فرمود: «به خدا قسم این مطلب در کتاب خدای عزوجل است، آنجا که می گوید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ»، {اگر بخواهیم، معجزه ای از آسمان برآنان فرود می آوریم، تا در برابر آن،گردن هایشان خاضع گردد. }

به مصداق این آیه، هیچ کس در آن روز باقی نمی ماند، جز اینکه گردنش در برابر این علامت خم می شود. اهل زمین وقتی شنیدند که صدایی از آسمان می آید و می گوید: «آگاه باشید که حق در پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان اوست»، ایمان می آورند.فردای آن روز شیطان به هوا بالا می رود، به طوری که از نظر مردم روی زمین ناپدید می شود، آنگاه صدا می زند: «آگاه باشید که حق در پیروی از عثمان و پیروان اوست، زیرا او مظلوم کشته شد. از وی خونخواهی کنید !»

سپس حضرت فرمود: «خداوند مؤمنین را به وسیله صدای اول، بر عقیده حق ثابت می دارد و آنها که بیماری در دل دارند، در آن روز دچار شک و تردید می شوند. به خدا قسم آن بیماری، دشمنی ما اهل بیت است. آنها در آن موقع از ما بیزاری می جویند و از ما انتقاد می کنند و می گویند: «صدای اول سحری از سحرهای این خاندان بود !» آنگاه حضرت صادق علیه السلام این آیه را قرائت فرمود: «وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ»(1)، {وهرگاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند: «سحری دایم است. }(2)

1- . قمر / 2
2- . غیبت نعمانی: 260

این روایت را نعمانی در غیبت، به دو سند دیگر از عبداللَّه بن سنان از آن حضرت نیز روایت کرده است که عماره همدانی آن را از حضرت پرسید و همان جواب را شنید.(1)

41. غیبت نعمانی: فضیل بن محمد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «صدای اول که از آسمان قائم را به نام صدا می زند، در کتاب خدا (قرآن) بیان شده است.»عرض کردم: «در کجا؟» فرمود: در سوره «طسم تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ» یعنی آیه «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً ...» سپس فرمود: «وقتی آن صدا را شنیدند، چنان می شوند که گویی مرغ بر روی سر آنها نشسته است.»(2)

مؤلف: ابن اثیر در نهایه راجع به این جمله «کأن علی رؤسهم الطیر» که درباره صفات اصحاب پیغمبر گفته شده است،می گوید: چون آنها آرام و موقر بودند و کسی از آنها خشم و سبکی ندید، بدین وصف موصوف گشتند (یعنی به آنها می گفتند از بس موقر و آرامند، گویی مرغ بر روی سر آنها نشسته است)، زیرا مرغ جز در جای ساکن و آرام نمی نشیند.

من (مؤلف) می گویم: شاید در این روایت، مقصود وحشت و حیرتی است که مردم از شنیدن آن صدای آسمانی پیدا می کنند.

42. غیبت نعمانی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که عباسی بر چوب های منبر مروان بالا رفت، تومار سلطنت بنی عباس در هم پیچیده می شود.» حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ناچار برای ماست آذربایجان، هیچ چیزی نمی تواند با آن برابری کند. وقتی که چنین شد، همچون گلیم پاره های

1- . غیبت نعمانی: 261 - 262
2- . همان: 263

خانه های خود باشید، و بانگ در بیابان بیداء، پس وقتی که شخص متحرکی حرکت کرد، به سوی او بشتابید، هر چند مانند کودکان روی دست و شکم راه بروید. به خدا قسم گویا به او نگاه می کنم که در بین رکن و مقام، از مردم به کتاب جدیدی که بر عرب دشوار است، بیعت می گیرد.» سپس فرمود: «وای بر عرب از شری که نزدیک است!»(1)

43. غیبت نعمانی: زراره می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود:«نام قائم (از آسمان) برده می شود، پس مردم به طرف او که در پشت مقام ابراهیم است می آیند و می گویند: «نام تو را بردند، چرا منتظری؟» سپس دست او را گرفته بیعت می کنند.»

در این موقع زراره گفت: «خدا را شکر! ما شنیده بودیم که قائم با بی میلی از مردم بیعت می گیرد و علت بی میلی او را نمی دانستیم، ولی فعلا فهمیدیم که بی میلی او گناه نیست.» (زیرا منتظر بوده که از آسمان بیعت گرفتن با وی اعلام شود و آنگاه بیعت مردم را بپذیرد.)(2)

44. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «از امور حتمی و مسلم این است که می باید پیش از قیام قائم، سفیانی خروج کند؛ فرورفتگی در «بیداء» پدید آید؛ مردی پاکدل (در بین رکن و مقام) کشته شود؛ و گوینده ای از آسمان صدا زند.»(3)

45. غیبت نعمانی: ناجیه عطار روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیده است که می فرمود: «گوینده آسمانی بانگ می زند: «مهدی فلانی پسر فلانی است!» و نام خود او و پدرش را می برد.سپس شیطان هم بانگ می زند که فلانی و پیروان او بر حق است!» و مقصود حضرت، مردی از بنی امیه (عثمان) بود.(4)

1- . غیبت نعمانی: 263
2- . غیبت نعمانی: 263
3- . همان: 264
4- . همان

46. غیبت نعمانی: زراره می گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «گوینده ای از آسمان بانگ می زند که فلانی (مهدی) رئیس شماست و علی و شیعیان او رستگارند!» من عرض کردم: «پس بعد از این اعلان کی با مهدی می جنگد؟» فرمود: «شیطان هم بانگ می زند که فلانی و پیروان او رستگارند! که مقصود مردی از بنی امیه می باشد (و همین باعث اختلاف و جنگ پیروان حق و باطل می گردد).»

عرض کردم: «چه کسانی راست را از دروغ تمیز می دهند؟» فرمود: «کسانی که این موضوع را قبلا روایت کرده اند و پیش از اینکه روی دهد، معتقدند که چنین چیزی روی می دهد، می دانند که طرفدار حق و راستگویان، خود آنها می باشند.»(1)

47. غیبت نعمانی: زراره می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «من خیلی تعجب می کنم که چگونه با قائم جنگ می کنند، با اینکه آن همه کارهای شگفت انگیز را می بینند، مانند فرو رفتن لشکر (سفیانی) در بیابان و بانگی که از آسمان شنیده می شود؟» حضرت فرمود: «شیطان، مردم را به حال خود نمی گذارد و بانگی می زند (که مطلب را بر آنها مشتبه می سازد)، چنان که در روز عقبه به نام پیغمبر صلی الله علیه و آله بانگ زد.»(2)

48. غیبت نعمانی: به نقل از هشام بن سالم می گوید: «به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جریری برادر اسحاق به ما می گوید: «شما شیعیان عقیده دارید که دو صدا شنیده می شود؛ کدام صدا راست و کدام دروغ است؟» (یعنی چگونه می توان راست و دروغ آن را تشخیص داد؟) حضرت فرمود: «به او بگویید آنچه در این خصوص به ما خبر داده اند و تو آن را انکار می کنی، همان راست است.»(3)

1- . غیبت نعمانی: 264
2- . همان
3- . همان

49. غیبت نعمانی: هشام بن سالم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «دو بانگ از آسمان شنیده می شود: یک بانگ در اول شب و یک بانگ در آخر شب دوم.» من عرض کردم: «جریان از چه قرار است؟» فرمود: «یک صدا از آسمان و دیگری از شیطان است.» عرض کردم: «چگونه می توان یکی را از دیگری تمیز داد؟» فرمود: «هر کس که پیش از واقع شدن، آن را از ما شنیده است، حق و باطل آن را تمیز می دهد.»(1)

50. غیبت نعمانی: عبدالرحمن بن مسلمه گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «سنّیان ما را سرزنش می کنند و می گویند وقتی دو صدا (هنگام ظهور مهدی) شنیده شود، از کجا می توان فهمید که کدام حق و کدام باطل است؟» حضرت پرسید: «شما چه جوابی به آنها می دهید؟» عرض کردم: «جوابی به آنها نمی دهیم.» فرمود: «بگویید: کسی که پیش از وقوع این بانگ آسمانی به آن اعتقاد دارد، بعد از وقوعش نیز حق را تشخیص داده و آن را تصدیق می کند. خداوند فرموده:«أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»(2)، { پس، آیا کسی که به سوی حقّ رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید. }(3)

51. غیبت نعمانی: عبداللَّه بن سنان می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «گوینده ای از آسمان اسم صاحب الامر را می برد و می گوید: «دولت حق از آن فلان بن فلان است، پس درباره چه چیزی با او جنگ می کنید؟»(4)

1- . غیبت نعمانی: 265
2- . یونس / 35
3- . غیبت نعمانی: 266
4- . غیبت نعمانی: 266

52. غیبت نعمانی: عبداللَّه بن حماد انصاری در ماه رمضان سال 229 از عبداللَّه بن سنان روایت کرده است که گفت: «از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «این امری که شما چشم های خود را به آن دوخته اید (دولت آل محمد صلی الله علیه و آله) تحقق نمی یابد، مگر هنگامی که گوینده ای از آسمان بانگ زند: «آگاه باشید که فلانی صاحب الامر است! پس بر سر چه چیزی جنگ می کنید؟»(1)

53. غیبت نعمانی: عبداللَّه بن سنان می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «قتل و مرگ چنان مردم را فرا گیرد که به خانه خدا پناه برند. آنگاه از بس کار جنگ سخت می شود، گوینده ای از آسمان بانگ می زند که بر سر چه موضوعی جنگ و خونریزی می کنید؟ صاحب شما فلانی است!»(2)

54. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون شب جمعه فرا رسید، خداوند فرشتگان خود را به آسمان دنیا می فرستد و هنگام طلوع صبح، منبری از نور در جنب بیت المعمور برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام می گذارد و آنها از آن بالا می روند. سپس خداوند امر می کند که فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین پای منبر آنها اجتماع می کنند و درهای آسمان گشوده می شود. آنگاه هنگام ظهر، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «پروردگارا! اکنون موقع وعده ای است که در کتاب خود وعده داده ای و آن این آیه است:«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، {خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد} (3)فرشتگان و پیغمبران نیز همین مطلب را می گویند.» سپس

1- .[1] غیبت نعمانی: 266
2- .[2] همان
3- . نور / 55

محمد و علی و حسن و حسین به سجده می افتند. آنگاه می گویند: «خدایا (بر بی دینان) غضب کن! زیرا حریمت هتک شده و برگزیدگانت کشته گشته و بندگان نیکوکارت خوار گردیده اند.» خداوند هم آنچه می خواهندمی کند و این وقت معلومی است.»(1)

55. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قائم را اسم می برند و می گویند: «ای فلان بن فلان!»(2)

56. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قائم در روز عاشورا قیام می کند.»(3)

57. غیبت نعمانی: جابر جعفی روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به وی فرمود: «ای جابر! قائم ظهور نمی کند، مگر اینکه شام را آشوبی فرا گیرد که هر چه بخواهند راه فراری بیابند، پیدا نکنند، و جنگی در بین کوفه و حیره واقع شود که کشتگان آنها در میان راه بیفتند؛ هنگامی که گوینده ای از آسمان بانگ زند.»(4)

مؤلف: عبارت «علی سواء» یعنی در وسط راه.

58. غیبت نعمانی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «منتظر صدایی باشید که ناگهان از جانب دمشق می رسد و در آن صدا، برای شما گشایش بزرگی است.»(5)

59. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مدت سلطنت قائم نوزده سال و چند ماه است.»(6)

1- . غیبت نعمانی: 276
2- . همان: 279
3- . همان: 282
4- . غیبت نعمانی: 282
5- . همان
6- . غیبت نعمانی: 282

60. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مدت سلطنت قائم از ما، نوزده سال و چند ماه است.»(1)

61. غیبت نعمانی: جابر بن یزید جعفی می گوید: شنیدم که امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: «به خدا قسم مردی از ما اهل بیت، مدت سیصد و نه سال سلطنت خواهد کرد.» من عرض کردم: «این در چه وقت خواهد بود؟» فرمود: «بعد از مردن قائم.»عرض کردم: «قائم در روزگار خود چقدر عمر می کند؟» فرمود: «نوزده سال از روز قیام تا هنگام فوتش.»(2)

مؤلف: آن مردی که بعد از فوت قائم به مدت سیصد و نه سال سلطنت می کند،اشاره به سلطنت امام حسین یا دیگری از ائمه علیهم السلام هنگام رجعت آنهاست.

62. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام نوزده سال و چند ماه حکومت می کند.»(3)

63. کافی: بکیر بن اعین می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «چرا خداوند حجرالاسود را در رکنی که فعلا در آن قرار دارد، نهاد و در رکن دیگری قرار نداد؟» فرمود: «خداوند، حجرالاسود را که گوهری بود که از بهشت برای آدم علیه السلام بیرون آورده شده بود، به واسطه پیمانی که از مردم گرفت در آن رکن گذاشت، زیرا وقتی خداوند از اولاد آدم که در پشت های پدرانشان بودند پیمان بندگی گرفت، در آن مکان بود. و در آنجا بود که تمام بنی آدم یکدیگر را در صلب ها دیدند. همچنین از آنجا مرغ بر قائم علیه السلام فرود می آید و نخستین کسی که با وی

1- . همان: 331
2- . غیبت نعمانی: 331
3- . همان

بیعت می کند، همان مرغ است و او به خدا قسم جبرئیل می باشد؛ در همین جا قائم پشت خود را به آن تکیه می دهد. آن رکن حجت و دلیل بر وجود قائم است.»(1)

64. کافی: جریری می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «وقتی ما می گوییم دو صیحه واقع می شود،دشمنان ما را توبیخ و تکذیب می کنند و می گویند که صیحه راستین از دروغین - که هر دو واقع می شود - چگونه باز شناخته می شود؟» حضرت فرمود: «شما به آنها چه پاسخ می گویید؟» گفتم: «چیزی به آنها نمی گوییم!» فرمود: «بگویید کسی که قبلا به آن ایمان آورده باشد، آن را تصدیق می کند. خدای عزوجل می فرماید: «أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»، {پس، آیا کسی که به سوی حقّ رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید}.(2)

در غیبت نعمانی و کافی نیز مثل این دو حدیث ذکر شده است.(3)

65. کافی: سیف بن عمیره می گوید: نزد ابوالدوانیق بودم که شنیدم شروع به سخن کرد و گفت: «ای سیف بن عمیره! یک منادیباید نام مردی از فرزندان ابی طالب را ببرد!» گفتم: «یکی از مردم است؟» گفت: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، با گوشم از خود او شنیدم که می گفت: «باید یک منادی نام مردی را ببرد!» گفتم: «ای امیر مؤمنان! من هرگز مثل این حدیث را نشنیده ام!» پس به من گفت: «ای سیف! اگر چنین باشد، ما اولین کسانی هستیم که این ندا را جواب می دهیم. او یکی از پسرعموهای ماست.» گفتم: «کدام پسرعمویتان؟» گفت: «مردی از فرزندان فاطمه.»

1- . کافی 4: 391
2- . کافی: 772
3- . همان

سپس گفت: «ای سیف! اگر من از محمد باقر علیه السلام نشنیده بودم که این حدیث را می گفت، آنگاه تمام اهل زمین این حدیث را برای من می گفتند، از آنها قبول نمی کردم، ولی اکنون راوی محمد بن علی است و من می پذیرم!»(1)

66. کافی: یعقوب سراج می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «کی موقع فرج شیعیان شما می رسد؟» فرمود: «هنگامی که اولاد عباس با هم کشمکش کردند، پایه سلطنت آنها سست گردید و مردم چشم به آن دوختند؛ عرب لگام های خود را بیرون آورند؛ شوکت هر صاحب شوکتی از میان برداشته شد؛ شخص شامی و یمنی و سفیانی ظاهر گشت؛ سید حسنی از جا حرکت کرد و صاحب الامر، با میراث رسول خدا از مدینه به مکه رفت.»

عرض کردم: «میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟» فرمود: «شمشیر، زره، عمامه، عبا، عصا، پرچم و زین و برگِ اسبِ پیغمبر است. چون وارد مکه می شود، شمشیر از غلاف بیرون می آورد، زره را می پوشد، پرچم می افرازد، عبا و عمامه را می پوشد، عصا را به دست می گیرد و از خداوند اجازه می طلبد که رسما ظهور کند. یکی از دوستانش از این موضوع اطلاع پیدا می کند و نزد سید حسنی می آید و به او خبر می دهد. حسنی هم پیشدستی می کند و قبل از آن حضرت خروج می نماید. اهل مکه بر او هجوم می آورند، او را می کشند و سرش را به شام می فرستند. در آن موقع صاحب الامر قیام می کند، مردم با وی بیعت می کنند و فرمانش را گردن می نهند.

آنگاه مرد شامی (سفیانی) لشکری به مدینه می فرستد و پیش از رسیدن به مدینه، خداوند آنها را هلاک می گرداند. در آن روز اولاد علی علیه السلام از مدینه فرار می کنند و در مکه به قائم ملحق می شوند. سپس صاحب الامر به عراق می آید و

1- . کافی: 772

لشکری به مدینه می فرستد. پس اهل مدینه تأمین پیدا می کنند و به آن شهر برمی گردند.»(1)

این حدیث در کتاب غیبت نعمانی نیز ذکر شده است.(2)

67. کافی: عیسی بن قاسم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «پرهیزکاری از خداوند یگانه ای را که شریک ندارد پیشه سازید و در خود بنگرید! به خدا قسم اگر شخصی گله ای داشته باشد که در آن گله شبانی گماشته باشد، هر وقت شبان بهتری پیدا کند، اولی را جواب کرده و دومی را که به فن شبانی آشناتر است، به جای او می گمارد.

به خدا قسم اگر یکی از شما دو جان داشته باشد که با یکی بجنگد و آن را بیازماید، بعدا اگر آن جان از کف برود، هر تجربه ای که آموخته،درباره آن جان دیگر هم معمول می دارد. ولی حرف در این است که آدمی یک جان بیشتر ندارد. اگر آن از دست رفت، توبه هم می رود. پس اگر مردی از ما (سادات) آمد و شما را دعوت به قیام کرد، شما سزاوارتر به حفظ جان های خود هستید (یعنی فورا دور او را نگیرید.) درست نگاه کنید وببینید که برای چه می خواهید قیام کنید. نگویید زید (بن علی بن الحسین) هم قیام کرد، زیرا زید مردی عالم و راستگو بود. او شما را به خاطر خود نمی خواند، بلکه شما را به خشنودی و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کرد. او اگر قیام کرد، به آنچه که شما را به آن می خواند وفا نمود. او علیه سلطانی که همه گونه شرایط بی دینی در وی جمع شده بود قیام کرد تا ارکان سلطنت او را بشکند.

1- . کافی: 778
2- . غیبت نعمانی: 267

ولی آن سیدی که امروز می خواهد خروج کند، شما را به چه چیزی می خواند؟ اگر به خاطر رضایت و خشنودی آل محمد صلی الله علیه و آله باشد، من صریحا می گویم که ما از قیام وی خشنود نیستیم! او امروز نافرمانی ما را می کند و کسی از ما هم با او نیست، و شایسته است که او لشکرکشی و قیام و انقلاب را از ما نشنود، مگر کسی که تمام اولاد فاطمه علیها السلام با وی همراهی دارند.به خدا قسم صاحب شما کسی است که اولاد فاطمه دور او را گرفته باشند.هر گاه ماه رجب فرا رسید، به نام خدا بیایید و اگر تا ماه شعبان به تأخیر انداختید، اشکالی ندارد. و اگر دوست دارید که روزه را نزد کسان خود بگیرید، شاید برای شما بهتر باشد، و برای شما خروج سفیانی به عنوان علامت آن روز کافی است.(1)

68. کافی: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «به خدا قسم هیچ یک از ما پیش از ظهور قائم قیام نمی کند، مگر اینکه همچون گنجشکی است که پیش از پر و بال درآوردن، از آشیانه خود پرواز کند و بچه ها آن را بگیرند و ملعبه دست آنها شود.»(2)

69. کافی: سدیر صیرفی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «ای سدیر! در خانه ات بنشین و همچون گلیم پاره خانه باش و مادام که شب و روز آرام است، تو نیز آرام گیر و وقتی شنیدی که سفیانی خروج کرده، به سوی ما بیا، هر چند پیاده بیایی.»(3)

70. طرایف: موضوع گوینده ای که از آسمان نام مهدی را می برد و وجوب پیروی از وی را احمد بن منادی در کتاب «ملاحم» و حافظ ابو نعیم در کتاب «اخبار

1- . کافی: 796
2- . کافی: 796
3- . همان

المهدی» و ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» و حافظ ابوالعلاء در کتاب «الفتن» روایت کرده اند.(1)

71. کافی: طیار روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه «سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُ»، {به زودی نشانه های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حقّ است } فرمود: «این آیه آفاقی فرو رفتن بیداء و مسخ شدن بعضی از دشمنان ما و افتادن آنها است.» عرض کردم: «حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُ» چه وقت و کی خواهد بود؟» فرمود: «به آن کار نداشته باش! آن قیام قائم است.»(2)

72. کفایه الاثر: حضرت صادق از پدران بزرگوارش، از علی علیهم السلام و آن حضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «یا علی! موقعی که قائم ظهور کند، سیصد و سیزده نفر، به تعداد مردان جنگ بدر به گرد وی اجتماع کنند و چون وقت آمدنش نزدیک شود، شمشیر غلاف شده ای دارد که همان شمشیر به وی می گوید: «ای ولی خدا، برخیز و دشمنان را بکش!»(3)

73. اختصاص: حذیفه یمانی گفت: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:«به هنگام آمدن قائم، گوینده ای از آسمان بانگ می زند: «ای مردم! زمان حکومت جباران به پایان رسید، ولیّ امر بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله قیام کرده است؛ در مکه به وی ملحق شوید!» آنگاه نجبا از مصر و ابدال از شام و دستجات عراق که شب ها را به عبادت مشغول و روزها همچون شیر می باشند و دل هاشان مانند پاره های آهن است، بیایند و در بین رکن و مقام با وی بیعت کنند.»

1- . طرائف 1: 186
2- . کافی: 754
3- . کفایه الاثر: 262

در این موقع عمران بن الحصین عرض کرد: «یا رسول اللَّه! این مرد را برای ما توصیف کن!» فرمود: «او مردی از اولاد حسین است. گویی که او از مردم «شنسوه» است و قطوانی بر تن دارد. نامش نام من است و در موقع ظهور او، پرندگان جوجه های خود را در آشیانه هاشان و ماهیان در دریاهای خودشان (با کمال آزادی و دور از هر گونه ترس و مزاحمت دشمن) تولید نسل می کنند؛ نهرها کشیده می شود؛ چشمه ها می جوشد و زمین دو برابر محصول خود را می رویاند. و جبرئیل و اسرافیل پیشاپیش او راه می روند. او زمین را پر از عدل و داد می کند ، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.»(1)

74. کافی: عمر بن حنظله می گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «پیش از قیام قائم پنج علامت ظاهر می شود: صدای آسمانی، خروج سفیانی، فرو رفتن بیابان «بیداء»، کشته شدن مردی پاکدل (نفس زکیه) و آمدن مرد یمنی.»عرض کردم: «قربانت گردم! اگر پیش از وقوع این علامت ها یکی از سادات اهل بیت شما قیام کرد، من هم با او قیام کنم؟» فرمود نه!

فردای آن روز من آیه «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ»، {اگر بخواهیم، معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابر آن، گردنهایشان خاضع گردد} را خواندم و عرض کردم: «آیا صدای آسمانی این است که این آیه می گوید؟» فرمود: «آگاه باش که اگر این باشد، (باید امروز) گردن های دشمنان در پیش آن شکسته شود.»(2)

75. کافی: حلبی می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «اختلاف بنی عباس از علایم حتمی ظهور است. ندای آسمانی و خروج قائم نیز

1- . اختصاص: 208
2- . کافی: 819

حتمی است.» پرسیدم: «این ندا چگونه است؟» فرمود: «منادی اول روز از آسمان ندا می دهد: «آگاه باشید که علی علیه السلام و شیعیانش رستگارانند !» و یک منادی آخر روز ندا می دهد: «آگاه باشید که عثمان و پیروانش رستگارانند !»(1)

مؤلف: این باب و باب سیرت آن حضرت، در بسیاری از اخبار با هم مشترک است، چنان که بسیاری از روایات این باب در آنجا نقل می شود و بسیاری از آنهانیز در باب سابق گذشت.

76. سید علی بن عبدالحمید در کتاب «انوار مضیئه»، به سند خود از عبداللّه بن عجلان روایت کرده است که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام درباره قیام قائم سخن به میان آوردیم. من عرض کردم: «ما چگونه می توانیم از آمدن او اطلاع حاصل کنیم؟» فرمود: «صبح که یکی از شما از خواب برمی خیزد، کاغذی را در زیر سر خود می یابد که در آن نوشته است «طاعه معروفه»، یعنی پیروی از قائم، کار معروف و خوبی است.»(2)

77. همچنین در آن کتاب، با اسناد خود از فضل بن شاذان نقل می کند که بر پرچم مهدی علیه السلام نوشته شده است: «سخنان مهدی را بشنوید و از آن اطاعت کنید !»(3)

78. نیز در آن کتاب، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وقتی لشکر سفیانی در بیابان فرو رفت...» تا آنجا که فرمود:«قائم آن روز در مکه است و در حالی که جنب کعبه ایستاده است،می گوید: «من ولی خدا هستم؛ من از هر کس به خدا و محمد صلی الله علیه و آله نزدیک ترم. هر کس که می خواهددرباره آدم با من گفتگو کند، من نزدیک ترین مردم به آدم هستم؛هر کس که

1- . کافی: 819
2- . سرور اهل ایمان: 36
3- . سرور اهل ایمان: 37

می خواهد درباره نوح با من گفتگو کند، من نزدیک ترین مردم به نوح هستم؛ هر کس که می خواهد درباره ابراهیم با من گفتگو کند، من نزدیک ترین مردم به ابراهیم هستم؛ هر کس که می خواهد درباره محمد صلی الله علیه و آله با من گفتگو کند، من نزدیک ترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله هستم؛ هر کس که می خواهد درباره انبیا با من گفتگو کند، من نزدیک ترین مردم به انبیا هستم. خداوند تعالی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیم»، {به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست }(1)

من وارث آدم، منتخب نوح، برگزیده ابراهیم و مختار محمد صلی الله علیه و آله هستم. آگاه باشید که هر کس درباره کتاب خدا با من گفتگو کند، من نزدیک ترین مردم به کتاب خدا هستم؛ هر کس درباره سنت رسول خدا با من گفتگو کند، من نزدیک ترین مردم به سنت رسول خدا و سیره او هستم. هر کس را که کلام مرا شنید، به خدا سوگند می دهم که شاهد به غایب برساند!

پس خدا اصحابش را که سیصد و سیزده نفر مرد هستند، بدون وعده قبلی جمع می کند، مانند جمع شدن ابرهای پاییزی. سپس این آیه را می خواند: «أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمیعا»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد} پس بین رکن و مقام با او بیعت می کنند و عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله با اوست که پدرانش همگی بر آن عهد اتفاق داشته اند و اگر در این مورد اشکالی

1- . آل عمران / 33 - 34[1]

بر آنان شود، زمانی که صدای آسمانی نام او و پدرش را ندا می دهد، بر آنان مشتبه نمی شود.»(1)

79. نیز در کتاب یاد شده، از امام زین العابدین علیه السلام روایت می کند که در روایت مفصلی از قائم علیه السلام نام برد و فرمود: «در زیر درخت تناوری می نشیند. در آنجا جبرئیل به صورت مردی از قبیله کلب می آید و می گوید: «ای بنده خدا! برای چه اینجا نشسته ای؟» قائم می گوید: «منتظرم شب فرا رسد و هنگام شب به مکه بروم. نمی خواهم در این گرما بروم.» در این موقع جبرئیل می خندد و آن حضرت از خنده او متوجه می شود که جبرئیل است.آنگاه جبرئیل دست او را می گیرد و با وی دست می دهد، به او سلام می کند و می گوید: «برخیز!» سپس اسبی به نام «براق» را برای او می آورد، او را سوار می کند و به کوه رضوی می آورد. سپس محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می آیند و عهدنامه ای برای او می نویسند تا آن را برای مردم بخواند. قائم از آنجا به مکه می رود، در حالی که مردم در آنجا اجتماع کرده اند.

در این هنگام مردی می ایستد و می گوید: «ای مردم!این است مطلوب شما که به نزد شما آمده است و شما را به آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت می کرد، می خواند!» مردم از جا بلند می شوند. مردی از طرف قائم می ایستد و می گوید: «ای مردم! مطلوب شما این است! اکنون به سوی شما آمده و شما را به آن احکام و قوانین و دستورهایی دعوت می کند که پیغمبر خدا شما را به پذیرش آن می خواند.»

مردم به طرف وی می روند که او را به قتل رسانند. ولی سیصد و چند نفر از جا برمی خیزند و آنها را از گرداگرد او عقب می رانند. پنجاه نفر آنها از مردم کوفه هستند

1- . سرور اهل ایمان: 88

و سایر آنها مردم ناشناسی هستند که اغلب یکدیگر را نمی شناسند. آنها بدون قرار قبلی در مکه جمع می شوند.»(1)

80. و نیز در آن کتاب از ابو بصیر، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قائم با سیصد و سیزده مرد از یارانش، در «ذی طوی» منتظر قیام است، تا موقعی که به حجرالاسود تکیه زند و پرچم آویخته را به اهتزاز درآورد.»

علی بن ابی حمزه می گوید: این را برای امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کردم و فرمود: «و فرمان سرگشاده ای هم در دست دارد.»(2)

81. همچنین در کتاب مزبور، از ابو بصیر روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی فرمود: «قائم به یاران خود می گوید: «ای مردم! اهل مکه مرا نمی خواهند، ولی من برای هدایت فرستاده شدم تا آنچه را که شایسته است شخصی مثل من به آنها بگوید، گفته و با آنها اتمام حجت کنم.» آنگاه مردی از یاران خود را می طلبد و به وی می گوید: «نزد اهل مکه برو و بگو ای اهل مکه! من فرستاده فلانی هستم. او به شما می گوید که ما خانواده رحمت و معدن رسالت و خلافت می باشیم؛ ما ذریه محمد و سلاله پیغمبرانیم. مردم به ما ستم نمودند و ما را دربه در و مقهور کردند و از هنگام رحلت پیغمبر تاکنون، حق ما غصب شده است.اکنون ما از شما چشم یاری داریم؛ از ما یاری کنید.»

وقتی آن مرد این سخنان را می گوید، مردم به وی هجوم می آورند و او را در بین رکن و مقام می کشند و او همان مرد پاکدل (نفس زکیه) است. چون خبر کشته شدن او به امام می رسد، به یارانش می گوید: «من به شما خبر ندادم که اهل مکه ما را

1- . سرور اهل ایمان: 90
2- . سرور اهل ایمان: 90

نمی خواهند؟» اهل مکه او را به مکه دعوت نمی کنند و او هم با سیصد و سیزده مرد که به تعداد جنگجویان بدر هستند، از کوه ذی طوی فرود می آید، داخل مسجدالحرام می شود و در جنب مقام ابراهیم، چهار رکعت نماز می خواند و به حجرالاسود تکیه می دهد. پس حمد و ثنای الهی می کند، بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله درود می فرستد و به نحوی سخن می گوید که هیچ کس بدان گونه سخن نگفته باشد.

او نخستین کسی است که جبرئیل و میکائیل دست در دست او گذارده و با وی بیعت می کنند. سپس پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام همراه آنها برخاسته و کتاب جدید مهرشده ای را که هنوز مهرش خشک نشده و بر عرب دشوار است، به وی می دهند و به وی می گویند: «بر طبق آنچه در این کتاب نوشته است عمل کن!» سپس آن سیصد نفر و عده قلیلی از اهل مکه با وی بیعت می کنند. چون از مکه خارج شود، مثل این است که در حلقه باشد.»

ابو بصیر می گوید: پرسیدم: «حلقه چیست؟» فرمود: «ده هزار مرد است که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار دارند و در آن هنگام پرچم او را به اهتزاز درآورده همه جا می گرداند، و این همان پرچم و زره سابق پیغمبر صلی الله علیه و آله است و شمشیر پیغمبر به نام «ذوالفقار» را نیز حمائل می کند.»(1)

و در روایت دیگر حضرت فرمود: «از هر شهری جمعی به یاری قائم قیام می کنند، مگر مردم «بصره» که یک نفر از آنها به کمک او نمی رود.»(2)

82. هم در آن کتاب از فضیل بن یسار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که به وی فرمود: «گنجی در طالقان هست که از طلا و نقره نیست، و پرچمی است که از روزی که آن را پیچیده اند، برافراشته نشده است و مردانی هستند

1- . سرور اهل ایمان: 93
2- . همان: 95

که دل های آنها مانند پاره های آهن است، شکی در ایمان به خدا در آن راه نیافته و در طریق ایمان، از سنگ محکم تر است. اگر آنها را وادارند که کوه ها را از جای بکنند، از جای کنده و از میان برمی دارند. لشکرآنها قصد هر شهری را که کنند، آن را خراب می نمایند. اسب های آنها زین های زرین دارند و خود آنها برای تبرک، بدن خود را به زین اسب امام می سایند. آنها در جنگ ها امام را در میان می گیرند، با جان خود از وی دفاع می کنند و هر کاری که داشته باشد، برایش انجام می دهند.

مردانی در میان آنهاست که شب ها نمی خوابند و زمزمه آنها در حال عبادت، همچون زمزمه زنبور عسل است. آنها تمام شب را به عبادت مشغولند و روزها سواره به دشمن حمله می کنند. آنها در وقت شب راهب و هنگام روز شیرند. آنها در فرمانبرداری از امام، بیش از کنیز نسبت به آقایش پافشاری دارند. آنها مانند چراغ های درخشنده اند، دل هاشان همچون قندیل هاست و از خوف خدا خشنود هستند. آنها ادعای شهادت دارند و تمنا می کنند که در راه خداوند کشته گردند. شعار آنان این است: «ای خون خواهان حسین!» از هر جا می گذرند، رعب آنها پیشاپیش آنان به فاصله یکماه راه، در دل ها جای می گیرد و بدین گونه رو به پیش می روند. خداوند هم پیشرو به سوی حق و حقیقت را پیروز می گرداند.(1)

83. و نیز در آن کتاب از ابو خالد کابلی، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قائم ما در مکه، از مردم بر اساس کتاب خدا (قرآن) و سنت پیغمبرش بیعت می گیرد و حاکمی بر آنها تعیین می کند. سپس به مدینه می رود. در میان راه به وی خبر می دهند که حاکم او را کشته اند. او هم برمی گردد و قاتلان را می کشد، و بیش از این کاری نمی کند. آنگاه حرکت می کند و در بین دو مسجد (مکه و مدینه)، مردم را به عمل به کتاب خدا، سنت پیغمبرش، دوستی

1- . سرور اهل ایمان: 97

امیرالمؤمنین علیه السلام و بیزاری از دشمنش دعوت می کند، تا آنکه به بیابان «بیداء» می رسد. در آنجا لشکر سفیانی برای جنگ با وی، به جانب او حرکت می کند و خدا آنها را در زمین فرو می برد.»

و در روایت دیگر فرمود: «به سمت مدینه آمده و مدتی که بخواهد، در آن اقامت می کند. سپس به کوفه می رود و مردی از اصحابش را بر آنجا می گمارد و وقتی در «شفره» فرود می آید، نامه سفیانی به اهل مدینه می رسد که نوشته است: «اگر او (یعنی قائم) را نکشید، مردان شما را به قتل می رسانم و زنانتان را اسیر می کنم.» مردم مدینه هم حاکم او را می کشند. چون این خبر به قائم می رسد، به مدینه برمی گردد، با آنها جنگ می کند و طوری قریش را نابود می گرداند که جز خورنده قوچ، باقی نمی ماند. سپس از آنجا به کوفه می رود و مردی از یاران خود را به حکومت آنجا منصوب می دارد. آنگاه در نجف فرود می آید.»(1)

84. مؤلف: شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب «مهذب» و دیگران در تألیفات خود از معلی بن خنیس و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نوروز، روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحب امر خلافت در آن روز قیام می کند و خداوند او را بر دجال پیروز می گرداند. او دجال را در مزبله کوفه به دار می آویزد. هیچ روز نوروزی نمی گذرد مگر اینکه ما در آن روز انتظار فرج داریم. زیرا نوروز از روزهای ماست. ایرانیان آن روز را حفظ کردند، ولی شما عرب ها آن را ضایع کردید!

1- . سرور اهل ایمان: 98

1. قرب الاسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: «هر وقت قائم ما قیام کرد، قطایع (مالکیت های پادشاهان بزرگ) از بین می رود، به طوری که دیگر قطایعی در میان نخواهد بود.»(1)

2. خصال: حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام فرمودند: «موقعی که قائم قیام کند، برای سه چیز حکم صادر می کند که هیچ کس پیش از وی حکم نکرده است. (آن سه حکم این است که:) پیرمرد زناکار را اعدام می کند؛ کسی را که از زکات دادن امتناع می کند، به قتل می رساند؛ و برادر از برادرش که در عالم ارواح و قبل از این عالم برادری داشتند، ارث می برد.»(2)

3. خصال: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قائم با چهل و پنج مرد که از نه قبیله اند خواهد آمد؛ از یک قبیله یک مرد؛ از یک قبیله دو مرد؛ از یک قبیله سه

1- . قرب الاسناد: 80
2- . خصال: 169

مرد؛ از یک قبیله چهار مرد؛ از یک قبیله پنج مرد؛ از یک قبیله شش مرد؛ از یک قبیله هفت مرد؛ از یک قبیله هشت مرد؛ از یک قبیله نه مرد و به همین ترتیب تا زمانی که تعداد یارانش تکمیل شود.»(1)

4. عیون اخبار الرضا: امام محمد تقی علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله ، قائم را برای ابیّ ابن کعب بدین گونه توصیف فرمود: «خداوند نطفه با برکت و پاک و پاکیزه را در صلب حسین به وجود آورد که هر مؤمنی که خداوند از وی در خصوص دوستی اهل بیت پیمان گرفته است، از آن نطفه خشنود است و هر منکری از آن دوری می جوید.او امام پرهیزکار، ستوده خصال، پسندیده و هادی و مهدی است که حکم به عدل می کند و دستور بدان می دهد و در گفتارش خدا را تصدیق می کند، خداوند هم او را تصدیق می نماید.

و چون دلائل و علائم آن آشکار شود، از سرزمین «تهامه» بیرون می آید. او گنج هایی دارد که نه طلا و نه نقره است، بلکه اسب های نیرومند و مردان ناموری است به عدد اصحاب بدر، یعنی سیصد و سیزده نفر که از اقطار جهان به دوروی گرد آیند. صحیفه مهر کرده ای با اوست که تعداد یارانش به همراه اسامی و شهرها و طبایع و اوصاف و کینه های آنها در آن نوشته شده است و آنها همه سعی در فرمانبرداری او (مهدی) دارند.»

ابی بن کعب عرض کرد: «یا رسول اللَّه ! دلائل و علائم آمدن او چیست؟» فرمود: «پرچمی است که چون وقت قیام وی شود، آن پرچم خود به خود برافراشته می شود و همان پرچم به قائم می گوید: «ای ولی خدا ! برخیز و دشمنان خدا را بکش !» و آنها دو پرچم و علامت هستند. وی شمشیری در غلاف دارد که چون وقت ظهورش نزدیک شود، آن را از غلاف می کشد و خداوند آن شمشیر را به زبان آورده

1- . خصال: 424

و آن نیز به وی می گوید: «ای ولی خدا، برخیز! جا ندارد که بنشینی و دشمنان خدا را به حال خودشان بگذاری!» او از پس پرده غیبت بیرون می آید و هر جا دشمنان خدا را ببیند، آنها را به قتل می رساند و احکام خدا را جاری می سازد و طبق دستور الهی حکم می کند، در حالی که جبرئیل درسمت راست و میکائیل در جانب چپ او قرار گرفته اند. به زودی آنچه که اکنون من به شما می گویم، مردم به زبان می آورند، هر چند بعد از زمان های طولانی باشد. من هم کار خود را به خدا می سپارم.

ای ابی! خوش به حال کسی که او را ملاقات می کند! خوش به حال کسی که او را دوست می دارد! خوش به حال کسی که به وجود و ظهور او اعتقاد دارد! او آنها را از مهالک دنیوی نجات می دهد و با اعتقاد به خدا و پیغمبر و تمام ائمه طاهرین علیهم السلام خداوند درهای بهشت را برای آنها می گشاید. مثل آنها در دنیا، همچون مشکی است که همیشه بویش استشمام می شود و هیچ گاه تغییر نمی یابد. و مثل آنها در آسمان، مانند ماه تابان است که هیچ وقت نورش خاموش نمی شود.»

ابی بن کعب عرض کرد: «یا رسول اللَّه! بیان حال ائمه از جانب خداوند عزوجل چگونه است؟» حضرت فرمود: «خداوند متعال دوازده صحیفه بر من نازل فرمود که نام هر امامی بر مهر آن نگاشته و وصفش در آن نوشته شده بود.»(1)

مؤلف: متن کامل حدیث در باب «نص بر امامان دوازده گانه علیهم السلام » گذشت. کلمه «مطهّم» بر وزن معظم، شخص فربهی را گویند که بسیار چاق است و همچنین کامل هر چیزی را گویند. جزری در مورد این حدیث می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جنگ بدر فرمود: «عمامه بر سر نهید که ملائکه عمامه نهاده اند.»یعنی علامتی برای خود قرار دهید که یکدیگر را بشناسید، و «سومه» و «سمه» به معنای علامت است.

1- . عیون اخبار الرضا 1 : 62

5. علل الشرائع و عیون اخبار الرضا: ابو صلت هروی از امام رضا علیه السلام و آن حضرت از پدرانش، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «وقتی مرا به معراج بردند، صدایی شنیدم که گفت: «یا محمد!»عرض کردم: «بلی ای خدای بزرگ!» باز شنیدم که گفته شد: «یا محمد! تو بنده من و من خدای تو هستم. مرا عبادت کن و توکل بر من بنما، زیرا تو در میان بندگان من نور من هستی و فرستاده به جانب بندگان من و حجت من بر بندگان من می باشی. من بهشت خود را برای تو و پیروان تو خلق کردم، و آتش دوزخ را برای مخالفین تو آفریدم و کرامت خود را به جانشینان تو و ثواب خود را به شیعیان آنها دادم.»

من عرض کردم: «خداوندا! جانشینان من کیستند؟» ندا آمد که:«یا محمد! جانشینان تو کسانی هستند که اسامی آنها بر ساق عرش نوشته شده است.» در همان جا به ساق عرش نگاه کردم؛ دوازده نور دیدم که در هر نوری سطر سبزی بود که نام هر یک از جانشینان من در آن نوشته شده بود. اول آنها علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امت من علیهم السلام بود.

من عرض کردم: «پروردگارا اینها بعد از من جانشینان منهستند؟» ندا آمد که:«ای محمد! آری اینان دوستان و برگزیدگان و حجت های من بعد از تو بر بندگان من می باشند و جانشینان و خلفا و بهترین بندگانم بعد از تو هستند.به عزت و جلال خودم قسم، دین خود را به وسیله آنها بر اوهام بشر غالب و کلمه خود را به وسیله آنها بلند می کنم و به وسیله آخرین آنها، زمین خود را (از وجود بی دینان و اهل معصیت) پاک می کنم؛ سلطنت شرق و غرب را به او می دهم؛ بادها را در اختیار او می گذارم؛ ابرهای سخت را برای او رام می گردانم و در راه آسمان بالا می برم؛ با لشکر خود به او نصرت می دهم و به وسیله فرشتگانم کمک می کنم تا آنکه دعوت مرا اعلان

کنند و بندگان را بر عقیده به توحید من گرد آورند. آنگاه سلطنت او را طولانی می گردانم و روزگار دولتش را در میان دوستانم تا روز قیامت دراز می نمایم.»(1)

مؤلف: متن کامل حدیث در باب فضل امامان علیهم السلام بر تمام ملائکه گذشت و منظور از اسباب راه های آسمان است همان طور که در قرآن به نقل از قول فرعون آمده که گفت:« لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبابَ اسْبابَ السَّماوات. » { شاید من به آن راهها برسم: راههای [دستیابی به] آسمانها } و یا منظور از اسباب وسائلی است که انسان با آن به مقاصدش می رسد همان طور که در آیه« ثمَّ أتبع سبباً. » { سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد. } و معنای اول ظاهر تر است چنانچه در خبر خواهد آمد.

طبرسی در تفسیر آیه اول گفته: معنای آیه این است که شاید من به راه ها،از آسمانی به آسمانی دیگر برسم، و گفته شده: به درهای راه های آسمان برسم، و گفته شده: به منازل آسمان برسم، و گفته شده: به سبب و واسطه آن، به مراد خود و علم آنچه که از من مخفی است برسم.(2)

6. علل الشرائع و عیون اخبار الرضا: هروی می گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: «یا ابن رسول اللّه! چه می فرماییددرباره این حدیث که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه قائم قیام کرد، بازماندگان کشتگان امام حسین علیه السلام به کیفر اعمال پدرانشان کشته می شوند؟» فرمود: «همین طور است.»عرض کردم: «پس اینکه خداوند در قرآن می فرماید:«وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری»، {وهیچ باربرداری بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد، }(3)یعنی چه؟» فرمود: «آنچه خدا فرموده صحیح است، ولی بازماندگان کشتگان امام حسین از اعمال پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می کنند و هر کس از چیزی راضی باشد، مثل

1- . علل الشرلئع 1: 13 و عیون اخبار الرضا 1: 237
2- . مجمع البیان 8: 442
3- . انعام / 164

این است که آن را انجام داده است.اگر مردی در مشرق کشته شود و مرد دیگری در مغرب راضی به کشته شدن او باشد، در نزد خدا شریک جرم قاتل است! علت اینکه قائم هنگام ظهورش اولاد قاتلان امام حسین علیه السلام را به قتل می رساند، این است که آنها از عمل پدرانشان خشنود هستند.»عرض کردم: «قائم شما از چه طایفه ای شروع می کند؟» فرمود: «از بنی شیبه، و دست های آنها را قطع می کند، زیرا آنان دزدان خانه خدا در مکه معظمه هستند.»(1)

7. بصائر الدرجات: رفید غلام ابن هبیره گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «یا ابن رسول اللّه! قربانت گردم! آیا قائم به روش علی بن ابی طالب علیه السلام در میان اهل عراق رفتار می کند؟» فرمود: «نه ای رفید! علی بن ابی طالب علیه السلام مطابق آنچه در جفر سفید بود، عمل می کرد، ولی قائم طبق آنچه در جفر سرخ است،در میان عرب عمل می کند.»عرض کردم: «قربانت گردم! جفر سرخ

چیست؟» حضرت انگشت مبارک را به دهان مبارک خود کشید؛ یعنی با خونریزی و کشتن دشمنان دین خدا، حکومت خواهد کرد. سپس فرمود: «ای رفید! هر خانواده ای، نجیبی دارد که شاهد بر آنهاست و برای امثال آنها شفاعت می کند.»(2)

مؤلف: منظور از «نجیب»، تمام امامان یا شخص قائم علیهم السلام است، ولی اولی مناسب تر است.

8. علل الشرائع: چون ابو حنیفه به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید، حضرت از وی پرسید: «معنی آیه شریفه«قل سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیَّاماً آمِنِینَ»، {در این [راه] ها، شبان و روزان آسوده خاطر بگردید} (3)چیست و این زمین کجاست؟» ابو حنیفه گفت: «گمان می کنم مقصود مابین مکه و مدینه باشد.» حضرت صادق علیه

1- . علل الشرائع 1: 224 و عیون اخبار الرضا 1: 247
2- . بصائر الدرجات 3: 153
3- . سبأ / 18

السلام رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «اطلاع دارید که در راه مکه و مدینه، جلوی مردم را می گیرند و اموال آنها را به غارت می برند و آنها هم از جان خود ایمن نیستند و کشته می شوند؟» عرض کردند آری و با این گفتگو، ابو حنیفه ساکت شد.آنگاه فرمود: «ای ابو حنیفه! بگو بدانم معنی این آیه چیست؟«مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» {هر که در آن درآید در امان است} (1) این محل کدام قسمت از زمین است؟» گفت: «خانه خداست.» فرمود: «البته می دانی که حجاج بن یوسف منجنیق به خانه خدا بست و عبداللّه بن زبیر را که پناه به آنجا برده بود به قتل رسانید. آیا او در آنجا آسوده بود؟» ابو حنیفه در اینجا نیز سکوت کرد.

وقتی ابو حنیفه از خدمت حضرت خارج شد، ابوبکر حضرمی به حضرت عرض کرد: «قربانت گردم! جواب این دو سؤال که از ابو حنیفه فرمودی چیست؟» فرمود: «مقصود از آیه اول که می فرماید: {شب ها و روزهایی در کمال امن در روی زمین راه بروید}، یعنی با قائم ما اهل بیت علیهم السلام در روی زمین با کمال امن راه بروید، و در آیه دوم که می فرماید: {هر کس داخل آن شود آسوده است}، یعنی هر کس با قائم بیعت کند و در سلک پیروان وی داخل شود و دست او را بفشارد، در کمال امن خواهد بود.» تا پایان حدیث.(2)

9.علل الشرائع: عبدالرحیم قصیر گفت:حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «وقتی قائم ما قیام کند، خداوند حمیراء (عایشه) را از قبر درآورد تا او را با تازیانه حد بزند، و نیز انتقام فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را از او بگیرد.»

من عرض کردم: «قربانت گردم! برای چه به او حد می زنند؟» فرمود: «به خاطر افترایی که به مادر ابراهیم فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله بست.»عرض کردم:

1- . آل عمران / 97
2- . علل الشرائع 1: 91

«چرا خداوند حد او را تا روزگار قائم به تأخیر می اندازد؟» فرمود: «خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان رحمتی برای بندگانش فرستاد، ولی قائم علیه السلام را برای کیفر آنها می فرستد.»(1)

مؤلف: داستان افتراء بستن عایشه، در احوال پیغمبر و «کتاب فتن» گذشت.

10. تفسیر قمی: ابو خالد کابلی روایت می کند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم گویا قائم علیه السلام را می نگرم که تکیه داده است به حجرالاسود و مردم را به حق خودش سوگند می دهد و می فرماید: «ای مردم! هر کس درباره خدا گفتگویی دارد از من بپرسد که من از هر کس به خدا نزدیک ترم. ای مردم! هر کس که می خواهد،درباره آدم با من گفتگو کند که من نزدیک ترین مردم به آدم هستم. ای مردم! هر کس که می خواهد،درباره نوح با من گفتگو کند که من نزدیک ترین مردم به نوح هستم. ای مردم! ! هر کس که می خواهد،درباره ابراهیم با من گفتگو کند که من نزدیک ترین مردم به ابراهیم هستم. ای مردم! هر کس که می خواهد،درباره موسی با من گفتگو کند که من نزدیک ترین مردم به موسی هستم. ای مردم! هر کس که می خواهد،درباره عیسیبا من گفتگو کند که من نزدیک ترین مردم به عیسی هستم. ای مردم! هر کس که می خواهد، درباره محمد صلی الله علیه و آله با من گفتگو کند که من نزدیک ترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله هستم. ای مردم! هر کس که می خواهد، با من در مورد کتاب خدا گفتگو کند که من از همه نسبت به کتاب خدا سزاوارترم.» آنگاه به طرف مقام ابراهیم می رود و دو رکعت نماز می گزارد. سپس مجددا مردم را به حق خودش به خدا سوگند می دهد.»

آنگاه حضرت باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم «مضطر» و گرفتاری که خداوند در آیه«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ

1- . علل الشرائع 2: 551

الْأَرْضِ»، { یا [کیست] آن کس که درمانده را- چون وی را بخواند- اجابت می کَند، و گرفتاری را برطرف می گرداند، و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟ }(1) اوست.

نخستین کسی که با او بیعت می کند جبرئیل است. آنگاه سیصد و سیزده نفر با وی بیعت می کنند. هر کس به راه افتاد، به زودی به او می رسد و هر کس به راه نیفتاد، در رختخوابش ناپدید می شود، یعنی از همان جا که خوابیده، ناگهان حرکت می کند . این است معنی گفته حضرت امیر علیه السلام که فرمود: «آنان در رختخوابشان ناپدید می شوند.» چنان که خداوند می فرماید: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً»، { پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد. }این خیرات که باید به سوی آن شتافت، ولایت و دوستی اهل بیت و شخص امام زمان است.

خداوند در جای دیگر می فرماید: «لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلی أُمَّهٍ مَعْدُودَهٍ، { و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تأخیر افکنیم }(2)به خدا قسم این جمعیت کم اصحاب قائم علیه السلام هستند که در یک ساعت، در پیرامونش اجتماع کنند. و چون قائم به بیابان «بیداء» می آید، لشکر سفیانی به سوی او می رود. خدا هم به زمین امر می کند که آنها را فرو گیرد، چنان که خدا می فرماید: «وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ وَ قالُوا آمَنَّا»، { و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راهِ] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند } چون دیدند به زمین فرو می روند، می گویند: ایمان آوردیم به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله .«وَ أَنَّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ما یَشْتَهُونَ»، {و میان آنان و میان آنچه [به آرزو] می خواستند حایلی قرار می گیرد }. که

1- . نمل / 62
2- . هود / 8

عذاب نشوند:« کَما فُعِلَ بِأَشْیاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ.» { همان گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنین رفت } یعنی پیشینیانشان هلاک شدند.« إِنَّهُمْ کانُوا فی شَکٍّ مُریبٍ.» { زیرا آنها [نیز] در دودلیِ سختی بودند }.(1)

11. خصال: از «اصول اربعمائه»، از امیرالمؤمنین علیه السلام

روایت کرده است که فرمود: «خداوند دین را به وسیله ما گشود و هم به وسیله ما ختم می کند؛ به وسیله ما خدا آنچه را بخواهد، محو می کند و هر چه خواهد، باقی می گذارد؛و به وسیله ما سختی زمانه را برطرف می سازد و باران فرو می فرستد. پس غره مشوید و از خدا دور نگردید.اگر قائم ما قیام کند، آسمان باران خود را فرو می ریزد، زمین نباتات خود را بیرون می دهد، کینه ها از دل بندگان خدا زایل می شود و درندگان و حیوانات با هم می سازند و از یکدیگر رم نمی کنند، تا جایی که زنی که می خواهد راه عراق تا شام را بپیماید، همه جا قدم بر روی سبزه و گیاهان می گذارد و زینت های خود را بر سردارد - و کسی طمع به آن نمی کند - نه درنده ای به او حمله می آورد و نه او از درندگان وحشت دارد.»(2)

12.خصال: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند بیماری را از شیعیان ما برطرف می سازد، دل های آنان را همچون پاره های آهن می کند و به هر مردی از آنها نیروی چهل مرد را می دهد، و آنها حکام زمین و رؤسای اجتماع خواهند بود.»(3)

13. قصص الانبیاء: ابو بصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای ابا محمد! گویا من فرود آمدن قائم علیه السلام با اهل و عیالش را در مسجد سهله می بینم.» پرسیدم: «منزل او در مسجد سهله است؟» فرمود: «بله و آنجا منزل ادریس

1- . تفسیر قمی 2: 180
2- . خصال: 626
3- . همان: 541

علیه السلام است. خدا هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر اینکه در این مسجد نماز خواند و کسی که در آن اقامت کند، مانند کسی است که در خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله اقامت گزیده، و هیچ مرد و زن مؤمنی نیستند، مگر اینکه نسبت به آن محبت دارند و هیچ روز و شبی نیست، مگر اینکه ملائکه برای عبادت خدا به این مسجد پناه می آورند. ای ابا محمد! اگر من نزدیک شما بودم، تمام نمازهایم را در آن می خواندم. وقتی قائم ما قیام کند، خدا برای رسول خود و همه ما انتقام می گیرد.»(1)

14. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: «آگاه باشید که قائم ما اگر قیام کند، بنی شیبه را می گیرد، دستانشان را می بُرد و آنان را دور می گرداند و می گوید: «اینان سارقان از خدایند!» تا آخر حدیث.(2)

15. امالی طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که قائم ما را درک کند و در رکابش شهید شود، اجر دو شهید را دارد و کسی که در رکابش دشمنی از دشمنان ما را بکشد، اجر بیست شهید را دارد.» تا آخر حدیث.(3)

16. العدد القویه: امام باقر علیه السلام فرمود: «علم به کتاب خدای عزوجل و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در دل مهدی ما می روید، همان طور که کشت، بر بهترین گیاهانش می روید. پس هر کس از شما طول عمر یافت و او را دید، باید هنگام دیدنش بگوید: «سلام بر شما ای اهل بیت رحمت و نبوت و مرکز علم و جایگاه رسالت! سلام بر تو ای بقیه خدا در زمینش!»(4)

17. بصائر الدرجات: امام باقر علیه السلام فرمود: «حدیث ما بسیار دشوار است و آن را جز فرشته مقرب یا نبی مرسل یا مؤمن امتحان پس داده یا شهر حفاظت

1- . قصص الانبیاء: 80
2- . علل الشرائع 2: 392
3- . امالی طوسی: 231
4- . العدد القویه: 65

شده، نمی تواند آن را تحمل کند و بپذیرد. پس وقتی امر ما رسید و مهدی ما آمد، یک نفر شیعه ما از شیر پرجرأت تر و از نیزه بُران تر می شود؛ دشمن ما را زیر پای خود می گذارد و با دو کف دستش به او صدمه وارد می سازد و این امر هنگام نزول رحمت خدا و گشایش او بر بندگان اتفاق می افتد.»(1)

18. بصائر الدرجات: رفید می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای رفید! چگونه ای وقتی که اصحاب قائم علیه السلام را ببینی که خیمه های خود را در مسجد کوفه بر پا کرده اند؟ سپس حضرت مثال جدیدی را که بر عرب سخت است، بیرون می آورد.»

رفید می گوید: گفتم: «فدایت شوم! این مثال جدید چیست؟» فرمود: «کشتن.» عرض کردم: «آیا به سیره علی بن ابی طالب علیه السلام در خصوص اهل عراق عمل می کند؟» فرمود: «نه ای رفید! علی علیه السلام سیره اش بر جفر سفید بود که خودداری از کشتن بود، زیرا می دانست که پس از او،دشمنان بر شیعه اش چیره می شوند، ولی قائم علیه السلام به سیره جفر سرخ که کشتار است عمل می کند، زیرا می داند که کسی بر شیعه او چیره نخواهد شد.»(2)

19. بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «عصای موسی علیه السلام نخست مال حضرت آدم بود. سپس به شعیب و از او به موسی بن عمران رسید و فعلا آن عصا در نزد ماست. من در همین نزدیکی آن را دیدم، آن عصا مثل روزی که آن را از درخت بریدند سبز بود و هر گاه با آن سخن بگویند، صحبت می کند. این عصا برای قائم ما به امانت گذارده شده، تا همان طور که موسی از آن استفاده می کرد، او نیز آن را به کار برد، عصای مزبور مردم بی دین را می ترساند، سحر

1- . بصائر الدرجات 1: 40
2- . همان 3: 155

ساحران را می بلعد و هر طور به آن دستور داده شود عمل می کند. چون دو لب او گشوده شود، یکی در زمین و دیگری در سقف خواهد بود و فاصله میان دو لب او چهل ذرع است و ساخته و پرداخته جادوگران را با زبانش فرو می برد.»(1)

این روایت در کمال الدین هم آمده است.(2)

20. بصائر الدرجات: ابو بصیر گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «قربانت گردم! من می خواهم دستی روی سینه شما بکشم.» فرمود: «مانعی ندارد.» من دست به سینه و دوش های مبارک حضرت کشیدم. حضرت فرمود: «ای ابو بصیر! چرا چنین می کنی؟»عرض کردم: «قربانت گردم! من از پدرت شنیدم که می فرمود: «قائم ما سینه ای گشاده و دوش هایی باز و عریض دارد.»

حضرت فرمود: «ای ابو بصیر! پدرم زره پیغمبر صلی الله علیه و آله را که پوشید، برایش بلند بود به طوری که روی زمین کشیده می شد. من هم وقتی آن زره را پوشیدم به زمین می رسید، ولی چون قائم بپوشد، مثل این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را پوشیده است و دامن آن به زمین کشیده نمی شود. گویی اطراف آن را گره زده اند. کسی که عمرش از چهل سال تجاوز کرده است، صاحب الامر نیست.»(3)

در کتاب الخرائج و الجرائح نیز مثل این حدیث نقل شده و این اضافه را دارد که بر دوش صاحب الامر لباس کوتاهی مانند لباس کوتاه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.(4)

مؤلف: در عبارت «فکانت و کانت» یعنی نزدیک استواء و تقدیر بود و مستوی و زائد بود. کلمه «مشمره» یعنی پایین آن از روی زمین بلند است و منظور از

1- . بصائر الدرجات 4: 186
2- . کمال الدین: 345
3- . بصائر الدرجات 4: 188
4- . الخرائج و الجرائح 2: 691

«نطاق»، پایین لباس است که در جلوی لباس رها می شود و منظور کوتاهی لباس بر حضرت است، به گونه ای که بیننده گمان می کند که پایین آن بالا برده شده و با دو حلقه به وسطش بسته شده است.

در بعضی نسخ «کانت» دارد و شاید معنا این باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سهولت حرکت لباس خود را می بست،نه به خاطر بلندی آن و ممکن است منظور از نطاق، کمربندی باشد که بالای زره می بستند.

عبارت «من جاز اربعین» یعنی در چهره صاحب این امر دائما دیده می شود که چهل سال دارد و پیری در او تأثیری نداشته و او را تغییر نمی دهد.

21. بصائر الدرجات: حریز می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «دنیا تمام نمی شود تا اینکه مردی از ما اهل بیت خروج می کند و به حکم داود و آل داود حکم کرده و از مردم بینه نمی طلبد.»(1)

22. بصائر الدرجات: ابان می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «دنیا تمام نمی شود تا اینکه مردی از نسل من خروج می کند و به حکم داود و آل داود حکم کرده و از مردم بینه نمی طلبد و به هر کس حکمش را می دهد.»(2)

23. بصائر الدرجات: حمران بن اعین می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «شما انبیا هستید؟» فرمود نه. گفتم: «شخص موثقی برای من حدیث گفت که شما فرموده اید که شما انبیا هستید!» فرمود: «چه کسی گفت؟ ابوالخطاب بود؟»

1- . بصائر الدرجات 5: 248
2- . بصائر الدرجات 5: 248

حمران می گوید: گفتم بله! فرمود: «بنابراین هذیان گوتر شده ای؟» (که قول ابوالخطاب را باور کردی.) گفتم: «پس به چه چیز حکم می کنید؟» فرمود: «مانند حکم آل داود حکم می کنیم.»(1)

مؤلف: عبارت«کنت اذاً اهجر» به صیغه مخاطب و «اهجر بنا» بر صیغه افعل تفضیل از هجر، به معنای هذیان است. معنا این می شود: «اکنون که بر گفته ابوالخطاب دروغگو اعتماد کردی، هذیان گویی ات آشکار شده.» و ممکن است استفهام توبیخی باشد، یعنی بنا بر قول تو که ابوالخطاب را در این امر تصدیق کردی، کثرت هذیان گویی ات آشکار شد، چرا که پنداشتی من به هنگام این قول، یاوه می گفتم. زیرا که از هیچ عاقلی در حال عاقل بودن، مثل این قول صادر می شود؟

24. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، به مانند حکم آل داود و سلیمان حکم می کند و از مردم بینه نمی طلبد.»(2)

25. دعوات راوندی: حسن بن طریف می گوید: به امام عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از ایشان درباره قائم علیه السلام پرسیدم که وقتی قیام کند، به چه چیزی بین مردم حکم می کند، و خواستم چیزی درباره «تب ربع» (تبی که امروز می آید و فردا و پس فردا نمی آید و در روز چهارم دو مرتبه می آید) بپرسم، ولی از ذکر تب غفلت کردم. جواب نامه چنین آمد: «از امام پرسیدی، وقتی وی خروج کند، بین مردم به علم خود قضاوت می کند، مانند قضاوت داود علیه السلام که طلب بینه نمی کند.» تا آخر خبر.(3)

1- . بصائر الدرجات 5: 248
2- . بصائر الدرجات 5: 248
3- . دعوات راوندی: 239

26. بصائر الدرجات و اختصاص:معاویه دهنی می گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه «یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصِی وَ الْأَقْدام»، { تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند } (1) فرمود: «ای معاویه! درباره این آیه چه می گویند؟» گفتم: «می پندارند که خدای تعالی در قیامت، مجرمین را از سیمایشان می شناسد. پس امر می کند که با پیشانی و پایشان گرفته شوند و در آتش افکنده شوند!» حضرت به من فرمود: «چگونه خدای جبار احتیاج دارد به شناختن مخلوقی که آن را ایجاد فرموده و او مخلوق خداست؟» عرضه داشتم: «فدایت شوم! پس جریان معنای آیه از چه قرار است؟» فرمود: «اگر قائم ما قیام کند، خدا او را طوری قرار می دهد که خلایق را از سیما می شناسد و امر می کند که کافر از پیشانی و پایش گرفته شود و سپس با شمشیر، ضربه بسیار شدیدی به او می زند.»(2)

مؤلف: «خبط» به معنای زدن شدید است.

26. بصائر الدرجات و اختصاص: امام باقر علیه السلام فرمود: «آگاه باشید که ذوالقرنین درباره دو پارچه ابر(کندرو و تندرو) مخیر گردیده که هر کدام را که بخواهد، انتخاب کند. پس او ابر کندرو را انتخاب کرد و برای صاحب شما ابر تندرو را ذخیره کرد.»

راوی می گوید: پرسیدم: «ابر صعب و تندرو کدام است؟» فرمود: «هر ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق باشد، امام شما آن را سوار می شود. آگاه باشید که او سوار بر ابرها می شود و به راه های آسمان های هفتگانه بالا می رود و به راه های هفتگانه زمین می رسد؛ پنج طبقه از آن زمین ها آبادند و دو طبقه دیگر خراب.»(3)

1- . الرحمن / 41
2- . بصائر الدرجات 7: 332
3- . بصائر الدرجات 8: 379 و اختصاص: 199

در بصائر الدرجات و اختصاص به سند دیگری نیز این حدیث مذکور است.(1)

28. بصائر الدرجات و اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا ذوالقرنین را بین دو ابر صعب و ذلول مخیر کرد و او ابر ذلول را برگزید که رعد و برق در آن نبود اگر ابر تندرو را انتخاب می کرد، نصیب وی نمی شد، زیرا خداوند آن را برای قائم علیه السلام ذخیره فرموده است.»(2)

29. کمال الدین: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «کسی که ورع ندارد، دین ندارد و کسی که تقیه نکند، ایمان ندارد. با کرامت ترین شما نزد خدای عزوجل، کسی است که قبل از خروج قائم علیه السلام بیش از دیگران، اهل عمل به تقیه باشد و کسی که تقیه را قبل از خروج قائم علیه السلام ترک کند، از ما نیست.»

پرسیده شد: «یابن رسول الله! چه کسی از شما اهل بیت قائم می باشد؟» فرمود: چهارمین از فرزندان من که پسر سیده کنیزان است و خدا به سبب او زمین را از هر ظلمی تطهیر و از هر ستمی پاک می کند. و او کسی است که در ولادتش شک می شود و قبل از قیامش غیبت می کند و وقتی خروج کرد،«أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّه»، {زمین به نور پروردگارش روشن می شود}(3)، ترازوی عدالت بین مردم گذاشته می شود و احدی به دیگری ظلم نمی کند.

او کسی است که زمین زیر پایش پیچیده می شود و سایه ندارد،و او کسی است که منادی از آسمان نام او را صدا می زند که تمام اهل زمین، دعوت به سوی او را می شنوند. منادی می گوید: «آگاه باشید که حجت خدا نزد بیت خدا ظاهر شده، پس از او تبعیت کنید زیرا حق با او و در اوست!» و این تفسیر این آیه شریفه است که فرمود: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِين»، {اگر

1- . بصائر الدرجات 8: 379 و اختصاص: 199
2- . بصائر الدرجات 8: 379 و اختصاص: 199
3- . زمر / 69[3]

بخواهیم، معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابر آن، گردنهایشان خاضع گردد. }.(1)

مثل این حدیث در «اعلام الوری» نیز مذکور است.(2)

30. کمال الدین: ریان بن صلت می گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم:«آیا صاحب الامر شما هستید؟» فرمود: «من صاحب الامر هستم، ولی نه آن صاحب الامری که زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ظلم پر شده باشد. چگونه من می توانم چنین کسی باشم با این ضعف بدن که در من می بینی؟ ! قائم کسی است که وقتی ظهور می کند، به سن پیرمردان و به صورت جوانان است، و بدنی نیرومند دارد، به طوری که اگر دست به طرف بزرگ ترین درخت روی زمین دراز کند، می تواند آن را از بیخ بکند. و چنانچه در میان کوه ها نعره کشد، سنگ های سخت از هیبت صدایش خرد شود ! عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست.او چهارمین از فرزندان من است. خدا تا زمانی که مصلحت می داند او را از نظرها غایب می گرداند. آنگاه او را آشکار می کند و به وسیله او، زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.»(3)

در اعلام الوری مثل این حدیث نقل شده و در آخر آن آمده است: «گویا من اهل زمانش را می بینم که نومیدند و ندایی که شخص دور می شنود، همان طور که شخص نزدیک می شنود، بر آنها زده می شود و او برای مؤمنان رحمت و برای کافران، مایه عذاب است.»(4)

1- . کمال الدین: 346
2- . اعلام الوری: 422
3- . کمال الدین: 350
4- . اعلام الوری: 442

31. کمال الدین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ذوالقرنین بنده صالحی بود که خدا او را حجت بر بندگان خود قرار داد و او قومش را به سوی خدای عزوجل دعوت نمود و آنان را امر به تقوای خدا کرد. آنان به شاخ او ضربتی زدند و او مدتی از آنان پنهان شد، تا جایی که گفتند او مرده یا هلاک شده؟ به کدام وادی پای نهاده؟ سپس ظهور کرد و به نزد قومش رجوع کرد و او را دوباره بر شاخ سرش زدند.

بدانید که در شما نیز کسی هست که بر سنت ذوالقرنین است و خدای عزوجل ذوالقرنین را در زمین تمکین داد و اسباب همه چیز را به او اعطا کرد و به شرق و غرب رسید. خدای تعالی سنت او را در قائم از فرزندان من جاری می سازد و او را نیز به شرق و غرب عالم می رساند تا زمین هموار و جایی از زمین هموار و ناهمواری نمی ماند که ذوالقرنین در آن پای نهاد، الا اینکه قائم نیز در آن پای می نهد و خدا گنج ها و معادن زمین را برای او خارج می کند و او را با ترس یاری می کند و زمین را بعد از آن که از ظلم و جور پر باشد، آکنده از قسط و عدل می سازد.»(1)

32. غیبت طوسی: ابو هاشم جعفری گفت: روزی در خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودم. حضرت فرمود: «هنگامی که قائم قیام کند، دستور می دهد مناره ها و اتاق هایی را که در مساجد می سازند، خراب کنند.» من پیش خود گفتم که چرا قائم چنین کاری می کند؟ ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام رو کرد به جانب من و فرمود: «معنی این کار این است که اینها چیز تازه و بدعتی است که پیغمبر و امامی آنها را نساخته است.»(2)

1- . کمال الدین: 364
2- . غیبت طوسی: 206

33. کمال الدین: ابو بصیر گفت: مردی از اهل کوفه از حضرت صادق علیه السلام پرسید:«چند نفر با قائم قیام می کنند؟ چرا که مردم می گویند به تعداد سربازانی که در جنگ بدر شرکت کردند، یعنی سیصد و سیزده نفر می باشند.» حضرت فرمود: «او قیام نمی کند، مگر با افراد نیرومند و این افراد هم از ده هزار نفر کمتر نیستند.»(1)

مؤلف: مقصود حضرت این است که یاران قائم در هنگام ظهور، منحصر به سیصد و سیزده نفر نیست، بلکه این عده کسانی هستند که در ابتدای ظهورش به گرد وی اجتماع می کنند.

34. کمال الدین: امام سجاد علیه السلام فرمود: «سیصد و سیزده مرد، به تعداد اهل بدر از رختخوابشان مفقود و نایاب می شوند و در مکه صبح می کنند و این معنای سخن خدای عزوجل است که فرمود:«أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعا»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد}، که آنان اصحاب قائم علیه السلام هستند.»(2)

35. کمال الدین: عبدالله بن عجلان می گوید: نزد حضرت صادق علیه السلام از خروج قائم علیه السلام سخن گفتیم. من عرض کردم: «ما چگونه اززمان خروج حضرت آگاه شویم؟» فرمود: «در روز خروجش هر یک از شما صبح می کند، در حالی که زیر سرش نوشته ای است که در آن مکتوب است: «طاعَهٌ مَعْرُوفَه»، {اطاعتی نیکو!}(3)

و نیز روایت شده که بر پرچم مهدی علیه السلام نوشته شده «رفعت و بلندی برای خدای عزوجل است.»(4)

1- . کمال الدین: 593
2- . کمال الدین: 593
3- . نور / 53[3]
4- . کمال الدین: 593

36. کمال الدین: امام باقر علیه السلام در مورد آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون»، { او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.} (1)فرمود: «به خدا قسم هنوز تأویل این آیه بروز پیدا نگرده و تا خروج قائم علیه السلام تأویلش آشکار نمی شود. وقتی قائم علیه السلام خروج کند، کافری نسبت به خدای بزرگ باقی نمی ماند و مشرکی نسبت به مقام امام نمی ماند، مگر اینکه از قیام او کراهت دارد، تا جایی که اگر کافر یا مشرکی در دل صخره ای باشد، صخره می گوید: «ای مؤمن! در دل من کافری است، پس مرا بشکن و او را بکش!»(2)

37. کمال الدین: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم در مکه ظهور می کند، منادی او بانگ می زند: «هیچ کس خوردنی و نوشیدنی با خود برندارد!» و سنگی که حضرت موسی از آن آب بیرون آورد، بار شتری کند و با خود برمی دارد. به هر منزلی که می رسند، چشمه ای از آن بیرون می آید، هر کس گرسنه باشد سیر می شود و هر کس تشنه باشد، آب می نوشد و چهارپایان خود را نیز آب می دهند تا در نجف واقع در بیابان کوفه فرود می آیند.»(3)

این حدیث در غیبت نعمانی(4) هم نقل شده و در بصائر الدرجات هم با مختصر تفاوتی آمده است. در بصائر آمده است: «چشمه ای از آن سنگ می جوشد و هر کس

1- . توبه / 33
2- . کمال الدین: 607
3- . همان
4- . غیبت نعمانی: 238

تشنه باشد، سیراب می شود و این سنگ زاد و توشه راه آنهاست تا پیاده شوند...» تا انتهای خبر.(1)

38. کمال الدین: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه قائم قیام کرد، هیچ کس از مخلوقات خدا در پیش روی او نمی ایستد، جز اینکه او را می شناسد که بدکار یا نیکوکار است. آگاه باشید که در قائم علامتی برای هشیاران هست و آن راه راست است.»(2)

39. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: دو خون در اسلام هست که ریختن آنها از طرف خداوند حلال است و کسی حکم خدا را در آن جاری نمی سازد تا موقعی که خداوند، قائم خاندان پیغمبر را برانگیزد و او حکم خدا را در آن مورد جاری سازد و شاهد طلب نکند؛ یکی اینکه کسانی را که زنای محصنه می کنند سنگسار می کند و دیگر اینکه هر کس را که مانع زکات دادن باشد، گردن می زند.»(3)

40. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «گویا من قائم را در بیرون نجف می بینم که بر اسبی تیره رنگ و ابلق که میان پیشانی تا گلویش سفید است، سوار شده است. سپس اسبش او را به حرکت درآورد، به طوری که مردم هر شهری خیال می کنند که قائم در میان شهرهای آنهاست.وقتی که او پرچم پیغمبر صلی الله علیه و آله را برمی افرازد، سیزده هزار و سیزده فرشته از آسمان فرود می آیند و همه منتظر قائم می باشند، این فرشتگان آنها بودند که با نوح علیه السلام در کشتی بودند و هنگامی که ابراهیم خلیل علیه السلام را در آتش افکندند، با او بودند و موقعی که عیسی علیه السلام را به آسمان بالا بردند، با او بودند! و چهار هزار فرشته

1- . بصائر الدرجات 4: 188
2- . کمال الدین: 609
3- . همان

صف می کشند و علامت مخصوصی دارند، و سیصد و سیزده فرشته جنگ بدر هستند.و چهار هزار فرشته که آمدند حسین علیه السلام را در کربلا یاری کنند، ولی اجازه نیافتند. آنها بالا رفتند که اجازه بگیرند و چون مجددا از آسمان فرود آمدند، حسین علیه السلام شهید شده بود. از این رو آنها تا روز قیامت همیشه پژمرده و غبارآلود در کنار قبر امام حسین علیه السلام به سر می برند و ما بین قبر حسین علیه السلام تا آسمان، محل آمد و رفت فرشتگان است.»(1)

مؤلف: جوهری می گوید: «شمراخ» پیشانی اسب است، زمانی که نازک و جاری و بزرگ باشد و به لب حیوان نرسد.

41. کمال الدین: ثمالی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «گویا من قائم را که در نجف کوفه ظاهرشده می بینم که وقتی در نجف ظاهر شد، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را منتشر می کند که دسته آن از دسته هایعرش خدای تعالی است و بقیه آن از نصرت خدای جل جلاله است، و با آن روی به سوی احدی گذاشته نمی شود،مگر اینکه خدای عزوجل او را هلاک می کند.»پرسیدم: «آیا آن پرچم با اوست یا برایش آورده می شود؟» فرمود: «برایش آورده می شود و جبرئیل علیه السلام برایش می آورد.»(2)

42. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «گویا قائم را می بینم که روی منبر کوفه نشسته و یارانش که به تعداد سربازان جنگ بدر سیصد و سیزده مرد هستند، دور او را گرفته اند؛ آنها پرچمداران او و حکمران های الهی در زمین بر بندگان او می باشند.سپس حضرت نامه ای که مهر طلایی دارد و همان عهدنامه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اوست، از قبای خود بیرون می آورد. چون مردم عهدنامه پیغمبر را

1- . کمال الدین: 609
2- . همان

می بینند، مانند گوسفند وحشت زده از دور او متفرق می شوند، مگر وزیر او و یازده نقیب و سرکرده آنها، کسی از آنها نمی ماند؛ به همان تعداد که در میان اصحاب موسی بن عمران علیه السلام نزد وی ماندند.

پس آنها همه جا را می گردند و جز او چاره سازی پیدا نمی کنند، به همین جهت به سوی او باز می گردند. به خدا قسم من می دانم که قائم چه به مردم می گوید

که آنها آن را انکار کرده و کافر می شوند.»(1)

مؤلف: عبارت «اجفل القوم» یعنی قوم به سرعت گریختند.

43. کمال الدین: امام باقر علیه السلام فرمود: «گویا اصحاب قائم علیه السلام را می بینم که بین مشرق و مغرب را احاطه کرده و مسلط شده اند،و چیزی نیست مگر اینکه مطیع آنهاست، حتی حیوانات درنده و پرندگان درنده و همه چیز رضاجویی آنها را می کند، حتی زمینی بر زمین دیگر فخر می کند و می گوید: «امروز مردی از اصحاب قائم علیه السلام بر من گذشت !»(2)

44. کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: «لوط علیه السلام که می گفت: «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلی رُکْنٍ شَدِید»، {کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.}(3) فقط آرزوی قوت و قدرتمندی قائم علیه السلام را داشت و فقط قدرتمندی اصحاب قائم علیه السلام را به یاد آورد. زیرا یک نفر از اصحاب او، قدرت چهل مرد را دارد و دل او از پاره های آهن سخت تر است و اگر از کنار کوه های آهن بگذرند، آن را قطع می کنند و شمشیر های خود را از کشتن باز نمی دارند تا اینکه خدای عزوجل راضی شود.»(4)

1- . کمال الدین: 609
2- . کمال الدین: 609
3- . هود / 80
4- . کمال الدین: 610

45. کمال الدین: مفضل بن عمر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «می دانی پیراهن یوسف علیه السلام چه بود؟» من گفتم نه! فرمود: «وقتی برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام آتش افروختند، جبرئیل علیه السلام آمد و آن پیراهن را آورد و بر او پوشانید و تا آن را پوشیده بود، گرما و سرما در وی اثر نمی کرد. چون وفات او سررسید، آن را در جلد نظربندی پیچیده به اسحاق علیه السلام آویخت و اسحاق هم به یعقوب علیه السلام آویخت. چون یوسف متولد شد، یعقوب آن را به یوسف آویخت.وقتی آن بلاها به یوسف رسید، آن نظربند در بازوی او بود.

موقعی که یوسف در مصر آن پیراهن را از میان جلد نظربند بیرون آورد، یعقوب در کنعان بوی آن را استشمام کرد. و این است معنای سخن خداوند عزوجل: «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ»، {اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید، بوی یوسف را می شنوم}(1)این همان پیراهنی بود که جبرئیل آن را از بهشت آورد.»

مفضل بن عمر می گوید: عرض کردم: «قربانت گردم! بعد این پیراهن به کی رسید؟» فرمود: «به اهلش رسید و هنگامی که قائم ما ظهور می کند،با او خواهد بود.» آنگاه فرمود: «هر پیغمبری که علم یا چیزی غیر از علم را به ارث برده، بالاخره به محمد صلی الله علیه و آله رسیده است.»(2)

این حدیث در خرایج راوندی هم آمده است.(3)

46. کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی امور به صاحب این امر منتهی شد، خدای تعالی هر فرورونده در زمینی را برایش رفیع کرده و هر رفیعی را

1- . یوسف / 94
2- . کمال الدین: 611
3- . الخرائج و الجرائح 2: 693

برایش پایین می آورد، تا جایی که دنیا برایش به منزله کف دستش می شود. کدام یک از شما اگر در کف دستش مویی باشد، آن را نمی بیند؟»(1)

47. کمال الدین: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم ظهور می کند، دست خود را روی سر مردم می گذارد و بدان وسیله عقول آنها جمع و افکارشان کامل می گردد.»(2)

مثل این روایت در کافی هم آمده است.(3)

48. کامل الزیارات: ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «گویا قائم علیه السلام را در نجف کوفه می بینم که زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیده و آن را تکان می دهد،به نوعی که در قامت مبارکش راست می شود،و بر روی آن زره، لباسی از ابریشم درشت بافت است و سوار بر اسب سیاهی که بین دو چشمش سفید است می شود. پس اسب، حضرت را چنان به حرکت درمی آورد که اهل همه بلاد او را با خود در شهرهایشان می بینند. پسس پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشر می دهد که دسته آن از ستون های عرش است و بقیه آن از نصرت خداست و هرگز به سمت چیزی برده نمی شود،مگر اینکه خدا آن را نابود می کند. وقتی حضرت پرچم را به اهتزاز در آورد، مؤمنی باقی نمی ماند مگر اینکه دلش مانند پاره های آهن قرص می شود و به هر مؤمن، قدرت چهل مرد داده می شود و مؤمن مرده ای نیست، مگر اینکه شادی ظهور حضرت در قبرش داخل می شود.و این در وقتی است که مؤمنان در قبرهایشان به زیارت همدیگر می روند و یکدیگر را به قیام قائم علیه السلام بشارت می دهند. پس سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته به سمت او پایین می آیند.»

1- . کمال الدین: 611
2- . کمال الدین: 611
3- . کافی 1: 12

ابان می گوید: پرسیدم: «تمام آنها فرشته اند؟» فرمود: «بله، فرشتگانی که با نوح علیه السلام در کشتی بودند و زمانی که ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، با او بودند و هنگامی که موسی علیه السلام دریا را برای بنی اسرائیل شکافت، با او بودند و هنگامی که خدا عیسی علیه السلام را به سوی خود بالا برد، با او بودند، و چهار هزار فرشته با پیامبر صلی الله علیه و آله که همگی نشانه دارند و هزار فرشته صف کشیده و سیصد و سیزده فرشته جنگ بدر و چهار هزار فرشته ای که برای جنگ به یاری حسین بن علی علیهما السلام هبوط کردند و به آنها اذن جنگ داده نشد و آنان پریشان حال و غبارآلود نزد قبر او هستند و تا روز قیامت برایش گریه می کنند.و رئیس آنان فرشته ای است که به او «منصور» گفته می شود. هیچ زائری امام حسین علیه السلام را زیارت نمی کند، مگر اینکه به استقبالش می آیند و هیچ زائری با حضرتش وداع نمی کند، مگر اینکه او را مشایعت می کنند، و مریضی بیمار نمی شود،مگر اینکه او را عیادت می کنند و میتی نمی میرد، مگر اینکه بر جنازه اش نماز می خوانند و بعد از مرگش،برایش استغفار می کنند و تمام این فرشتگان در زمین بوده و منتظر قیام قائم علیه السلام تا زمان خروجش هستند.»(1)

در کتاب غیبت نعمانی نیز به دو سند این روایت مذکور است.(2)

مؤلف: برای واژه «خداجه» معنای مناسبی ندیدم و در غیبت نعمانی کلمه «خداعه» دارد و برای این واژه هم معنای مناسبی ندیدم، بعید نیست خداعه از خدع باشد. و «ستر» به معنای لباسی است که روی زره پوشیده می شود و آن را می پوشاند یا مردم را می فریبد، زیرا زیر آن زره پوشیده شده و دیده نمی شود. وممکن است خداجه شکل غلط واژه «خلّاجه» باشد و «خلّاج» بر وزن کتّان، نوعی بُرد راه راه

1- . کامل الزیارات: 233
2- . غیبت نعمانی: 309

است و اینکه از ابریشم باشد، خالی از اشکال نیست و شاید بر صورتی حمل شود که ابریشم خالص نبوده و با پنبه مخلوط باشد.

49. غیبت طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا این امر را به کسی که بهره ای از اسلام ندارد یاری می کند و اگر فرج ما برسد، کسانی که امروز در مقام پرستش بتان هستند، از دین بیرون می روند.»(1)

مؤلف: شاید منظور حضرت این باشد که اکثر یاوران حق و شیعیان در این روزها، جماعتی هستند که نصیبی از دین ندارند و اگر امر حضرت ظاهر شود و قائم علیه السلام خروج کند، کسانی که مردم می دانند که مصرّ بر پرستش بتان هستند یا حقیقتا و یا مجازاً، از این دین خارج می شوند، در حالی که مردم آنها را مؤمن می پنداشتند یا اینکه چنین شخصی هنگام ظهور قائم علیه السلام به عبادت بتان اشتغال دارد و وجه مؤیدی برای این معنا خواهد آمد و بعید نیست که در اصل عبارت «لقد خرج معه» وارد شده باشد، پس تأمل نما.

50. غیبت طوسی: عبدالله بن هذیل می گوید: «قیامت بر پا نمی شود تا وقتی که همه مؤمنان در کوفه اجتماع کنند.»(2)

51. غیبت طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم وارد کوفه شود، تمام مؤمنین، در کوفه هستند و یا به کوفه می آیند، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: «قائم در کوفه به مؤمنین می گوید: «با ما بیایید تا به جنگ این متجاوز برویم !» و به سوی او می رود.»(3)

1- . غیبت طوسی: 450
2- . غیبت طوسی: 450
3- . همان: 455

مؤلف: عبارت «و هو قول امیرالمؤمنین علیه السلام »کلام امام باقر علیه السلام است و ممکن است کلام روات باشد و فاعل «یقول»، قائم علیه السلام است و شاید منظور از «متجاوز»، سفیانی باشد.

52. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون قائم قیام کند، زمین با نور خداوند روشن گردد و مردم از نور خورشید بی نیاز گردند و هر مردی در ایام دولت او، چنان عمر کند که دارای هزار پسر شود و یک دختر در میان آنها برای او متولد نمی شود. مسجدی در بیرون کوفه می سازد که هزار درب داشته باشد، و خانه های کوفه به نهر کربلا و حیره متصل می شود. به طوری که مردی در روز جمعه سوار استر تندرو می شود تا خود را به نماز برساند، ولی به نماز نمی رسد.»(1)

مؤلف: «بغله سفواء» به معنای استر تندرو است.

53. غیبت طوسی: حضرت باقر علیه السلام ضمن یک حدیث طولانی فرمود: «مهدی وارد کوفه می شود، در حالی که سه گروه با سه پرچم در کوفه با هم کشمکش دارند، ولی در برابر او تسلیم می گردند. مهدی وارد مسجد می شود و به منبر می رود و برای مردم خطبه می خواند. مردم از دیدن و استماع سخنان وی به قدری گریه می کنند که نمی دانند چه می گوید.این است فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «گویا دو نفر حسنی و حسینی را می بینم که پرچم را برافراشته اند و حسنی پرچم خود را به حسینی تسلیم می کند» و مردم هم با وی بیعت می کنند.

چون جمعه بعد فرا می رسد، مردم به مهدی می گویند: «یابن رسول اللّه ! نماز گزاردن پشت سر شما، مانند نماز گزاردن پشت سر پیغمبر است. مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد.»مهدی می گوید: «فکری برای شما خواهم کرد.» سپس به

1- . غیبت طوسی: 467

سرزمین نجف می رود و نقشه مسجدی که دارای هزار درب و گنجایش همه مردم را داشته باشد، می ریزد و ساختمان محکمی روی آن می کند.

آنگاه دستور می دهدکه از پشت قبر حسین علیه السلام نهری بکشند که آب آن به اراضی نجف و کوفه رسیده و در نجف بریزد؛ و روی آن نهر در راه ها، پل ها و آسیاها می سازد. زنی از اهل کوفه را می بینم که زنبیل گندمی روی سر نهاده و می رود که آن را در کربلا آرد کند.»(1)

این روایت در اعلام الوری و ارشاد القلوب مفید هم آمده است.

مؤلف: فیروزآبادی می گوید: عبارت «أصّ الشیء» یعنی برق زد و «أصیص» بر وزن امیر، رعد آسمان و ترس و بنای محکم است و «أصیصه» به معنای خانه های

نزدیک است و عبارت «هم أصیصه واحده» یعنی خانه های مجتمع و «تأصصوا» یعنی اجتماع کردند.

54. غیبت طوسی: امام جعفر صادق علیه السلام از مسجد سهله سخن به میان آورد و فرمود: «آگاه باشید که هنگامی که صاحب ما با کسان خود می آید،آنجا جایگاه اوست.»(2)

این روایت در کافی هم آمده است.(3)

55. غیبت طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس از شما که قائم ما علیه السلام را درک کند، باید وقتی او را دید بگوید: «سلام بر شما ای اهل خانه نبوت و مرکز علم و جایگاه رسالت !»(4)

1- . غیبت طوسی: 467
2- . غیبت طوسی: 467
3- . کافی 3: 494
4- . غیبت طوسی: 471

56. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اصحاب موسی به وسیله نهر آبی امتحان شدند، چنان که خدا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِیکُمْ بِنَهَرٍ»، {خداوند شما را به وسیله رودخانه ای خواهد آزمود}(1)اصحاب قائم هم چنین امتحان خواهند داشت.»(2)

این روایت در غیبت نعمانی هم ذکر شده است.(3)

57. غیبت طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قائم مسجدالحرام و مسجد النبی را خراب کرده و بر اساس اول می سازد، خانه خدا را در جای خود بنا می کند و در جای خود برپا می دارد و دست دزدان بنی شیبه را بریده و بر خانه کعبه می آویزد.»(4)

58. غیبت طوسی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «دولت ما آخرین دولت هاست. هر خاندانی که لیاقت سلطنت دارند، پیش از ما به سلطنت می رسند، تا هنگامی که ما بر سر کار آمدیم و روش دولت ما را دیدند، نگویند که اگر ما به سلطنت می رسیدیم، مانند اینان (آل محمد صلی الله علیه و آله) عمل می کردیم، و این است معنی آیه شریفه«وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»(5)، {و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است}.(6)

59. غیبت طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام قیام کند، امری غیر از آنچه موجود بود می آورد.»(7)

1- . بقره / 249
2- . غیبت طوسی: 471
3- . غیبت نعمانی: 316
4- . غیبت طوسی: 471
5- . اعراف / 128
6- . غیبت طوسی: 472
7- . همان

60. غیبت طوسی: امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد کوفه که در آن موقع با سفال و گل پخته بنا شده بود رسید و ضمن بیاناتی فرمود: «وای بر کسی که تو را منهدم می کند و انهدام آن را آسان می سازد! وای بر آن کس که تو را با گل پخته ساخت و قبله نوح را تغییر داد! خوشا به حال کسی که موقع خراب کردنت توسط قائم از خاندان من، حاضر است! آنها برگزیدگان امت پیغمبر می باشند که همراه نیکان عترت من هستند.»(1)

61. غیبت طوسی: ابی بصیر در حدیثی که ما مختصرش کرده ایممی گوید: «چون قائم قیام کند، وارد کوفه شده و دستور می دهد کهمساجد چهارگانه آن را ویران سازند تا به اصل آن برسند و آن را مانند عریش موسی علیه السلام با لیف خرما مسقف می سازد و دیوار تمام مساجد، بدون کنگره ساخته می شود،همان طور که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بود، و راه بزرگ را وسعت می دهد تا به شصت دراع می رسد و هر مسجدی که سر راه باشد ویران می کند، و هر روزنه و پنجره و چاه و ناودانی را که مشرف بر راه باشد می بندد. و خداوند به آسمان امر می کند که در زمان حضرت، در حرکتش کند باشد، تا جایی که یک روز در ایام دولت او، برابر با ده روز است و یک ماه، مانند ده ماه است و یک سال، مانند ده سال از سال هایشماست.

سپس فقط مدت کمی می گذرد تا اینکه عده ای از غلامان خارجی در «رمیله دسکره» بر او خروج می کنند و شعارشان «یا عثمان یا عثمان!» است. پس حضرت مردی از دوستانش را می خواند و شمشیر خود را به گردنش حمایل می کند و او به سمت آنان رفته و آنان را می کشد تا احدی از آنان باقی نمی ماند. سپس متوجه شهر «کابل شاه»می شود و آن شهری است که هرگز احدی جز حضرت آنجا را فتح نکرده

1- . غیبت طوسی: 473

است. پس آنجا را می گشاید و به سمت کوفه متوجه می شود و در آن نزول اجلال می کند و آنجا خانه اوست و هفتاد قبیله از قبائل عرب را می کوچاند...» تا آخر حدیث.

و در روایت دیگر دارد که قسطنطنیه و روم و شهرهای چین را فتح می کند.(1)

62. غیبت طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: «از عرب برحذر باش که خبر بدی دارند! آگاه باش که یک نفر از آنان همراه با قائم خروج نمی کند!»(2)

63. غیبت طوسی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «اصحاب مهدی جوانند و پیر در آنان نیست مگر اندکی، مثل کمی سرمه در چشم و نمک در زاد و توشه، و کمترین میزان زاد و توشه، نمک است.»(3)

در غیبت نعمانی مثل این حدیث نقل شده است.

64. غیبت طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: «سیصد و خرده ای نفر به تعداد اهل بدر، بین رکن و مقام با قائم بیعت می کنند. در آنان نجیبانی مصری و بزرگانی شامی و خوبانی از عراق حضور دارند. پس مادامی که خدا بخواهد، حضرت حکومت می کند.»(4)

65. غیبت طوسی: ابوبصیر می گوید شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: «مردم روز به روز دین را ناقص می کنند، تا حدی که دیگر نام خدا مذکور نمی شود. چون چنین شد، بزرگ دین جدا می شود و خدا گروهی را از اطراف او برمی انگیزد و مانند پاره های ابر پاییزی می آیند و جمع می شوند. به خدا قسم من آنان را می شناسم و نام هایشان را و نام قبایل و نام امیرشان

1- . غیبت طوسی: 473
2- . همان: 476
3- . همان
4- . غیبت طوسی: 476

را می دانم و آنان قومی هستند که خدا هر گونه که بخواهد، آنان را برمی انگیزد. از هر قبیله یک مرد یا دو مرد ... تا نُه مرد می آیند، تا اینکه از آفاق سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر می رسند و این سخن خداست که فرمود: « أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیر»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد درحقیقت،خدا بر همه چیز تواناست }، تا جایی که حتی اگر مردی از ایشان با عمامه اش کمر و ساق پایش را بسته باشد، عمامه اش را از تنش باز نمی کند تا اینکه به حضرت برسد.»(1)

مؤلف: جزری می گوید: «یعسوب» به معنای آقا و رئیس و جلودار است و در اصل زنبور نر است. و از قبیل همین روایت است حدیث علی علیه السلام که آشوبی را ذکر کرد و گفت: «وقتی چنین شود، رئیس دین بر دین ثابت می ماند و از اهل فتنه جدا می شود و با اهل دین و پیروانش که او را در نظرش تبعیت می کنند و اذناب و پیروان اویند، در زمین حرکت می کند.»

و زمخشری می گوید: «ضرب به ذَنَب» در این جا مثالی برای پایمردی و ثبات قدم است، یعنی حضرت و تابعانش بر دین ثابت قدم می مانند.

66. صحیفه الرضا: حضرت امیر علیه السلام فرمود: «هر کس در آخرالزمان با ما بجنگد، انگار همراه دجال با ما جنگیده است !»

ابوالقاسم طائی می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره کسی که در آخرالزمان با ما بجنگد، پرسیدم. فرمود: «کسی که با همراه و رفیق عیسی بن مریم که همان مهدی علیه السلام است بجنگد.»(2)

1- . غیبت طوسی: 477
2- . صحیفه الرضا: 273

67. خرائج و جرائح: امام باقر علیه السلام فرمود: «وقتی قائم در مکه قیام کند و اراده کند که متوجه کوفه شود، منادی او ندا می دهد: «هیچ کس از شما غذا و نوشیدنی برندارد!» و سنگ موسی را که از آن دوازده چشمه شکافت را بر می دارد و به هیچ منزلی نمی رسد، مگر اینکه آن را نصب می کند و چشمه ها از آن می جوشد؛ هر کس گرسنه باشد، سیر می شود و هر کس تشنه باشد، سیراب می شود و همین زاد و توشه آنان است تا در نجف و جایگاه آشکار کوفه فرود آیند. وقتی در جایگاه آشکار آن فرود آمدند، آب و شیر دائما از آنجا می جوشد و هر کس گرسنه باشد، سیر می شود و هر کس تشنه باشد، سیراب می شود.»(1)

68. خرائج و جرائح: امام باقر علیه السلام فرمود: «هر آفت زده ای که قائم از اهل بیت مرا درک کند، شفا می یابد و هر ضعیفی که او را درک کند، قوی می شود.»(2)

69. خرائج و جرائح: عبدالملک بن اعین می گوید: از نزد امام باقر علیه السلام برخاستم، به دستم تکیه داده و گریستم و گفتم: «امید داشتم این امر را در حال قوت و توانم درک کنم!» حضرت فرمود: «آیا از این خشنود نیستید که برخی دشمنانتان برخی دیگر را می کشند و شما در خانه هایتان ایمنی دارید؟ اگر امر فرج برسد، یک مرد از شما قوت چهل مرد را می یابد و دل های شما مانند پاره های آهن قرار داده می شود که اگر دل هایتان را بر کوه ها پرتاب کنید، آنها را می شکافد، و شما در آن زمان حکام روی زمین و خزانه داران آن خواهید بود.»(3)

در کافی نیز مثل این حدیث روایت شده است.(4)

1- . الخرائج و الجرائح 2: 692
2- . همان 2: 839
3- . همان
4- . کافی 8: 294

مؤلف: عبارت «لو قذفتم بها الجبال» یا تقویت تشبیه قبلی است یا منظور این است که آنان در قدرت عزم، به گونه ای هستند که اگر تصمیم بر شکافتن کوه ها داشته باشند، برای شما امکانش مهیا می شود،و در نسخه کافی عبارت «قلعتها» دارد.

70. خرائج و جرائح: حضرت صادق علیه السلام فرمود:«خداوند ترس را از دل های شیعیان ما بیرون برد و آن را در دل دشمنان ما ساکن کرد. پس یکی از شیعیان بُرنده تر از نیزه و پر جرأت تر از شیر است؛ دشمنش را با نیزه اش می زند، با شمشیرش ضربه وارد می کند و با پایش او را له می کند.»(1)

71. خرائج و جرائح: امام باقر علیه السلام فرمود: «هر گاه قائم قیام کرد، دست خود را روی سر مردم می گذارد و بدان وسیله عقل های آنان جمع و اخلاقشان کامل می گردد.»(2)

72. خرائج و جرائح: ابوربیع شامی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کرد، خداوند چندان نیرو به گوش ها و دیدگان آنها می دهد که میان آنها و قائم به اندازه یک روز راه خواهد بود. قائم با آنها صحبت می کند و آنها هم صدای او را همان جا که هست، می شنوند و به وی نگاه می کنند.»(3)

این روایت در کافی نیز روایت شده است.(4)

73. خرائج و جرائح: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «علم بیست و هفت حرف است. آنچه پیغمبران آورده اند دو حرف است و مردم هم تا کنون بیش از آن دو حرف را ندانسته اند. پس موقعی که قائم ما قیام می کند، بیست و پنج حرف دیگر را

1- . الخرائج و الجرائح 2: 840
2- . همان
3- . همان
4- . کافی 8 : 240

بیرون می آورد و آن را در میان مردم منتشر می سازد و آن دو حرف را هم به آنها ضمیمه می کند تا آنکه بیست و هفت حرف خواهد شد.»(1)

74. خرائج و جرائح: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «گویی پرنده ای سفید را می بینم که بالای حجرالاسود نشسته و در زیر آن مردی که بین مردم مانند آل داود و سلیمان حکم می کند هست که از مردم بینه نمی طلبد.»(2)

75.ارشاد القلوب: امام باقر علیه السلام فرمود: «گویا قائم را در بلندی کوفه (شهر نجف) می بینم که با پنج هزار فرشته در حالی که جبرئیل از سمت راست و میکائیل از جانب چپ و مؤمنین پیش روی او قرار دارند به آنجا آمده است و لشکرهای خود را در شهر پراکنده می سازد.»(3)

76. ارشاد القلوب: مفضل می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم آل محمد علیه السلام قیام کند، در پشت کوفه مسجدی می سازد که هزار در دارد و بیوت کوفه به رودخانه کربلا متصل می شود.»(4)

77. ارشاد القلوب: عبدالکریم خثعمی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:«قائم چند سال سلطنت می کند؟» فرمود:«روزها و شب ها آنقدر طولانی می شود که هر سال زمان او، به قدر ده سال شماست. لذا مدت سلطنت او به حساب سال شما، هفتاد سال خواهد بود. موقعی که آمدن او نزدیک شد، در ماه جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب چنان باران می بارد که مردم مثل آن را ندیده باشند. با آن باران خداوند گوشت و بدن مردگان مؤمنین را در قبرهاشان می رویاند. گویا من آنها را می بینم که از سمت «جهینه» می آیند و خاک موهای سر خود را می تکانند.

1- . الخرائج و الجرائح 2 : 841
2- . همان 2 : 860
3- . ارشاد القلوب: 379
4- . ارشاد القلوب: 379

و مفضل بن عمر می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «قائم ما وقتی قیام می کند، زمین به نور پروردگارش روشن می شود و مردم از نور شمس بی نیاز می شوند و ظلمت می رود؛ مردم در حکومت او چنان عمر می کند که هزار فرزند پسر برایش متولد می شود و یک دختر برایش متولد نمی شود؛ و زمین گنج هایش را ظاهر می سازد، تا جایی که مردم آنها را بر روی زمین می بینند و مردی از شما دنبال کسی می گردد تا با مالش نیاز او را برطرف کند و زکات او را بگیرد، ولی احدی را نمی یابد که چنین چیزی را از او قبول کند. مردم به آنچه خدا از فضلش روزی آنان کرده، بی نیاز می شوند.»(1)

78. ارشاد القلوب: مفضل می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی خدا اذن قیام به قائم علیه السلام بدهد، او بالای منبر می رود، مردم را به سوی خویش دعوت می کند، آنان را به خدا سوگند می دهد و آنان را به حق خویش دعوت می کند، و اینکه بین آنها به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کند و به عمل او عامل می شود. پس خدای جل جلاله جبرئیل علیه السلام را می فرستد تا به نزد او بیاید. پس جبرئیل در حطیم به نزد او می رود و به او می گوید: «به چه چیز دعوت می کنی؟» قائم علیه السلام او را با خبر می سازد. پس جبرئیل علیه السلام می گوید: «من اول کسی هستم که با تو بیعت می کنم؛دست خود را بگشا!» پس دست او را مسح می کند. آنگاه سیصد و اندی مرد به نزد او آمده و با او بیعت می کنند و در مکه اقامت می گزینند تا اینکه اصحابش به ده هزار تن می رسند و سپس با آنها،از مکه به سمت مدینه حرکت می کند.»(2)

1- . ارشاد القلوب: 363
2- . همان

79. ارشاد القلوب: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور کرد، پانصد نفر از قریش را می آورد و گردن می زند. آنگاه پانصد نفر دیگر را، و تا شش بار این کار را تکرار می کند.» من عرض کردم: «آیا دسته های بعدی هم پانصد نفرند؟» فرمود: «آری، و همه آنها از قریش و دوستان آنها هستند.»(1)

80. ارشاد القلوب: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور کند، مسجدالحرام را ویران می کند تا آن را به اساس و پایه اش می رساند و مقام ابراهیم علیه السلام را به موضعی که در آن بود می برد و دستان بنی شیبه را می بُرد و به درب کعبه می آویزد و بر آن می نویسد: «اینان دزدان کعبه اند!»(2)

81. ارشاد القلوب: حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ضمن یک حدیث طولانی فرمود: «چون قائم قیام کند به کوفه می رود. در آنجا دو هزار نفر مسلح و مخالف از طایفه «بتریه» (از طوائف زیدیه) نزد وی آمده و می گویند: «از هر جا آمده ای برگرد! ما احتیاجی به اولاد فاطمه نداریم!» او هم شمشیر میان آنها می گذارد و تا آخرین نفر را می کشد. سپس وارد کوفه می شود و در آنجا تمام منافقین را که به اویقین ندارند، به قتل می رساند. قصرهای کوفه را ویران می سازد و با جنگجویان آنها نبرد می کند و آنقدر از آنها می کشد که خداوند عزوعلا خشنود گردد.»(3)

1- . ارشاد القلوب: 364
2- . ارشاد القلوب: 364
3- . همان

82. ارشاد القلوب: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم قیام می کند، با امر جدیدی می آید، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام، مردم را به امر جدیدی دعوت کرد.»(1)

83. ارشاد القلوب: علی بن عقبه از پدرش نقل کرده که گفت: «موقعی که قائم قیام کرد، به عدالت حکم می کند و در روزگار او، ظلم و ستم از میان می رود، راه ها امن می شود، زمین برکت های خود را بیرون می دهد و هر حقی به صاحب حق داده می شود. و پیروان هیچ دینی نمی ماند مگر اینکه اظهار مسلمانی می کنند و با ایمان شناخته می شوند. نشنیده ای که خداوند می فرماید:« وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ»، {هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند.}(2)

و بین مردم مانند حکم داود علیه السلام و حکم محمد صلی الله علیه و آله حکومت می کند، و زمین گنج هایش را آشکار می کند و برکاتش را اظهار می کند و کسی از شما در آن روز محلی برای صدقات و مبرات خود نمی یابد، زیرا بی نیازی تمام مؤمنان را شامل می شود.»

سپس فرمود: «دولت ما آخرین دولت هاست و هیچ اهل بیتی که ادعای دولت دارند باقی نمی ماند، مگر اینکه قبل از ما به حکومت می رسند تا وقتی سیره ما را دیدند، نگویند که اگر ما به حکومت می رسیدیم، مانند سیره اینان عمل می کردیم و این تفسیر قول خداست که فرمود: «و العاقبه للمتقین»، {وفرجام خوش از آن پرهیزکاران است.}(3)

1- . ارشاد القلوب: 364
2- . آل عمران / 83
3- . ارشاد القلوب: 364

84. ارشاد القلوب: حضرت صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کرد، چهار مسجد را در کوفه منهدم می کند و هیچ مسجد مشرفی را نمی گذارد، جز اینکه کنگره و اشراف آن را خراب می کند و به حال ساده و بدون اشراف می گذارد؛ شاهراه ها را توسعه می دهد؛ هر گوشه ای از خانه ها که واقع در راه عمومی است خرابمی کند؛ ناودان هایی را که مشرف به راه مردم است برمی دارد؛ هر بدعتی را برطرف می سازد و هر سنتی را باقی می گذارد؛ و قسطنطنیه و چین و کوه های گیلان (دیلم) را فتح می کند. به این امر هفت سال ادامه می دهد که هر سالی از آن، به اندازه ده سال از سال های دنیوی شماست. سپس خدا آنچه بخواهد،می کند.»

عرض کردم: «فدایت شوم! چگونه سال ها طولانی می شود؟» فرمود: «خدای تعالی به آسمان امر به مکث کردن و کم حرکتی می کند، در نتیجه ایام و سال ها طول می کشد.» گفتم: «می گویند فلک وقتی تغییر کند، فاسد و خراب می شود!» فرمود: «این سخن زنادقه است، اما مسلمانان چنین حرفی را قبول ندارند و خدا، ماه را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله دو نیمه فرمود و خورشید را پیش از او، برای یوشع بن نون به عقب برگرداند و به درازی روز قیامت خبر داد که آن روز «كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»(1)، {مانند هزار سال از سال هایی است که شما برمی شمرید.} (2)

85. ارشاد القلوب: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «هر گاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، خیمه هاییرا برای کسانی نصب می کند که قرآن را همان طور که نازل شده، به مردم تعلیم دهند. در آن روز، این مشکل ترین کارهاست، زیرا آن قرآن به عکس قرآن فعلی جمع آوری شده است.»(3)

1- . حج / 47[1]
2- . ارشاد القلوب: 365
3- . ارشاد القلوب: 364

86. ارشاد القلوب: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، بین مردم به مانند حکم داود حکم می کند و احتیاج به بینه احتیاج ندارد. خدای تعالی به او الهام می کند و او به علم خویش حکم می کند و به هر قومی استنباطشان را خبر می دهد و دوستش را از دشمنش با هوشیاری باز می شناسد. خدای سبحان می فرماید: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ وَ إِنَّها لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ»(1)، {به یقین، در این [کیفر] برای هوشیاران عبرت هاست. و [آثار] آن [شهرهنوز] برسرراهی [دایر] برجاست. }(2)

87. ارشاد القلوب: روایت شده است که مدت دولت قائم علیه السلام نوزده سال است و روزها و ماه هایش، طبق آنچه که گفتیم طول می کشد و این امری است که بر ما پوشیده است و فقط به ما گفته شده. و از آن امر به ما نرسیده است،مگر مدتی که خدا آن را از مصلحت های یقینی دانسته است. پس ما به یکی از این دو امر - یعنی نوزده سال یا هفت سال - یقین نداریم، هر چند روایات فراوان و ظاهرتری به ذکر هفت سال وارد شده است.(3)

88. دعوات راوندی:معلی بن خنیس می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:«اگر این امر به سمت شما بیاید، ما با شما زندگی می کنیم.» فرمود: «به خدا قسم اگر این امر به سمت ما بیاید، زندگی جز با خوردن غذای سفت و پوشیدن لباس زبر و خشن نخواهد بود.»

1- . حجر / 75
2- . ارشاد القلوب: 365
3- . همان

حضرت صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود: «هر وقت قائم ما ظهور کند، مانند پیغمبر زندگی می کند و به روش امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار می نماید.»(1)

89. تفسیر عیاشی: رفاعه بن موسی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر این آیه«وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً»، {هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فَرمان او نهاده است،}، می فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کرد جایی در روی زمین باقی نمی ماند، مگر اینکه در آنجا صدای «اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمدا رسول اللّه» بلند می شود.»(2)

90. تفسیر عیاشی: عبداللّه بن بکیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه«وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»، {هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است}را پرسیدم. حضرت فرمود: «این آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده، هنگامی که علیه یهود و نصارا و صابئین و مادی ها و برگشتگان از اسلام و کفار در شرق و غرب کره زمین، قیام می کند و اسلام را پیشنهاد می نماید، هر کس که از روی میل پذیرفت، دستور می دهد که نماز بخواند و زکات بدهد و آنچه هر مسلمانی مأمور به انجام آن است، بر وی نیز واجب می کند. و هر کس که مسلمان نشد، گردنش را می زند تا آنکه در شرق و غرب عالم، یک نفر خدانشناس باقی نماند.»

عرض کردم: «قربانت گردم! در روی زمین مردم بسیار هستند. چطور قائم علیه السلام می تواند همه آنها را مسلمان کند و یا گردن بزند؟» حضرت فرمود: «هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، چیز اندک را زیاد و زیاد را کم می گرداند.»(3)

1- . دعوات راوندی: 352
2- . تفسیر عیاشی 1: 207
3- . تفسیر عیاشی 1: 207

91. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: «صاحب این امر در بعضی از این دره ها غیبتی دارد.(سپس با دستش به ناحیه ذی طوی اشاره کرد) تا اینکه دو شب قبل از قیامش، غلامی که در خدمت اوست می آید تا به بعضی از اصحاب حضرت می رسد و می پرسد: «شما اینجا چند نفرید؟» پس می گویند: «حدود چهل نفر!» آن غلام می گوید: «اگر صاحبتان را ببینید چه می کنید؟» می گویند: «به خدا قسم هر آینه اگر این کوه ها در میان خودشان به ما منزل بدهند، با آن حضرت در آنجا منزل می کنیم!» همان غلام شب بعد نزدشان می آید و می گوید: «ده نفر از پیران و خوبانتان را به من نشان دهید.» پس آنها را به او نشان می دهند و او آنها را خدمت حضرت می برد و حضرت آنها را به شب آینده وعده می دهد.»

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم گویا او را می بینم که پشتش را به حجرالاسود تکیه داده و حق خویش را از خدا می طلبد و سپس می گوید: «ای مردم! هر کس با من درباره خداوند گفتگو کند، من سزاوارترین مردم به خداوند هستم. ای مردم! هر کس با من درباره آدم گفتگو کند، من سزاوارترین مردم به آدم هستم. ای مردم! هر کس با من درباره نوح گفتگو کند، من سزاوارترین مردم به نوح هستم. ای مردم! هر کس با من درباره ابراهیم گفتگو کند، «أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيم»، {من سزاوارترین مردم به ابراهیم هستم.}(1) ای مردم! هر کس با من درباره موسی گفتگو کند، من سزاوارترین مردم به موسی هستم. ای مردم! هر کس با من درباره عیسی گفتگو کند، من سزاوارترین مردم به عیسی هستم. ای مردم! هر کس با من درباره محمد صلی الله علیه و آله گفتگو کند، من سزاوارترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله هستم. ای مردم! هر کس با من درباره کتاب خداوند گفتگو کند، من سزاوارترین مردم به کتاب خداوند هستم.»

1- . آل عمران / 68[1]

سپس به مقام می رود و در آنجا نماز می گزارد و حق خویش را از خدا می طلبد.»

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم حضرت حجت علیه السلام «مضطر» در کتاب خداست که فرمود: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْض»، { یا [کیست] آن کس که درمانده را- چون وی را بخواند- اجابت می کند، و گرفتاری را برطرف می گرداند، و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟ } و جبرئیل به صورت پرنده سفیدیروی ناودان ظاهر می شود و اولین مخلوقات خدا که با او بیعت می کند، جبرئیل است و سپس سیصد و خرده ای نفر با او بیعت می کنند.»

آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس که در مسیر رسیدن به حضرت گرفتار شده بود، همان ساعت به حضرت می رسد و هر کس که هنوز به راه نیفتاده، در رختخوابش مفقود و نیست می شود.»

سپس فرمود: «به خدا قسم اوست معنای سخن علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: «آنان از بستر های خود گم می شوند.»و اوست معنای سخن خدا «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعا»، {پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد. } آنان اصحاب قائم علیه السلام هستند که سیصد و اندی نفرند.» حضرت فرمود: «به خدا قسم آنان امت معدوده ای هستند که خدا درباره ایشان در کتابش فرمود: «وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَه»، { واگر عذاب را تا چند گاهی از آنان به تأخیر افکنیم }. فرمود: «آنها در ساعت واحدی، مانند ابرهای پاییزی اجتماع می کنند و حضرت شب را در مکه صبح می کند. وی مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله دعوت می کند و جماعت اندکی او را اجابت می کنند. آنگاه عاملی را در مکه نصب می کند و از آنجا حرکت می کند، اما به او خبر می رسد که عاملش

کشته شده. پس به سوی آنان بر می گردد و با ایشان می جنگد و بیش از اسیر کردن، کار دیگری نمی کند.

سپس راه می افتد و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و تبری از دشمن او دعوت می کند و عاملی را تعیین نمی کند تا به بیداء می رسد. پس سپاه سفیانی به سمت حضرت خروج کرده و خداوند زمین را امر می کند و زمین ایشان را از زیر پاهایشان می گیرد و این معنای قول خداست که فرمود: «وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ (1).» {و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راهِ] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند. و می گویند: «به او ایمان آوردیم.} یعنی به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ، «وَ قَدْ کَفَرُوا بِهِ»، {وحال آنکه پیش از این منکر او شدند،} در حالی که به او، یعنی به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله کفر ورزیده بودند، تا آخر سوره.

پس فقط دو نفر که به آنان «وتر» و «وتیره» گفته می شود و از قبیله «مراد» هستند، از آن سپاه باقی می مانند که صورت هایشان در پشت سر آنهاست و عقب عقب راه می روند تا به مردم خبر دهند که چه به روز اصحابشان آمده است.

بعد از آن حضرت داخل مدینه می شود. طایفه قریش از حضرت پنهان می شوند و این معنای سخن علی بن ابی طالب علیه السلام است که فرمود: «به خدا قسم قریش دوست دارند در وقت ظهور قائم علیه السلام همه اموالشان و همه آنچه را خورشید بر آن طلوع و غروب می کند، بدهند و جایگاه پنهانی بخرند که به قدر مدت سر بریدن شتر در آنجا پنهان شوند.» سپس حضرت در آنجا چیزی احداث می کند. وقتی چنین کرد، قریش می گویند: «ما را به سمت این طغیانگر ببرید ! به خداقسم اگر

1- . سبأ / 51 - 53

این مرد از اولاد محمد بود، چنین نمی کرد و اگر علوی بود، چنین نمی کرد و اگر فاطمی بود، چنین نمی کرد!» پس خدا او را بر ایشان غالب گرداند؛ پس حضرت جنگاورانشان را می کشد و ذریه شان را اسیر می کند و بعد از آنجا می رود تا در «شقه» فرود می آید. در آنجا خبر می رسد که عاملش را در مدینه کشته اند! پس به سوی آنها بر می گردد و به قدری از آنها را می کشد که کشتگان واقعه حره در برابر آن چیزی نیست. سپس بر می گردد و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و تبری از دشمن او دعوت می کند. وقتی به «ثعلبیه»می رسد، مردی که از صلب پدر حضرت است و از حیث بدنی از همه مردم به جز صاحب الامر علیه السلام قوی تر و به حسب قلب دلیرتر است، به سوی او بر می خیزد و می گوید: «چه می کنی؟ به خدا قسم تو مردم را مانند شتاب زدگی چارپایان به اضطراب و شتاب می اندازی! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص اجازه داری یا به چه سبب چنین می کنی؟» یکی از غلامان حضرت که بیعت کرده، به آن مرد می گوید: «به خدا قسم یا ساکت می شوی یا سرت را که چشمانت را دربرگرفته، می زنم!»

پس قائم علیه السلام به دوست خود می فرماید: «ای فلانی! ساکت باش» و به آن مرد می گوید: «آری عهدنامه ای از رسول خدا دارم. فلان خورجین یا فلان زنبیل را به نزد من آورید.» پس آن را به نزد حضرت می آورند و او عهد رسول خدا را می خواند. در آن حال آن مرد عرض می کند: «خدا مرا فدایت گرداند! اجازه بده سرت را ببوسم.» حضرت اجازه می دهد و او بین دو چشم حضرت را می بوسد و سپس می گوید: «خدا مرا فدایت گرداند! بیعت ما را تجدید کن!» پس حضرت مجددا از ایشان بیعت می گیرد.»

امام باقر علیه السلام می فرماید: «گویا من ایشان را می بینم که از نجف کوفه بالا می روند. سیصد و اندی مرد که دل هایشان مانند آهن پاره قرص است. جبرئیل در سمت راست حضرت و میکائیل در سمت چپ حضرت است و ترس و وحشت به

اندازه مسیر یک ماه، از جلو و پشت حضرت حرکت می کند و خدا او را با پنج هزار فرشته نشان دار یاری می کند تا وقتی از نجف بالا می رود، به اصحابش می فرماید: «امشب را با عبادت بگذرانید!» پس آنان شب را در حال رکوع و سجود صبح می کنند و به خدا تضرع می نمایند. وقتی صبح می شود حضرت می فرماید: «با ما راه نخیله را در پیش گیرید!» در آن وقت اطراف کوفه خندق کنده می شود.» راوی می گوید: پرسیدم: «اطراف آن خندق کنده می شود؟» فرمود: «آری به خدا، خندق کنده می شود تا به مسجد ابراهیم علیه السلام در نخیله برسد! و دو رکعت نماز در آنجا می خواند. پس مرجئی های کوفه و غیر آنان از سپاه سفیانی، بر حضرت خروج می کنند. حضرت به اصحابش می فرماید: «ایشان را برانید!» و سپس می گوید: «بر ایشان حمله ببرید!» امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم احدی از ایشان از خندق به سمت کوفه عبور نمی کند تا خبر ببرد.» (بلکه همه کشته می شوند.)

سپس حضرت وارد کوفه می شود. پس مؤمنی نمی ماند مگر اینکه در کوفه است یا به آنجا اشتیاق دارد و این جمله اخیر از امیر مؤمنان علی علیه السلام است. سپس حضرت به اصحابش می فرماید: «به سمت این طغیان گر- یعنی سفیانی - حرکت کنید!» و او را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله دعوت می کند. پس سفیانی از راه تسلیم و صلح با حضرت بیعت می کند. در این حال قبیله کلبیه که دایی هایسفیانی هستند، به او می گویند: «چه می کنی؟ به خدا قسم ما در این مورد با تو بیعت نمی کنیم!» پس او می گوید: «چه کنیم؟» آنها می گویند: «با قائم علیه السلام مقابله کن!» پس او به مقابله با حضرت می پردازد. سپس حضرت به او می فرماید: «بترس و برحذر باش که من آنچه را رساندنی بود، رساندم و با تو می جنگم!» پس حضرت به جنگ با ایشان مشغول می شود و خدا او را بر آنان مسلط کرده و حضرت، سفیانی را به اسارت می گیرد و او را می برد و با دست خود سر می بُرد.

سپس پاره ای از لشکر خود را به سمت روم می فرستد تا باقی ماندگان از بنی امیه را خدمتش حاضر کنند. وقتی آن لشکر به روم می رسد، می گویند: «اهل مذهب ما - یعنی بنی امیه - را نزد ما حاضر کنید!» ایشان از این کار ابا می کنند و می گویند: «به خدا چنین کاری نمی کنیم!» پس فرستادگان حضرت می گویند: «به خدا اگر اذن قتال داشتیم، با شما می جنگیدیم.» بعد از آن به خدمت حضرت مراجعه کرده و جریان را به اطلاعش می رسانند. حضرت می فرماید: «بروید و با ایشان بجنگید و بنی امیه را از ایشان بگیرید.» ایشان می روند و چون اهل روم آنها را می بینند، می گویند: «بنی امیه را به دستشان بسپارید که این دفعه با تسلط تام آمده اند و این تفسیر سخن خداوند است که فرمود: «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُون قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُم حَصِيداً خامِدِين»، {پس چون عذاب ما را احساس کردند، به ناگاه از آن می گریختند. [هان] مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید- یعنی گنج هایی که ذخیره می کردید-، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید. گفتند: «ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم.» سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده بی جان گردانیدیم.}(1)و حضرت کسی از آنان را زنده نمی گذارد تا خبر ببرد.

سپس به کوفه بر می گردد و سیصد و اندی مرد را به دوردست ها می فرستد و بین کتف ها و سینه هایشان را مسح می کند. پس در حکم و قضاوت بین مردم خسته نمی شوند و زمینی باقی نمی ماند، مگر آنکه در آن ندای به شهادت به الوهیت خدای بی شریک و رسالت محمد صلی الله علیه و آله داده می شود و این معنای سخن خداست که فرمود: «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ

1- . انبياء / 12 - 15

يُرْجَعُون»، {با آنکه هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند} و صاحب این امر مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله که جزیه قبول نمود، جزیه نمی پذیرد و این معنای سخن خداست که فرمود: «وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّه»، { با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد، و دین، مخصوص خدا شود }(1)

امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم می جنگند تا اینکه توحید خدا اقامه شود و به او شرک ورزیده نشود و حتی پیرزن ضعیفی که می خواهد از شرق عالم به غرب عالم برود، احدی متعرض او نمی شود؛ خدا از زمین محصولاتش را خارج می کند و از آسمان باران را نازل می کند؛ مردم خراجشان را بر پشت خود حمل کرده خدمت حضرت مهدی می آورند و خدا بر شیعیان ما توسعه می دهد و اگر سعادت ایشان را در نیابد، هر آینه به سبب وسعت و نعمت طغیان می کنند. پس وقتی صاحب این امر به بعضی احکام حکم می کند و بعضی سنت ها را به خلایق می گوید، طایفه ای از مسجد بیرون می آیند و می خواهند بر حضرت خروج کنند. پس به یارانش می فرماید: «به مقابله با ایشان بروید!» اصحاب حضرت در «تمارین» به آنها می رسند و ایشان را گرفته و به اسارت به نزد حضرت می آورند. حضرت امر می کند که آنان را سر ببرند و این طایفه آخرین دسته ای هستند که بر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خروج می کنند.»(2)

در غیبت نعمانی مثل این حدیث تا عبارت «و یجعلکم خلفاء الارض» وارد شده است.(3)

1- . بقره / 193
2- . تفسیر عیاشی 2: 61
3- . غیبت نعمانی: 181

مؤلف: کلمه «جزر جزور»یعنی قریش دوست دارند که تمام مایملک خود را بدهند و تمام آنچه را که خورشید بر آن می تابد بدهند و جایگاهی برای ایستادن پیدا کنند و از حضرت علیه السلام به قدر مدت ذبح شتری پنهان شوند، و ممکن است منظور اسم مکانی باشد و شاید مراد از احداث حدث، سوزاندن ابوبکر و عمر باشد و به همین خاطر حضرت علیه السلام را طغیانگر می نامند.

عبارت «فیمنحه الله اکتافهم» یعنی بر آنان مسلط می شود،گویی سوار بر شانه هایشان شده یا کنایه از نهایت قدرت بر آنان است به گونه ای که شانه هایشان را بیرون می کشد.

عبارت «لتجفل الناس» یعنی آنان را به سرعت سوق می دهد.

جوهری گفته: «مطارده الاقران فی الحرب» یعنی در جنگ برخی را بر برخی دیگر سوار کردن. گفته می شود: «هم فرسان الطراد» یعنی آنان اسب هایجنگی اند و «قد استطرد له» نیز از همین باب است که به معنای نوعی نیرنگ است، و جوهری گفته: می گویند که«جریده من خیل»، یعنی جماعتی که به علتی از بقیه جدا شده و کلمه «تعایی» از «اعیا» و عجز می آید،و «عیّ» به معنای متضاد بیان است.

92.تفسیر عیاشی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم آل محمد قیام کرد، بیست و پنج نفر از قوم موسی که حکم به حق و عدالت می کنند و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع وصی حضرت موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مالک اشتر را از پشت کعبه (خانه خدا) بیرون می آورد.»(1)

این روایت در ارشاد القلوب مفید هم از مفضل بن عمر با جزیی تغییری نقل شده و در باب «رجعت» خواهد آمد.

1- . تفسیر عیاشی 2: 35

93. تفسیر عیاشی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تأویل آیه «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»، {تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند} فرمود: «هیچ کس نمی ماند، جز اینکه اقرار به خاتمیت محمد صلی الله علیه و آله می کند.»

و در خبر دیگری حضرت فرمود: «تا خدا حضرت مهدی علیه السلام را در رجعت پیروز گرداند.»(1)

94. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُون»، {او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.} وقتی قائم علیه السلام خروج کند، مشرک و کافری نسبت به خدای عظیم باقی نمی ماند، مگر اینکه نسبت به خروج حضرت کراهت دارد.»(2)

95. تفسیر عیاشی: سعد بن عمر از قول چند نفر که در محضر حضرت صادق علیه السلام بودند، در حالی که مردی می گفت: خانه صالح و خانه عیسی بن علی باقی هستند و هنوز خراب نشده اند و خانه های بنی عباس را شمرد و گفت: خدا آنها را به ما بنماید، در حالی که خراب شده اند یا آنها را به دست ما خراب گرداند! حضرت فرمود: «چنین مگو؛ بلکه بگو خدا آنها را مسکن قائم علیه السلام و یارانش گرداند؛ آیا این آیه را نشنیده ای که فرمود: «وَ سَکَنْتُمْ فِی مَساکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُم»(3)، {و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند سکونت گزیدید}.(4)

1- . تفسیر عیاشی 2: 93
2- . همان
3- . ابراهیم / 45
4- . تفسیر عیاشی 2: 252

96. مجالس مفید: محمد بن سوید اشعری می گوید: من و فطر بن خلیفه بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. حضرت برای ما خرمایی آوردند و ما خوردیم و حضرت از آن به فطر می داد؛ سپس فطر پرسید: «آن حدیثی که از ابن طفیل به من خبر دادی که ابدال از شام و نجیبان از کوفه را خدا برای شر روز دشمنان ما جمع می کند چگونه است؟» پس حضرت فرمود: «خدا شما را رحمت کند! بلیه اول به ما می رسد بعد به شما، و وسعت حال اول به ما وارد می شود بعد به شما. خدا رحمت کند کسی که ما را محبوب مردم می کند و ما را در نزد ایشان مورد کراهت قرار نمی دهد.»(1)

97. غیبت نعمانی: ابو بصیر می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: «در صاحب این امر شباهتی به چهار تن از پیامبران است: شباهتی به موسی، شباهتی به عیسی،شباهتی به یوسف و شباهتی به محمد صلی الله علیه و آله .»

عرض کردم: «شباهت او به موسی چیست؟» فرمود: «ترسان و مراقب است.» پرسیدم: «شباهت او به عیسی چیست؟» فرمود: «در مورد او همان چیزی گفته می شود که در مورد عیسی گفته شد.» پرسیدم: «شباهت او به یوسف چیست؟» فرمود: «زندان و غیبت.» پرسیدم:«شباهت او به محمد صلی الله علیه و آله چیست؟» فرمود: «وقتی قیام کند، به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله قیام می کند، جز اینکه آثار محمد صلی الله علیه و آله را تبیین کرده و شمشیر را هشت ماه به فراوانی بر دشمنانش می کِشد تا خدا راضی شود.» پرسیدم: «چگونه رضایت خدا را می فهمد؟» فرمود: «خدا در دلش رحمت می افکند.»(2)

1- . امالی مفید: 30
2- . غیبت نعمانی: 164

98. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «جمع قلیلی از عرب با قائم علیه السلام می باشند.» پرسیده شد: «جمع کثیری از اعراب این امر را وصف می کنند!» فرمود: «مردم باید امتحان شوند و از هم متمایز گردند و به غربال زده شوند و جمع بسیاری از غربال خارج شده و مردود می شوند.»(1)

99. غیبت نعمانی: ثمالی می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خروج کند، خدا با ملائکه نشان دار و صف کشیده و نازل شده و کروبیان، او را نصرت می کند؛ جبرئیل در مقابل او، میکائیل از سمت راستش و اسرافیل از راستش و ترس و وحشت به اندازه طی مسافت یک ماه، از مقابل و پشت سر و راست و چپش قرار می گیرند و ملائکه مقرب در کنار اویند. اول کسی که تابع او می شود محمد صلی الله علیه و آله و نفر دوم علی علیه السلام است و شمشیری برهنه در دست دارد و خدا، روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل شاه و خزر را برایش می گشاید.

ای ابو حمزه! قائم علیه السلام تنها با خوف شدید قیام می کند و زلزله ها و فتنه و بلای شدیدی به مردم می رسد و قبل از قیامش، طاعون است و بین عرب شمشیری بران کشیده می شود و بین مردم، اختلاف و تشتت در دین و تغیر حال اتفاق می افتد، به نحوی که از بزرگی جنون مردم و خوردن بعضی توسط بعضی، مردم صبح و شام آرزوی مرگ می کنند و خروج حضرت، زمان نومیدی و یأس است.خوشا به حال کسی که او را درک کند و از یاورانش باشد و وای و حسرت فراوان بر کسی که با او و امر او مخالفت کند و از دشمنانش باشد!»

1- . غیبت نعمانی: 204

سپس فرمود: «قیام به امر و سنت و حکم جدیدی می کند که بر عرب سخت است و کار او جز کشتن نیست و احدی را مأمور انجام کار هایبزرگ نمی کند و سرزنشِ سرزنش کنندگان در مورد امر خدا، در او تأثیر ندارد.»(1)

مؤلف: عبارت «لا یستنیب احدا» یعنی خود شخصا متولی امور بزرگ می شود،و در بعضی نسخه ها با تاء است، یعنی «لا یستتیب»، یعنی قبول توبه نمی کند از کسی که باطنش بر کفر پیچیده شده باشد، و روایت مانند آن نیز گذشت و در آن عبارت «لا یستبقی احدا» داشت که معنایش ظاهرتر است.

100. غیبت نعمانی: بشر اسدی می گوید: امام حسین بن علی علیهما السلام به من فرمود: «ای بشر! بقای قریش به چیست وقتی قائم مهدی علیه السلام پانصد تن از آنان را بیاورد و گردن بزند و سپس پانصد تن دیگر از آنان را بیاورد و گردن بزند و و سپس پانصد تن دیگر از آنان را بیاورد و به مرگ ضجر آور گردن بزند؟»

بشر می گوید: پرسیدم: «خدا خیرتان دهد! آیا قریش آن روزگار به این تعداد می رسند؟» حضرت فرمود: «بزرگ قوم در آن روز از ایشان است.» راوی می گوید: بشیر بن غالب برادر بشر می گوید: «گواهی می دهم که حسین بن علی علیهما السلام برای من کشتن قریش در گروه های پانصد نفری را شش مرتبه تکرار کرد!»(2)

101. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «بین ما و عرب چیزی باقی نمانده، مگر سر بریدن» و با دستش به حلق مبارکش اشاره فرمود. (3)

102. غیبت نعمانی: سدیر صیرفی از مردی از اهل جزیره که نذر کرده بود کنیزی را به مکه بیاورد، نقل می کند که گفت: خدام حرم را دیدم و خبر نذر آن کنیز را

1- . غیبت نعمانی: 234
2- . غیبت نعمانی: 235

3- . همان: 236

دادم و به هر کس که خبر نذرم را می دادم، می گفت: «آن را نزد من بیاور که خدا نذرت را قبول کرد!»

از این امر به شدت ترسیدم و جریان را به مردی از اصحابمان از اهل مکه گفتم. پس به من گفت: «آیا از من حرف شنوی داری؟» گفتم بله. گفت: «به مردی که نزد حجرالاسود نشسته و مردم دور او هستند نظر کن که امام باقر علیه السلام است. نزد او برو و او را از این امر مطلع کن و ببین هرچه به تو گفت، به آن عمل کن.»

پس آمدم و به حضرت گفتم: «خدا رحمتت کند! من مردی از اهل جزیره هستم و همراه من کنیزی است که آن را بر ذمه خود نذر قرار دادم که برای بیت الله باشد و آن را در ضمن قسمی که بر گردن گرفتم قرار دادم و آن کنیز را آوردم و به خدام خبر دادم و به هر کس که خبر نذرم را می دادم، می گفت: «آن را نزد من بیاور که خدا نذرت را قبول کرد!» از این امر به شدت ترسیدم!» حضرت فرمود: «ای بنده خدا! خانه خدا نمی خورد و نمی آشامد! کنیزت را بفروش و بررسی کن و به اهل بلاد خود از حجاج این بیت بنگر. پس هر کس که نفقه اش تمام شد، به او بده تا بتوانند به سرزمینشان برگردند.» من هم طبق فرمایش حضرت عمل کردم.

سپس هر یک از خدام را که می دیدم،از من می پرسید: «جاریه را چه کردی؟» و من آنان را از دستور امام باقر علیه السلام با خبر ساختم. آنها گفتند: «او دروغگو و جاهل است و نمی داند چه می گوید!» من سخن آنان را برای امام باقر علیه السلام نقل کردم. حضرت فرمود: «سخن ایشان را به من رساندی، پس سخن من را نیز به آنان برسان.» عرض کردم: «بفرمایید!» فرمود: «به آنها بگو امام باقر علیه السلام به شما می گوید که چه وضعی دارید اگر دست و پایتان بریده شود و به کعبه آویخته شود و

سپس به شما گفته شود که فریاد برآورید: «ما دزدان کعبه ایم!» وقتی خواستم بروم، فرمود: «من کننده این کار نیستم، بلکه مردی از نسل من چنین خواهد کرد.»(1)

103. غیبت نعمانی: جابر می گوید: مردی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و به حضرت عرض کرد: «خدا به شما سلامتی دهد! این پانصد درهم را از من بگیر که زکات مالم است.» امام باقر علیه السلام به او فرمود: «آن پول را خودت بردار و در همسایگان مسلمان و برادران مسلمان فقیرت قرار ده.» سپس فرمود: «وقتی قائم اهل بیت علیه السلام خروج کند، اموال را مساوی تقسیم و در مورد مردم به عدالت رفتار می کند؛ هر کس مطیع او باشد، مطیع خدا و هر کس او را نافرمانی کند، نافرمانی از خدا کرده است و حضرت را مهدی نامیده اند،چون به امری پنهان هدایت می کند.

و تورات و سایر کتب، خداوند عزوجل را از غاری در انطاکیه خارج می کند و بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل و بین اهل زبور به زبور و بین اهل قرآن به قرآن حکم می کند و اموال دنیا را از دل زمین و روی آن جمع می کند. پس به مردم می گوید: «بیایید به سمت آنچه که به خاطر آن قطع رحم می کردید و در دستیابی به آن، خون هایحرام می ریختید و حرام های خدای عزوجل را مرتکب می شدید!» پس آن قدر اموال اعطا می کند که احدی قبل از او اعطا نکرده و زمین را پر از عدل و قسط و نور می کند، همان طور که از ظلم و جور و بدی پر شده باشد.»(2)

104. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «عصای موسی شاخ درخت آس از درخت های بهشت بود که جبرئیل علیه السلام زمانی که متوجه «مدین» شد،آن را از بهشت برایش آورد. این عصا و تابوت آدم در دریای طبریه

1- . غیبت نعمانی: 236
2- . غیبت نعمانی: 237

هستند و پوسیده نمی شوند و تغییر نمی یابند تا قائم علیه السلام بعد از قیامش آن را خارج می سازد.»(1)

105. غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام فرمود: «وقتی قائم خروج کند، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله ، انگشتر سلیمان و سنگ و عصای موسی را آشکار می کند. سپس امر می کند که منادی اش ندا دهد: «آگاه باشید که کسی از شما خوراک و نوشیدنی و علوفه برای چارپایان برندارد!» اصحابش می گویند: «او می خواهد ما را بکشد و چارپایان ما را از گرسنگی و تشنگی بکشد!» پس می رود و آنان نیز می روند. اولین منزلی که نزول می کنند، به سنگ ضربه ای می زند،پس از آن غذا و نوشیدنی و علف می جوشد. پس خود و چارپایانشان می خورند و می نوشند تا در نجف، در پشت کوفه نزول اجلال می کنند.»(2)

106. غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام فرمود: «گویا دین شما (اسلام) را می بینم که آغشته به خون می گردد (از بس دشمنان دانا و دوستان نادان، به آن ضربت می زنند) نمی بینم کسی آن را به حال نخست برگرداند، مگر مردی از ما اهل بیت که در هر سال دو عطا و در هر ماه دو روزی می دهد. در زمان وی چنان حکمت و علوم دین از طرف خداوند داده شود که زن در خانه اش مطابق کتاب (قرآن) و دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم کند.»(3)

مؤلف: عبارت «یفحص» یعنی به سرعت خونش ریخته می شود و در اثر کثرت آزاری که از مردم می بیند،خون آلود می شود،و بعید نیست که در اصل به جای «بدمه»، «بذنبه» باشد، یعنی با دُمش به زمین زده و سیر می کند تا از باب تشبیه او به مار سریع السیر باشد.

1- . غیبت نعمانی: 238
2- . همان
3- . همان

107. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: گویا من قائم را در حالی که قبایی پوشیده، بر منبر کوفه می بینم که از زیر قبایش نامه ای ممهور به انگشتری از طلا درآورده و آن را می گشاید و بر مردم می خواند و مردم مانند فرار گوسفند از گرگ، از او می گریزند و فقط نقبا باقی می مانند. و حضرت سخنانی می فرماید و فراریان ملجأ و پناهی نمی یابند، مگر اینکه به خدمت حضرتش برسند و من می دانم که حضرت چه کلام و فرمایشی ایراد می کند.»(1)

108. غیبت نعمانی: عبداللَّه بن عطا گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مهدی با چه روشی در میان مردم حکومت می کند؟ فرمود:«مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کند؛ آنچه از آثار بدعت و گمراهی قبل از وی بوده است، منهدم می کند،چنان که پیغمبر اساس جاهلیت را منهدم کرد. آنگاه از نو اسلام را از سرمی گیرد.»(2)

109. غیبت نعمانی: زراره گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: «نام بنده ای از نیکان را برای من ذکر کن» و منظورم قائم علیه السلام بود. فرمود: «نام او نام من است.»پرسیدم: «آیا او هم به روش ملایم پیغمبر صلی الله علیه و آله سلوک می کند؟» فرمود: «نه ! نه ! ای زراره ! به روش پیغمبر رفتار نمی کند.» عرض کردم: «فدایت شوم ! چرا؟» فرمود:«پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان امت خود با ملایمت رفتار کرد و می خواست بدان وسیله دل های مردم را با هم پیوند دهد، ولی روش قائم جنگ است و در کتابی که با اوست نیز چنین مأمور شده که با جنگ کار را از پیش ببرد، و در آن روز توبه کسی را نمی پذیرد. وای بر کسی که با وی دشمنی کند !»(3)

1- . کافی 8: 167
2- . غیبت نعمانی: 230
3- . غیبت نعمانی: 234

110. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام فرمود: «من می توانستم مولی را از باب قصاصبه خاطر کشتن عبدش بکشم و به کشتن مجروح شتاب کنم، ولی به خاطر عاقبت امر اصحابم چنین نکردم و آنان اگر مجروح شوند، کشته نمی شوند،ولی قائم علیه السلام مولی را می کشد و مجروح را هم به قتل می رساند.»(1)

111. غیبت نعمانی: حسن بن هارون گفت: من در خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم. معلی بن خنیس از آن حضرت پرسید:«آیا هنگامی که قائم علیه السلام ظهور کرد، بر خلاف روش علی علیه السلام حکومت می کند؟» فرمود: «آری و آن بدین گونه است که علی علیه السلام با منت گذاشتن بر اسیران و مردم و گذشت از آنها عمل می کرد، زیرا می دانست که بعد از وی، سلاطین جور بر شیعیانش تسلط پیدا می کنند. ولی قائم با مردم (بی دین) می جنگد و آنها را اسیر می کند، زیرا او می داند که بعد از وی، به هیچ وجه شیعیان مورد غلبه دشمن قرار نمی گیرند (و خطری متوجه آنها نیست).»(2)

در تهذیب شیخ طوسی نیز این روایت آمده است.(3)

112. غیبت نعمانی: عبدالله بن عطا می گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: «وقتی قائم قیام کند، به چه روشی بین مردم سیر می کند؟» فرمود: «آنچه از آثار بدعت و گمراهی قبل از وی بوده است، منهدم می کند، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله اساس جاهلیت را منهدم کرد. آنگاه از نو اسلام را از سرمی گیرد.»(4)

1- . غیبت نعمانی: 231
2- . غیبت نعمانی: 233
3- . تهذیب 6: 154
4- . غیبت نعمانی: 233

113. غیبت نعمانی:امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردم می دانستند که قائم هنگام ظهورش (از بسیاری کشتن مردم) چه می کند، بیشتر آنها دوست داشتند که او را نمی دیدند که مردم را چگونه می کشد. او نخست به کار قریش می پردازد. جز شمشیر چیزی از آنها نمی گیرد و جز شمشیر چیزی به آنها نمی دهد، تا جایی که بسیاری از مردم (بی دین) می گویند: «این مرد از خاندان پیغمبر نیست. اگر او از آل محمد صلی الله علیه و آله بود، بر مردم رحم می کرد.»(1)

114. غیبت نعمانی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «قائم به امر جدید و کتاب جدید و حکم جدید که بر عرب دشوار است قیام می کند. کار وی شمشیر (و جنگ) است، توبه هیچ کس را قبول نمی کند و ملامت دشمنان او را از هدفش باز نمی دارد.»(2)

115. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «چرا برای خروج قائم عجله دارید؟ پس به خدا قسم لباس تن او زبر است و طعامش نیز درشت و غلیظ است و امر نیست، مگر مرگ شمشیر و مرگ زیر سایه شمشیر !»(3)

در غیبت شیخ طوسی نیز این روایت امده و تنها واژه «شعیر جشب»، یعنی جوی درشت را اضافه دارد.(4)

116. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام خروج کند، بین او و عرب و قریش جز شمشیر چیزی نمی ماند و جز شمشیر از آن نمی گیرد و چرا برای خروج قائم عجله دارند؟ پس به خدا قسم طعامش درشت و

1- . غیبت نعمانی: 233
2- . غیبت نعمانی: 233
3- . همان
4- . غیبت طوسی: 459

غلیظ است و لباس تن او زبر است و امر نیست، مگر مرگ شمشیر و مرگ زیر سایه شمشیر!»(1)

117. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «درحالی که مردی پشت سر قائم علیه السلام می ایستد و به حضرت امر و نهی می کند، حضرت دستور می دهد: «او را بگردانید و بیاورید!» پس او را مقابل حضرت می آورند. حضرت امر می کند که گردنش زده شود. پس در شرق و غرب عالم چیزی نمی ماند مگر اینکه از حضرت می ترسد.(2)

در غیبت نعمانی مثل این حدیث به سند دیگری هم مندرج است.(3)

118. غیبت نعمانی: یعقوب بن شعیب از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که به وی فرمود: «نمی خواهی پیراهن قائم را که در آن قیام می کند به تو نشان دهم؟» عرض کردم: «چرا،می خواهمببینم.» حضرت دستور داد جعبه ای آوردند. آنگاه در آن را گشود و یک پیراهن کرباسی از میان آن بیرون آورد و آن را باز کرد. دیدم آستین چپ آن خون آلود است. حضرت فرمود: «این پیراهن پیغمبر است که در روزی که دندان مبارکش را شکستند به تن داشت. قائم هم در روز ظهورش این را به تن می کند.» من آن خون خشکیده را بوسیدم و آن را به صورت خود مالیدم. سپس حضرت پیراهن را پیچید و برداشت.(4)

مؤلف: «قمطر» چیزی است که نامه ها و کتب در آن نگهداری می شود.

119. غیبت نعمانی: عبدالرحمن بن کثیر نقل می کند که حضرت صادق آیه شریفه«أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»، {هان امرخدا در رسید، پس درآن شتاب مکنید}

1- . غیبت نعمانی: 234
2- . غیبت نعمانی: 239
3- . همان
4- . همان: 233

را تلاوت کرد و فرمود: «این «امر اللَّه» امر ماست که برای آن شتاب و عجله نمی کنیم. خداوند صاحب الامر ما را با سه لشکر از فرشتگان و مؤمنین و رعبی (که در دل پادشاهان و گردنکشان می اندازد) تأیید می کند. قیام وی مانند قیام پیغمبر صلی الله علیه و آله است که خداوند می فرماید:«کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ»(1)، {همان گونه که پروردگارت تو را از خانه ات به حقّ بیرون آورد و حال آنکه دسته ای از مؤمنان سخت کراهت داشتند.}(2)

120. غیبت نعمانی: بطائنی از حضرت نقل می کند که فرمود: «وقتی قائم قیام کند، ملائکه با سیصد و سیزده نفر به خدمت حضرت نازل می شوند. یک ثلثشان سوار بر اسبان سفید و یک ثلثشان سوار بر اسبان ابلق و یک ثلثشان سوار بر اسبان حوّه می باشند.» پرسیدم: «حوّه چیست؟» فرمود: «اسبان سرخ.»(3)

مؤلف: عبارت «بثلاثمائه» یعنی با سیصد و سیزده نفر از مؤمنین. و جوهری گفته: «حوّه» رنگی است که به قرمز مایل به سیاه می زند، مثل زنگ آهن، و اصمعی می گوید: حوه رنگ سرخی است که به سیاهی می زند.

121. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام قیام کند، شمشیرهای جنگ از آسمان فرود می آید و بر هر شمشیر، اسم شخص [استفاده کننده از آن] و پدرش نوشته شده است.»(4)

122. غیبت نعمانی: بشیر نبال می گوید: به منزل امام باقر علیه السلام در مدینه آمدم و استری زین شده را دم در یافتم! کنار در نشستم تا اینکه حضرت بیرون آمد. بر ایشان سلام کردم. ایشان از استر پیاده شد، به سمت من آمد و فرمود: «این مرد از

1- . انفال / 5
2- . غیبت نعمانی: 243
3- . همان
4- . همان: 244

چه کسانی است؟» عرض کردم از اهل عراق! فرمود: «از کجای عراق؟» گفتم از کوفه! فرمود: «رفیق راهت که بود؟» عرض کردم: «گروهی از محدثه.» فرمود: «محدثه چه کسانی هستند؟» گفتم: «مرجئه!» فرمود: «وای بر این مرجئی ها! فردا که قائم ما قیام کند به که پناهنده می شوند؟» گفتم:«آنها می گویند که اگر چنین اتفاقی بیفتد، ما و شما در عدالت او برابر می شویم!» پس فرمود: «کسی که توبه کند خدا می پذیرد و کسی که نفاقش را پنهان کند، خدا جز او را از درگاهش دور نمی کند و کسی که چیزی را اظهار کند، خدا خونش را می ریزد.»

سپس فرمود: «قسم به خدایی که جانم در دست اوست، آنان را مانند قصابی که گوسفندش را ذبح می کند، با دست خود سر می برد.» و با دستش اشاره به حلقش کرد. گفتم: «آنان می گویند که وقتی قائم خروج کند، امور برایش درست می شود و خون نمی ریزد!» فرمود: «هرگز! قسم به خدایی که جانم در دست اوست، کار درست نمی شود.ما و شما باید شدایدی که موجب عرق ریختن و خونریزی ها می شود را ملاقات کنیم.» و با دستش به پیشانی اش اشاره فرمود.(1)

مؤلف: «علق» با فتح عین و لام، خون غلیظ را گویند و «مسح عرق و علق»، کنایه از دیدن شدایدی است که موجب ریزش عرق و جراحات خونبار می شود.

123. غیبت نعمانی: بشیر نبال مثل این حدیث را نقل کرد، جز اینکه می گوید: وقتی به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: «مخالفین ما می گویند که وقتی مهدی قیام می کند، بدون اینکه یک قطره خون بریزد امور سلطنت برای او فراهم می شود.» فرمود: «نه، این طور نیست! به خدایی که جان من در دست اوست، اگر بدون خونریزی امکان داشت، این کار برای پیغمبر روی می داد و دیگر دندانش نمی شکست و روی مبارکش مجروح نمی گشت. به خدا قسم تا ما و شما شداید و

1- . غیبت نعمانی: 283

صدمات بسیار نبینیم و خون ها ریخته نشود، دولت او قوام نمی گیرد.» در این وقت حضرت با دست به پیشانی مبارکشاشاره فرمود.(1)

124. غیبت نعمانی: مفضل می گوید: هنگام بردن نام قائم علیه السلام به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: «امید دارم امر ایشان در آسانی صورت پذیرد!» فرمود: «چنین نمی شود،تا اینکه در شداید عرق بریزید و خون شما بریزد.»(2)

125. غیبت نعمانی: یونس بن ظبیان گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «پیروان حق همیشه در ناراحتی به سر می برده اند! آگاه باشید که مدت ناراحتی اندک و زمان دولت قائم طولانی خواهد بود.»(3)

مثل این حدیث به سند دیگر نیز در غیبت نعمانی ذکر شده است.(4)

126. غیبت نعمانی: عمر بن خلاد گفت: در محضر حضرت امام رضا علیه السلام از قائم آل محمد صلی الله علیه و آله سخن به میان آمد. حضرت فرمود: «شما امروز راحتی بیشتری از آن روز دارید.» عرض شد چرا؟ فرمود: «برای اینکه وقتی قائم خروج می کند، شداید بسیار روی می دهد و خون زیاد ریخته می شود و مردم دسته دسته سوار بر اسب، هر سو در تاخت و تازند. لباس قائم علیه السلام زبر و غذایش صعب التناول است.»(5)

127. غیبت نعمانی: : مفضل می گوید: هنگام طواف نزد امام صادق علیه السلام بودم. پس به من نگریست و فرمود: «ای مفضل! چرا تو را غمگین و رنگ پریده می بینم؟» گفتم: «فدایت شوم! من به بنی عباس و حکومت و سلطنت و جبروتی که

1- . غیبت نعمانی: 284
2- .همان
3- .همان
4- .غیبت نعمانی: 284
5- .همان: 285

دارند می نگرم. اگر این حکومت و جبروت برای شما بود، ما نیز با شما در نعمت بودیم.» فرمود: «ای مفضل! اگر چنین می شد، برای ما فقط پاسبانی رعیت در شب ها و گشتن در پی امور مردم در روزها و خوردن غذای درشت و غلیظ و پوشیدن لباس زبر شبیه امیر مؤمنان علیه السلام می ماند و اگر این گونه رفتار نمی کردیم، آتش جهنم نصیب ما می شد. پس این شوکت به ما داده نشد، از این جهت هرچه می خواهیم می خوریم و می نوشیم. آیا هیچ دیده ای ظلمی مثل این را خدا موجب نعمت قرار داده باشد؟»(1)

مؤلف: عبارت «الا سیاسه اللیل» یعنی سیاست مردم و حراست از ایشان از شرور در شب و ریاضت نفس در این امر به سبب همت گماشتن به امور مردم و تدبیر معاش و معادشان علاوه بر عبادات بدنی. و در نهایه «سیاست» عبارت است از قیام بر چیزی برای انجام امری که آن شیء را اصلاح می کند. و کلمه «سیاحه النهار» به سبب دعوت به حق و جهاد و سعی در رفع حوائج مؤمنان و سیر در زمین برای همه این امور است، و سیاحت به معنای روزه، چنانچه گفته شده، مناسب با این روایت نیست.

عبارت «فزوی» یعنی رویگردان و دور شد و عبارت «هل رأیت تعجبی» از جانب حضرت است در اینکه ظلم بر آنان موجب نعمتی بر آنان شده است و گویا منظور از «ظلامه» در اینجا ظلم است و در کتاب قاموس، ظلامه به معنای «مِظلمه» به کسر لام و مانند «ثُمامه» که نام گیاهی است، چیزی است که مرد آن را ظلم می داند.

127. غیبت نعمانی: عمرو بن شمر می گوید: نزد حضرت صادق علیه السلام در بیت ایشان بودیم و خانه پر از خلایق بود. مردم می آمدند و سؤال می کردند و حضرت

1- . غیبت نعمانی: 286

به همه مسائلشان پاسخ می داد. من در گوشه ای از خانه گریه می کردم! فرمود: «ای عمرو! سبب گریه تو چیست؟»عرض کردم: «فدایت شوم! چگونه نگریم در حالی که در این امت کسی مانند شما نیست، ولی درب بر روی شما بسته است و پرده انکار به رویت کشیده شده!» فرمود: «ای عمرو! گریه مکن که ما چیزهای لذیذ فراوان می خوریم و لباس نرم می پوشیم و اگر امر به گونه ای که تو می خواهی بود، فقط باید غذای درشت و لباس زبر استفاده می کردیم، مثل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اگر این کار را نمی کردیم، در آتش باید علاج غل هایآتشین را می کردیم.»(1)

129. غیبت نعمانی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «خداوند بر خلاف وقتی که تعیین کنندگان وقت (ظهور امام زمان) معین کرده اند، عمل می کند! پرچم قائم همان پرچم رسول خداست که جبرئیل در روز جنگ بدر از آسمان آورد و آن را در میدان جنگ به اهتزاز درآورد.»

آنگاه حضرت فرمود: «ای ابا محمد! به خدا قسم؛ این پرچم از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست.» عرض کردم: «پس از چیست؟» گفت: «برگ درخت بهشت است. پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر آن را برافراشت. سپس آن را پیچید و به دست علی علیه السلام داد و پیوسته نزد آن حضرت بود، تا اینکه در روز جنگ جمل حضرت آن را برافراشته کرد و خدا او راپیروز گردانید. آنگاه علی علیه السلام آن را پیچید و همیشه نزد ما بوده و هست و دیگر هیچ کس آن را نمی گشاید، تا اینکه قائم ما قیام کند. وقتی قائم علیه السلام قیام کرد، آن را به اهتزاز در می آورد و هر کس در شرق و غرب عالم باشد، آن را می بیند. رعب و ترس وی، یکماه زودتر از پیش روی و چپ و راست او رفته در دل ها جای می گیرد.»

1- . غیبت نعمانی: 287

آنگاه فرمود: «ای محمد! او به خونخواهی پدرانش قیام می کند و سخت خشمگین است و از اینکه خداوند بر این خلق غضب کرده متأسف می باشد.او پیراهن پیغمبر صلی الله علیه و آله را که در جنگ احد پوشیده بود به تن دارد و عمامه و زره پیغمبر را که به قامت وی می برازد می پوشد و ذوالفقار، شمشیر پیغمبر را هم در دست دارد. سپس شمشیر را هشت ماه بر دوش خود عریان می گذارد و از کشته بی دینان پشته ها می سازد.

او نخست از بنی شیبه شروع می کند؛ دست آنها را می برد و به کعبه می آویزد و جارچی او اعلام می کند که اینان دزدان خانه خدایند. آنگاه به قریش حمله می آورد، شمشیر آنها را می گیرد و با ضرب شمشیر سیرابشان می گرداند. او قیام نمی کند، مگر بعد از آنکه دشمنانش دو فرمان، یکی در بصره و دیگری در کوفه، مبنی بر بیزاری از امیرالمؤمنین علیه السلام بخوانند.»(1)

130. غیبت نعمانی: ثمالی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «ای ثابت! گویا من قائم از اهل بیتم را می بینم که بر این نجف شما مسلط شده.(و با دستش به گوشه کوفه اشاره کرد) وقتی بر نجف شما تسلط یافت، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشر می دهد و وقتی پرچم را نشر داد،ملائکه بدر بر او نازل می شوند.» پرسیدم: «پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟» فرمود: «چوبش از ستون هایعرش خدا و رحمت اوست و باقی آن از نصرت خداست، و حضرت با آن قصد کسی نمی کند، مگر اینکه خدا او را هلاک می کند!» پرسیدم: «این پرچم نزد شما پنهان است تا قائم خروج کند و آن را بیابد یا آن را برای حضرت می آورند؟» فرمود:

1- . غیبت نعمانی: 307

«خیر، آن پرچم برای حضرت آورده می شود.» پرسیدم: «چه کسی می آورد؟» فرمود: «جبرئیل علیه السلام .»(1)

مؤلف: ممکن است نفی کردن حضرت این را که این پرچم نزد ایشان باشد، تقیه باشد تا سلاطین جور وقت از آنان نخواهند که آن را بیاورند، یا وجه این نفی کردن این باشد که بعد از غیبت به آسمان رفته و جبرئیل آن را می آورد، یا پرچم دیگری غیر از آنچه گذشت را جبرئیل بیاورد.

131. غیبت نعمانی: فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام می کند، با مردم نادانی روبه رو می گردد که در نفهمی، از جهال جاهلیت که پیغمبر با آنها مواجه بود، بدترند!»عرض کردم: «چطور؟» فرمود: «وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد، مردم بت هایی از سنگ و صخره ها و چوب های تراشیده را پرستش می کردند و زمانی که قائم قیام می کند، همه مردم کتاب خدا (قرآن) را به میل خود تأویل کرده و به آن استدلال می کنند.» آنگاه فرمود: «آگاه باشید! به خدا قسم عدل قائم (چندان گسترش می یابد و نافذ است که) مانند سرما و گرما به داخل خانه های مردم رسوخ می کند.»(2)

132. غیبت نعمانی: ثمالی می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: «صاحب این امر اگر ظهور کند، از مردم همان چیزی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله دید و بیش از آن را خواهد دید.»(3)

133. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام در جنگش می بیند آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله ندید، زیرا رسول خدا به نزد مردم آمد، در حالی که سنگ های انتخاب شده و چوب های تراشیده شده را

1- . غیبت نعمانی: 308
2- . همان: 297
3- . غیبت نعمانی: 297

می پرستیدند. در حالی که مردم بر قائم علیه السلام خروج می کنند و کتاب خدا را بر او تأویل کرده و بر اساس تأویل باطلشان، با او می جنگند.»(1)

134. غیبت نعمانی: ابان بن تغلب می گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «وقتی پرچم حق آشکار شد، مردم شرق و غرب آن را لعنت می کنند. می دانی چرا؟» گفتم نه. فرمود: «برای ناراحتی هایی که مردم قبل از ظهور وی، از سادات خاندان او می بینند.»(2)

135. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وقتی پرچم حق آشکار شد، اهل شرق و غرب آن را لعنت می کنند.»پرسیدم: «برای چه؟» فرمود: «به خاطر صدماتی که از بنی هاشم می بینند.»(3)

136. غیبت نعمانی: یعقوب سراج روایت می کندکه شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «سیزده شهر و طایفه است که مردم آن با قائم می جنگند و اوهم با آنها می جنگد که عبارتند از: مردم مکه، مردم مدینه، اهل شام، بنی امیه، اهل بصره، مردم دمیسان، کردها، اعراب قبائل بنی ضبه و غنی و باهله و ازد و اهل ری.»(4)

مؤلف: شاید «دمیسان» غلط «دیسان» باشد و دیسان به کسر دال، روستایی است در هرات. این مطلب را فیروزآبادی ذکر کرده و گفته: «دویمس» به ضم دال، ناحیه ای در ارّان است.

1- . غیبت نعمانی: 297
2- . همان
3- . همان: 298
4- . غیبت نعمانی: 299

137. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام قیام کند، کسانی که خود را اهل ولایت می دانستند از این امر خارج می شوند و در سنت و روش پرستندگان خورشید و ماه قرار می گیرند.»(1)

138. غیبت نعمانی: حضرت صادق از پدرش، از جد بزرگوارش علی بن الحسین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: «هنگامی که قائم ظهور می کند، خداوند هر گونه نقاهتی را از مؤمنین برطرف ساخته و قوای از دست رفته آنها را به آنان پس می دهد.»(2)

139. غیبت نعمانی:امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «گویی شیعیانم را می نگرم که در مسجد کوفه خیمه ها زده اند و در آن، قرآن را آن طور که نازل شده است، می آموزند. وقتی قائم قیام کرد، مسجد کوفه را تخریب کرده و قبله آن را درست می کند.»(3)

140. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «گویی شیعیان علی علیه السلام را می بینم که قرآن را به دست گرفته و به مردم تعلیم می دهند.»(4)

141. غیبت نعمانی: ابن نباته می گوید: شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: «گویا من عجم ها را می بینم که خیمه هایشان را در مسجد کوفه زده اند و قرآن را آن طور که نازل شده است، به مردم می آموزند.» عرض کردم: «ای امیرالمؤمنین! مگر قرآن فعلی همان طور که نازل شده نیست؟» فرمود: «نه، هفتاد نفر از قریش به نام

1- . غیبت نعمانی: 317
2- . همان
3- . غیبت نعمانی: 317
4- . همان: 318

خود و پدرانشان از آن حذف شده اند و نام ابولهب باقی ماند، فقط برای عیب جویی از پیامبر صلی الله علیه و آله زیرا او عموی حضرت بود.»(1)

142. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چه حالی خواهید داشت هنگامی که یاران قائم خیمه هایی در مسجد کوفه بر سر پا کنند، آنگاه فرمان نوی برای آنها بیرون آورد که بر عرب دشوار باشد؟»(2)

143. غیبت نعمانی: ابو صالح کنانی گفت: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که پیرمردی وارد شد و عرض کرد: «فرزندم به من ظلم و ستم می کند.» حضرت فرمود: «نمی دانی که حق و باطل هر کدام دولتی دارند و پیروان هر یک در دولت دیگری خوار است. هر کس در زمان دولت باطل به کسی آزاری وارد سازد،در دولت حق تلافی آن را از او خواهند گرفت.»(3)

144. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام قیام کند، در تمام مناطق زمین به هر اقلیمی مردی را می فرستد و می فرماید: «وظیفه تو کف دست توست؛ وقتی امری بر تو وارد شد که آن را نمی فهمی و قضاوت در مورد آن را نمی دانی، به کف دستت نگاه کن و به آنچه در آن است عمل نما !»

و فرمود: «لشکری به قسطنطنیه می فرستد. وقتی به خلیج می رسند، بر پاهای خود چیزی نوشته و بر روی آب راه می روند. وقتی رومیان می نگرند که آنها بر آب راه می روند، می گویند: «اینان اصحاب حضرتند؛ چگونه بر آب راه می روند؟ !» در این هنگام در شهر را به رویشان می گشایند و اصحاب حضرت داخل می شوند و به آنچه می خواهند حکم می کنند.»(4)

1- . غیبت نعمانی: 318
2- . همان: 319
3- . غیبت نعمانی: 319
4- . همان

145. غیبت نعمانی: ابان بن تغلب نقل کرده که شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «عمر دنیا تمام نمی شود، مگر اینکه گوینده از آسمان صدا زند: «ای پیروان حق، جمع شوید!» همه پیروان حق در یک قسمتی از زمین گرد آیند. آنگاه بار دوم گوینده ای صدا می زند: «ای اهل باطل، جمع شوید!» پس همه پیروان باطل در یک سرزمین اجتماع کنند.» من عرض کردم: «اهل باطل می توانند داخل جبهه حق شوند و بالعکس؟» فرمود: «نه به خدا! چنان که خدا فرمود:«ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»(1)، {خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند. }(2)

146. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «باید هر یک از شما برای قیام قائم علیه السلام آماده شود، ولو به مهیا کردن تیری باشد. زیرا وقتی خدا این نیت را از کسی بداند، من امید دارم که عمرش طولانی شود تا حضرت را درک کند و از یاوران و انصار حضرت باشد.»(3)

147. غیبت نعمانی: حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وقتی قائم ما قیام می کند، مردم را به امر تازه ای دعوت می کند، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را بدین گونه دعوت نمود. اسلام در حال غربت ظاهر شد و به زودی مانند روز اول غریب می شود. پس خوش به حال غربا!»(4)

148. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اسلام با غربت ظاهر شد و به زودی نیز غریب می شود، چنان که بود. پس خوش به حال غربا!» من عرض

1- . آل عمران / 179
2- . غیبت نعمانی: 320
3- . همان
4- . همان

کردم: «آقا این را برای من شرح دهید!» فرمود: «دعوت کننده ما، دعوت خود را مانند دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله از سر می گیرد.»(1)

و مثل این حدیث به سند دیگری نیز نقل شده است.(2)

149. غیبت نعمانی: مالک جهنی می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «ما صاحب این امر را به اوصافی که در سایر مردم نیست وصف می کنیم!» فرمود: «نه به خدا قسم چنین نیست، تا اینکه خود حضرت بر شما احتجاج کرده و شما را به آن بخواند.(3)

مؤلف: عبارت «بالصفه التی لیس بها احد» یعنی ما دولت قائم و خروج او را به گونه ای که هیچ شباهتی با سایر دول ندارد وصف می کنیم. حضرت فرمود: معرفت آن دولت به حقیقت آن برای شما ممکن نیست تا آن را ببینید، و ممکن است منظور سائل، کمال معرفت امر تشیع و حالات امامان علیهم السلام باشد.

150. غیبت نعمانی: ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «مرا از معنای سخن امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: «اسلام در غربت آغاز شد و به زودی نیز دچار غربت می شود. پس خوشا به حال غریبان!» آگاه کنید.» حضرت فرمود: «ای ابا محمد! وقتی قائم علیه السلام قیام کند، دعوت جدیدی مانند دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز می کند.» ابوبصیر می گوید: به سوی حضرت رفتم، سرش را بوسیدم و گفتم: «گواهی می دهم که تو امام من در دنیا و آخرت هستی و من با دوست تو دوست و با دشمن تو دشمنم و تو ولی خدا هستی!» حضرت فرمود: «خدا رحمتت کند.»(4)

1- . غیبت نعمانی: 321
2- . همان
3- . همان
4- . غیبت نعمانی: 322

151. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل بصره روبرو شد، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اهتزاز درآورد. پس پاهایشان لرزید و هنوز خورشید به وقت عصر نرسیده بود که گفتند: «ای پسر ابی طالب، ما را کشتی !» پس حضرت در این هنگام فرمود: «اسیران را نکشید، مجروحان را به قتل نرسانید، گریختگان را تعقیب نکنید و هر کس سلاحش را بیفکند و درب خانه اش را ببندد، ایمن است.»

وقتی روز صفین شد، از حضرت خواستند که پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را بلند کند، ولی حضرت قبول نفرمود و به وساطت حسنین علیهما السلام و عمار یاسر، این امر را از حضرت خواستند. حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود: «این قوم اجلی دارند که باید آن را به پایان ببرند و این پرچم، پرچمی است که بعد از من فقط قائم علیه السلام آن را به اهتزاز در می آورد.»(1)

152. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام از مکه خارج نمی شود، تا اینکه تعداد حلقه تکمیل شود.» گفتم: «حلقه چند نفرند؟» فرمود: «ده هزار تن؛ جبرئیل از راست و میکائیل از چپ می آیند، سپس بیرق غلبه کننده را می جنباند و آن را به حرکت در می آورد. پس احدی در شرق و غرب نمی ماند، مگر اینکه آن بیرق را لعنت می کند.سپس مانند پاره های ابر پاییز، از قبایل جمع می شوند؛از هر قبیله یک نفر یا دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده نفر !»(2)

مؤلف: «حلقه» به معنای جمعیت و جماعتی از مردم است که گرداگرد هم نشسته اند.

1- . غیبت نعمانی: 312
2- . غیبت نعمانی: 312

153. غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام در ظهور مأذون شد، خدا را با نام عبرانی خدا می خواند. پس دعایش مستجاب شده و اصحابش که سیصد و سیزده نفرند، مانند پاره ابرهای پاییزی گرد او اجتماع می کنند و آنان صاحبان بیرق هستند. بعضی از آنان شب از بستر خود ناپدید شده و در مکه صبح می کنند و برخی دیده می شود که در روز روی ابری نشسته سیر می کنند و هر یک با نام خود و نام پدر و صفات و نسبش شناخته می شود.» گفتم: «فدایت شوم! ایمان کدام یک بیشتر است؟» فرمود: آن کس که روی ابرها در روز حرکت می کند و آنان ناپدیدشوندگان اند و این آیه درباره آنان نازل شده است:« أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعا»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد}.(1)

در تفسیر عیاشی مثل این حدیث نقل شده است.(2)

154. غیبت نعمانی: امام سجاد و امام باقر علیهما السلام فرمودند: «فقداء کسانی هستند که در بسترهایشان مفقود شده و در مکه صبح می کنند،و این سخن خدای عزوجل است:«أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعا»، {هرکجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد.} و آنان یاران قائم علیه السلام هستند.(3)

155. غیبت نعمانی: ابان بن تغلب با امام صادق علیه السلام در مسجد مکه بودیم که حضرت دست مرا گرفته و فرمود: «ای ابان! خدا سیصد و سیزده نفر را در این مسجد شما گرد هم می آورد و اهل مکه می دانند که پدران و اجدادشان هنوز متولد نشده اند، شمشیرهایشان را به گردن های خود حمایل می کنند و روی هر شمشیری، اسم شخص و نام پدرش و وصف و نسبش نگاشته شده است. سپس

1- . غیبت نعمانی: 312
2- . تفسیر عیاشی 1: 67
3- .غیبت نعمانی: 312

حضرت به یک منادی امر می کند که ندا دهد: «این مهدی است که به قضای داود و سلیمان حکم می کند و بر حکم خود بینه نمی طلبد.»(1)

مؤلف: عبارت «یعلم اهل مکه» تا آخر، شاید کنایه از این باشد که آنان هرگز اصحاب حضرت را نمی شناسند.

156. غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه«أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاه»، {یا [کیست] آن کس که درمانده را- چون وی را بخواند- اجابت می کند}، فرمود: «این آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده، و جبرئیل بر ناودان مانند پرنده سفید، اولین خلقی است که با او بیعت می کند و اصحاب سیصد و سیزده گانه اش با او بیعت می کنند. هر کس که گرفتار مسیر باشد، در همان ساعت می رسد و هر کس که گرفتار مسیر نباشد، در بسترش ناپدید می شود. و این معنای سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: «آنان در بسترهایشان ناپدید می شوند»و این معنای سخن خداوند است که «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعا»، {پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد.} فرمود: «خیرات ولایت ما اهل بیت است.»(2)

157. غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام فرمود: «اصحاب قائم سی صد و سیزده نفرند که اولاد عجم هستند! برخی در روز بر روی ابرها برده می شوند و نام خود و پدر و نسب و صفتشان شناخته می شود و بعضی از آنان در بسترشان خفته و در غیر موسم، در مکه دیده می شوند.»(3)

158. غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام فرمود: «قائم از بلندی «ثنیه» در ذی طوی، به همراه سیصد و سیزده تن، به تعداد اصحاب بدر فرود می آید، پشتش را به

1- . غیبت نعمانی: 312
2- . غیبت نعمانی: 314
3- . همان: 315

حجرالاسود تکیه می زند و پرچم غلبه کننده را به اهتزاز در می آورد.» علی بن ابی حمزه می گوید: این مطلب را به حضرت کاظم علیه السلام گفتم، فرمود: «این کتاب منشور است.»(1)

مؤلف: یعنی این در کتاب منشور ثبت است یا همراه او کتابی است یا پرچم کتاب منشور است.

159. غیبت نعمانی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در حالی که جوانان شیعه بر پشت بام منازل خود خوابند، در یک شب در غیر موسم حج، به سمت صاحب خود می روند و در مکه صبح می کنند.»(2)

160. غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «کار برای صاحب امر محفوظ است؛ اگر تمام مردم از بین بروند، خدا اصحابش را برای او می آورد و آنان همان کسانی هستند که خدا در مورد ایشان فرموده: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِين»(3)، { به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. }(4)

161. کشف الغمه: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل در دل های شیعیان ما رعب و وحشت می افکند. پس وقتی قائم ما قیام می کند و مهدی ما ظاهر می شود، مرد از شیر پرجرأت تر و بُرنده تر از نیزه می شود.»(5)

1- . غیبت نعمانی: 315
2- . همان: 316
3- . مائده / 54
4- . غیبت نعمانی: 316
5- . کشف الغمه 3: 133

162. کافی: ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «دو خون در اسلام از جانب خدا حلال هستند و تا خدا قائم ما اهل بیت را مبعوث نکند، احدی درباره این دو حکم نمی کند. وقتی خدای عزوجل قائم ما اهل بیت را برانگیخت، در این دو مورد به حکم خدا حکم کرده و بر این دو بینه نمی طلبد: زانی محصن را سنگسار می کند و امتناع کننده از پرداخت زکات را گردن می زند.»(1)

163. کافی: امام جواد علیه السلام فرمود: «پدرم مشغول طواف کعبه بود که مردی که روپوش داشت، متعرض پدرم شد و هفت دور طوافش را قطع کرد و ایشان را داخل خانه ای کنار کوه صفا نمود! حضرت کسی را به دنبال من فرستاد و من هم رفتم و سه نفر شدیم؛ پس گفت: «یابن رسول الله! خوش آمدی!» و سپس دستش را بر سر من گذاشت و گفت: «خدا خیرت دهد ای امین خدا بعد از پدرانش! ای ابا جعفر! اگر می خواهی مرا خبر ده و اگر می خواهی من خبرت دهم؛ اگر می خواهی از من بپرس و اگر می خواهی من از تو بپرسم؛ و اگر می خواهی مرا راستگو بدان و اگر می خواهی من تو را تصدیق کنم.» حضرت فرمود: «من تمام این ها را می خواهم!»

وحدیث را ادامه داد تا آنجا که گفت: «دوست دارم چشمانت با مهدی این امت باشد، در حالی که ملائکه با شمشیر های آل داود بین آسمان و زمین باشند؛ ارواح کافران مرده عذاب می شوند و ارواح همسانان زنده آنها نیز به آنها ملحق می شود.» سپس شمشیری در آورد و گفت: «این شمشیر از آن شمشیرهاست.»

پدرم فرمود: «بلی، به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را بر بشر برگزید.» فرمود: «پس مرد روپوش خود را برداشت و گفت: «من الیاس نبی هستم. من در حالت جهل به جواب، این سؤال آن را از شما نپرسیدم، ولی دوست داشتم این حدیث

1- . کافی 3: 262

مایه دلگرمی اصحاب شما شود» و حدیث را با تمام بلندی آن ادامه داد، تا اینکه گفت: «سپس آن مرد رفت و من او را ندیدم.»(1)

164.اختصاص: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شیعیان در دولت قائم، رؤسای روی زمین و حکمرانان آن می باشند. به هر مردی از آنها قوت چهل مرد داده می شود.»

سپس فرمود: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «پیش از قیام قائم، وحشت دشمنان در دل شیعیان ما جای می گیرد. وقتی قائم ما ظاهر گشت و مهدی ما خروج کرد، هر یک از آنها از شیر دلیرتر و از نیزه چابک ترند، به طوری که دشمن ما را زیر پاهای خود له می کنند و با کف دست به قتل می رسانند.»

و به امام باقر علیه السلام عرض شد: «شیعیان در کوفه جماعت فراوانی هستند که اگر امرشان بفرمایی، از شما اطاعت می کنند و از شما تبعیت می کنند.» حضرت پرسید: «کسی از شما به سراغ کیسه پول برادر خود می رود که به قدر حاجتش پول بردارد؟» راوی گفت نه! فرمود: «پس آنان به خون های خود بخیل ترند!» سپس فرمود: «مردم در حالت صلح هستند و ما با آنان نکاح می کنیم و توارث داریم، بر آنان حدود جاری می سازیم و امانات آنها را ادا می کنیم، تا زمانی که قائم قیام کرد، صداقت خالص حکمفرما می شود و مرد به سراغ کیسه پول برادرش می رود و به قدر حاجتش بر می دارد و برادرش مانع او نمی شود.»(2)

165. تفسیر فرات کوفی: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «آیا باید به قائم با تعبیر امیرالمؤمنین سلام کنیم؟» فرمود: «نه، این اسمی است که خدا با آن امیرالمؤمنین را نام نهاده و احدی بعد و قبل از او، به این نام خوانده نمی شود،مگر

1- . کافی 1: 138
2- . اختصاص: 24

اینکه کافر است!» گفت: «پس چگونه به او سلام کنیم؟» فرمود: «می گویی: «سلام بر تو ای بقیه الله!»

راوی گفت: سپس امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِين»(1)، {اگر مؤمن باشید، باقیمانده خدا برای شما بهتر است.}(2)

166. تفسیر فرات کوفی: زید بن علی می گوید: وقتی قائم آل محمد قیام کرد، می فرماید: «ای مردم! ما آن کسانی هستیم که خدا در کتابش به شما وعده داده و فرموده: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُور»(3)، {همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وامی دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آنِ خداست.}(4)

167. تفسیر فرات کوفی: امام صادق علیه السلام درباره آیات: «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنا»، {روی زمین به نرمی گام برمی دارند}(5) تا آیه «حَسُنَت مُستقرّاً و مُقاماً»، {چه خوش قرارگاه و مقامی!} فرمود: «آنان اوصیا هستند که بر روی زمین به نرمی گام برمی دارند. وقتی قائم قیام می کند، تمام ناصبی ها را بر حضرت عرض می کنند، اگر به اسلام که همان ولایت است اقرار کرد که هیچ، و الا گردنش زده می شود، مگر اینکه اقرار به جزیه کند و آن را مانند تأدیه کفار اهل ذمه تأدیه کند.»(6)

1- . هود / 86
2- . تفسیر فرات کوفی 1: 193
3- . حج / 41
4- . تفسیر فرات کوفی 1: 274
5- . فرقان / 63 تا 76
6- . تفسیر فرات کوفی 1: 292

168. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «آگاه باشید که اگر قائم ما قیام کند، بنی شیبه را می گیرد و دست و پاهایشان را قطع می کند و آنان را دور می گرداند و می گوید: «اینان سارقان از خدا هستند!»(1)

169. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «اول چیزی که قائم از عدالت آشکار می کند، این است که حاجی حج مستحبی، حجرالاسود و مسیر طواف را برای کسی که طواف واجب دارد، خالی می کند.»(2)

170. کافی: از حضرت صادق علیه السلام درباره مساجد مسقف سؤال شد که آیا نماز در آنها مکروه است؟ فرمود: «بله! ولی در این روزگار ضرری برای شما ندارد و اگر روزگار عدل برسد، خواهید دید که در این خصوص چه می شود.»(3)

172. تهذیب: امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف مسجد کوفه فرمود: «در وسط آن چشمه ای از روغن است، چشمه ای از شیر و چشمه ای از آبکه نوشیدنی مؤمنین است و چشمه ای از آب که طهور مؤمنین است.»(4)

173. تهذیب: حبه عرنی گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام به حیره تشریف برد و فرمود: «روزی برسد که کوفه به حیره وصل شود و چنان مرغوبیت پیدا می کند که یک ذرع زمین آن به چند اشرفی فروخته می شود. و مسجدی در حیره بنا شود که دارای پانصد درب باشد! و نماینده قائم در آن نماز می گزارد، زیرا مسجد کوفه برای آنها تنگ خواهد بود. و دوازده پیشنماز عادل در آنجا نماز می گذارد.» من عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! آیا مسجد کوفه در آن روز گنجایش این همه جمعیت را که می فرمایید دارد؟» فرمود: «چهار مسجد برای قائم ساخته می شود که مسجد کوفه

1- . کافی 4: 420
2- . همان 4: 512
3- . همان 3: 191
4- . همان

کوچک ترین آنهاست. مسجد فعلی کوفه و دو مسجد دیگر، در آن روز در این دو طرف کوفه واقع است.» و با دست مبارک به نهر اهل بصره و نجفاشاره کرد.(1)

174. کتاب حسین بن سعید و نوادر: ابن ابی یعفور می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، در حالی که گروهی از اصحابش در محضر مبارکش بودند. حضرت به من فرمود: «ای ابن ابی یعفور! قرآن را خوانده ای؟» عرض کردم: «بله، همین قرآن معمول را!» فرمود: «من هم از همین از تو پرسیدم، نه از غیر آن!»عرض کردم: «فدایت شوم! چرا؟» فرمود: «چون موسی علیه السلام با قومش سخنی گفت که تاب تحمل آن را نداشتند. پس علیه او در مصر خروج کردند و با او جنگیدند و موسی هم با آنان جنگید و آنان را کشت، و چون عیسی علیه السلام با قومش سخنی گفت که تاب تحمل آن را نداشتند؛ پس علیه او در تکریت خروج کردند و با او جنگیدند و عیسی هم با آنان جنگید و آنان را کشت و این معنای این آیه است: «فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ کَفَرَتْ طائِفَةٌ فَأَیَّدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِین»، {پس طایفه ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه ای کفر ورزیدند، و کسانی را که گرویده بودند، بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند.}(2)و اولین قائم از ما اهل بیت که قیام می کند، حدیثی به شما می گوید که آن را تحمل نمی کنید و در رمیله دسکره بر او خروج می کنید و با او می جنگید و او نیز با شما می جنگد و شما را می کشد و این آخرین طایفه ای است که بر حضرت خروج می کند...» تا آخر حدیث.(3)

1- . تهذیب 3: 575
2- . صف / 14
3- . کتاب الزهد: 104

مؤلف: کلمه «لِمَ» یعنی برای چه از من از غیر قرائت معمول می پرسی که نازل شده و سزاوار است که پرسیده شود؛ حضرت جواب فرمود: قوم شما تغییر قرآن را بر نمی تابند و آن را قبول نمی کنند و استشهاد به آنچه ذکر شد فرمود.

175. کافی: سلام بن مستنیر گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هنگامی که قائم قیام کرد، ایمان را به همه ناصبی ها پیشنهاد می کند که پذیرفته و ایمان بیاورند. اگر واقعا داخل در ایمان شدند فبها، وگرنه یا گردن آنها را می زند و یا باید جزیه بدهند، چنان که امروز کافران ذمی به دولت اسلام جزیه می دهند و بر کمرش همیان جزیه می بندد و او را از شهرها به سمت عراق بیرون می آورد.»(1)

176. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی یکی از شما تمنای قائم می کند، باید تمنای عافیت کند، زیرا خدا، محمد صلی الله علیه و آله را برای رحمت و قائم علیه السلام را برای نقمت برانگیخت.»(2)

177. مؤلف: در کتاب «مزار» تألیف یکی از علمای پیشین ما، از ابو بصیر روایت شده که گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابو محمد! گویا من فرود آمدن قائم را با کسان و بستگانش در مسجد سهله می بینم.»عرض کردم: «مسجد سهله اقامتگاه اوست؟» فرمود: «آری، مسجد سهله جایگاه ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن بوده. خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد، جز اینکه در این مسجد نماز گزارد. همچنین محل سکونت خضر در آن مسجد است.»

عرض کردم: «قربانت گردم! قائم همیشه در آنجا اقامت می کند؟» گفت: «آری!»عرض کردم: «بعد از او چه کسی در آن سکونت می کند؟» فرمود: «هر کس

1- . کافی 8: 277
2- . همان 8: 233

که بعد از قائم، خلیفه باشد.» عرض کردم: «با کافران ذمی چه می کند؟» فرمود: «مانند پیغمبر با آنها صلح می کند و آنها نیز با کمال ذلت، به وی جزیه می دهند.» عرض کردم: «اگر کسی با شما دشمنی ورزد چه می شود؟» فرمود: «در دولت ما، مخالفین ما دیگر فرصتی برای دشمنی با ما ندارند، زیرا در آن موقع خداوند ریختن خون آنها را برای ما حلال کرده است. امروز کشتن آنها بر ما و شما حرام است، پس کسی تو را مغرور نسازد. وقتی قائم ما قیام کرد، خداوند به وسیله او، انتقام پیغمبرش و ما را از دشمنان ما می گیرد.»(1)

178. مؤلف: برخی اخبار در باب سیره حضرت، در اکثر ابواب قبلی گذشت و در کتاب الانوار المضیئه به سند خود، از اسحاق بن عمار نقل می کند که گفت: از حضرت درباره مهلت دادن خدای تعالی به ابلیس در مدت معینی که آن را در کتابش ذکر کرده و فرموده: «فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم»، {تو از مهلت یافتگانی، تا روز [و] وقت معلوم}(2) سؤال کردم.» فرمود: «وقت معلوم، روز قیام قائم علیه السلام است و وقتی خداوند او را برانگیزد، در مسجد کوفه است که ابلیس می آید و به زانوانش می افتد و می گوید: «ای وای از این روز!» حضرت موی پیشانی اش را گرفته و او را گردن می زند. پس روز قیام حضرت، وقت معلوم و منتهای اجل ابلیس است.

179. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام قیام کند، به رحبه کوفه می آید و با پای و دست خودش به موضعی اشاره می کند و سپس می گوید: «این جا را حفر کنید!» پس حفر می کنند و دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود که هر کلاه خودی دو طرف دارد، بیرون می آورند.

1- . مزار ابن مشهدی: 164
2- . حجر / 37 - 38[2]

سپس دوازده هزار نفر از دوستانش از عرب و عجم را می خواند و آنها را با این وسائل می پوشاند.آنگاهمی فرماید: «هرکس را که هم لباس با شما نیست، بکشید !»(1)

180. کافی: ازدی می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام درباره این سخن خدای عزوجل «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُون»، { پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می گریختند. [هان] مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید. }(2)فرمود: «وقتی قائم علیه السلام قیام کند، به دنبال بنی امیه به شام می فرستد و آنان به روم می گریزند. پس رومیان به آنان می گویند: «شما را راه نمی دهیم تا اینکه به دین نصارا بگروید !» پس به گردن هایشان صلیب آویخته و آنان را راه می دهند.

وقتی اصحاب قائم علیه السلام به آنان می رسند، رومیان طلب امان و صلح می کنند. اصحاب قائم می گویند: «صلح نمی کنیم تا اینکه از جانب خود، بنی امیه را به ما تسلیم کنید.» آنان بنی امیه را تسلیم آنان می کنند. پس این معنای این آیه شریف است که فرمود: «لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُون»، {[هان] مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید. } فرمود: «از آنان از محل گنج ها می پرسد، درحالی که خود او اعلم به مکان آنهاست؛ پس آنان می گویند: «يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصِيداً خامِدِين»(3)، {ای وای بر ما، که ما واقعاً

1- . اختصاص: 334
2- . انبیاء / 13
3- . انبیاء / 15

ستمگر بودیم.» سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده بی جان گردانیدیم. } به وسیله شمشیر.»(1)

181. کافی: محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «معنای آیه«وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّه»، {و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آنِ خدا گردد }(2) چیست؟» فرمود: «هنوز تأویل این آیه نرسیده است. همانا رسول خدا برای حاجت خود و اصحابش به کفار مهلت داد؛ اگر تأویل این آیه برسد، از آنان عذری پذیرفته نمی شود و آنان کشته می شوند تا توحید خدای عزوجل مستقر شود و شرکی نماند.»(3)

182. کافی: مردی نزد امام باقر آمد و گفت: شمان اهل بیت رحمت هستید و خدا رحمت را اختصاص به شما داده.» حضرت فرمود: «سپاس خدا را، و همین گونه است. ما احدی را در ضلالت نمی اندازیم و از هدایت خارج نمی کنیم. دنیا تمام نمی شود،مگر اینکه خدا مردی از ما اهل بیت را بر می انگیزد که به کتاب خدا عمل کرده و منکری را نمی بیند، مگر اینکه آن را انکار می کند.»(4)

183. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام در حدیث لوح نقل می کند که فرمود: «م ح م د» در آخرالزمان خروج می کند و بالای سرش ابری است سفید که برای او در برابر خورشید سایه می کند، و به زبانی فصیح که جن و انس و مشرق و مغرب می شنوند، ندا می دهد: «او مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله است که زمین را از عدل پر می کند، همان طور که از جور آکنده باشد !»(5)

1- . کافی 8: 51
2- . انفال / 39
3- . کافی 8: 201
4- . همان 8: 396
5- . امالی طوسی: 292

184. کمال الدین و عیون اخبار الرضا و امالی صدوق: امام سجاد از پدرش، از جدش علیهم السلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من دوازده تن هستند که اولینشان تو هستی ای علی! و آخرینشان قائمی است که خدای تعالی به دست او شرق و غرب عالم را می گشاید.»(1)

185. کمال الدین و عیون اخبار الرضا: امام صادق از پدرانش علیهم السلام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «در شب معراج، پروردگارم جل جلاله به من وحی کرد...» و حدیث را به این جا رساند که فرمود: «سر خود را بلند کردم و ناگهان انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجه بن الحسن را دیدم، و قائم در وسط آنان بود و گویا ستاره ای درخشان است.

گفتم: «بار خدایا اینان کیستند؟» فرمود: «اینان امامانند و این قائم است که حلال مرا حلال و حرامم را حرام می کند و به سبب او از دشمنانم انتقام می گیرم؛ او مایه راحتی دوستان من است؛ اوست که دل های شیعیان تو را از ظالمان و منکران و کافران شفا می دهد؛لات و عزی را تر و تازه بیرون می کشد و آن دو را به آتش می کشد و هر آینه امتحان مردم در آن روز به آن دو نفر، از فتنه گوساله و سامری شدیدتر است.»(2)

186. غیبت نعمانی: امیرالمؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: «آخرینشان هم نام من است، خروج کرده و زمین را از داد پر می کند، همان طور که از ظلم و جور آکنده شده باشد. مرد به نزد حضرت می آید، در حالی که اموال

1- . کمال الدین: 267 و عیون اخبار الرضا 1: 66 و امالی صدوق: 97
2- . کمال الدین: 240 و عیون اخبار الرضا 1: 61

فراوان یک جا جمع است و می گوید: «ای مهدی به من عطا کن!» می فرماید: «بگیر!»(1)

187. کفایه الاثر: ابن عباس می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نهمی آنها قائم اهل بیت من و مهدی امت من است که در شمایل و اقوال و افعالش، از همه کس به من شبیه تر است. تا اینکه بعد از غیبت طولانی و حیرتی که مردم را از پریشانی گمراه می کند، آشکار شود و امر خدا (دین اسلام) را بالا برد و دین خدا را بر همه ادیان غالب گرداند، و با نصرت خدا و فرشتگان تأیید شود. پس زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از جور و ستم شده باشد.»(2)

188. کفایه الاثر: حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شمردن امامان علیهم السلام فرمود: «سپس امامشان تا وقتی خدا بخواهد غایب شده و دو غیبت دارد که یکی طولانی تر از دیگری است.» سپس رسول خدا متوجه ما شده و با صدای بلند فرمود: «بترسید! بترسید! در وقتی که پنجمین از فرزندان هفتمین از فرزندانم غایب شد!»

حضرت علی علیه السلام فرمود: عرض کردم: «یا رسول الله! حال او هنگام غیبتش چگونه است؟» فرمود: «صبر می کند تا خدا به او اذن خروج دهد. پس از یمن، از روستایی که به آن «کرعه» گویند قیام می کند. عمامه من بر سر اوست، زره مرا پوشیده و شمشیر من ذوالفقار را به خود آویخته و منادی ندا می دهد: «این مهدی خلیفه خداست! پس او را تبعیت کنید که زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد.» و این بعد از هرج و مرج در دنیاست و بعد از

1- . غیبت نعمانی: 93
2- . کفایه الاثر: 11

این است که بعضی، بعضی دیگر را غارت می کنند. پس کبیر به صغیر و قوی به ضعیف رحم نمی کند؛ پس در این هنگام خدا به او اذن خروج می دهد.»(1)

189. کافی: داود بن کثیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: «معنای سلام بر پیامبر چیست؟» فرمود: «خدای تعالی وقتی پیامبر، وصی او، دختر او، دو پسر او و تمام امامان علیهم السلام را آفرید و شیعیانشان را خلق کرد، از آنان پیمان گرفت که صبر کنند و ایستادگی کنند و از مرزها نگهبانی کرده و تقوا داشته باشند.

و به آنان وعده داد که زمین با برکت و حرم امن را تسلیم آنان کند؛ بیت معمور را بر آنان نازل کند؛ سقف بلند را برای آنان ظاهر سازد؛ آنان را از دشمنشان نجات دهد و زمینی که خدا آن را به محل سلامت و امن تبدیل می کند و همه چیز آن را تسلیم آنان می کند، لکه ای در آن نیست.» فرمود: «خصومتی در آن برای دشمنانشان نیست و در آن زمین هر چه دوست داشته باشند هست و رسول خدا صلی الله علیه و آله از تمامی امامان و شیعیانشان پیمان بر این مهم را اخذ کرد.

همانا سلام بر او یادآوری همین پیمان است و تجدید این میثاق با خداست، شاید که خدای عز و جل این امر را تعجیل کرده و سلامتی کامل شما در زمین را زودتر برساند.»(2)

190. مؤلف: مؤلف «مزار کبیر» از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت به او فرمود: «ای ابا محمد! گویا من فرود آمدن قائم علیه السلام را با اهل و عیالش در مسجد سهله می بینم!» گفتم:«فدایت شوم! منزل حضرت آنجاست؟» فرمود: «بله، منزل ادریس و ابراهیم خلیل الرحمان آنجا بوده و خدا هیچ

1- . کفایه الاثر: 150
2- . کافی 1: 270

پیغمبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه در آن نماز خوانده، و در آن مسکن خضر است و کسی که در آن اقامت کند، مانند مقیم در خیمه رسول الله صلی الله علیه و آله است و هیچ مؤمن و مؤمنه ای نیست، مگر اینکه دلش به آنجا مشتاق است.» گفتم: «فدایت شوم! قائم تا ابد در آنجا می ماند؟» فرمود بله. پرسیدم: «بعد از آن چه می شود؟» فرمود: «تا انقضای خلق همین گونه خواهد بود!» عرضه داشتم: «آیا اهل ذمه نیز نزد او هستند؟» فرمود: «همانند مسالمه رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل ذمه، با آنان مسالمه می کند و آنها جزیه را با دو دست و در حالت خفت می پردازند.» گفتم: «تکلیف ناصبی ها چه می شود؟» فرمود: «نه ای ابا محمد! مخالف ما در دولت ما نصیبی ندارد. خدا هنگام قیام قائم، خون هایشان را برای ما حلال گردانده. پس امروز بر ما و شما ریختن خونشان حرام است؛ پس احدی تو را نفریبد! وقتی قائم ما بیاید، انتقام خدا و رسول و همگی ما را می گیرد.»(1)

191. تهذیب: علاء بن محمد گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: «قائم چگونه در میان مردم رفتار می کند؟» فرمود: «به روش پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل می نماید تا آنکه اسلام را آشکار می سازد.» عرض کردم: «روش پیغمبر چگونه بود؟» فرمود: «پیغمبر آثار کفر جاهلیت را از میان برد و با مردم به عدالت رفتار کرد. قائم هم موقعی که قیام می کند، هر عمل نامشروع و بدعتی را که هنگام صلح و سازش با بیگانگان اسلام در میان مسلمین مرسوم گشته، از میان می برد و مردم را به عدالت گستری رهبری می کند.»(2)

نکته: امین الدین طبرسی در کتاب «اعلام الوری» می نویسد: «اگر گفته شود که همه مسلمانان متفقند که بعد از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله دیگر

1- . مزار مشهدی: 163
2- . تهذیب 6: 70

پیغمبری نخواهد آمد، ولی شما شیعیان عقیده دارید که چون قائم قیام کند، جزیه را از اهل کتاب نمی پذیرد؛ هر کس را که بیش از بیست سال داشته باشد و احکام دینش را نداند، به قتل می رساند؛ مساجد و مشاهد دینی را خراب می کند؛ به طریقه حضرت داود که برای صدور حکم شاهد نمی خواست، حکم می کند و امثال اینها که در روایات شما وارد شده، این عقیده موجب نسخ دیانت و ابطال احکام دینی است و در حقیقت شما با این عقیده، نبوت و پیغمبری را بعد از خاتم انبیا اثبات کرده اید، هر چند نام آن را پیغمبر نگذارید، جواب شما چیست؟

پاسخ می گوییم: ما از آنچه در این سؤال ذکر شده که قائم جزیه را از اهل کتاب نمی پذیرد و کسانی را که به سن بیست سالگی می رسند و احکام دین خود را نمی دانندبه قتل می رساند اطلاع نداریم. بر فرض هم که در این خصوص روایتی رسیده باشد، نمی توان آن را به طور قطع پذیرفت. و اما خراب کردن بعضی از مساجد و مشاهد دینی؛ ممکن است منظور مساجد و مشاهدی باشد که بر خلاف جهات تقوا و دستور خدا بنا شده اند که البته کاری مشروع خواهد بود و پیغمبر هم چنین کاری را کرد. و اما اینکه قائم مانند اولاد داود حکم می کند و در صدور حکم شاهد و دلیل نمی خواهد، این هم چیزی است که نزد ما معلوم و یقینی نیست. فرضا هم اگر درست باشد آن را بدین گونه باید تأویل کرد که در مواردی که شخصا علم به حقیقت قضایا و ماهیت دعوی دارد، طبق علمش حکم می کند، زیرا هر گاه امام یا حاکم یقین به چیزی پیدا کرد، لازم است که موافق علمش عمل کند و دیگر شاهد و دلیلی نخواهد، و این موجب نسخ دیانت نیست.

به علاوه اینکه گفته اند قائم جزیه نمی گیرد و گوش به گواهی شاهد و گواه نمی دهد، در صورتی که صحیح باشد هم باعث منسوخ گشتن دیانت نخواهد بود، زیرا نسخ آن است که دلیلش متأخر از حکم منسوخ باشد و با هم نیاید. اگر هر دو دلیل با هم آمدند،نمی تواند یکی ناسخ دیگر باشد، هر چند در معنی مخالف آن باشد. مثلا اگر

فرض کردیم که خداوند فرمود روز شنبه را تا فلان وقت در خانه به سر برید و بعد از آن وقت آزاد هستید، این را نسخ نمی گویند، زیرا دلیل رافع همراه دلیل موجب است.

چون این معنی معلوم گشت و دانستیم که پیغمبر به ما اطلاع داده است که قائم از فرزندان من است و از دستورهای او پیروی کنید و هر حکمی را کهمی کند بپذیرید، بر ما واجب است از وی پیروی کنیم و هر طور که قائم میان ما حکم کرد، عمل نمائیم. پس اگر ما حکم او را پذیرفتیم، هر چند با بعضی از احکام سابق فرق داشته باشد، احکام دین اسلام را منسوخ ندانسته ایم، زیرا چنان که گفتیم نسخ احکام در جایی که دلیلش وارد شده باشد، متحقق نمی شود.

192. مؤلف: حسین بن مسعود فراء سنی مذهب، در کتاب «شرح السنه» به سند خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «به خدایی که جان من در دست اوست سوگند یاد می کنم که عیسی بن مریم، آن حاکم عادل در میان شما مسلمانان فرود می آید و صلیب را می شکند و خوک را می کشد و جزیه دادن را از میان برمی دارد و چندان مال به مردم می دهد که دیگر کسی آن را نمی پذیرد.»

سپس حسین بن مسعود می گوید: «مقصود از شکستن صلیب این است که عیسی علیه السلام کیش نصرانیت را از میان برده و مطابق دین اسلام حکم می کند و معنی کشتن خوک، تحریم نگهداری و خوردن و اباحه کشتن آن است (که نصارا عادت بدان دارند) و این می رساند که خوک نجس العین است، زیرا عیسی علیه السلام به دستور شرع اسلام خوک ها را می کشد، چون تلف کردن چیز طاهری که مردم از آن نفع می برند مباح نیست. و این که فرمود جزیه دادن را از میان برمی دارد، یعنی از اهل کتاب (یهود و نصارا) برداشته و آنها را مسلمان می کند.»

ابو هریره از پیغمبر روایت کرده است که درباره فرود آمدن عیسی از آسمان فرمود:«در زمان او تمام ادیان از میان می رود، مگر اسلام که باقی می ماند.او دجال را

می کشد و چهل سال در روی زمین زندگی می نماید و سپس وفات می کند و مسلمانان بر وی نماز می گزارند.»

بعضی (از دانشمندان اهل سنت) گفته اند که مقصود از برداشتن جزیه، این است که به قدری اموال در آن روزگار زیاد می شود که نیازمندی که جزیه به خاطر آنها مقرر گردیده است پیدا نمی شود، به دلیل اینکه پیغمبر فرمود: «چندان مال به مردم می دهد که دیگر کسی آن را نمی پذیرد.»

بخاری به سند خود از ابو هریره روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:«چه حالی خواهید داشت هنگامی که عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و امام شما هم در میان شما باشد؟» این حدیثی است که همه علما اتفاق بر صحت آن دارند. (پایان سخن فراء)

مؤلف: فراء و سایر علمای اهل تسنن، روایات دیگری در این خصوص نقل کرده اند که همگی می رسانند آنچه که درباره طرز حکومت قائم نقل شده، اختصاص به ما ندارد، بلکه مخالفین ما هم روایت کرده اند، ولی آنها این امور را به حضرت عیسی نسبت داده اند. اما این را نیز خوشبختانه روایت کرده اند که پیغمبر فرمود: «هنگام نزول عیسی، امام شما در میان شماست.» هر جوابی که بر این مطلب دادند، همان جواب ماست، زیرا اشکال مشترک بین ما و آنهاست.

193. مؤلف: سید رضی الدین بن طاوس در کتاب «سعد السعود» می نویسد: من در «صحف ادریس» دیده ام که وقتی شیطان به خدا گفت: «قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُون»، {مرا تا روز رستخیز مهلت بده!} خدا فرمود: «مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم»، {نه، تو را تا روزی که وقت آن معلوم است مهلت می دهم.} آن روز، روزی است که زمین را از لوث کفر و شرک و گناهان پاک می گردانم؛ مردانی را برای زندگی در آن روز برمی گزینم که دل های آنها را برای ایمان و درون آنها را با پرهیزکاری، اخلاص، یقین، تقوا، فروتنی، راستی، بردباری، استقامت در امر دین، وفا، زهد در دنیا و میل به آنچه من به آنها می دهم، امتحان کرده ام. آنها را داعیان مهر و ماه

قرار داده ام و سروران زمین می گردانم و دین (اسلام) را که برای آنها برگزیده ام، برای آنها باقی می گذارم. تا آنکه مرا چنان که می باید عبادت کنند؛ به من شرک نورزند؛ نمازها را در اوقات مخصوص به خود به پا دارند؛ زکات مال خود را بپردازند؛ امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند.

در آن زمان امانتداری را در روی زمین برقرار سازم که هرگز چیزی تلف نشود و کسی از چیزی نترسد؛ جانوران و چهارپایان در میان مردم باشند و به یکدیگر آزار نرسانند؛ تمام جانوران زهردار را از میان می برم و اثر سم حیوانات نیش دار را بلا اثر می گذارم؛ برکات خود را از زمین و آسمان بر آنها می فرستم؛ زمین با گیاهان و سبزه خود نزهت گیرد و هر درخت ثمردار و عطرآگینی، ثمر و عطر خود را بیرون می دهد.

رأفت و ترحم را در دل آنها جای دهم، به طوری که مواسات و برادری میان آنها برقرار گردد؛ آنچه دارند علی السویه میان خود قسمت کنند؛ فقرا بی نیاز می شوند و کسی بر دیگری برتری ندارد؛بزرگ بر کوچک ترحم می کند و کوچک بزرگ را محترم می دارد؛ همه متدین به دین حق (اسلام) هستند و طبق دستورهای آن رفتار می نند و حکم می نمایند.آنها دوستان من هستند که پیغمبری چون محمد مصطفی و امام امینی مانند علی مرتضی را برای (هدایت و راهنمایی) آنها برگزیدم و آن مردم را دوستان و یاوران پیغمبرم محمد مصطفی و امینم علی مرتضی قرار دادم.آن روز وقتی است که در علم غیب خودم پنهان کرده ام و ناچار به وقوع می پیوندد. در آن روز تو و تمام دار و دسته و لشکرت را نابود می گردانم. پس برو که تا آن روز معین، از مهلت داده شدگان هستی.»(1)

1- . سعد السعود: 34

مؤلف: این آثار که ذکر شد، در نابودی شیطان و دار و دسته او در تمام ایام پیغمبر و امت او تاکنون تحقق نیافته است و مسلما باید روزی بعد از برانگیخته شدن پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله متحقق شود. و آن روز هم فقط زمان ظهور و سلطنت قائم صلی الله علیه و آله است، چنان که در اخبار سابق گذشت و قسمتی هم خواهد آمد.

194. سرور اهل ایمان: سید علی بن عبدالحمید نیلی در کتاب «غیبت» خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: وقتی قائم ما اهل بیت ظهور کند، می فرماید: «فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْما»، {و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید. }(1)

بر جان خود از شما می ترسیدم و وقتی پروردگارم اذنم داد و کارم را اصلاح فرمود، به نزد شما آمدم.»(2)

195. سرور اهل ایمان: امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر قائم علیه السلام بعد از اینکه بسیاری از مردم انکارش کردند قیام کند، به صورت جوانی به نزد آنان برمی گردد و بر او ثابت قدم نمی ماند، مگر هر مؤمنی که خدا پیمانش را در عالم ذرّ اول اخذ کرده است.»(3)

196.سرور اهل ایمان:امام صادق علیه السلام فرمود: «گویا قائم را در ذی طوی می بینم که پابرهنه بر روی دوپایش ایستاده و طبق سنت موسی علیه السلام مراقب است تا اینکه به نزد مقام بیاید و در آنجا دعا کند.»(4)

1- . شعراء / 21
2- . سرور اهل ایمان: 32
3- . همان: 58
4- . همان: 60

197. سرور اهل ایمان: امام باقر علیه السلام فرمود: «جبرئیل سمت راست حضرت و میکائیل سمت چپ اوست و می فرماید: وقتی قائم علیه السلام خروج کند و داخل کوفه شود، مؤمنی نمی ماند مگر اینکه در کوفه اجتماع می کند.»(1)

198. سرور اهل ایمان: امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «به اندازه یک جای قدم زمین که در کوفه داشته باشم، نزد من بهتر از داشتن یک باب خانه در مدینه است.»

و هم در آن کتاب از فضل بن شاذان، از سعد بن اصبغ نقل کرده که گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «اگر کسی خانه ای در کوفه داشته باشد، آن را از دست ندهد.»(2)

199. در همان کتاب، امام باقر علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام سفیانی را در شهر حیره شکست می دهد،زیر درختی که شاخه هایش کشیده و دراز است.»(3)

200. در همان کتاب، امام صادق علیه السلام به بشیر نبال فرمود: «می دانی اولین کاری که قائم علیه السلام می کند چیست؟» گفتم خیر. فرمود: «این دو شاخه تر و تازه (ابوبکر و عمر) را خارج کرده و می سوزاند و خاکسترشان را به باد می دهد و دیوار های مسجد را می شکند.» سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چادری از چوب و علف مانند عریش موسی است و فرمود: «جلوی مسجد النبی صلی الله علیه و آله گلی بود و دو طرفش شاخه های خرما.»(4)

201. در همان کتاب، امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام تشریف فرما شود، برمی خیزد تا دیواری را که بر قبر پیغمبر است بشکند. پس خدا

1- . سرور اهل ایمان: 61
2- . همان
3- . همان: 65
4- . سرور اهل ایمان: 65

تندباد و صاعقه و رعد هایی می فرستد، تا جایی که مردم می گویند: «این حادثه برای خراب کردن این دیوار است.» پس اصحابش از گردش متفرق می شوند،تا اینکه احدی نمی ماند. پس کلنگ را به دست می گیرد و اولین کسی است که کلنگ را به دست می گیرد. سپس اصحابش که می نگرند که با دست خود کلنگ به دیوار می زند، به سمت او بر می گردند و در آن روز، برتری بعض اصحاب بر بعضی دیگر به میزان شتابشان به سمت حضرت است. پس دیوار را خراب می کند. سپس آن دو (ابوبکر و عمر) را مثل دو شاخه تر و تازه بیرون می کشد و آن دو را لعن کرده و از آن دو تبری می جوید و به صلیبشان می کشد، سپس پایینشان می آورد و آتششان می زند و خاکسترشان را به باد می سپرد.»(1)

202. در همان کتاب، امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام هفت سال که طبق این سال های شما هفتاد سال می شود، حکومت می کند.»

و حضرت فرمود: «گویی به قائم علیه السلام و اصحابش می نگرم که در نجف کوفه بر سرشان پرنده نشسته (کنایه از آرامش و وقارشان) و توشه شان تمام و لباس هایشان مندرس شده و اثر سجده در پیشانی هایشان نشسته! شیران روز و راهبان شب هستند و گویی دل هایشان پاره های آهن است و به هر یک زور چهل مرد داده می شود و فقط کافر و منافق، یکی از آنان را به شهادت می رساند و خدای تعالی آنان را در کتابش به هوشیاری وصف کرده و فرموده: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِین»(2)، { به یقین، دراین [کیفر] برای هوشیاران عبرت هاست. }(3)

203. در همان کتاب، امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام می کُشد تا به بازار می رسد. پس مردی از فرزندان پدرش به وی می گوید: «تو مردم

1- . سرور اهل ایمان: 66
2- . حجر / 75
3- . سرور اهل ایمان: 70

را مانند پراکندن سریع چهارپایان پراکندی! آیا اجازه ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله داری یا دلیل دیگری داری؟» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «در بین مردم کسی زورمندتر از او نیست.» یکی از دوستانش برمی خیزد و به شخص معترض می گوید: «ساکت می شوی یا گردنت را بزنم؟» در این هنگام قائم علیه السلام عهدنوشته ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله را خارج می کند.»(1)

204. و نیز در آن کتاب از ابو خالد کابلی، از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «قائم گروهی از مردم مدینه را می کشد و سپس با لشکر از مدینه بیرون می آید تا به «اجفر» می رسد. در آنجا دچار گرسنگی سختی می شوند. فی الحال میوه برای آنها روییده می شود و آنها هم از آن می خورند و از آن توشه می گیرند. این است معنی آیه شریفه«وَ آیَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ»، { و زمین مرده، برهانی است برای ایشان، که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می خورند. }(2) آنگاه حرکت کرده تا به قادسیه می رسد. در آن موقع مردم در کوفه اجتماع نموده و با سفیانی بیعت کرده اند.»(3)

205. در همان کتاب، امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام می آید تا به نجف می رسد. پس لشکر سفیانی و اصحابش از کوفه به سمت او خارج می شوند و مردم با حضرت هستند، و آن در روز چهارشنبه است. پس حضرت آنان را دعوت می کند و به حقش سوگندشان می دهد و به آنان خبر می دهد که مظلوم و مقهور است و می فرماید: «هر کس که می خواهد،با من درباره خدا گفتگو کند که من سزاوارترین مردم به خدا هستم - تا آخر آنچه در این باب گذشت - پس می گویند: «از همان جا

1- . سرور اهل ایمان: 100
2- . یس / 33
3- . سرور اهل ایمان: 100

که آمدی برگرد که حاجتی به تو نداریم که شما را شناختیم و امتحان کردیم. پس بدون جنگ متفرق می شوند.

وقتی جمعه فرا می رسد، باز حضرت آنان را دعوت می کند. پس تیری از کمان بیرون می آید و به مردی از مسلمانان خورده و او را می کشد و گفته می شود فلان مسلمان کشته شد. در این هنگام پرچم رسول خدا را به اهتزاز درمی آورد و وقتی چنین کرد، ملائکه بدر بر او نازل می شوند.و وقتی ظهر شد، باد به نفع حضرت می وزد. پس حضرت و یارانش بر آنان حمله می کنند و خدا آنها را بر لشکر سفیانی مسلط می کند و چیره می شوند و آنان را می کشد تا به درون خانه هایکوفه داخل می کند. و منادی حضرت ندا می دهد که هیچ فراری را تعقیب نکنید و مجروحی را نکشید و مانند سیره علی علیه السلام در روز جنگ جمل رفتار می کند.»(1)

206. در همان کتاب، امام باقر علیه السلام فرمود: «وقتی سفیانی با خبر می شود که قائم علیه السلام از سمتی از کوفه به سمت او می آید، لشکرش را برمی دارد تا به نزد قائم می رسد. سفیانی خارج شده و می گوید: «پسرعمویم را به نزد من بیاورید!» پس سفیانی به سمت حضرت می رود و قائم علیه السلام با او سخن می گوید و سفیانی با حضرت بیعت می کند و بعد به سمت اصحابش می رود. آنها به او می گویند: «چه کردی؟» می گوید: «اسلام آوردم و بیعت کردم!» به او می گویند: «خدا نظرت را زشت کند که خلیفه ای متبوع بودی و اکنون تابع حضرت شده ای؟» پس سفیانی مقابل حضرت رفته و با او می جنگد و سپس داخل شب می شوند و فردای آن روز را نیز با قائم علیه السلام می جنگند.

سپس خدا قائم و یارانش را بر آنان مسلط می کند. پس آنان را می کشد تا آنان را نابود می کند و دشمنش در درخت و صخره پنهان می شوند و درخت و صخره

1- . سرور اهل ایمان: 101

می گویند: «ای مؤمن! این مرد کافر است او را بکش!» و مؤمن او را می کشد. و درندگان و پرندگان از گوشت کفار سیر می شوند و قائم تا مدتی که بخواهد، در کوفه اقامت می کند.

سپس قائم علیه السلام سه پرچم بر می افرازد: پرچمی به قسطنطنیه که خدا برایش فتح می کند؛ پرچمی به سمت چین می فرستد و خدا برایش فتح می کند؛ و پرچمی به کوه های دیلم می فرستد و خدا برایش فتح می کند.»(1)

و در همان کتاب، امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی فرمود: «قوم زیادی از بنی امیه شکست می خورند، تا اینکه به سرزمین روم می رسند و از شاه آنجا اذن دخول می طلبند. شاه روم می گوید: «شما را راه نمی دهیم تا اینکه در دین ما داخل شوید و با ما ازدواج کنید و ما هم با شما ازدواج کنیم، گوشت خوک بخورید، خمر بیاشامید، صلیب بر گردن هایتان بیاویزید و زنار به کمرهایتان ببندید.» بنی امیه قبول می کنند و داخل روم می شوند.

قائم علیه السلام به سمت رومیان خبر می فرستد که اینان را که داخل کردید، خارج نمایید! می گویند: «اینان(بنی امیه) گروهی هستند که از دین شما روی گردانده و داخل در دین ما شدند!» حضرت می فرماید: «اگر آنان را بیرون نکنید با شما می جنگیم.» رومیان می گویند: «این کتاب خدا بین ما و شما حکم کند!» حضرت می فرماید: «به این حکمیت راضی هستم.» رومیان نزد او آمده و حضرت برایشان می خواند که در شروطش وارد شده که هر مسلمانی مرتد شود و داخل زمین کفر شود، کافرانباید او را به مسلمانان برگردانند، ولی اگر کافری از زمین کفر خارج شده و به اسلام رغبت کند، به زمین کفر برگردانده نمی شود. وقتی این شروط لازمه بر آنان

1- . سرور اهل ایمان: 103

خوانده می شود، بنی امیه را به حضرت تحویل می دهند و حضرت مردان را می کشد و شکم هایزنان آبستن آنها را می شکافد و صلیب ها را به سر نیزه نصب می کند.»

حضرت فرمود: «به خدا قسم گویی من به او و یارانش می نگرم که دینار ها را در «جحفه» تقسیم می کنند. سپس روم به دست حضرت اسلام می آورد و در آن به دست خود مسجدی بنا می کند و مردی از یارانش را والی آنجا کرده و برمی گردد.»(1)

207. در همان کتاب، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «قائم علیه السلام به احکامی قضاوت می کند که برخی یارانش که در رکابش با دشمن شمشیر زده اند،آن را انکار می کنند، در حالی که قضاوت حضرت، قضاوت آدم علیه السلام است. حضرت آنان را آورده و گردن می زند و قضاوت دومی می کند و قوم دیگری که در رکابش با دشمن شمشیر زده اند،آن را انکار می کنند، در حالی که قضاوت حضرت، قضاوت داود علیه السلام است. حضرت آنان را آورده و گردن می زند و قضاوت سومی می نماید و قوم دیگری که در رکابش با دشمن شمشیر زده اند،آن را انکار می کنند، در حالی که قضاوت حضرت، قضاوت ابراهیم علیه السلام است. حضرت آنان را آورده و گردن می زند و قضاوت چهارمی می نماید که قضاوت محمد صلی الله علیه و آله است و احدی آن را انکار نمی کند.»(2)

208. در همان کتاب، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وقتی قائم علیه السلام خروج می کند، مقابل او کسی نمی ماند مگر اینکه حضرت می داند که او صالح است یا ناصالح !»(3)

209. در همان کتاب ابوالجارود می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم ! مرا از صاحب این امر مطلع ساز.» فرمود: «شب خائف ترین مردم و

1- . سرور اهل ایمان: 104
2- . همان: 107
3- . سرور اهل ایمان: 107

روز ایمن ترین مردم است، و امر امامت شب و روز به او وحی می شود!» عرض کردم: «ای اباجعفر! آیا بر او وحی می شود؟»فرمود: «ای ابوالجارود! منظور وحی نبوتی نیست، بلکه وحیی مانند وحی به مریم بنت عمران و مادر موسی و وحی به زنبور است. ای ابوالجارود! قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نزد خدا از مریم بنت عمران و مادر موسی و زنبور بزرگوارتر است.»(1)

210. در همان کتاب، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وقتی قائم علیه السلام خروج می کند، بین او و عرب و فارس چیزی جز شمشیر نیست و اخذ و اعطای حضرت با شمشیر است.»(2)

و در همان کتاب آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: «دنیا به آخر نمی رسد تا اینکه نام قبایل کهنه می شود و یک قبیله به مردی از شما نسبت داده می شود و گفته می شودآل فلان و تا جایی که یکی از شما با حسب و نسب و قبیله اش قیام کرده و مردم را دعوت می کند، اگر اجابت کردند فبها، وگرنه گردن هایشان را می زند.»(3)

211. در همان کتاب، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام یافتیم که زمین برای خداست و هر کسی از بندگانش را که بخواهد، وارث آن می کند و فرجام نیک از آن اهل تقوا است. پس هر کس زمینی را از مسلمانان بگیرد و آن را آباد سازد، باید خراج آن را به امام از اهل بیت من بپردازد و هر چه از آن زمین بخورد، مال اوست، تا زمانی که قائم از اهل بیت من قیام به شمشیر کند و زمین را بگیرد و آنان را از آن اخراج کند، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد، مگر زمین هایی راکه در دست شیعیان ماست، زیرا

1- . سرور اهل ایمان: 107
2- . همان: 109
3- . سرور اهل ایمان: 109

حضرت آن زمین هایتحت یدشان را به مقاطعه به ایشان می دهد و زمین را در دستشان باقی می گذارد.»(1)

212. در همان کتاب، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اول جایی که قائم علیه السلام نسبت به آن اقدام می کند،«انطاکیه» است و از غاری در آنجا که عصای موسی و انگشتر سلیمان در آن است، تورات را خارج می کند.» و فرمود: «خوشبخت ترین مردم نسبت به حضرت، اهل کوفه هستند.» و فرمود: «مهدی را مهدی نامیدند، زیرا که به امر پنهانی روشنگری می کند، تا جایی که به دنبال مردی که مردم او را بی گناه می دانند می فرستد و او را می کشد، تا جایی که برخی از آنان در خانه شانسخن می گویند، ولی می ترسند که دیوار علیه آنها شهادت بدهد.»(2)

همچنین در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «قائم ما سیصد و نه سال سلطنت می کند، به مدتی که اصحاب کهف در غار خود توقف کردند. او زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. خداوند شرق و غرب زمین را برای ما می گشاید. او هم چندان مردم بی دین را به قتل رساند که جز دین محمد صلی الله علیه و آله نماند و به روش سلیمان بن داود رفتار نماید. اگر آفتاب و ماه را به سوی خود بخواند، اجابت می کنندو زمین در زیر پایش پیچیده می شود (یعنی طی الارض خواهد داشت) و از جانب خدا به وی وحی می شود و او هم طبق دستور خدا عمل می کند.»(3)

و حضرت می فرماید: «وقتی قائم علیه السلام ظهور کند و داخل کوفه شود، خدا از پشت کوفه هفتاد هزار صدّیق را برمی انگیزد که از اصحاب و یارانش می باشند و عراق را به اهلش برمی گرداند و یاران حضرت، صاحبان عراق اند وسالی دو بار به

1- . سرور اهل ایمان: 109
2- . سرور اهل ایمان: 109
3- . همان

مردم هدیه می دهد؛ در ماه دو بار به مردم ارزاق می دهد؛ بین مردم برابری ایجاد می کند تا محتاج به زکاتی پیدا نشود و صاحبان زکات، خود زکات مالشان را به محتاجان از شیعیان حضرت می دهند و آنان نمی پذیرند و زکات دهندگان اصرار می کنند و گرد خانه هایشان دور می زنند و آنها خارج شده و می گویند: «ما احتیاجی به درهم هایشما نداریم !»(1)

و حدیث را ادامه داد تا آنجا که فرمود:«اموال اهل دنیا، همه از درون و برون زمین نزد او جمع می شوند. پس به مردم گفته می شود: «بیایید به سمت آنچه به خاطر آن قطع رحم کردید و خون حرام برای آن ریختید و برای آن سوار بر محرمات الهی شدید !» پس عطایی می کند که قبل از او کسی چنین عطایی نکرده است.(2)

213. همچنین در آن کتاب، از عبداللَّه بن مسکان روایت می کند که گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «در زمان دولت قائم، اگر یکفرد با ایمان در مشرق باشد، برادرش را در مغرب می بیند و آن کس که در مغرب است، برادرش را که در مشرق می باشد، می بیند.»(3)

214. در کتاب «عدد القویه» می نویسد: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «گویی قائم را در پشت نجف می بینم که زره پیغمبر صلی الله علیه و آله را پوشیده و چون جمع شده است، آن را می تکاند تا به اندامش رسا بیاید. آنگاه، آن را با پارچه ای از استبرق می پوشاند و سوار اسب ابلقی (سیاه و سفید) که میان دو چشمش سفید است شده و طوری آن را به حرکت می آورد که سفیدی پیشانی اسبش را مردم شهرها ببینند و خود علامت ظهور او باشد. سپس پرچم رسول خدا را می گشاید و از گشودن آن، نوری می جهد که مابین شرق و غرب را روشن می کند.»

1- . سرور اهل ایمان: 109
2- . همان
3- . همان

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «گویا قائم را می بینم که بر اسب سیاهی که میان پیشانی اش از سفیدی می درخشد سوار است و از وادی السلام، به طرف خندق مسجد سهله می رود و این دعا را می خواند:

«حقیقتا معبودی جز خدا نیست و از روی ایمان و تصدیق معبودی جز خدا نیست؛ از روی بندگی و رقّیّت معبودی جز خدا نیست. ای خدایی که هر مؤمن تنهایی را عزت می بخشی و هر جبار عنیدی را ذلیل می کنی! وقتی مذاهب مرا به رنج می اندازند و زمین با آن بزرگی اش برایم تنگ می شود، تو مرا حمایت می کنی.

خدایا! تو مرا آفریدی، در حالی که از آفریدنم بی نیاز بودی و اگر یاری تو نسبت به من نبود، من شکست خورده بودم. ای خدایی که رحمت را از مواضعش منتشر می سازی و برکات را از معائنش خارج می سازی! ای کسی که بزرگی و بلند مرتبگی را مخصوص ذات خود قرار داده و دوستانش به عزت او بزرگند! ای کسی که پادشاهان برای او چوب هایخواری را بر گردن هایشان نهاده اند و از شدت قدرت خدا ترسانند!

از تو می خواهم که به حقیقت آن نامت که خلقت را با آن ایجاد کردی و همه به تو معترف هستند؛ از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و کارم را به انجام رسانده، فرجم را برایم نزدیک فرمایی و مرا کفایت کرده سلامت بداری و هم اینک حوائجم را در همین شب برآورده فرمایی که تو بر هر چیزی توانا هستی.»(1)

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . العدد القویه: 74

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109